کشف الحیل

جلد سوم ۷،3

تألیف

عبدالحسین آیتی

چاپ سوم

مراکز فروش :

رد : نزد مؤلف ـ گلبهار تبریز : سروش ـ حقیقت قزوین : فردوسی مشهد :
لی ـ زوار اصفهان : اقبال ـ شهسواری ـ کمالی شیراز : جهان نما ـ
ازی : خرازیان ـ اسمعیل علی‌زاده بابل : سجادی ـ تابان اهواز : صافی ـ
نینوائی کرمانشاه : جلالیان همدان : بوعلی ـ بینش
لبین میتوانند از شهرستانها مستقیماً با ارسال ۱۰۰ ریال دورهٔ کتاب کشف الحیل
را در سه جلد از تهران کتابفروشیهای علمی ـ ابن‌سینا ـ دانش
شرکت طبع کتاب درخواست نمایند فرستاده خواهد شد

۱۳۲۶

استنطاق

پوشیده نماند نخستین روزی که نگارنده با اهل بهاء آشنا شد ازنوشتجاتی که دریزد بمن ارائه دادند وآنرا وسیلهٔ تبلیغ من‌ساخته بو یکجزوهٔ دستنویسی بود بنام رسالهٔ استنطاقیه وپس از مطالعه بسیار کردم که مردمانی تا این‌حد فداکار وازجان گذشته که در زندان در شاهزادهٔ بزرگی چون کامران‌میرزانایب‌السلطنه پسر مرحوم ناصرالدین اینطور زبان آوری وتبلیغ کنند واظهار اشتیاق بکشته‌شدن‌نمایند وم پس‌از دیگری اقرار بربهائی بودن خود کرده نترسند ازاینکهٔ جانشان مخاطره افتد البته اینها مؤید من‌عندالله بوده وهستند اما ازآنجاکه نخواست حتی این مطلب برمن پوشیده‌بماند پس‌از چهل وپنج‌سال در روزها که بتجدید چاپ کشف‌الحیل موفق میشوم ناگهان رسالهٔ استنط بخط خود مستنطق بتوسط آقای‌سحاب که بوسیله جناب سیدعبدالله م بنظر رسید تا اینکه از طرفی خودم بفهمم اینهم ازهمان کفروفکر اهل بهاست که هرچه درخلوت دلخواه خودشان بوده نوشته و بنام ر استنطاقیه باین وآن‌نشان میدهند وحال‌آنکه حقیقت نه‌آنست که اهل گفته ومیگویند بلکه‌حقیقت اینست که دراین نسخه‌است وبنظر خوان میرسد وبرای اینکه اینهم مانند سایر مطالب مورد هو وجنجال این دروغگوی منقلب نشود و نگویند این رساله جعل‌است وجعل و تم مخصوص خودشان‌است بمانسبت ندهند ببانک‌بلند میگویم ازحالا تاک مهلت‌میدهم که‌هر کس‌ازاهل‌بهاء وغیره‌منکر‌صحت‌این‌استنطاق است تا درحضور دونفر ازاشخاص محترم وبی‌غرض اصل نسخه‌را ارائه د صحت آنرا ثابت نمائیم ودروغ و قلابی بودن رسالهٔ خود ساخته ا مدلل داریم واصل نسخه هم با بعضی مدارک دیگر که در دست ما یکی از کتابخانه‌های‌ملی‌خواهیم‌سپرد تاسیه‌روی‌شود هر که دراو وچون گراور کردن‌تمام‌نسخه‌مقدور نیست سه‌صفحه از اول وسط وا گراورشده اینک تحت‌نظر عامه‌میگذاریم .

استنطاقنامه از بابیها

نسخه‌نفیس ومهم استنطاق‌از **بابی‌ها** که درسنه هزار وسیصد قمری
ری‌درزمانیکه‌مرحوم **کامران‌میرزاوزیرجنگ‌و حکمران‌تهران** بوده
نظمیه‌بوکیله میرزاحسنخان‌مستنطق بعمل‌آمده- این‌نسخه را میرزامهدی
ی اداره نظمیه از روی اوراق رسمی یومیه حاوی اطلاعات بسیار مهم
شع است منجمله استنطاقی است که ازمیرزا ابوالفضل گلپایگانی
معروف وصاحب‌کتاب فرائد بعمل‌آمده وحاکی از تلون اوست که در
ا ازسیدعلیمحمد شیرازی‌جسته وصریحاً لعنت نموده‌است‌وهمچنین‌طرز
وسوابق احوال واتصال سیاسی بقیه را روشن میکنند .

اسامی اشخاصیکه دراین مجلد ازآنها استنطاق‌شده‌بشرح زیراست:

۱- حاجی سیدعلی‌اکبر معروف بحاجی سیدمهدی یزدی

ملا علی‌اکبر شهمیرزادی	۳ - میرزامحمدرضا یزدی
میرزاابوالفضل گلپایگانی	۵- آمحمدجعفرخاتم‌ساز شیرازی
کربلائی مهدی طهرانی	۷ - باباحسین
حیدرعلی بیك کردبچه	۹ - میرزازین‌العابدین درویش
- مرتضی قالب‌تراش قمی	۱۱- سید اسدالله ارسی دوزقمی
- ابوالقاسم اصفهانی عطار	۱۳- ملااحمد کاشانی
- محمدحسین پینه‌دوز اصفهانی	۱۵- مشهدی اقرقزوینی
- استادحسن بناکاشی	۱۷- ابراهیم خان
استادحسین کاشی دباغ	۱۹ - استادحسین‌نعلبند کاشی
- ملامحمد عطار	۲۱ - سیدعلی ارسی‌دوزکاشی
- مشهدی‌حسین عطارقزوینی	۲۳ - میرزاحبیب‌الله کاشانی
مشهدی‌نصرالله‌تنباکوفروش‌جهرمی	۲۵ - حاجی آقاکاشی قهوه‌چی

این‌عده بجز دو سه‌نفر که باسواد وعلم بوده ومحرك خارجی داشته
رای‌ریاست‌واستفاده‌های‌مادی ومعنوی‌بوده‌اند بقیه‌همه ازعوام‌کالانعام‌اند
به دو سه نفر هم ازصفت انعام انعام داشته‌اند که‌از راه حق منحرف
ین روش ودین‌باطل گرویده‌اند .

سؤال و جواب با سیاح [illegible]

س - شما چه طور شد که معروف به سیاح شدید

ج - پدر من که در سیاحت [illegible] فوت شد [illegible] به این اسم [illegible]

س - وطن شما در کجاست

ج - شهر [illegible] محمود آباد [illegible] شد.

س - حالا [illegible] در اینجا [illegible]

ج - هیچ جا [illegible]

س - سفر شما کجاها بوده است

ج - [illegible] سال [illegible] مشرف [illegible] دو سال در مکه معظمه و مدینه [illegible] سال در خاک مصر
اسکندریه وطنطه و زقایق باشد ودو سال در هندوستان سه‌چهار سال در
اسلامبول و حلب و دیاربکر وماردین وسویرك وارفه وموصل و تکریت
وبصره و کوت وامارە
س - دربلاد ایران چقدر بوده‌اید ج - تابیست سال که طفل بودم س - در
ایام سیاحت چندسال درایران آمدید ج - یکسال یاچهارده‌ماه یاپانزده‌ماه
س - در این مدت کسب یدی میکردید یا تجارت. ج - بلی بعضی اوقات
کسب میکردم س - کسب یدی یا تجارت ج - داد و ستد خرازی
فروش شال فروش همه جور کسب میکردم س - چند وقت‌است بطهران

آمده‌اید ج ـ دوماه‌است س ـ از کجاآمده‌اید ج ـ ازروسیه س ـ چند وقت‌درروسیه‌بودید ج ـ ظاهراً دوسه‌ماه‌یاچهارماه س ـ بچه‌خیال‌بروسیه رفته بودی ج ـ از اسلامبول‌آمده بودم بروسیه س ـ در اسلامبول چه میکردید تفصیلاتی راکه‌گفتم س ـ اینجاکه‌آمده بودید دیگر برای‌چه آمدید ج ـ والده دارم آمدم اورا به‌بینم اینجاکه رسیدم دیدم هوا سرد است ماندم س ـ ازقراریکه‌ماشنیده‌ایم توقیع از شخص‌بزرگی آورده‌اید ج ـ بجهة کی س ـ بجهة‌سلسلهٔ بابیه ج ـ خیرچاپارخانه‌دولتی زیاداست من‌چرا س ـ شما بعکا نرفته‌اید ج ـ چرا رفته‌ام وحضرات‌راهم دیده‌ام س ـ چه دیدید ج ـ چه‌میخواهید به‌بینم چه‌طالبید که من‌بگویم س ـ از ظهور حسینی‌وقائم ودلیلی که‌آنها می‌آورند‌بصدق‌قول خودشان ج ـ دلیلی که‌آنها می‌آورند یا دلیلی که من موقن باشم س ـ دلیلی که قبول عامه داشته باشد ج ـ هیچ دلیلی قبولیت کل عالم را ندارد اگرمیداشت‌این مذاهب مختلفه درعالم نبود س ـ شخصی که‌اظهارامری میکند بایددلیلی بیاوردوبآن‌دلیل‌اثبات حقیت‌خودش‌رابکند ج ـ ازمن‌میپرسید که‌من‌ادعائی ندارم اگرازمدعی میپرسید بروید ازخودش بپرسید س ـ ما چون‌شمارا آدم‌بیغرض دانستیم ومیدانیم وشماهم‌فرمودید که من‌درعکا رفته‌ام وحضرات را دیده‌ام میخواهم از شما بپرسم که‌آنها حرفشان چیست درمذهب هم که بخلی‌نیست چه‌ضرردارد که شما دیده‌اید وماندیده‌ایم ازبرای ماصحبت کنید ج ـ راستی راحقیقت حالشان برمن‌معلوم نشد س ـ من‌از حقیقت‌حالشان نپرسیدم زیراکه حقیقت امر راجزخدا نمیدانند ج ـ ازقراری که شنیده‌ام کتب آنها بدست دولت وبدست وزراء وبدست شما آمده کتب‌را ملاحظه کنید من‌از عهده تقریر ایشان برنمی‌آیم س ـ لا اعتبار فی‌القرطاس ما میخواهیم از زبان شما چیزی بشنویم شاید دشمنان این طایفه کتابی نوشته باشند وبدست دولت داده وانتشار بدهند ج ـ الحمدلله دولت ما معتبر است نسخه ازاو بردارند وبفرستند از خود او استفسار کنند س ـ ماکار بمطلب دولت نداریم حرف از خودمان میزنیم ومقصودمان است که چیزی بفهمیم شایدماهم مجاهدباشیم چه‌ضرردارد که شماهادی ما باشید ج ـ این اقل‌السادات این‌آیام مذاکرات مذهبی وعقاید قلبی را جایز نمیدانند چراکه بعضی اهل غرض امر مذهبی‌را داخل‌باموررات دولتی کرده‌اند ودرین‌هنگام محض اطمینان خاطر اولیای دولت مذاکرات مذهبی تکلیف این‌اقل‌السادات

نیست باآنکه تاحال سی سال‌است که ازاین‌طایفه نفس برخلاف دولت کشیده نشده و آه مظلومیت خودشان را بلند نکشیده‌اند که مبادا دولت مکدر شود س ـ ماهم این گفتگو استنطاق را محض این میکنیم که‌رفع شبهه شودوالاا گرشما حالا ازاین‌مقوله صحبت‌بکنید شاید بازبه بعضی‌ازاغراض حمل بشود ج ـ این اقل‌السادات با اینکه خود اقدام کردم بپای‌خودبباب حکومت آمدم باوجود این عجب است که باز شما همچو گمان کرده‌اید که درمن غرض‌است چه‌غرضی غرض‌باکه غرض باچه الحمدلله که عمر بیشترش گذشته‌است وآخرعمراست چه‌غرضی چرا س ـ شما بپای خود مگر جز برای رفع شبهه‌بحکومت آمده‌اید والله رفع شبهه‌نخواهدشد مگربگفتگوی ومطلب فهمیده نخواهد شد مگر بمذاکره ج ـ بنده بجهة رفع شبهة و فتنه وفسادحکومتی ازخودواقران‌خو دبباب‌حکومت آمده‌ام‌رفع‌شبهه‌حکومتی که‌شدرفع‌شبهه‌مذهبی‌میشود س ـ بچه قسم شما میخواهید رفع شبهه حکومتی بکنید ج ـ اگر حکومت اذن میدهد من درباب حکومت‌مدتی میمانم تا معلوم شود که ما اهل فتنه وفساد نیستیم یا اینکه از امثال خودم هرکرا بخواهند یکنفر یا دونفر یا بیشتر یا کمتر درحکومت میگذاریم و ازتمام سرایر امور خودمان بحکومت اطلاع میدهیم مشروط بر اینکه حکومت‌هم ماراحفظ کند امر عقاید مذهبی وقلبی‌را نفساً بعدنفس‌شرائطی که در ورق علیحده نوشته میشود هرکس میخواهد مکالمه مذهبی بکند بتصدیق چند نفر خارجی از اهل ملت دیگر تا حقیقت مذهب کشف شود اصل مقصود همین‌است س ـ بنده‌باشما ازطرف دولت‌حرف میزنم وبشخص شما هم اطمینان میدهم پیش‌خود باشما گفتگو نمیکنم شخص من باین آیه بقرآن‌مجیدمؤمنم که‌درباره‌قوم‌یهودمیفرمایدضربت‌علیهم‌الذله‌والمسکنه ومی بینم که‌این‌شخص‌بزرگواردرهزاروسیصدسال‌قبل‌این کلمه‌را گفته(مقصود حضرت‌رسول‌است)وهنوزذلت‌یهوددرتزایداست‌درتمام کره‌ارض‌وبعدازآنکه ایمان‌بحضرت‌رسول‌آوردم‌ویقین‌حاصل‌شدازبرای من که میفرمایدمن کنت مولاه‌فهذاعلی‌مولاه فرموده اوست تعبداً اوصیای اورا تا قائم منتظر قبول کردم وبعداز آنکه اینمطلب را قبول کردم اقوال آنحضرت در باب علاماتی که‌درباب‌ظهور فرمودید قبول کردم وشما که‌میگوئید حضرت‌حجت ظاهرشده بچه دلیل میفرمائید ج ـ این ذلیل بجمیع آیات قرآنیه‌وبجمیع ماجاء به‌النبی مؤمنم و حال حاضر را بیش از این جایز نمیدانم واگر

کسی از علماء با این فانی سخنی داشته باشد درمحضر جمعی ازمنصفین صحبت بدارند س ـ ماخودمان حالا میخواهیم گفتگو بکنیم کار بمنصف وغیر منصف ودیگران نداریم یك‌جزئی ازآنچه‌را که میخواهید درحضور منصفین بگوئید به بنده هم اظهاری بکنید شاید بنده هم چیزی بدانم و بفهمم ج ـ بنده شمارا از منصفین‌میدانم ولیکن از شما متوقعم که‌مطالب دینتان را با این اختلال حالی که از برای این فقیر هست بدیگری رجوع کنید واز دیگری استفسار نمائید س ـ شرائطی‌راکه میخواستید ذکر کنیدبفرمائید تارفع شبهه شود ج ـ اولا معلوم‌است که ماازدولت‌اطمینان کامل میخواهیم که‌مارا حفظ کند ثانیاً شرط‌مکالمه این‌است که‌بمغالطه نگذرد بقدر نیمساعت متکلم صحبت نماید ومخاطب ساکت‌باشد بعدازآنکه‌سؤال او تمام شود اوجواب بگوید ویکی آنکه طرف سؤال وجواب‌نفسی نباشد که من ملاحظه شأن وا حترامات کنم واز او خائف باشم وچندنفر که بکلی خارج وعاری از این قانونند مصدق نشوند واز سفرای خارجه در صحبت عقلیه ونقلیه و کتب قبلیه وبعدیه وشرطدیگرآنکه متکلم با مخاطب بدون مداخله غیر ثانیه دو بدو صحبت کنند س ـ خود شما مدعی اثبات مطلبید یا دیگربرامیفرمائید ج ـ این عبدابداً مدعی مطلبی نیستم ولیکن تدافع هرگونه تهمتی را از خود در هر مجمعی باین شروط میکنم که در عقاید اقل‌السادات‌فسادی نیست والاخودمدعی نیستم اگربودم خود رجوع‌میکردم س ـ بنده عرض نمیکنم که شما خودمدعی هستید وچنین مجلس‌هم فقط از برای یکنفر شما برپا نمیشود مگر اینکه بخواهید خودتان بنفس نفیس رفع بعضی شبهات واثبات حقیت بابیه را بکنید ج ـ این ذلیل سی سال است سیاحم واز بعضی دیانت‌ها خوب مطلعم مخصوص از دیانت بابی ولی در مقام اثبات این‌طایفه نیستم مگرآنچه راکه میدانم میگویم س ـ شما که خودتان بباب حکومت می‌آئید از برای رفع شبهه اگر دراین سلسله نیستید باآنکه کسی شمارا نخواسته بود چرا می‌آمدید والان اگر از این طایفه نیستید آدم عاقل اینکار را نمیکند که شروط قرار بدهد وسفرا را حاضر کند محض اینکه مطالب دیگران را بگوید ج ـ بلی بنده خودپای خود آمده ام نه باراده خود شنیدم که حضرت والا استفساری ازاین ذلیل فرموده بنده ازاین‌جهة بحکومت‌آمدم ابداً مدعی این مطالبات نیستم که سیاح را با اینگونه مطالب چکار س ـ حضرت والا بچه جهة استفسار

شما میفرمود وحال اینکه شما میگوئید من مردسیاحی هستم ج ـ عجب است ازشما که این مطلب از بنده سؤال میکنید خوب بود از حضرت والا سؤال نمائید حال آنکه از بنده سؤال میکنید آنچه بخیالم رسیده اینست چون بنده نظر بزمستان وبرودت هوا یکی دوماه در اینجا توقف کردم گمانم آنکه شاید بعضی حکایت سیاحتیه را که ذکر کرده‌ام ببعضی ازاهل غرض حکایت کرده باشند وآنها گمان کرده‌اند که این اقل‌السادات راخیال منبر ومحراب است ازاین‌جهت بعضی لباسها براو پوشانیده بحضرت‌والا عرض کرده اند بااینکه حین حرکت بنده بود توقف‌نمودم بخدمت حضرت والا شرفیاب شدم تااینکه شخص‌حاضر راگمانها در حقش نبافند وبحضرت والا معروض ندارند وامنای دولت‌را بشبهات گوناگون خاطرشانرا مشوش نسازند ونگذارند بآبادی مملکت ورفاهیت رعیت بپردازند س ـ شمابا این‌همه فرمایشات میخواهید بگوئید که معتقدنیستید باینکه حضرت قائم ظهور کرده‌است ج ـ این ذلیل‌را از شمااینگونه سؤالات توقع نبود گویا حدیث مشهوردرنظر نداشتید که میفرماید **لوعلم اباذر مافی قلب سلمان کفره اوقتله** آیا تکلیف این فانی‌است که سرایر قلب‌خودرا معروض‌دارم از خود شما انصاف میطلبم بعد از آنکه میگویم بما جاء به‌النبی مؤمنم دیگر این سؤالات تکلیف نیست س ـ شما میفرمائید که من نظر ببرودت هوا در زمستان یکی دوماه در اینجا توقف کردم که شاید بعضی حکایات سیاحتیه راذکر کرده‌ام بعضی شنیده‌اند وبعضی ازاهل‌غرض حکایت کرده‌اند وآنهارا گمان اینکه شاید اقل‌السادات را خیال منبر ومحراب است باین واسطه آمده‌ام رفع شبهه‌نمایم بنده هم‌غرضی ازاین‌سؤال نداشتم ج ـ آنچه دراستنطاق اول ذکرشد مجدداً ذکر میکنید اولا بدانید نه اینکه بگویم حکماً اینطور بوده همچو گمان شد چه که شنیده‌شد جناب ملا محمدرضای همدانی (اوصله‌الله الی‌جزائه فی‌الدنیا والاخره) در بالای منبر از هرفرقه وطایفه بد میگوید ولعن میکند من‌جمله این اقل‌را نسبت‌ها داده ومنصب‌ها ازبرای این فانی برقرار نموده باآنکه مرا ندیده وحرفی از من استماع نکرده است س ـ شما دراین موقع عارضید یا معروض ج ـ این‌ذلیل نه عارضم ونه معروض دراین مقام بلکه محض خاطر حکومت آمده‌ام که‌از من راضی باشند ورفع اشتباه شود س ـ شمابچه نوع رفع شبهه میکنید تاب‌آن نوع حکومت ساکت‌شود ج ـ بهمان نوع که عرض کردم هرقدر

کومت بخواهد توقف میکنم تا ثابت شود و اگر طریقه دیگر میدانید
طور عمل‌میکنم واگر میل حکومت برفتن بنده بوده‌است که بنده خیال
را داشتم مسافرم نه مجاور س ـ اگرشماتا بقیامت اینجا بمانید باز
مخفی و رفع‌شبهه هم نمیشود مگر آنچه را از شما سئوال میکنند یا
یا اقرار مطابق سؤال جواب بدهید ج ـ از شما سؤال میکنم آیا
کومت باید سرایر وعقاید رعایارا سؤال نمایدیا انتظام مملکت ورفاهیت
ملحوظ فرماید س ـ چون بنای عقاید سلسله بابیه از روزاول بر
بوده ازاین‌جهت میخواهند سؤال کنند که‌آیا شما ازآن‌سلسله هستید
خیر ج ـ خیر این بنده از اهل سلسله عقاید فساد نیستم س ـ من
قم این‌است که این‌طایفه بنایشان اینست شما خودتان‌را مفسد نمیدانید
اینطایفه‌را ج ـ من‌خودرا که مفسد نمیدانم وبابعضی ازاین‌حضرات که
اراضی روم ملاقات شد آنهارا هم مفسد نمیدانم‌دیگر اگر مشتبه‌شده
علم عندالله س ـ ما بعین شورش این‌طایفه را دیدیم شما اگر ازاین
یفه نیستید انصاف میدهید که شورش کردند وبنای آنها برفساد است و
هم داخل دراین سلسله هستید و کتمان میکنید عقاید آنها راآنهم
ی‌است علیحده ج ـ بنده از ابتدای این‌شورشها اطلاعی ندارم مدتی
قبل تاحال درصفحات عثمانی‌بعضی کلمات اینهارادیده‌ام جمیع برمتابعت
کومت وطلب رضای حکومت وموافق رأی حکومت است س ـ عقاید
نها را صحیح ودرست فهمیده‌اید یا خیر ج ـ بعضی مناجات‌ها دیده ام
این حضرات در ممالك روم منجمله مناجات مختصری در حق قبله عالم
نوام که دعاکرده‌اند اگر مقتضی بدانند مناجات‌را عرض کنم ودرهمینجا
کنید س ـ آن مناجات چیست
ج ـ هوالمقتدر علی ما یشاء باسمه‌المهیمن علی‌الاسماء یا
الهی الرحمن والمقتدرعلی الامکان اسئلك بنفسک بان تحفظ السلطان
اسئلك بان‌لاتنظر الیه وجریرات من‌سبقه فی الملك بل الی بحر
جودك وسماء فضلك وشمس الطافك ای‌رب کف عنه اکف السوء
البدالتی جعلتها فوق ایادی خلقك انك انت‌المقتدر المتعالی العلی
الحکیم استدعاآنکه اگر بخواهنداین مناجات را تفسیر نمایند باهل‌غرض
نگذارند تفسیری از خود بنده بخواهند س ـ مفسرین از قرار گفته

شما ملاهای ما هستند و آنها هم نباید غرضی داشته باشند ج ـ مقصر
اهل غرض علمای اعلام نبودند ولیکن اهل غرض نفوسی هستند که خود
را بعلما موسوم میدهند س ـ از کتب و بیان بابیها چیزی در دست شما هست
خیر ج ـ نزد بنده چیزی از کتب آنها نیست ولی شنیده ام که بدست حکو
خیلی افتاده است س ـ چون آخر استنطاق است و باید آخر استنطا
باسم خودتان امضا کنید ثانیاً مذاکره میکنم آیا شما حاضر بد از برای ا
اگر دولت مجلسی منعقد بکند بشروطیکه خواسته اید اثبات حقیت این
کنید یا خیر ج این ثانی مکرر در همین استنطاق عرض کرده ام مثبت مل
نیستم ولیکن بشروط مذکوره آنچه از عقاید حضرات خبر داشته باشم میگ
س ـ این لازم بانعقاد مجلس و شروط نیست من قبل از آنکه شروع بنو
استنطاق بشود از خود شما سؤال کردم که شما معتقد نیستید بظهور حضر
قائم فرمودید معتقدم باینکه ظهور کرده و حالا این نوع اشکالات است که می آور
ج ـ این نوع مکالمات مغرضانه است از دولت مستنطق دیگری را راجی و مستد
س ـ شما خود میدانید که من غرضی ندارم و آنچه را که من میگویم از
لب شما شنیده ام اگر دروغ میگویم بگوئید دروغ میگوئی ج ـ ا
همین بیان شما عین غرض است **والله الذی لا اله الا هو** که اصل اعتقاد
سرایر خودرا نگفته ام س ـ یعنی در استنطاق یا غیر استنطاق ج
در استنطاق وچه در غیر استنطاق بحق وحده لا شریك له که سر خودرا در
مذهب بشما وغیر شما نگفته ام س ـ من سؤال از سرایر مذهبی شما نکر
از همین دو کلمه سؤال کردم که عرض کردم حال اگر نسبت دروغ بم
میدهید بدهید نقلی ندارد از همین تقریرات شما معلوم میشود لازم نی
بتصریح ج ـ حاشا و کلا نسبت دروغ بشما و احدی نداده ام و نمید
ولیکن بشما مشتبه شده است و آنچه میفرمائید ودر استنطاق است همان ا
که گفته ام . محل امضای سید علی اکبر معروف بحاجی سید مهدی یزدی

سئوال و جواب با ملا علی اکبر (ایادی)

س ـ شما اصلتان کجائی است ج ـ شهمرزادی س ـ اسم پدر
چیست ج ـ ملاعباس س ـ عیال دارید ج ـ بلی س ـ اولاد چند تا دا
ج ـ چهارتا س ـ در کدام مدرسه تحصیل کرده اید ج ـ مدرسه معیر
مدرسه مادرشاه و مدرسه محمدیه س ـ چندوقت است که در طهران نشا

بیست و دو سال است س ـ چند وقت است داخل سلسله بابیه شده اید
بدا داخل این سلسله نشده‌ام ولی معاشرت کرده‌ام س ـ چندوقت است که
ایشان معاشر هستی ج ـ ازسالی که حضرت والا حضرات را گرفتند مرا
گرفتند س ـ اگر شما دراین سلسله نبودید سبب چه بود که شما را
ند ج ـ محض معاشرت یك مجلس با این حضرات مرا هم گرفتند
بعداز آنکه شمارا گرفتند ومستخلص شدید دیگر بااینها چرا معاشر شدی
در انبار ممار که حضرات بعضی صحبتها میداشتند که اسباب تحیر و
شت می شد گفتم بچه بینه شما این صحبت‌ها مینمائید گفتند بینه و برهان
م موقوف است باینکه کتب این حضرات را به‌بینید ودر انبار ممکن
نت تا اینکه بعداز ششماه مستخلص شدیم بیرون که آمدیم تا مدت سه چهار
ل با اینطایفه ابداً معاشرت نکردم وبعد را حاجی محمداسماعیل کاشی در
زل بنده آمد وشد کردند و کتب حضرات را هم آوردند وپیش من بود
طالعه در این کتب مینمودم و مطالعه این کتب اسباب زیادتی حیرت من
آنچه را که غیر اینطایفه نسبت باین‌طایفه میدادند بر خلاف دیدم در
ان کتب آنچه مستحضر شدم حضرات بابیه قائل بظهورند وبطبق ادعای
ودشان بینه هم در دست دارند وبینه ایشان میگویند پنج قسم است ـ آیات
اجات ـ شئونات علمیه ـ خطبات ـ زیارات واینها را مختصری دیده‌ام و
اینها بینه حسی ومعجزه حسی خواستم میگویند معجزه حسی داریم اگر
خواهید به‌بینید باید بروید نزد رئیس ما واز او بخواهید آنچه را که میخواهید
یگویند رئیس بقبله عالم نوشته که مرا بخواهید وعلما را هم بخواهید
آنان شود آنچه را که شما معجزه میدانید ومیگویند قبله‌عالم اقدام نکرده
ت تا مطلب بر همه کس معلوم شود وآورنده نوشته را هم کشتند وشما
گر معجزه حسی میخواهید باید بروید نزد رئیس این دعا گو چون استطاعت
فن نداشتم نرفتم ومحض مجاهده همینقدر اکتفا کردم س ـ ازقراریکه
نیده‌ام آنچه را که برای قبله‌عالم نوشته برای تمام سلاطین روی زمین
شته اما همان تنها قبله عالم اقدام برسیدگی نفرمودند یاتمام سلاطین
وی زمین ج ـ بنده شنیده‌ام که بتمام سلاطین نوشته‌اند ولی نمیدانم چه
وشته‌اند وچه شده اطلاع ندارم س ـ البته اگر اقدام کرده‌بودند شنیده
شد پس معلوم میشود که اقدام نکرده‌اند ج ـ اقدام وعدم اقدام رابنده
یچ اطلاع ندارم

س ـ تا آنقدر که مجاهده کرده‌اید مطالب اینها را حق فهمیدید
یا باطل ج ـ نه حقیقت برمن معلوم شده نه‌بطلانش نه‌بد ازآنها میگویم
نه خوب اگر محمد وآل‌محمد ازآنها بیزارند من‌هم ازآنها بیزارم و اگر
غیراز دین محمد دینی راآورده‌اند من‌ازآن دین بیزارم ومن ساکتم
تا وقتیکه بطلان یا حقیت آنها برمن معلوم شود س ـ شما چون در
اینها سیر کرده‌اید میخواهم بدانم که این امریرا که اظهار میکنند فقط
برای اسلام از شیعه و سنی است یا از برای تمام مذاهب ج ـ میگویند
از برای‌تمام اهل عالم است س ـ نصارا ویهود که هنوز داخل اسلام
نشده واقرار نبوت پیغمبر ما ندارند چگونه تصدیق میکنند بظهور حضرت
قائم و ظهور حسینی ج ـ میگویند جمعی از نصارا ومجوس و یهود این
امر را قبول کرده‌اند ومن هم چندنفر یهودی را دیده‌ام که امر این طایفه
را قبول کرده‌اند وبواسطه قبولی این امر بحضرت رسول وحضرت
ایمان آورده‌اند س ـ در زمان حضرت رسول نجاشی که بخدمت حضرت
رسول هدیه فرستاد و همچنین پادشاه یمن آیا در اینمدتی که این شخص
اظهار امری کرده یکی از سلاطین اگر حقیت اورا میدانستند تابع
میشدند درتفحص حالت او برنمی آمدند وانگهی این‌آیاتی‌را که این شخص
آورده ومتمسك باین آیات شده یا مخالف‌آیات قرآن است یا موافق اگر
مخالف است باطل اگر موافق است که ما چیز تازهٔ ندیدیم و رجعت
ظاهر کنندظهورخودشانرا(کذا) ج ـ اطلاع‌ازمطالب‌تمام‌این‌حضرات ندارم
که بدانم سلاطین با او چه کرده‌اند واین‌حضرات میگویند که قائم مأمور
است باسرار وبواطن شریعت پیغمبر را ظاهر کند یعنی مطالبی راکه
تابحال‌نفهمیده ومسطور(مستور)بوده‌است‌ومیگویندهیچ ولی‌مأمورنبوده
بدرب خانه‌های مردم برود که تا احکام دین از اصول وفروع را از او
کنند چنانچه پیغمبر غیر از مکه ومدینه جائی نرفته است س ـ این
در اطراف عالم آنچه راکه میگوئی از اینکه هر طایفه مقر بامر
شده اقلا پنجاه‌هزارجمعیت دارد چنانچه‌حضرت‌رسول در وقتیکهٔ عددشان
بسیصد نفر رسید بنای‌جنك راگذاشت این شخص هم جمع کند امت خود
بنای جنك و اظهار امر خودرا کند ج ـ خودم در جمعیت اینها اطلاع
ندارم ولیکن روزنامه را دیدم از انگلیس که بزبان عربی ترجمه شده
آن شخص انگلیسی بعداز تحقیق از بدو بروز اینطایفه تا هشت سال

را نوشته بود که تاحال بیست هزار از این‌طایفه را کشته‌اند وتبعهٔ که الان هستند دویست‌هزار نوشته است وآن روزنامه‌الان بحضور حضرت‌والااست من از این حضرات سؤال کردم که با اینکه دویست هزار جمعیت این‌طایفه میشود چرا باین‌درجه تحمل صدمه واذیت ازاین خلق میکنید جواب‌دادند که اصل بنای این مذهب بنزاع نیست میگوید اصل رئیس این امة آمده است که عالم را متحد کند چنانچه‌در کلمات اینهاست **لیس الفخر لمن‌یحب‌الوطن بل لمن‌یحب‌العالم** در جای دیگر میگوید **لیس الفخر لحبکم انفسکم بل لحبکم ابناء جنسکم** آنچه من فهمیده ام وآنچه این‌حضرات میگویند ابدأ مقصود نزاع نیست بلکه مقصود اینست که افراد بشر برضا ومیل خودشان بعداز تحقیق امر دین ومذهب را بفهمندنه باکراه س ـ از این‌قرار همچو معلوم میشود اینها حتی صدمه زدن بسك و سایر حیوانات دیگر از قبیل خر و گاو را منافی آیات خود میدانند ج ـ بلی‌همینطور است س ـ ازقراریکه من شنیده ام که روزهٔ اینها از نوزده روز زیاد تر نیست وروز عید فطر ایشان روز عید نوروز است وهمچنین دوزن را بیشتر از برای یکمرد حرام میدانند ج ـ من این‌مطلب‌را نمیدانم ولی اینهاکارشان از اذکار واوراد آنچه‌را که من دیده‌ام یك ذکر نوزده ونود ونود وپنجی دارند که مطابق عدد (واحد) (ولله) می‌باشد چون عدد واحد نوزده و واحد یکی از اسماءالله میباشد لهذا بعضی از اذکار را مطابق این اسم در میان خود دارند (والله) چون عددش نود وپنج میخواهند هم مطابق اسم خدا باشد و هم معنأ لله باشد س ـ میخواستید بنارا بر عدد احد بگذارید کماآنکه درسوره مبارکه قل‌هوالله احد ج ـ بنظرم می آید که لفظ احد هم داشته باشد

محل امضای ملاعلی اکبر

سؤال وجواب با میرزا محمدرضا

س ـ اصل شما کجائی است ج ـ اهل یزد س ـ چندوقت است‌از یزد آمده‌اید ج ـ شش سال متجاوز است س ـ در این مدت شش سال بچه کار مشغول بودید ج ـ کتابت کردن س ـ اهل و عیال هم دارید ج ـ صبیه دارم دراینجا که‌آنهم شوهردارد س ـ دراین مدت هم باکسی مراوده داشتید ج ـ بواسطه کتابت کردن که پولش‌را گرفته صرف نمائیم بسیار کم س ـ معاشرت ومجالست یکی از شروط پیدا کردن معاش‌است

چگونه میشود که معاشرت نشود و پول پیدا شود ج - این حرفی است صدق وحق همینقدر معاشرت میکردم که کتابی گرفته نوشته شود وامر بگذرد در این بین هم بابعضی اشخاص معاشر بودم س - باآنها که معاشر بودید و کتابت کردید کیها بودند ج - چندی برای مانکچی گبر که قریب یکسال ونیم باشد کتابت میکردم س - چندماه درمسجدشاه کتابت کردید ج - در این مدت شش سال س - در این مدت که ازبرای متفرقه کتابت میکردی با چه نمره اشخاص مراوده داشتی ج - باکسبه که داد وستد داشتم معاشر وهمه جور خلق را دیدم س - شمارا برای چه اینجا آوردند ج - کسی مارا نیاورد خودمان آمدیم بطهران ولی دراینجا باسم بابی بودن آوردند س - مگر شما از سلسله بابیه هستید ج - چونکه در اسلام فرق مختلفه هست بنده محضاً لله بدون اغراض نفسانیه در این فرق سیر کرده تا معلوم شود که واقعاً کدام حقند وآنقدر که خدا بما ادراك داده بود از هر جائی فی الجمله ادراك شد س - از این فرقه بابیه چه فهمیدید و چه میگوئید ج - چونکه ما اثناعشری هستیم ما قائمی داریم که مهدی موجود است و منتظریم ظهور اورا از این طایفه چنین ظاهرشد که آن مهدی موعود ظاهر شده ما در تفحص بر آمدیم که این مطلب راست است یا دروغ در صدد تحقیق این کار برآمدیم از این حضرات ازآن جمله با حاجی محمدعلی نام هراتی در یزد معاشر شدیم واو بتدریج بعد از چندین روز که آشنا بودیم معلوم شد از این طایفه است چون بنده بعضی حرفها که لایق نیست مثل اینکه میگفتند این طایفه منکر پیغمبرند ویك زن بچند شوهر حلال است و مال مردم رامباح میدانند ومسکرات راحلال میدانند شنیده بودم مخصوصاً اول ازحاجی این سؤال راکردم که مسکرات حلال است یاحرام او باکمال انکار اظهار کرد که حرام است وبنده یقین داشتم که این طایفه بعضی شراب میخورند جواب داد که ازاین طایفه نیستند یاعاصی هستند مثل اینکه بعضی از امت رسول‌الله ص عاصی هستند وشراب رامیخورند مطلب بطول انجامید تاآخر کتاب باب را اضطراراً بیرون آورد که معروف است به بیان ویك بابی از او پیدا کرد نشان داد که درآن باب از ابواب کتاب نوشته بود **ان کل مسکر حرام** س - آنچه میمان وحریان دارد حرام میدانست یا خیر ج - خیر چیزی مستثنا نشده بود بعد بلسان فارسی انقوزه وتریاك ودوای بدمزه گویا غلیان هم بود که اینهارا حرام شمرده بود گفت میزان

کتاب است به اعمال خلق س - کاسنی زیاد بدمزه وتلخ است اورا هم یقین حرام شمرده ج - این داخل نباتات است نفس چندان کراهتی ازاو ندارد س - هرچه را نفس کراهت‌دارد حرام است یا هرچه را که کراهت ندارد حرام نیست ج - بعضی از نفوس بعضی از دواها را کراهت دارد وبعضیها کراهت ندارد مثل‌اینکه بعضیها بخوردن فلوس بهیچوجه کراهتی ندارند س - شخص صاحب حکم که کامل است ومن جانب‌الله حکم آورده است بدلیل عقل حکم او یا از برای کلیه ناس باشد نه بعض دون بعضی ج - صاحب این حکم الان حاضر است بهتر آنست که از خودش سؤال شود تا اینکه ما خلافی نگفته ونکرده باشم س - شما چندسال است که در صدد مجاهده وتجسس این مذهب هستید ج - ما ازآن زمان‌طفولیت مجاهد بودیم واز زمانیکه اسم باب‌پیدا شد ما طالب شدیم که بفهمیم ولی محض آن تفصیلاتی که شنیدید ومیدانید و هم بجهة حفظ‌جان ومال ودین و دنیا ظاهر نمیکردیم مقتضی هم نبود که ظاهر کنیم هر وقت میسر میشد ظاهر میکردیم و اگر یك جائی میفهمیدیم که مطمئن هستیم مطلب حق گفته میشد س - پس برویم بسر سؤال اول که خودش میگوید فی‌ان **کل مسکر حرام** ودر همان‌جا هم حرام‌کرده انقوزه وتریاك ودواهای بدمزه را پس این حکم هم باید کلیت داشته باشد وهمینکه کلیت داشت متوجه اغلب‌میشود واغلب که حکم کردند بربدمزه بودن یك دوائی حکما آن دوا داخل دواهای بدمزه خواهد بود ج - هرقدر پیغمبری که ظاهر شد از آدم تا خاتم و همه معجزات دلیل بر اثبات حقیت خودشان آمدند بعد از آنکه اثبات کردند حقیت خودشان‌را باید هرچه بگویند تعبداًقبول کنند قول او قول اله است وامر او امر اله است س - آیا این شخص که ظاهر شده واحکام من‌جانب‌الله‌آورده بچه‌دلیل وبیان ومعجزه و کرامت اثبات حقیت خودش راکرده تا ماهم تعبداً قبول کنیم ج - خلق دوفرقه هستند یك‌طائفه راسخ اند وطالب ومخلص‌آنها محتاج بدلیل نیستند وآن مطلوب آنها راجذب میکند مثل‌آهن‌رباسوزن را مثل جناب امیرالمؤمنین همینقدر که رسول‌الله ص اظهارنبوت فرمود قبول بدون دلیل و معجزه و همچنین‌او پس‌قرن وفرقه دیگر که محتاج بدلیل هستند زیرا که‌آن خلوص درآنهانیست‌حال‌اگر کسی منصف باشد قناعت بآن دلیلی که خداوند به پیغمبر خود عطا فرموده میکند مثل‌اینکه خاتم انبیا قرآن‌را معجزه‌اعظم

خودش قرار داد و گفت هر کس این معجزه را قبول ندارد مثل او بیاورد بعضی‌ها که منصف بودند قبول کردند بعضی رد کردند و غلط گرفتند س - آیا حضرت ابراهیم پیغمبر اولوالعزم بود یا خیر ج - بلی س - در آنجائیکه تعجب میکند از زنده شدن جسد پوسیده و خداوند عالم میفرماید **اولم تؤمن** جواب عرض میکند **و لیکن لیطمئن قلبی** بعد خطاب می‌آید (**فخذ اربعة من الطیر الخ**) آنوقت میگیرد چهار مرغرا و میکشد و اعضای آنها را از هم منقطع میکند بعد هریکی را بکوهی می‌اندازد آنوقت صدا بآنها میکند آنها بهیکل اول جمع میشوند و زنده میشوند و می‌آیند پیش او باذن خدا و همچنین حضرت موسی که عرض میکند **رب ارنی انظر الیك** خطاب می‌آید **لن ترانی یا موسی و لیکن انظر الی الجبل** پیغمبرهای ما بیدلیل از خدا قبول نکردند و اگر هم قبول کردند محض اطمینان قلب باز سؤال کردند که درست مطمئن بشوند چگونه ما بی‌دلیل قبول کنیم و حال آنکه از آنها کمتریم ج - این بنده با شما برادریم در این باب سمعنا و اطعنا ولی از همه‌چیز گذشته مضی ما مضی حال اول تحقیق باشد نوشتجاتی که از برای خلق آمده هیچ لوحی از برای قبله عالم روحی و روح العالمین فداه که صاحب آورنده لوح کشته شد و اصل آن نسخه در خدمت قبله عالم است و سواد او هم در این بلد موجود است و ممکن است که من آن سواد را بیاورم و آن لوح موسوم است بلوح السلطان در آنجا نوشته شده که ای کاش رأی جهان‌آرای سلطانی براین قرار میگرفت که این عبد با علما در یك مجلس مجتمع میشد هر گاه امر خودرا ببرهان اثبات کردیم مارا بخود وا گذارند والا الامر بیدالسلطان شاید من قدری از خاطرم رفته باشد رجوع باصل که شد معلوم میشود گذشته از اینها تا حال کسی طالب نشده بود تا به بینه و دلیل اثبات حق خودرا بکنند تا اینکه خود او طالب شد و نوشت که امر مارا رسیدگی کنید و تا بحال مدتی است از آن لوح گذشته و هیچکس رسیدگی نکرده و فی الحقیقة قلب سلطان هم مکدر شده و حق هم داشتند و بازهم کمال امتنان از لطف سلطان داریم خدا اشرار و مفسدین را هدایت فرماید که نگذاشتند این مطلب واضح شود و این مطلب اختصاص بهمین دولت ندارد بتمام دول روی زمین این اظهار را فرمودند و ما دیدیم بسیاری از الواح را که بدول متفرقه فرستاده شد بفضل الله دولت ایران با تمام دول صلح و مودت دارند استعداد داریم که بطور حقانیت و عدل ربمقتضای

تکلیف خودشان که ظل‌الله هستند این مطلب را تحقیق ورسیدگی نمایند تافتنه وفساد از روی زمین برخاسته ودست اشرار کوتاه شود تا نتوانند این امر را مشتبه کنند وجمیع نوشتجاتی راکه ماسیر کردیم هیچ درتمام آنها ندیدیم مگر اینکه ذکر شده است رفع دوئیت از میان مخلوق و یگانگی با تمام ناس و اتحاد اهل عالم از آن‌جمله در لوحی میفرماید **لیس الفخر لمن یحب الوطن بل لمن یحب العالم** وهمچنین در صحیفه احکامیه ضبط‌است که **عاشروا مع الادیان بالروح والریحان لتجدوا منکم عرف الرحمن** وهمچنین در کلمات‌عربیه وفارسیه بسیارازاین کلمات است حتی علمائیکه حکم بر قتل این‌طایفه دادند ما مأموریم که بهیچوجه عداوتی باآنها نداشته باشیم واصلا غیبت وبی ادبی نسبت بآنها نکنیم و جوهر این امر اینست که این طایفه باید باعمال طیبه و اخلاص مرضیه و صفات حسنه درعالم ظاهر شوند که جزاینها ازآنها ظاهر نشود س ـ شما این شخصی که ظاهر شده وادعای ظهور حسینی میکند همان نفس‌حسینی میدانید یابالاتر یاکمتر ج ـ حال که خوداشان مذکور فرمودند رجعت حسینی است و عین او میدانند اگر بالا تر و پائین تر میگفتند ما هم میدانستیم ولی نه‌آنروز کسی حسین راشناخت ونه‌امروز س ـ این‌حدیث نبوی‌راشماشنیده‌اید که‌میفرمایند **انا من حسین و حسین منی** ج ـ بلی شنیده‌ام واین مسلمی دین‌است س ـ بجز حضرت امیر که حضرت رسول ص ع میفرماید **انا وعلی من نور واحد** وبجز اویس‌قرن که درحق او فرموده **انی اشم رایحة الرحمن من طرف الیمن** غیرازاین دوبزرگوار کی را سراغ دارید که بی دلیل ایمان آورده باشد ج ـ چه عرض کنم بنظر من که‌نمی‌آید ثالثی س ـ با اینکه‌شما ثالثی ازبرای اینها نمیدانید این همه مخلوق که شما خود میدانید ومن نمیدانم که ازآنجمله خود شما هستید بچه برهان ودلیل‌قبول کردید اظهار وظهوراین‌شخص‌را ج ـ دلیل حدیث نبوی ص که میفرماید **و اشوقاه من اخوانی فی آخرالزمان** اصحاب آن‌حضرت تعجب میکردند سئوال میکردند که اینها چه اشخاصی هستند میفرمودند اینها قومی هستند که **لایشتهون فضدو لاذهبا** جای دیگر میفرماید اینها متحمل میشوند صدماتی واموری‌را که متحمل نشدند انبیاء سلف وازاین مقوله شاید بازهم باشد که من بنظرم نیست س ـ ما بچه دلیل معلوم بداریم که شما ازآنها هستید ج ـ اگر رسیدگی کردید

همان‌قسم که‌آن شخص خواسته معلوم میشود والا باز هم باید ما را یک
س ـ میخواهیم بدانیم که اینهائی که اظهار اورا قبول کردند همه مثل ما
بی‌دلیل قبول کردند یا بادلیل که ماهم برویم مثل‌آنها با دلیل‌قبول کنیم
ج ـ من‌از این اشخاص که اظهار اورا واین امر را قبول کرده‌اند وهیچیک
نپرسیدم که بی دلیل قبول کردید یا با دلیل س ـ حالا ما اگر از شما
بپرسیم که شما بی‌دلیل قبول کرده‌اید یا با دلیل چه خواهید گفت ج ـ من
حال خودم را میدانم عرض‌میکنم از سایرین چه خبر دارم س ـ از حال
خود بگوئید تا ازخیال‌آسوده شویم ج ـ بنده که خدمت باب واین ظهور
مشرف‌نشده‌ام ظاهراً بآیات و کلمات مؤمن شده‌ام واعظم معجزه‌رسول‌الله
فرقان بود وهمچنین مسیح اعظم آیات او کتاب است و مثل او هم موسی
بواسطه کتاب اولوالعزم شدند بنده اینطور دیدم که فرقان وانجیل وتورات
وصحف وزبورراجمیع کتب سماوی را ردباید کنم یا اینکه این‌را هم‌قبول
کنم یاهمه را رد کنم این‌را هم رد کنم یا همه را قبول کنم این‌راهم قبول
کنم واین بنده پیش‌از آنکه صاحب این‌ظهور اظهار این امر رابفرمایند
اول کلامی که بچشم خود از ایشان دیدم ویقین کردم که ایشان همان کسی
هستند که باب بمن اظهار امرایشانرا کرده وخبر داده است چندسال‌قبل که
جمعی ازاهل یزد وغیره‌بودند واطلاع دارند وخودشان در دارالسلام بغداد
تشریف داشتند و هنوز اظهار امری نفرموده بودند سلطان باسلامبول
خواستشان وازآنجا رفته بادرنه در ادرنه اظهار امر فرمودند س ـ پس
شما از اینقرار معلوم میشود خوب بصیرت دارید در این مذهب هرگاه
کسی بخواهد موضعی‌را برای‌شما معین‌بکند که درآن‌موضع‌مشغول‌مجاهده
خود باشید با اینکه شما از حال همدیگر خبر ندارید چگونه میتوانید
بیکدیگر اطلاع بدهید که درآن موضع بیایند وبمانند و رفع این ذلت
پریشانی از شما بشود ج ـ این‌بنده بواسطه صدقی که دارد کسان‌دیگر
از من کناره میکنند واطمینان از من ندارند خود بنده حاضرم از برای
هر نحویکه قبله عالم بفرمایند س ـ شما قائلید بقوه جذابه وهمچنین
هم‌قائلیم باین‌حدیث که میفرماید **الارواح جنود مجنده** ذره‌ذره کاندرین
ارض وسماست✡ جنس خودرا همچو کاه وکهرباست ج ـ واقعش اینست که
می‌ترسند ظاهر نمیشوند س ـ اگر توقیعی بیاید آن آورنده توقیع
امر بهر کسی فرداً فرد میرساند یا جمیع آنهارا یکجا جمع میکند وآن

خواند ج - بهریك فردفرد میرساند ودرمجمع هم میخوانند وبهمدیگر
م نشان میدهند س - همین مطلبی‌راکه میفرمائید وهم آن‌مطلبی‌را که
گفتید که امر امر باتحاد است وباید دوئیت از میان برداشته شود این
زرك دلیل ماست که اینها یکدیگر را می‌شناسند واز حال هم خبردارند
اگر بخواهند بگویند ما خبر نداریم این معلل بیك غرض باطنی است
ل زمان سابق که اظهار نکردند تا وقتیکه شوریدند ج - همین‌مذاکره
میان خودمان‌شده‌است واین‌حاشا واین انکار واین ابا ازخوف‌سلطان
ت والا هیچ چیزی در میان نیست من‌هم همه را میشناسم اگر بگویم
گویند فلان خون مارا بهدر داد وحال آنکه میفرماید **وجمالی تخضب**
عرك من دمك لكان عندي اكبر من خلق الكونين وضياءالثقلين
جای دیگر میفرماید **فكر في امرك و دبر في فضلك اتحب ان**
وت علی الفراش او تستشهد فی‌سبیلی علی‌التراب و تكون‌مطلع
مري ومظهر نوري في‌علاءالفردوس دیگر **واستشهد في‌سبيلي**
اضياً عني شاكراً لقضائي لتسريح معي في قباب‌العظمة خلف
رادق العزة حقیقت این امر اینست که اگر کسی بخواهد خون این
طایفه‌را بریزد راضین وشاکرین دست قاتل را ببوسند وسر بدهند آنچه
ل شده از جهال ومفسدین واشرار بوده مؤمن‌بالله خلاف رضای الله از
ن صادر وظاهر نخواهد شد چنانچه دیده شده کسان دیگر را که برضای
ود سر داده‌اند س - درصورتیکه این‌همه اوامر بر نترسیدن قتل آمده
ه ترسی دارند از نشان دادن یکدیگر برفرض اینکه خدای نخواسته آنها
ا هم بکشند ج - حقیقت این‌رتبه واین مقام اعلی‌المقام است ولی نفوس
عیفه که بدرجه کمال نرسیده‌اند البته آنها فرار خواهند کرد س - شما که
ی‌الحقیقه از کلماتتان تکمیل فهمیده میشود شما چرا از اظهار این فقره
یترسید ج - چون می‌بینم که از این‌اظهار راضی نیستند منهم‌اظهار
یکنم محل امضای میرزا محمد رضا پسر حاجی حبیب یزدی

سئوال وجواب با میرزا ابوالفضل گلپایگانی

س - پدر شما کی است ج - میرزا محمدرضای مجتهد س - شما
حصیل کرده‌اید یاخیر ج - بلی حکمت و کلام را دیده‌ام فقه واصول را
وانده‌ام دراصفهان تحصیل میکردم س- مدت مکث شما در اصفهان‌چقدر
وده ج - تقریباً سه‌سال س - چند وقت است که در طهران میباشی

ج – در اول ماه مبارک ۱۲۹۰ وارد دارالخلافه شده‌ام س – باعث آمدن شما بطهران چه بود ج – بعضی تعدیات در گلپایگان احتشام‌الملک کرده بود آمدیم در طهران که مطالبه طلبی که از او داشتیم بکنم س – از گلپایگان یکسر بطهران آمدید یا باصفهان رفتید از آنجا بطهران آمدید ج – از گلپایگان یکسر بطهران آمدم س – عیال دارید ج – خیر س – در اینمدت ده‌سال که درطهران هستید چه کسب داشتید ج – تقریباً سه سال در مدرسه حکیم هاشم که معروف بمدرسه مادرشاه باشد تحصیل میکردم و بنوع طلبگی امرم میگذشت بعد از آن آقا محمد هادی نامی صحاف از طایفه بابیه از اصفهان آمده بود به عکا برود بابنده آشنائی پیدا نمود بنده‌را بدین بابیه دعوت کرد بتوسط او بابعضی ازعلماء وفضلاء طایفه بابیه گفتگو کردم در این اثنا بنده‌را حضرت والا احضار فرمودند و این احضار در نودوسه واقع‌شد چون یکی از این طایفه بغرض درحق بنده شهادت‌داد امر مشتبه‌شد بنده را حکم بحبس فرمودند شش‌ماه حسب‌الامر اعلیحضرت اقدس شهریاری محبوس بودم با یازده نفر دیگر بعضی مقر بودند و بعضی منکر پس از شش‌ماه بمرحمتی قبله‌عالم مرخص‌شدم بعداز مرخصی بواسطه اینکه اهل اسلام وآشنایان سابق از معاشرت بنده اجتناب داشتند ناچار با بعضی ازطایفه بابیه معاشر بودم تاکنون که بهمان‌حالت باقی هستم

س – در اینمدت که با اینها معاشر بودید چه حرف‌تازهٔ از دیدید که شمارا در تردید انداختند ج – حرف تازهٔ اینها مشهور است آنچه دادند گفتگو بوده است با اینها کرده‌ام آنها حرفی که میزنند میگویند قائم موعود ظهور کرده واو میرزا علیمحمد شیرازی‌است در تبریز کشته شد ومن بادله وبراهین رد میکردم و میگفتم که‌قائم موعود محمدابن‌حسن است که‌پیغمبرما بما خبر داده‌است چه دخلی بمیرزاعلیمحمد شیرازی دارد که‌بیاید همچو دعوی کند س – آنها چه‌دلیلی برردقول شما اقامه کرده‌اند ج – آنها میگفتند همچنانکه‌حضرت امیرالمؤمنین میفرمود من عیسی وموسی و حضرت‌یحیی هستم اینهم آمدو گفت من‌محمدابن‌حسن هستم ودر کتابش هم نوشته است س – حضرت که میفرمود من‌عیسی‌وموسی‌وحضرت‌یحیی هستم برصدق قول خود معجزات آنهارا ظاهر میکرد از قبیل مرده زنده کردن و انداختن بیل و مار شدن آنها چو جواب میدادند و چه میگفتند ج – آنها جواب میدادند که اولا حجة اعظم کتاب است ثانیاً اوهم دارد

این معجزات بود س ـ کی دید ج ـ بنده نه میرزا علی‌محمد را دیدم ونه عکا رفته‌ام که میرزا حسینعلی را به‌بینم تشخیص این مطالب موقوف بفرمان دولت است س ـ شما در اینمدت بعقاید شریعت محمدی ص باقی بودید یاخیر ج ـ تاکنون که باقی هستم س ـ یکی از عقاید متشرعین این‌است که اگر کسی بیاید برضد شریعت یا بر طبق شریعت دعوی بکند ونتواند اورا بدلایل وبرهان وخرق‌عادت وکشف کرامت بر همه کس معلوم بدارد همچو کسی کافر است ج ـ بدون گفتگو این حرف صحیح است س ـ برشما که در این‌مدت باقرار خودت حقیت اینها معلوم نشده‌چگونه معاشر بودی وحال آنکه معاشر بودن با اینها بقانون شرع ما حرام است ج ـ در صورت ابجاء بود معاشرت با اینها س ـ بطلان اینهـا را در این مدت فهمیدید یاتردید دارید ج ـ تردیدی ندارم ولی اگررو بروی اینها بخواهید این کلمه را بگویم بحکم تقیه نخواهم گفت س ـ آنچه‌بر خودت معلوم شده از قرار این تقریری که‌میکنی پس اینها باطل‌اند توبچه جهة پیروی کرده معاشرت مینمائی ج ـ بلی عرض کردم اصل معاشرت بنده از راه ابجاء بوده برای حفظ نفس که ناچار یك‌طلبه فقیر بادوطایفه بزرك‌نمیتواند معاندت کرد س ـ اگر توتبری کنی وداخل در اثناعشری باشی و از بابیه کناره کنی البته در پناه خواهی بود و بیشتر از اذیت محفوظ میشوی ج ـ معلوم است در صورت اطمینان بآنچه فرمودید عن صمیم قلب تبری خواهم کرد س ـ در اینجا کسی نیست وحال اینکه این استنطاق سند خواهد شد اگر قلباً داخل نیستی تبری میکنی ج ـ خدا لعنت کند رئیس ومرئوس اینهاراهمان‌است که‌عرض کرده‌ام در صورت‌اطمینان س ـ اگرن فی‌الحقیقه این گفتگو را ازروی تقیه‌میکنی ومذهب بابی‌داری نترس وبگو زیرا که ازاین بابت شمارا نخواهند کشت وممکن است یك حدی را برای شما قرار بدهند مثل سایر ملل که هریك یك محله دارند در آنجا ساکن باشید وکسی هم بکار شما کاری نداشته باشد ج ـ چون وثوق بعدالت دولت دارم بدون تقیه عرض کردم تکلیف دولت با دیگران دخلی به بنده ندارد

محل‌امضای میرزا ابوالفضل گلپایگانی پسر حاجی‌محمد رضا مجتهد

سئوال وجواب باآقامحمدجعفر خاتم‌ساز

س ـ اسم پدر شما چیست ج ـ آقا محمدحسین س ـ دکان شما

کجا است ج ـ دربخانه معیر س ـ عیال‌دارید ج ـ بلی س ـ کجا
هستید ج ـ از اهل شیراز س ـ چند سال است دراین ولایت هستید
ج ـ شش‌سال ونیم است یاهفت‌سال س ـ چندسر عیال‌دارید ج ـ یک
زن ویك بچه دارم س ـ چندسال‌است داخل‌سلسله‌بابیه‌شده اید ج ـ من
یك برادری داشتم در بیست‌سال قبل بابی شد من از اینجا رفتم بشیراز
دومرتبه مراجعت کردم آمدم بطهران بعداز چهارده‌سال برادرم بمن تلقین
کرد برادرم راهم در راه‌شام کشتند س ـ بچه جهة کشتند ج ـ خودش
وپسرش را برای پول کشتند س ـ در این مدت که داخل این سلسله‌شدی
چه دیدی وچه فهمیدی ج ـ میگویند این سیدی که‌آمد قائم بود ومیرزا
حسینعلی راهم میگویند ظهور حسینی است س ـ مگر تو داخل شریعت
محمدی ص نبودی که ترا تلقین ودعوت باین دین کردند ج ـ چرا آنروز
بوده‌ام حالا هم هستم س ـ درباب ظهور آن سیدی که گفته من قائم هستم
ومیرزاحسینعلی که میگوید من حسین هستم تو چه‌میگوئی ج ـ بادعائی
که او میکند من قائل نیستم س ـ تو که داخل شریعة محمدی ص بودی
نپرسیدی که قائم اسمش مهدی‌است نه‌میرزا علیمحمد ج ـ من سواد نداشتم
که اینها را بپرسم س ـ اینها که میگویند این ظهور ظهور حسینی است
در باب ظهور حضرت امیر وامام حسن چه میگویند ج ـ از آنها چیزی
نشنیدم س ـ بچه دلیل وعلامت ادعا میکنند که آن حضرت قائم بوده و
این‌حسین‌است ج ـ منکه‌سوادی نداشتم وبا اینها مراوده‌نداشتم س ـ این
شخصی که ادعای ظهور حسینی میکند واسمش میرزا حسینعلی بهاء است
اورا حق میدانی یا باطل ج ـ خیر باطل است س ـ کسیکه می‌آید
این ادعا را میکند وبرحق نیست وتوهم باطل میدانی این شخص ملعون
است ج ـ اگر باشد ملعون نیست واگر نباشد وادعا میکندملعون است
س ـ باعتقادتو این همان حسین‌است ج ـ خیر س ـ بچه دلیل میگوئی
نیست ج ـ باین‌دلیل که همه مرده‌هستند ونمی‌بینم کسی‌را که‌اعتقاددرست
داشته‌باشد س ـ توهم‌مرده‌هستی ج ـ من‌مرده‌نمی‌فهمم‌چیست س ـ
شك داری برحق بودن یا باطل بودن اورا ج ـ من‌باعتقاد خودم‌میگویم
باطل است س ـ پس ترا بجهة چه باین اسم گرفتند ج ـ من‌چه‌میدانم
آمدند گفتند ترا میخواهند من آمدم س ـ اگر عقیدهٔ تو بر بطلان
میرزا حسینعلی بهاست لعن کنه ج ـ لعن صد وبیست وچهار هزار پیغمبر

همین میرزا حسینعلی بها که ادعای باطل میکند باشد شما میگوئیدمن
میدانم محل امضای آقامحمدجعفر خاتم ساز شیرازی

سئوال وجواب باکربلائی‌مهدی تهرانی

س ـ چه‌کاره هستید ج ـ شاگرد بلور فروش س ـ پدر شما کی
ده است ج ـ کربلائی محمدعلی طهرانی س ـ عیال‌دارید ج ـ بلی
س ـ اولاد داری ج ـ بلی دوتا س ـ چند وقت است داخل سلسله‌بابیه
شده ج ـ شصت‌سال ازعمرم میرود همیشه اینها راگرفته‌اند اگریکمرتبه
را هم گرفته اند که من‌داخل این سلسله بوده‌ام من‌هیچ داخل اینها نیستم
س ـ مگر تو از ظهور حسینی وقائمی خبر نداری ج ـ من خبر ندارم
میگویند این‌طایفه‌همچومیگویند س ـ توچرانرفتی به‌بینی راست میگویند
یادروغ ج ـ بنده روزی سه عباسی دارم اورا ببرم خرج عیال کنم یا
لزوم رسیدگی ظهور اینها را بکنم س ـ بر فرض قوه استطاعت
نداشتی که دنبال بکنی نداشتی‌ازمراوده باآنها چه فهمیدی ج ـ میل نکرده‌ام
باآنها س ـ چرامیل نکردی ج ـ دلم نخواست بقول علما که‌میگویند
اینها بد هستند من هم رفتم س ـ الان بعقیده خودت اینها بد هستند یا
خوب ج ـ بد وخوبشان برمن معلوم‌نشده است س ـ تو میگوئی که‌علما
من گفتند اینها بدهستند فلان وفلان میباشند پس دراینصورت چگونه‌بدی
اینها بر توثابت نشده است ج ـ من نرفتم پهلوی‌علما که‌بمن‌بگویند‌اینها
هستند‌همینقدر ازمردم میشنیدم که‌میگفتند علما درحق اینها بدمیگویند
س ـ پس تو در این شصت‌سال تقلید از کی کردهٔ ج ـ از شیخ محمدحسن
یحیی س ـ اگر تومیگوئی اینها بدهستند ومقلد مجتهدین‌بودی‌همچنانکه
آنها اینها را بد میدانند توهم بد میدانستی ج ـ البته‌آنها بد میگویند
منهم بد میگویم س ـ بقلب خودت اینها بد هستند یا خیر ج ـ چیزی
نفهمیدم که بدانم بد هستند یا خوب س ـ اگر از طفل شیر خواره اهل
اسلام بپرسی در حقشان بد میگوید تو در این شصت سال چه‌طور است که
نفهمیدهٔ ج ـ از روی تحقیق بد میگویند یالاعن شعور س ـ بعضی از
روی‌تحقیق‌و بعضی متابعت آنها راکه تحقیق کرده اند میکنند ج ـ بنده
از روی‌متابعت بگویم یا از روی تحقیق س ـ از روی تحقیق
اگر من مدلل میکنم خلاف آنها را ج ـ بر من مدلل کنید
بدلیل عقل تا از روی تحقیق بگویم س ـ دلیل بر ظهور حضرت قائم
چه میدانی ج ـ همینقدر شنیده ام که دجال می‌آید س ـ اولا یکی‌از
علائم بد اینها این است که حضرت قائم ظهور کرده است بقول تو چه وقت

دجال آمد که ما ندیدیم ج ـ دجال که ظهور نکرده است س ـ اگر
کسی پیش ازدجال بیاید و بگوید من حضرت قائم هستم تو اورا قبول میکنی
ج ـ من قبول نمیکنم س ـ پس قائم اینها باطل است بهمین دلیل ج ـ بلی
س ـ پس این میرزا علی محمد کافر است تو اورا لعنت میکنی ج ـ هر
کس که این ادعا را الان نماید ونموده کافر است لعنت خدا بر او باشد
س ـ تو از قرار تقریر من لعنت میکنی یاعقیده خودت این است ج ـ غیر از
عقیده خودم لعنت میکنم برباب وبابی ومیرزا حسینعلی خدا لعنت کند
خدا لعنت کند کسی را که ادعای ظهور حسینی میکند

سئوال وجواب بابا حسین

س ـ چه کاره هستی ج ـ در ضرابخانه کار میکنم س ـ پسر کی
هستی ج ـ پسر آقا حسن س ـ چند سال است این ولایت هستی
ج ـ بیست ودو سال میشود س ـ چند سال است در سلسله بابیه هستی
ج ـ بیست وهفت سال قبل میرزا باقر نامی ازاهل شیراز درخانه آقا شیخ
رضای یخ فروش با من نشست درآنجا میگفت میرزا حسینعلی هرچه
نیت بکنید در دلتان او میگوید س ـ نگفت میرزا حسینعلی ادعای چه
میکند ج ـ گفت ادعای حجة میکند وآنچه را که من شنیدم اینها میگویند
ظهور حسینی است س ـ نپرسیدی معنی ظهور حسینی چیست ج ـ پر
پرسیدم گفت همچنانکه پیغمبر فرمودند اما النبیون فانا ودر قرآن میفرماید
لا نفرق بین احد من رسل وهمچنین باین دلیل که این آفتابی که هرروز
طلوع میکند وغروب میکند همان آفتابی است که در ده سال قبل طلوع
میکرد وغروب س ـ تو این قرآنی که میگوید لا نفرق بین احد من رسله
را قبول داری و گوینده این کلام را پیغمبر میدانی ج ـ یقین دارم
که قبول دارم هم گوینده وهم کلام را س ـ بچه دلیل میگوئی قبول داری
ج ـ باین دلیل که یکنفر بیکس ویتیم که هیچکس را نداشت از میانه ما
برخواست درصورتیکه بر ضد همه بود کلامی آورد که شرق وغرب
را مسخر کرد وهنوز کلمات او باقی است س ـ آیا این شخص بی دلیل
ادعا کرد یاحجتی هم آورد ج ـ بلی حجت آورد معجزه هم آورد س ـ همین
پیغمبر را که تو باین دلیل اثبات حقیقت اورا میکنی آیا وصی لازم داشت
بعدازخودش مردم احکام خدارا از او بپرسند ج ـ بلی البته من انکار ندارم
س ـ میدانی وصایای او کیانند ج ـ بلی اول امیرالمؤمنین وآخر

...بن حسن آیا اینهمه وصی که برای پیغمبر آمدند علامتی برای ظهور
...ضرت قائم گفتند که ما بشك نیفتیم یاخیر ج ـ البته گفته‌اند نمیشود که
...گویند س ـ چه گفته‌اند ج **لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین**
...فرموده باشند باید از روی قرآن گفته باشند س ـ درقرآن فرموده
...طیعوالله واطیعوا الرسول و اولوا الامر منکم شما اولوالامر امروز
...ی را میدانید ومن از علامت ظهور پرسیدم بنای قرآن بر اختصار است
ج ـ عرض کردم مردم تاآنطوریکه پیغمبر فرموده علماء امتی افضل من
انبیاء بنی اسرائیل من قبول نخواهم کرد تا معلوم بشود که عالمی است
من عندالله وبنماز وروزه وآنچه راکه حضرت رسول فرموده مذعن وموقن
...شم س ـ این شخص که آمده میگوید من همان حسین هستم وتوبیست
...هفت سال است که درطلب او هستی چرا نرفتی به بینی که عالم من عندالله
...ست یاخیر ج ـ قوه واستعداد نداشتم س ـ پس غیر از این یك کلمه
...گفته‌اند ظهور حسینی است چه حرف تازهٔ زده‌اند که توبتردید افتادهٔ
ج ـ همین حرفش حرف تازه است س ـ توچرا قبول کردی وحال اینکه
...هور قائم وامیرالمؤمنین وامام حسن را ندیدهٔ ج ـ قبولم این است که
...خواهم وارسم بکنهش برخوردم به بینم بکجا میرسم

سئوال وجواب باحیدرعلی ایك

س ـ کسب توچیست
ج ـ دکان بقالی داشتم الان بی کار هستم واول غلام بودم
س ـ اسم پدرت چیست
ج ـ حاجی محمد کردبچه
س ـ عیال داری
ج ـ بلی
س ـ اولاد داری
ج ـ بلی چهارتا
س ـ کجامنزل داری
ج ـ بیرون دروازه قزوین در خانه آقاسیدعبدالهادی قزوینی
س ـ چندسال است که داخل سلسله بابیه هستی
ج ـ کله پدر اولین وآخرین دین بابیها سك برینند من چه کاره‌ام

سئوال

میرزا حسینعلی بها را میشناسی که میگوید من امام حسین هستم و امروز رجعت است

جواب

بیخود میگوید امام حسین که در کربلا شهید شد زنده شدنی نیست اگر این قسم ادعاها

بیجا بیجا درست نیست تا حقش بدهم باید کار داد او را اعدام کنم [illegible]

مذهب به پیش هر حرفها میزنند که مردم [illegible] میگویند این شیعه [illegible]

نسبت بابا میداده و این لاسید عبدالهادی صاحب فانه فرد سید مهدی

نایب نفر آخوند و سه چهار نفر دیگر بخانه خودش آورده من [illegible]

چاق کردم برای آنها بردم دلم دیدم یک کتابی هم درست داشته و میخواندم

سئوال

تو میرزا حسینعلی بها و میرزا علی محمد باب را لعنت میکنی یا خیر

جواب

بر خودش و جدش هم لعنت من چه میشناسم آنها را که در یزد هم بوده [illegible]

سئوال وجواب بامیرزا زین‌العابدین درویش

س ـ ازچه سلسله هستی ج ـ از سلسله شاه‌نعمت‌اللهولی س ـ بکی سر سپردهٔ ج ـ پیش حاجی میرزا کوچك شیرازی س ـ چند وقت داخل سلسله شاه‌نعمت‌الله شدهٔ ج ـ بیست‌سال است س ـ در این مدت بیست دوسال مجاهده کردهٔ یا بر همین منوال باقی هستی ج ـ مجاهده نکرده‌ام ونخواهم کرد و بر همین صراط مستقیم هستم س ـ چند وقت است درطهران هستی ج ـ سه سال ونیم میشود س ـ آقامیرزا[illegible]

حوم که غروب کرد بعد از او بکی دست ارادت دادهٔ ج ـ بعدازاو با
زاکاظم طاوس س ـ اوهم که غروب کرده ج ـ بلی بعداز اومتوقف
نوز دست آرادت بکسی ندادهام س ـ دراین عالم امکان سیروسیاحتی
کردهٔ ج ـ بلی س ـ تازه چه دیدهٔ ج ـ تازهٔ که قابل ذکر باشد
یدهام س ـ از ظهور حسینی چه میشنوی ج ـ ابداً با این حضرات
اشرت نکردهام ونخواهم کرد س ـ چرا معاشرت نمیکنی مگر این شعر
خاطرت رفته بچشم کیر وحقارت نظر بخلق مکن ☼ که مردمان خدا
کن‌اند دز اوباش ج ـ طالب مردمان حق هستیم ولی هنوز کسی مرا
ب نکرده س ـ شما این سلسله بابیه راکه سیر کردهاید خوب میدانید
بد ج ـ من خوبی از اینها ندیدهام باین‌واسطه که این‌طایفه با دراویش
هستند س ـ کسانی که با دراویش بد هستند باطل وبی‌معنی میباشند
خیر ج ـ بلی باطل وبی معنی هستند س ـ کسانیکه بر باطل اند
ادعای حقانیت میکنند مثل میرزا حسینعلی بها که درحق خودش ظهور
سینی قائل است توکافرش میدانی وشایستهٔ لعن یا مسلمان وشایستهٔ مدح
من کافرش میدانم س ـ پس لعن در حق کافر واجب‌است ج ـ بلی
ن در حق او واجب است بر بیانش وخودش ومیرزا علی‌محمد شیرازی
که ادعای ظهور قائمی کرد وبر میرزا حسینعلی که ادعای ظهور حسینی
کند لعنت خدا ونفرین رسول باشد

سؤال وجواب با مرتضی قالب‌تراش

س ـ پسر کی هستی ج ـ حاجی محمدباقر س ـ کجائی هستی
قمی س ـ چند مدت است که بطهران آمدهٔ ج ـ پنجماه است
خیال ماندن داشتی یا خیر ج ـ مقصود از گذشتن معاش بود اگر
گذشت میماندیم اگرنمیگذشت نمیماندیم س ـ برای چه‌شمارا آوردند
جا ج ـ تا غروب روز اول که آوردند نمیدانستم بعد ذکری شدیدم
تبه است س ـ چه ذکری شد ج ـ ذکری شد که مرا باسم بابی‌بودن
وردهاند س ـ مگر شما ازاین سلسلهٔ نیستید ج ـ خیر س ـ چطور
شود که شما را بی‌جهت بیاورند سببی باید داشته باشد ج ـ دشمن‌خلافی
ما ندید خواست مارا بدنام کند باین اسم کرد س ـ دشمن شما کی‌بود
نمیشناسم س ـ پس بچه جهة این خیال را میکنی ج ـ ازاین‌قرار
شر هم دوست دارد وهم دشمن س ـ جای که بنای اتهام بود ممکن

بود بنحو دیگر اتهام کنند ج ـ ممکنشان نبود س ـ همین حرفی را
تو میزنی که بنوع دیگر ممکن نبود که اتهام بزنند همین دلیل در
مارا بشك می‌اندازد چطور رفع اتهام از خود میکنی ج ـ منکه
چطور بکنم هرچه شما بگوئید من همانرا بکنم اگر مقصود لعن کردن
که من بکنم بهر کس که میگوئید س ـ اگرچه گمان نمیکنم که تو
ولی مطلب بابیه را بتو بگویم که میرزا علی‌محمد شیرازی رفت
آنجا اظهار کرد که من حضرت قائم هستم بعداز هفت سال در تبریز
کشتند بعد میرزا حسینعلی بهاء از بغداد رفت بادرنه اظهار کرد که
همان حسینی هستم که در کربلا شهید شد حال تو مثل حضرات بابیه
دو نفر اقرار داری ودعوی آنها را قبول میکنی یا خیر ج ـ تفصیل
که ما بشنویم چه قسم میتوانیم بگوئیم حق‌است یا باطل ارمنی از
وسیصد سال قبل تا بحال باو میگویند که دین اسلام حق‌است هنوز
نکرده من چه‌نوع این‌مطلب را قبول کنم س ـ ارمنی اگر تصدیق
مارا هم قبول ندارد وبقول تو هزار وسیصد سال است میشنود و تو
سابقه نداشتی چطور بمحض‌شنیدن ساکت‌شدی ومردد گشتی ج ـ مطلب
که دردستگاه دولت ذکرش بشود البته نبایدانکار کرد س ـ تو میگو
که من سابقه نداشتم پس از کجا میدانی ذکر این مسئله در دولت
ودستگاه دولت کشیده ج ـ استنطاق دلیلش س ـ ما کسانی از تو
داریم و دیده ایم که بواسطه‌آن علاماتی که ازبرای ظهور حضرت نوشته
با اینکه ندیده اند همینقدر که رجوع بعقل خودشان میکنند این طایفه
لعن مینمایند تو یا با شعوری یا بی شعور اگر نمیفهمی باید متابعت
علما را نمائی واگر عاقلی باید دلیل بخواهی ازاین‌انکار تو معلوم
که تو از این سلسله هستی ج ـ بنده بی‌شعورم س ـ پس باید
قول علما را بکنی چنانچه آنها باین طایفه لعن میکنند تو هم لعن
ج ـ بنده‌را مهلت بدهید س ـ تاچند روز ج ـ تا میرزا حسن
را ملاقات کنم   محل امضای مرتضی قالب‌تراش

سؤال وجواب باسیداسدالله ارسی دوز

س ـ اسم پدر شما کی‌است ج ـ آقا سیداسماعیل قمی س
سال است که شما بطهران آمده اید ج ـ سه چهارسفر آمده‌ام و
کرده‌ام این سفر دوماه است که بطهران آمده ام س ـ چند وقت

سلسله بابیه هستید ج - بنده داخل همه سلسله شده‌ام پدر من بمن
که شما صلح کل باشید از این جهت با تمام ملل ومذاهب راه میروم
کسیکه صلح کل داشته باشد باید باتمام ملل ومذاهب از کفار وغیره
لطه وآمیزش کند تا صلح او ثابت شود شما این‌کار را میکنید یا خیر
بقدر قوه ممکن بشود باید بکنم س - کفار در شریعت ما نجس
اشند شما که خارج این دین نیستید چگونه با آنها آمیزش و مخالطه
کنید ج - پدر من نصیحت نمود که در شریعت اسلام مستقیم باش ودر
خارجه باحتیاط سیر کن س - لازم نیست پدرتو بگوید بحسب‌ظاهر
رت رسول ص هم مماشات میفرمود واین صلح کل عبارت بابیه است
اینکه میگویند **لیس الفخر لمن یحب الوطن بل لمن یحب العالم**
حضرت رسول با یهود معاشرت میکردند وخوانده‌ام که خارج مذهب
خانه حضرت رسول میرفتند تکلیف من این است که با همه کس راه
س - امروز تو مقلد کی هستی ج - امروز من مقلد حاجی‌میرزا
شیرازی س - مقلدین ازمجتهدین‌متشرعین سلسله بابیه رابدمیدانند
بد میدانی یا خوب ج - اگر سندش را به‌بینم که بد میدانند من‌هم بد
انم س - حالا ما کار باینکه بد میدانی یا خوب میدانی نداریم ولی
شمارا آدم سیاحی میدانم از این‌طایفه چه‌دیدی وحرف تازه‌چه‌شنیدی
اینها میگویند این موعودی را که شما منتظر بودید آمد و رفت
کی بودآن موعود ج - در کتب آنها رجوع کنید تابشناسید وبفهمید
کتاب آنها در دست من نیست اگر شما دیده‌اید بگوئید ج - اسم
تاب را بگویم س - هم اسمش و هم آنچه که در اوست ج - کتاب
یان بیان است س - ما فی‌البیان را بفرمائید ج - بنده کتابی به‌نیتی
اینها بدست‌آوردم وقدری حفظ کردم این‌است بدیع حمد وثنا وجواهر
کر وسپاس درگاه احدیت پروردگاری راسزاست که از بین کافه‌حقایق
بند حقیقت انسانیه را بدانش و هوش که نیرین اعظمین عالم کون و
کان است مفتخر وممتاز فرمود واز نتایج وآثار این موهبت عظمی که
هر عصر و قرنی مرآت کاینات را بصور بدیعه و نقوش جدیده مرتسم
طبع نمود چه اگر بدیدهٔ پاك در عالم وجود نگری مشهود گردد که
یوضات فکر ودانش هیکل عالم را هر دوری بجلوهٔ و طوری مزین
لطایف بخشایش جدیدی مباهی ومفتخر است واین است کبری خداوند

بی همتا درآفرینش بر جمله ممکنات سبقت وپیشی داشته وحدیث اول
خلق الله العقل شاهد این مطلب و در صدر ایجاد در هیکل انسا
حیث الظهور مشخص گردید پاك ومنزه است خداوندیکه باشراقات
این لطیفه ربانیه عالم ظلمانی راغبطه عوالم نورانی فرمود واشرقت الا
بنور ربها پاك ومنزه است پروردگاری که فطرت انسانیه را مطلع
فیض نامتنهاهی فرمود **الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البیان**
ای هوشمندان بشکرانه این فضل اعظم باید دست نیاز بدرگاه رب بی
برافراخت وتضرع وابتهال نمود که در این عهد و عصر سنوعات رح
از وجدان نفوس انسانیه طالع ولایح گردد و تا این نار موقده ربانی
مودع در افئده بشریه است مخمود نماند و این کتاب از دست یک
بندگان ایشان بدست من آمدهٔ است س ـ شما در حق ایشان مردد
معترف بابکلیه منکرید ج ـ بنده مرددم هنوز چیزی برمن معلوم
محل امضای سیداسدالله ارسی دو

سؤال وجواب با ابوالقاسم

س ـ اسم پدر شما چیست ج ـ آقا عبدالله س ـ کجائی هـ
ج ـ اصفهانی س ـ چند سال است درطهرانی ج ـ چهارده سال
س ـ کسب شماچیست ج ـ عطاری س ـ منزل شماکجاست ج ـ در
حضرت عبدالعظیم س ـ چند وقت است داخل سلسله بابیه شده
ج ـ داخل این سلسله نشده ام س ـ پس چرا شما را اینجا آورد
وبرای چه آورده‌اند ج ـ بتهمت بابی بودن س ـ شما را متهم کرد
ج ـ بلی س ـ داخل این سلسله نیستید ج ـ خیر س ـ مگر این
بابی هستند بدند ج ـ نمیدانم ولی یکی دو نفرشان راکه ملاقات ک
مردمان بدی نبودند س ـ اگر تو خوب دیدی ازآنها چه وحشتی دا
از اینکه شما را بآنها نسبت دهند ج ـ چیزی نفهمیدم چه وحشتی
س ـ تناقض حرف میزنی یکدفعه میگوئی بتهمت بابیه آوردند یک
میگوئی با یك دونفر از اینهاکه ملاقات کرده ام خوب دیده ام یک
میگوئی چیزی نفهمیده‌ام ج ـ ظاهر آنها راکه دیدم مردم خوبی
ولی در امور دین گفتگو نکردم که بدانم خوب هستند یا خیر س ـ ا
نصارا باتو بخوشروئی وبشاشی صحبت بدارد خوب آدمی است ج
داخل شریعت نبوی نیست من اورا بد میدانم س ـ اینها که در

هستند عامل بودند یاخیر ج ـ بلی هم بشریعت رسول عامل بودندو دعاگوی دولت هستند س ـ پس همچو کسی باید خوب باشد شماچرا باید مرا بتهمت بابی بودن آوردند واگر معنی بابی بودن این است که اشخاص بد نیستند ج ـ عقیده باطنیه اینهارا نفهمیدم س ـ اگر نفهمیدی من از برای تو بگویم میرزا علیمحمد شیرازی آمد و رفت واظهار قائمیت نمود از آنجا بتبریز آمد آنجا اورا کشتند واز وقتیکه امر نمود تا وقتیکه کشته شد هفت سال طول کشید وما حدیث داریم قائم موعود ازوقت ظهور تا وقتیکه کشته میشود چهل سال طول میکشد این هم میگویند میرزاحسینعلی بها که در عکاست ادعای ظهور حسینی باید وحال آنکه ظهور حسینی بعد از رجعت حضرت امیر و امام حسن این عقاید باین دلیلها باطل است یا خیر یا شما در این باب تردید ج ـ من تردید دارم س ـ بچه کلمه بتردید افتاده اید ج ـ باین که اگر نفسی بیاید واظهار حجت کند باید همان امام بیاید و جواب بگوید زیرا که از برای امام حیات وممات نیست

سئوال وجواب با ملا احمد کاشانی

س ـ اسم پدر شماچیست ج ـ آقامحمدرضا گدازنده یعنی مس آب س ـ چندسال است در تهران هستی ج ـ ده سال است س ـ چه میکنی ج ـ روضه خوانی وجنس بزازی هم از تاجر میگیرم میفروشم در مسجد بکه اقتدا میکنی ج ـ ملا محمدعلی کاشانی در سرچشمه ملاعلی اصغر لواسانی در مسجد حاجی شیخ محمد حسن زیاده نماز میخوانم دیگر بکسی اقتدا نمیکنم س ـ حضرات بابیه بمجتهدی تا که از اهل خودشان است اقتدا نمیکنند ج ـ اینها راکه من بابی نم که اقتدا میکنم واینها آدم خوبی هستند س ـ مگر شما از سلسله نیستید ج ـ خیر س ـ پس چراشمارا گرفته اند ج ـ اشتباه شده س ـ شما میرزا حسینعلی بها را خوب میدانید یابد ج ـ معرفتی باو ندارم س ـ ادعای ظهور حسینی میکند یعنی میگوید من همان هستم که در کربلا شهید شده است ج ـ من همچوآدمی راملعون س ـ تو میرزا علی محمد باب ومیرزا حسینعلی بها را لعن وسب ج ـ بلی خودشان ومتابعانشان را لعن میکنم س ـ بچه قسم لعن ج ـ بر همان میرزا حسینعلی بها ومیرزا علیمحمد باب ومتابعان

هردو لعنت خدا باشد

سئوال و جواب با محمد حسین پینه دوز

س - کجائی هستی ج - اصفهانی س - برای چه بطهران
ج - هشت نه سال است آمده‌ام کاسبی کنم س - چند وقت است داخل
بابیه شدهٔ ج - برپدر بابیها لعنت منکه بابی نیستم س - چه‌وادا
که ببابی لعنت کنی ج - مردم میگویند بد است من هم لعنت
س - اگر بابی بد است مرشدش هم بد است تو چرا بابی را لعن
ومرشدش را لعن نمیکنی ج - منکه مرشد بابی را نمیدانم کیست
کنم اسم اورا اینجا میشنوم س - لابد کسی که بد است مرشدش
است ج - من صبح تا شام فکر این هستم که صد دینار پیدا کنم نا
بخورم ج - راست میگوئی ولی اگر بگوئی بابی هستم کسی ترا
ج - بصد وبیست وچهار هزار پیغمبر که من بابی نیستم س - حال که
نیستی بر میرزا حسینعلی بها لعن کن ج - منکه میرزا حسینعلی
نمی‌شناسم که لعن کنم اگر یکنفر دیگر لعن کرد منهم میکنم س -
حسینعلی خودرا آن حسینی میداند که در کربلا شهید شده والان حـ
بابیه بر بیان او معتقد هستند واورا برحق میدانند ولی ما مسلمانها
کافر و باطل میدانیم ج - منکه نپرسیدم وندیدم حالا میگوئید لعنش کن
س - من نمیگویم بزور لعن کن مختاری میخواهی بکن میخواهی
ج - من دیدم میگویند لعن کن چون بابیها بد هستند چون میگویند بد
لعنش میکنم س - من میگویم بد است لعنش میکنی ج - بگفته شـ

سئوال وجواب با مشهدی باقر قزوینی

س - چه کارهٔ ج - دیزی‌پز س - عیال داری ج - ده سال
مرده است س - چند سال است بطهران آمدهٔ ج - بعد از شـ
شاه بتخت نشست آمده‌ام س - در این مدت با کی آشنا بودی ج -
از مردم مرا میشناسند از قبیل مجید ماست بند و رجب بابو صفر کور بقال س -
چه ترا گرفته اند ج - بجهت بابی بودن س - مگر میدانستند تو بابی
ج - من بابی نبودم که بدانند س - از کجا ثابت کنیم تو بابی
ج - از هرطوری که میدانید س - پس چرا این نسبت را بمن
وبتو میدهند ج - بواسطه اینکه دو سال قبل برادرم از اسلامبول
گفتند بابی است مرا هم گرفتند که بابی هستی س - برادرت بابی

آشنا بود ج ـ او از مادر ما سوا بود متصل در مکاره وارسیه
س ـ بتو حرفی نمیزد ج ـ مردم میگفتند برادرت بابی است من
گفتم انکار داشت میگفت من رفتم چیزی نفهمیدم س ـ توخودت
ک است داخل سلسله بابیه هستی ومتابعت میرزاحسینعلی رامیکنی
من هیچ میرزا حسینعلی را ندیده‌ام ومتابعت نمیکنم س ـ چطور
کنم که تومتابعت نمیکنی ج ـ باین‌قسم که من میگویم برپدرمیرزا
علی وخودش ودینش لعنت وبر آن کسی لعنت که متابعت اورا میکند
ویان ناحقش آتش گرفت

سئوال وجواب با استادحسن بناء

س ـ عیال داری ج ـ بلی س ـ چندتا اولاد داری ج ـ سه‌دختر
س ـ کجائی هستی ج ـ کاشانی س ـ اسم پدرت چیست ج ـ آقا
کریم عطار درکاشان‌فوت شده‌است س ـ چند وقت‌است‌داخل‌سلسله
شدهٔ ج ـ هیچ وقت نشده ام س ـ از میرزا حسینعلی بهاچه‌شنیدهٔ
هیچ نشنیده‌ام س ـ اورا خوب میدانی یابد ج ـ من نمیشناسم اورا
سبب اینکه میگویند بابی هستی چیست ج ـ من آمدم در منزل
زین‌العابدین درویش که جراح هم هست چشمم را معالجه کنم باین
رزا گرفتند آوردند من هم همراه او آمدم تا توی دیوانخانه‌حضرت
مرا هم گرفتند س ـ تو خودت ازمذاهب بابیه اطلاع نداری که‌چه
یند ج ـ خیر س ـ میرزا زین‌العابدین بابی است بتو حرفی نزده
ج ـ بمن چیزی نگفت س ـ تو حالا بعقیدهٔ خودت طایفه بابی و
بیانی ومیرزاحسینعلی بها را خوب‌میدانی یا بد ج ـ من بدمیدانم
بچه دلیل بد میدانی وماهم بدانیم که تو اینهارا بد میدانی ج ـ هر
هیچو چیزی را میگوید هزاربار لعنت خدا بر او وبر همین میرزا
علی بها که اعتقاد بر او دارد س ـ پس چرا در حضور حضرت والا
نکردی ج ـ من تا بحال با یك فراش تکلم نکرده‌ام وبا یك پولیس
نشده‌ام یکمرتبه مرا بحضور پسر پادشاه بیاورند درصورتیکه‌من
نداشتم و ازگرسنگی وسرما حالت خودرا نمیفهمیدم چگونه قدرت
میداشتم این بود هرچه پرسیدند نتوانستم جواب بدهم

سئوال وجواب با ابراهیم خان

س ـ اسم پدر شما چیست ج ـ پسر مرحوم میرزا ابوالحسن‌خان

ایلچی س - سبب اینکه شما رفتید در خانهٔ مانکچی خبر کرده
ج - چون ما تنخواهی داریم درهند بجهت تنخواه‌ هند رفته بودم
را ببینم اورا ندیدم دوسه نفر گبر درآنجا بودند با دونفر مسلمان
از ظل‌السلطان میکردند که خوب رفتار میکند بعد من گفتم شخص
هم نقل میکرد که بابیها یک نفر از همکارهای مرا برده بودند
با او صحبت میداشتند دیده بود حرف بد میزنند و نسبت بلاهای
میگویند قبول نکرده بود رفته خدمت آقای حاجی گفته بود چند
مرابرده‌بودند بابی بکنند دیدم حرفهای بد نسبت بعلما میگویند
رفته بود خدمت آقای‌آقاسیدصادق تعریف کرده بود واز بابیها
بود که شما میگوئید قائم ظهور کرده دجالش کو گفته بودند دجال
سیدصادق وعلمای دیگرند س - شما را چه باعث شده بود که
مانکچی گبر اینگونه صحبتها بدارید ج - سببش بی‌تربیتی اهل
است که وقتیکه‌بهم میرسنداحوال میپرسند که چه خبرتازه دارید
از شما پرسید که چه خبر تازه دارید ج - دو نفر گبر ودو نفر
که آنجا بودند س - کسیکه کسی را نمیشناسد چرا می نشیند
صحبتها میکنند ج - آنها صحبت میداشتند منهم صحبت کردم
بودم مانکچی بیاید س - آدمیکه نوکری کرده وتربیت شده
آشنائی چرابعضی صحبتهامیدارد ج - مرحوم امین‌الملک هم که
سال تربیت شده بود با آن سن زیاد چراکاغذی‌راکه قایم مقام
بشاه نوشته بود وشاه باو سپرده که بکسی نشان ندهد با دیگری
میدانست اگر بگوید سر سلطان است چرا بمرحوم صدر اعظم
س - بواسطه خصوصیتی که بصدر اعظم داشت شما چه خصوصیت
که رفتید وگفتید ج - انسان جایز آلخطاست ومن نمیدانستم
است باید مخفی داشت مثل اینکه آن‌شاگرد بزاز بهمه گفته بود
شخص حکایت خودش راگفته بود دیگر حکایت دستگیر کردن
نکرده بود ج - من از کربلائی حسین بزاز شنیدم دستگیر کرد
راکه گفتم س - او از برای شماگفت شما چرا درآنجاگفتید
چه میدانستم که درآن مجلس بابی هست یا نیست بر خود میرزا
باب که ادعای قائمیت کرد ودر تبریز کشته شد وبر میرزاحسین
ادعای‌ظهور حسینی میکند والان درعکاست لعنت خدا ورسول باد

...م سرتا پایش نجاست عمر وبر بیانش که ناحق است ریدم مذهب
...ب جعفری است و منکر این میرزا حسینعلی پدر سوخته زن‌قحبه
...که برادرحاجی میرزا رضاقلی‌است ودر عکاست وپدرسوخته بناحق
...ظهور حسینی میکند هستم

سئوال وجواب با حسین کاشی دباغ

س ـ دکان تو کجاست ج ـ در دولت آباد س ـ پدرت کیست
صادق‌دباغ که مرده‌است س ـ کی ترا ارشاد کرد که داخل سلسله
شوی ج ـ غلامحسین بقال هرشب می‌آمد توی دکان ماغلیان‌میکشید
...از بابیها میکرد گریه میکرد میگفت این‌بابیها چقدر خوب‌هستند
...نم هنوز ادراك به پدر و مادر خود ندارم که شریعت محمدی دارند
...یدانم که بابی کیست س ـ تو اینها را خوب میدانی یا بد ج ـ همه
را خوب میدانم س ـ بابیها را خوب میدانی یابد ج ـ من‌از کسی
...ندیده ام که بد بدانم وبد بگویم س ـ اگر کسی بتو بگوید میرزا
...علی بها را لعن کن میکنی ج ـ من کسی‌را که نمیشناسم‌لعن نمیکنم

سئوال وجواب با استاد حسین نعلبند

س ـ پسر کی‌هستی ج ـ مرحوم استادتقی کاشی نعلبند س ـ دکانت
...ت ج ـ دروازه حضرت عبدالعظیم س ـ چندسال‌است داخل‌سلسله
شده‌اید ج ـ من داخل اینها نشده‌ام س ـ بابی نیستی ج ـ خیر
بابی میگوئی‌نیستم اینهارا خوب میدانی یابد ج ـ من‌سر درنیاوردم
بدانم اینها بد هستند یا خوب س ـ هر کس شیعهٔ اثنا عشری باشد
طایفه را بد میداند تو بد میدانی‌یاخیر ج ـ البته من شیعه اثنی‌عشری
...م وبدین پدرم باقی میباشم س ـ من که شیعه اثنی‌عشری هستم هم
طایفه بابیه رالعن‌میکنم وهم بد میدانم ج ـ منهم که شیعه‌اثنی‌عشری
عقیده‌ام همین‌است س ـ اسم میرزاحسینعلی راشنیدهٔ ج ـ نشنیده‌ام
دراین چند روزی که دراینجا بودی هیچ نشنیدی ج ـ ماحرفی نزدیم
بشنویم س ـ شخص اورا لعنت میکنی یا خیر ج ـ منکه نمیشناسم
لعنت کنم من‌آن کسی‌را لعنت میکنم که برخانواده نبوت اعتقادندارد
شبهادر کجا جمع بودید وباکی‌صحبت‌میداشتید وباکی‌مراوده‌داشتی
باهیچکس مراوده نداشتم س ـ این عقاید را کی بتو آموخت
پدرم آموخته س ـ اهل شریعت اینها را بد میدانند کافر وملعون

میدانند ج ـ من چه میدانم اگر هستندهستند من که سوادی ندارم
نعل بند هستم

سؤال وجواب با ملامحمد عطار

س ـ پسر کی هستی ج ـ پسر حاجی عباس عرب ودکانم در
معیرالممالك است س ـ عیال داری ج ـ بلی س ـ اهل وعیال
نفر هستند ج ـ شش نفر هستیم دو عیال ویك دختر ویك پسر وخودم
س ـ چندوقت است درطهران هستی ج ـ ابوی من درطهران سکنی
ومن هم درطهران متولد شدم س ـ چند وقت است داخل سلسله
ج ـ داخل نیستم ولی دردوسال قبل ملارضانامی آمدبخانهٔ ما منزل کرد
شبها سؤال وجواب مختلفی میکرد ازآنجمله اظهار ظهور حسینی
بنده هم رد کردم گفتم این حرفها معترضه است باینواسطه ازخانه
کردم . بعد تایکسال قبل دیدیم چندنفری باین اسم منسوبند بنده
سؤال وجواب برآمدم دیدم از وقایع حقیقت مذهبی خودشان
هرقدر میگویند همین دلالت میکند برخوبی تاشاطر محمدتقی نامی
آمد درب دکان من گفت (فلان کس) بعضی ازاین صحبتها من هم از
شنیده ام یکی دو شب در خانه ما نشستیم باهم صحبت کردیم
صحبتها او داشت من رد کردم قدری من گفتم او ردکرد بعد در
حضرات خواست گفتم من اطلاع ندارم میرزا ابوالفضل هست او
بروید پیش او بعد ذکر کردند یك سیدی هم تازه آمده است کربلائی
گفت خوب است او را هم به بینیم یك مجلس هم با او بنشینیم یك
باتفاق رفتیم منزل سید ساکت نشستیم کربلائی محمد وسید سؤال
کردند برخواستیم وبیرون آمدیم الان عقیدهٔ منّ این است که اثنی
هستم بر خارج دین محمد لعنت س ـ شما ظهور حسینی را قبول
ج ـ بنده قبول ندارم وشك هم ندارم باینکه ظاهر شده باشد و اعتقاد
این است که هنوز ظاهر نشده است س ـ اگر کسی بیاید بگوید
همان حسینی هستم که در کربلا شهیدشده قبول میکنی ج ـ بلی درصورتی
که عین الیقین حاصل بشود س ـ یعنی قبل از ظهور حضرت
عین الیقین حاصل بشود ج ـ بعداز ظهورحضرت قائم وامیرالمؤمنین
حسن س ـ درظهور حضرت قائم وامیرالمؤمنین و امام حسن
چیست میگوئی ظاهر شده اند یا شك داری ج ـ بعالم یقین

اند س ـ اگر میدانی ظاهر نشده اند ویقین داری حال اگر یك
بیاید بگوید ظهور من ظهور حسینی است تو اوراکافر میدانی یاخیر
بلی بعقیده من کافر است س ـ پس شما کی راگفتند که ظهور کرده
بگوید ظهور من ظهور حسینی است ج ـ همین میرزا حسینعلی بها
ـ تو این شخص راکافر میدانی بعقیدهٔ خودت یاخیر ج ـ بلی من اورا
میدانم س ـ همچو کسی را لعن میکنی ج ـ بلی س ـ چه قسم
میکنی ج ـ برهمان میرزا حسینعلی بها که درعکا میباشد واینجا اسمش
کر شد لعنت

سئوال وجواب باسیدعلی ارسی دوز

س ـ خانه شما کجاست ج ـ خانه قدیم کاشان و خانه جدید بیرون
روازه قزوین س ـ اسم پدر شما چیست ج ـ آقاسیدرضی س ـ چند
ت است داخل سلسله بابیه شدهٔ ج ـ درکاشان شخص اردستانی بمن
رد شد گفت میهمان میخواهی گفتم چرا رفت یك شخص یزدی که میرزا
نام باشد با میرزا زین العابدین نامی آورد ایشان از سخنان متفرقه
گفتگو کردند و گفتند اگر تو بمیری و امام زمان خود را نشناسی جواب
را چه خواهی گفت گفتم آن کیست گفتند جماعتی هستند که کلمات
صدق وحق است اگر حرف آنهارا بشنوی رستکار میشوی من این
مطلب را دنبال کردم درصدد تفحص برآمدم با اینکه داخل نبودم معروف
دم تا قبله عالم مرا خواست سه سال ونیم در انبار حبس بودم من هم بعد
که مرخص شدم گفتم حال که مردم درصدد اذیت من هستند کجا بروم رفتم
کاشان عیال را برداشتم آمدم در اینجا همین جا بکسب ارسی دوزی مشغول
شدم س ـ در این مدت که تفحص کردی از اینها چه فهمیدی ج ـ تازهٔ
بدم س ـ این ظهور حسینی راکه میگویند چه ظهوری است ج ـ میرزا
حسینعلی را میگویند ظهور حسینی است س ـ یعنی میگویند حضرت
امیرالمؤمنین وامام حسن وحضرت قائم ظهور کرده حال ظهور حسینی است
ـ آنهارا نمی گویند ولی میگویند ظهور حسینی است س ـ میگویند
همان حسینی است که درکربلا شهید شده است ج ـ بلی میگویند
خودش میگوید من همان حسین هستم س ـ نفهمیدی بچه دلیل میگویند
ـ خیر س ـ تو بآنها نگفتی که جد من حسین بعدازظهور حضرت قائم و
امام حسن و امیرالمؤمنین ظهور میکنند ج ـ من عقلم نمیرسید بی سواد

هستم   س ـ اگر کسی بیاید وبگوید من همان حسینی هستم که در کربلا
شهید شده با آنکه ظهور حضرت قائم ع نشده باشد تو قبول میکنی یا
اورا کافر میدانی   ج ـ منکه ملا نیستم بفهمم ملایان ما باید بفهمند دلیل
نکردم بروم به بینم   س ـ تو درحق میرزا حسینعلی بها بد قائلی یا خوب
ج ـ من رفتم به بینم تا بد قائل باشم .

سئوال وجواب با مشهدی حسین عطار قزوینی

س ـ پسر کی هستی   ج ـ پسر حاجی ذکی   س ـ چند سال است
داخل سلسله بابیه شدهٔ   ج ـ چندسال قبل شخص درویشی در قزوین با من
در اینباب صحبت کرد و من خودم پیش از آن شنیده بودم وهم میدیدم کسان
را میسوزانند و میکشند خیال میکردم که باید مذهبی باشد به تجسس
بر خواستم رفتم تبریز پنجماه درآنجا بودم پول حلال از کسب پیدا کرده
رفتم باسلامبول از آنجا بعکا رفتم مدتی درعکا بودم یعنی چهارده روز
صحبت آنها علمی بود نفهمیدم چون که سواد عربی نداشتم بعد مراجعت
بقزوین   س ـ اگر تو صحبت آنهارا نفهمیدی نفهمیده مذهب آنها را
قبول کردی   ج ـ شما میگوئید قبول کردی منکه قبول نکردم در تردید
س ـ آنها چه گفتند که ترا در تردید انداختند   ج ـ آنها گفتند این شخص
رجعتش رجعت حسینی است و ظهورش ظهور حسینی است   س ـ به این
مطلب چه دلیل آوردند   ج ـ بدلیل آن احادیث که قبل از این آمده
است   س ـ احادیث رجعت حسینی را قبل از ظهور قائم گفته اند هنوز
که حضرت قائم ظهور نکرده است   ج ـ چندی قبل که گفتند شخصی از
شیراز ظهور کرد ادعای قائمی نمود در تبریز او را کشتند   س ـ شخصی
که رجعت حسینی برای خود ادعا میکند باید اعجاز حسینی هم داشته باشد
چه معجزهٔ برای شما آورده است   ج ـ آنها دلیلی که می آورند میگویند
در راه سیدالشهدا هفتادو دو تن شهید شد در اینجا برای ما بیست هزار
نفر کشته گردید   س ـ جناب سیدالشهدا روز عاشورا نیزه بزمین زد
زد آب بیرون آمد اینها یك همچو معجزهٔ دارند . ج ـ حرفی که میرزا
میگویند این مال قدیمی بوده حالا را بگوئید   س ـ آنها که میگویند
بدلیل واخبار قبل میگوئیم رجعت ما رجعت حسینی است اگر اعتناء باخبار
قبل نباشد اینهم باطل است   ج ـ شما استنطاق وسئوال از من میکنید
من فکر نان هستم که شش سر عیال دارم هفت هشت تومان مایه   س ـ بلی

با رفتی خودت بها را ملاقات کردی ج - بلی یکمرتبه س - در این یکمرتبه هیچ با تو گفتگو نکرد ج - همین قدر بمن نگاه کرد گفت خوش آمدی ولی من هیچ از او سئوال نکردم س - کسیکه سه سال زحمت بکشد بمطلوب میرسد هیچ سئوال وجواب با او نمیکند ج - در مقابل شخص بزرك من نتوانستم صحبت بدارم س - او نپرسید کیستی از کجا آمدهٔ بچه کار آمدهٔ ج - خیر همین گفت خوش آمدی دیگر اعتنا نکرد س - سیدالشهدا روز عاشورا با آن حالت جنك صحبت با عرب بدوی فرمود تو اینهمه راه رفتی سبب چه بود که از تو نپرسید چه کارهٔ ج - ما رفتیم سلام کردیم نشستیم دیگران صحبت میکردند بعد گفت فی امان‌الله برخواستم رفتم س - در آنجا چندنفر مرید دارد ج - آنجا جای کوچکی است شصت هفتاد نفر در آنجامریدداردولی دراطراف زیاد دارد س - در این مدت که زحمت کشیدید آیا اینهارا حق میدانید یا باطل ج - بطلان آنها که بهیچوجه برمن ثابت نشده و حقیقتشان هم این است که اینها یك حرف میزنند بتردید می‌افتم یك حرف شما میزنید بتردید میافتم برفرض اگر هم کشته شوم قاصر کشته شده ام نه مقصر س - کسیکه باین مشقت زحمت برخواست و رفت پیش مقصود دیگر قاصر نیست اگر از آنجا برگشت وباز در تردید بود آنوقت مقصر است ج - الان درتردیدهستم

سئوال‌وجواب با میرزا حبیب‌الله

س - پسر کی‌هستی ج - پسرحاجی‌میرزا اسمعیل کاشانی س - پدرت ازطایفه‌بابیه بود ج - بلی س - خودت‌هم بمذهب پدرت هستی ج - خیر س - از سلسله بابیه نیستی ج - خیر س - چطورشد که مذهب پدرت را قبول نکردی ج - من همیشه عقب‌بی‌عاری و کسب‌خودم بودم وهمیشه از پدرم تنفر داشتم س - دلیل اینکه این مذهب را باطل میدانی چیست ومیگوئی‌بابی‌نیستم ج - باآنهاراه نرفتم وچیزی‌هم‌نفهمیدم س - هرکس که باین مذهب باشد بد میگوئی ج - بلی بر میرزا حسینعلی بها و بر باب وبر پدر خودم اگر باین راه بوده لعنت از امروز تابصبح قیامت

سئوال‌وجواب با مشهدی نصرالله تنباکوفروش

س - اسم پدرت‌چیست ج - کربلائی‌محمدحسین‌جهرمی س - چند وقت‌است درطهرانی ج - دوازده‌سال‌است س - چند وقت‌است داخل سلسله بابیه هستی ج - من داخل‌اینها نیستم بر پدرشان لعنت س - سبب

اینکه این نسبت را بتو میدهند چیست ج ـ کسی که این نسبترا داده خود
دومرتبه عرض کرد که این داخل نیست و من سی شاهی از بابت پول
از میرزا ابوالفضل طلب داشتم اخوی هم طلب داشت کتابی که دیوان
شاه نعمت‌الله بود پیش ما گرو گذاشته بود یکروز برادرم گفت خانه
صاحب سراغ کرده‌ام که منزل میرزا ابوالفضل آنجا است برو طلب خود
وطلب مرا بگیر رفتم یکقران گرفتم دیگر نه از احکام وآداب دین
اطلاعی دارم نه از خود آنها لعنت خدا برآن کسی باشد که بغیراز شریعت
محمد مصطفی ص و یازده فرزندانش دیگریرا معتقد باشد بر پدر میرزا
حسینعلی بها ومیرزا علی محمد باب و رؤسای ملت باب لعنت و سگ
هر کس هم داخل در این ملت باشد

سئوال وجواب با حاجی آقا

س ـ پسر کی هستی ج ـ پسر محمدحسین کاشی س ـ ساکن کجا
هستی ج ـ شش سال است ساکن طهران س ـ چه کسب داری ج ـ قهوه‌چی
هستم دکانم درب خانه حاجی ملاعلی است س ـ عیال داری ج ـ نه زن
دارم نه بچه دراین شهر همشیره زاده دارم س ـ با چه نمره اشخاص از
میروی ومراوده داری ج ـ هر کس که داخل قهوه‌خانه من شده با او مراوده
دارم مدتی هم درویش بوده ام هر کس سلام میکند جواب میدهم ردمیشود
س ـ چندوقت است داخل سلسلهٔ بابیه شده ج ـ یك وقت که درویش بودم
درویش باقری بود بمن گفت اگرراه حق میخواهی باین راه داخل شو من
گفتم حق آثاری دارد اگر معجزه کرامتی داری بنما گفت من ندارم دیگری
دارد ادعا میکند من هم جواب دادم که هروقت مراجذب کرد اطاعت میکنم
س ـ حالا تراجذب کرده است ج ـ خیر س ـ اگرجذبت نکند بس تو هم
داخل در اینها نیستی ج ـ خیر نیستم س ـ بچه دلیل میگوئی نیستی
ج ـ اگر شخصی حرفی را بشنود و گوش دهد که بداند حق است یا باطل
داخل آنهاست س ـ ما اگر داخل شریعة رسول‌الله باشیم باید باقوال وافعال
اعمال آنها رفتار کنیم وپیغمبر ما بما خبر داده بموجب اخباری که در دست ماهست
که بعد از من دوازده نفر فرزندان من جانشین من میباشند و آخر آن
مهدی قائم است و بعد از آنکه ظهور کرد آنوقت رجعت را از سر میگیرند
ومیرزا حسینعلی بها حرفش این است که رجعت حسینی کرده و حالا
حضرت قائم ظهور نکرده وهر کس داخل شریعت پیغمبر باشد همچو کسی

قبل از ظهور حضرت قائم ادعای حسینی بکند کافر مطلق میدانند شما
را کافر میدانید یاخیر ج - هر کس خلاف قول رسول خدا ادعا بکند
اورا کافر میدانم س - از وقتیکه این حرف را شنیدی که چرا دنبال
نیروی هیچ رفتی ج - هر دفعه که چند نفرشان را دیدم سؤال و
وابی کردم دیگر دنبالشان نرفتم س - تو یقین بر بطلان او داری یا
ك بر بطلان او داری ج - من اورا ندیده‌ام که شك بر بطلان او داشته
اشم س - چیز تازه که آنها میگویند چیست که ما نشنیده‌ایم ج - آنها
میگویند دروغ نگوئید زنا نکنید اگر بیش از این چیزی می‌شنیدم
نبال نمیکردم و قدم نمیزدم بیش از این چیزی نشنیده‌ام س - آنها نمیگویند
غیر ما امام هستیم قطب هستیم در سؤال و جوابی که میکنند ج - آنها
میگویند ما نداریم ما نیستیم او دارد ولی درویش باقر می گفت قطب است
- کشف و کراماتی که خودش دیده بود چیست ج - او بمن گفت منکه
نکر نبردم که کشف و کرامتی بکند تو که منکر هستی برو تا بجهة تو
کشف و کرامات کند س - این سلسله را خوب میدانی یا بد یا مردد هستی
- نه بدی آنها برمن معلوم شده است نه خوبی آنها

[illegible]

۱۳۰۰ [illegible]

تذییل

آنچه را مؤلف درمدت معاشرت ومحرمیت وریاست تبلیغیه اطلاع یافته بیشتر محبوسان بوسیلهٔ لعن صریح ازحبس نجات یافتند وآنها که تکردند پس ازنجات اززندان هر کدام بطریقی متدرجاً بربطلان امر واقف شده کنار کشیدند حتی سید علی اکبر معروف بحاج سیدمهدی که از طرف بهاء ملقب باسم الله المهدی شده بود بعد از فوت بهاء بر گشت و کار بخصومت حتی جزوه‌ئی که دررد میرزاعباس ومفاسداو نوشته بخط خودش نزد مؤلف موجوداست چون آنرابرای مرحوم مؤدب السلطان مدیر [illegible] فرستاده بود که در روزنامه درج شود وآنمرحوم نزد بنده فرستاد که بصورت کتاب منتشر کنم ولی من دیدم اسم بهاء راحسب العاده خیلی تجلیل بلکه بصورت کفر آمیز نوشته مانند(جمال قدم ، طلعت احدیه و [illegible]) حمله‌اش متوجه عباس شده صلاح ندیدم بصورت کتاب انتشار دهم از آن محبوسین کسیکه براین امر ثابت ماند همان ملاعلی اکبر شهمیرزادی (ایادی) بود آنهم جهتش این بود که در این کمپانی دین سازی شریک و استفادهٔ مادی داشت دیگر شرح حال دامادودختران ودامادهاو اسباط او بماند برای موقع مناسب (آیتی)

استهلال قبل‌از استدلال

زهی آفرینندهٔ که آدمیزادهٔ راهرشگفتی در نهادش نهاده واز هر ... بهرهٔ ژرفش داده مالك ملکات خوب و بدش کرده و صاحب صفات ... ودد

همانا سفتی ازدر وصدف وزروخزف بهم آمیخته ومشتی ازعنبرو ... عبهر وخاشاك درهم ریخته وبیخته وبشرش نام نهاده وبخیروشرش ... شاده است ! آری بشر که گاهی چون انسانی صامت است ووقتی خود ... ناطق معجون غریبی است واعجوبهٔ عجیبی که روزی سر برزمین ... ندهٔ کمین شود وشبی پا بر ملك سترده همسر ملك گردد گاهی در ... ندگان نشیند ودمی در خرقهٔ خود جزخدا نبیند ؛ شام ، زمزمه‌پرداز ... من‌عندالله) است و بام عربده انداز (انتی اناالله) گهی گوهر فهمش ... ار وهم شکسته ورشتهٔ شرافتش بمقراض خرافت گسسته دم‌دیگر هرموهوم ... طاق نسیان زند وهر معلوم را نطاق انسان کند آنجا مصداق (اولئك ... م بلهم اضل) شود واینجا ازمفاد (واقد کرمنا بنی آدم) اعلا واجل گردد ... ی خودرا سیراب شماردو دمی یمی را سراب پندارد (لمؤلفه)

... ان خرد نردبان آمالی است — که برفراز یکی پایه‌پایهٔ دگراست

... رتبه تو پیمودهٔ ودر نسبت — برتبه‌های فراتر هنوز مختصراست

... یاتهی ارصدهزار کس درعلم — هنوز پای هزاران کست بفرق سراست

... که خیرهٔ کار است اوخبردار است

که هر که‌را خبراست اوزخویش بیخبراست

... آری درمیان اینهمه گوهروخزف ودر وصدف که ازفهم ووهم آمیخته ... وسهم وعلم وجهل وصعب وسهل ومحو وصحو درهم‌آمیخته وانسان ... را مشحون است یکدانه لؤلؤ مکنون است که تلالاء آن بشر ... فتون است ویك گوهر شب چراغ در خزانهٔ دماغ است که از فروغ ... ی دروغ توان‌راه را ازچاه و کفش وا از کلاه شناخت ونام شریفش ... ترداست که ممیز خوب وبداست بشرط آنکه بدست خویش بر آن ... ش ننهد وبسخن غولان راه زن گوش ندهد چه انسان درعین اینکه ... را پیرو هادی داند و رهرو راه آبادی یعنی ره فرسای راه خرد و ... شناسد ومرحله پیمای منزل هوش وبینش خود بخود راهش کج افتد،



عکس میرزا علیمحمد شیرازی ـ باب یا ارباب باب الباب

این شخص در سنهٔ ۱۲٦۰ هجری ادعای ذکریت کرد (یعنی مفسّر قرآن) در ٦۱ ـ ادعای بابیت کرد (یعنی نایب امام غایب) در ٦۲ ـ داعیهٔ مهدی گرد ـ در ٦۳ داعیهٔ نبوت کرد در ٦٤ داعیهٔ ربوبیت کرد ـ در ٦٥ ادعای الوهیت کرد ـ در ٦٦ تمام دعاوی خودرا منکر شده توبه کرد و توبه نامه نزد ناصر بن شاه فرستاد ـ ودر همانسال بدار مجازات آویخته ودر تبریز مقتول [illegible]

وطریقش معوج چندانکه صبحگاهی خویش را در مغازهٔ وهم به بیند در خرابهٔ جهل مشاهده کند (بس بهر دستی نباید داد دست)

بلی افسوس در اینست که نام آن گوهر شب چراغ منشأ انتفاع بی بضاعت شود ومبدأ اقتدار هر بی بذائت گردد . هر کرا بهره کمتر باشد عربده‌اش بیشتر شود و از اینرو نوشش بر جگر [illegible] بیشتر گردد که بینند هر پستی خود را مالك آن لؤلؤ لئلا داند [illegible]



...میرزا حسینعلی بهاء یا ـ روی جمال مبارک درجوال مبارک!

...این شخص در دورهٔ حیات باب مرید او بود ـ بعد از قتل باب مرید ...ن او صبح ازل شد (که برادر خود بهاء بود)ـ سپس از اطاعت ازل ...باب هر دو خارج شده خودسری آغاز نموده بر خلاف نصوص کتاب ...ازل ادعای من یظهری کرد دوم ادعای رجعت حسینی کرد بعد ادعای ...مسیح کرد ـ بعد ادعای ربوبیت کرد ـ بعد ادعای الوهیت کرد ـ در ...منکر الوهیت ونبوت شد وخدا و انبیاء را استهزاء نموده گفت: همهٔ ...بر در من ساجدند وهمهٔ خدایان مخلوق امر منند !! ودر سنهٔ ۱۳۰۹ ...ی در عکا پس از ۲۲ روز ابتلا بمرض زحیر از دنیا رفت .

...خویشرا صاحب این کالای والا خواند وحالت آنکس در نزد دانایان ...کور و کر و برهنهٔ ماند که در این نظم منظوم است و مصداقش ...(لمؤلفه)



عکس عبدالبهاء

نظم

کوری و کری و مرد عوری　　کردند گذر زراه دوری
گفت آنکه زهردو دیده بد کور　　یك قافله بینم از رهٔ دور
کر گفت بلی صدای ایشان　　من میشنوم ز پای ایشان
وان برهنه گفت جامهٔ زر　　دارند چو من تمام در بر
آری صفت خسان چنین است　　رسم ورهٔ مفلسان همین است
آنکس که بصر بسر ندارد　　بدهد خبر و خبر ندارد
کار باب بصر بر او بخندند　　دل بر سخنان او نبندند
وانکس که نه اهل گوش باشد　　نشنیده سخن فروش باشد
وان عور برهنه پای تا سر　　بالد همه دم ز جامهٔ زر
بیدار شو ای یگانه فرزند　　آویزهٔ گوش خود کن این پند
تا دیده نجستهٔ ز دانش　　تا دیده ببین بساط بینش



عکس شوقی ربانی

تا باز نگشته گوشت از هوش   کن قصهٔ گوش خود فراموش
تا نیست ترا لباس دیبا   زشت است سخن ز رخت زیبا
سرمایهٔ خود بدست باز آر   آنگه بگذار پا به بازار
بی کله مکن کلاه بازی   بی سر منمای سر فرازی
هر کودن کود عقل کل نیست   هر کوری هادی سبل نیست
این نکتهٔ نغز دلپذیر است   بی مایه یقین بدان فطیر است

خداو قلب

خدائی را بدرستی پرستیم که‌دردل شکسته متمکن است و را
بواجبی ستائیم که شناسائیش غیر ممکن برخی گویند خدای ناشناس
دارد وازحمدو ثناش چه ثمر زاید؟پاسخ اینکه اثرو ثمر تابع شناسائی
دارو مثمر است اگرچه دردمندش نشناسد وآفتاب مؤثر است اگرچه
بازش نداند. آری اشعه آفتاب در حیات کاینات تأثیرات مهمه دارد
حالتیکه قاطبه موجودات از اثرات آن بی خبرند مگر انسان که از
آن خبردار گشته وبوصف آن پرداخته با وجود این فیض آفتاب نسبت
وعامی وجماد ونامی یکسان است و تأثیر این آگهی در انسان است
آفتاب تابان (مادح خورشید مداح خوداست)

برخی گویند آنچه بدیده نیاید عقیده را نشاید. پاسخ اینکه عقل با
است وپسندیدنی برخی گویند هرچه را طول و عرض وعمق نامعلو
وجودش موهوم است پاسخ اینکه سر طبیعت چیست وطول و
معلوم بر کیست

پارسی دانی در پاریس گفت خداوجود ذهنی دارد نه عینی گف
بوجودش معترف شدی کافی است چه اگر وجودشد ذهنی وعینی آن
است ما وشما قبل از دیدن پاریس آنرا بوجود ذهنی میشناختیم وچون
دیدیم بوجود عینیش میشناسیم ودر هردوحالت وجود پاریس علی الس
منتهی یك وجود قابل تعین است ودیگری غیرقابل تعین .

گفت بحکم عقل هرچه ذهنی و غیرقابل تعین شد موهوم است
عقلی که حکم براین قضیه شد وجود خودش ذهنی وغیر قابل تعین است
بقول شما عقل موهوم است این موهوم مسلم که عقل شماست حاکم بر
بودن معلومی مسلم که خدای من است نتواند بود اگر حاکمی دیگر
دارید بیارید تا بتصدیق او بتکذیب هم پردازیم. باحث خندان شد و بعد

یکی گفت اینکه میگویند خدا دردلهای شکسته است معنی‌اش
که‌دلهای ضعیف برای خود خدائی آفریده و درخانه خویش جای
گفتم اگر قلب شکستهٔ ضعیف هنر آفرینش وخلاقیت داشت قوتی
میآفرید تا از ضعف برهد .

گفت پس خدادردل است یعنی چه ؟ گفتم یعنی دل انسان خدا

...نه وبدو پیوسته واینست معنی وجدانی که شب وروز میگوئی ونمیدانی
...بین گوید)

...دل منست ودل من بدست او ☆ چون آینه بدست من ومن در آینه

پس ازادای براهین مذکوره که غالباً ادلهٔ نقضیه است با برهان
گفتمش عزیزا خواه دل انسان خدائی برای خود آفریده وخواه خدا
...انرا آفریده ودر آن جاگزیده باشد هردو یکی است ودر هر دو
...ت خدا دردل است ودل بدو محتاج وهرگز نتوان خانه راازمالك وبانی
...غو بنگهبانی که محل نیاز است باز داشت بلکه باید دلرا بدلدار
...اشت ومطلوب را بطالب روا داشت که کار این خانهٔ خدا بدون آن خانه
...زاراست وبنیانش ناپایدار

وجدان

جوجه سر از تخم بر آورده هنوز دانهٔ ندیده بلکه شاید نیمی از
...اش هنوز پابند بیضه است معهذا منقار برزمین میزند ودانه می طلبد.
طلب ثابت میکند که دانه وجود عینی دارد نه ذهنی . مولود سر از
...ة رحم سر برآورده دهانش چون مفتخواران باز ودرطلب پستان در
...وتاز است در حالتیکه هنوز پستانی ندیده و شیری نچشیده همان
... مولود وجود عینی شیر و پستانرا مثبت است قلب انسان کم از
جوجه ومولود جدیدالولاده نیست . بمحض اینکه قلب آدمی بالغ شد
طلب آفریننده خود بر آمده او را بصرف وجدان میباید و مونس
...می انگارد اگر چه نشناخته باشد خواهید گفت باو آموخته اند .
این تصور غلط است زیرا آموزنده خودش هم در سلك همین متعلم
...وما قلوب آموزندگان را میگوئیم که حسشان قوی تر بوده وآفریننده
...را بوجود عینی یا ذهنی جسته وبدیگران داده اند اگر چه بصورت
...ام و حیرت بوده و هر چند خودشان رب زدنی فیك تحیراً سروده اند
...نی وجدان جز این نیست که انسان امری رایافته باشد بی ادله منطقیه و
...ن مقدمات علمیه پس طلب آدمی مر خدای را مثبت این مدعا ست
...ه خدا جوئی امری طبیعی است وتوجه انسان بخدا دلیل است براینکه
...پرستی امری است وجدانی (یافتنی) وامر طبیعی و وجدانی بی حقیقت
...الله بود . دکتری آلمانی را شنیدم که گفته است کسانی که میخواهند

الوهیت ونبوت و بالاخره روحانیت و دیانت را ... اینست که بگویند حرفهای وحشیهای دنیا مطابق علم وعقل ... اینکه تصدیق این سخن مستلزم آنست که تمام اهل عالم را از ... وحشی وبی علم تصور کنیم باستثنای یك عده بسیار کمی که ... با عینك دوربین باید پیدا کرد وعقائدمبهمه‌شان را از تحت ... باید شناخت ششصد ملیون بودائی وچهار صد ملیون مسیحی و ... مسلمان وشش ملیون کلیمی از این وحشی گری که دکتر آلبانی ... بیرون نیستند سایر مذاهب کوچك از رسمی و غیر رسمی هم ... این قضیه اند !! آری ما میتوانیم سخن دکتر را در زوائد واصل ... مذاهب طاری‌شده تصدیق کنیم وبگوئیم در ادیان ومذاهب وعقاید ... است که مخالف عقل وعلم ومنبعث از خرافت پرستی ملل است و ... بتوحش یك‌طبقه از مردم اعتراف نمائیم ولی نمیتوانیم عقیدهٔ خدا ... را که همه در آن شریکند وحتی حکمای بسیار در رأس آن عقی... وجدیداً واقع شده اند قیاس برسایر عقائد ملل نموده برخدا پرستی ... هم انتقاد نمائیم زیرا فقط در ادیان ومذاهب توحید یعنی خدا پر... عقیده مقدسی است که نفعش درهمه جا بهمه کس راجع است و ... تربیت عقل وتوسعه علم پرنفع وبی ضرر است خواه خدا وجود ذهنی ... باشد یاعینی وخواه اوآفریننده قلب بشر باشدیا قلب بشر بقول آن ... آفریننده او وتنها چیزیکه‌در مذاهب قابل تقدیس است همین توجه ... غیب است ودر این عقیده اکثریت بشر را باکثریت عقلائی میتوان ... کردآفرین بر آن کس که گفت حتی علم یك وقت بدیواری منتهی ... که باید نام خدارا برآن دیوار نوشت یعنی جز این نام پاك چیزی ... آن سد محکم را شکست .

استطرداد

درمیان اینهمه‌عقائد وعوائدوحشووزوائدبدترین‌عقیده‌عقیده ... است که یك لمنك یا فلز یا حیوان ویا بالاخره یك انسانرا جانشین ... خدای غیب کرده اورا پرستش نموده حوائج خویش را از او ... هرچه توحش تصور شود حد اعلایش در این طبقه از مردم است

نبی صادق و کاذب

قلب انسان همان قلبی که گفتیم در هر صورت خانهٔ خداست مرکز
است این خانهٔ خدا واین محل تجلیات الهیه همه‌چیز را دربردارد.
قلوب مرکز الهاماتند نهایت اینست که الهامات واردهٔ برقلوب اولا
ضعف دارند ثانیاً خوب وبد دارند . قلب‌ضعیف الهامش‌هم ضعیف
قلب ناپاك الهامش هم ناپاك‌است درقرآن مجیداست (وان‌الشیاطین
ن‌الی اولیائهم) حضرت‌مسیح میفرماید(هرداری‌را ازبارش‌بشناسید)
نیست که حالات‌عارضه‌وآثاربارزه وتحولات‌طاریهٔ‌برقلب‌رابدوگونه
کرده‌اند یکدسته را تسویلات شیطانیه نام‌گذارده‌اند دستهٔ دیگر را
ربانیه والهامات رحمانیه نامیده‌اند با این‌مقدمه میتوانیم نبی‌صادق
رابی‌آنکه به‌اوهام وخرافاتی قائل شویم واضح وآشکار بشناسیم :
قوی متعمق میشود در بحر افکار معنویه و توجه میکند بمصالح و
اجتماعیه آن یك که با قوتش پاکی وطهارت توأم است وفی‌الحقیقه
اهد برای بشر قوانین مفیده بیاورد مؤید بتأییدات غیبیه شده هردم
ب این خانهٔ دل‌مدد باو میرسد تا بالاخره قواعد وآداب ورسومی
رد که حافظ ناموس بشری است حارس وطن است مکمل روح است
ن نفس است مصفی صفات واخلاق است حافظ حقوق است وقس علی
فید بحال آدمهای موجود وانسانهای هزاران‌سال بعداست . این‌قلب
را خواسته وموفق باتیان‌آن‌شده صاحب این قلب را نبی‌صادق گوئیم
باق (ونزل روح‌الامین علی‌قلبك‌لتکون‌من‌المنذرین) شناسیم . آثارش
است‌آیاتش باهراست شمسش رخشان است شمعش نورافشان است
الکتابش توحیداست بوحدت ذاتیه خاتمة‌المقالش تهدید است ازجزا
لت الهیه یعنی نبی صادق از هنگامی که لب باز میکند تا دمیکه دم
کشد خیر بشر میخواهد موافق مصالحشان سخن میراند از ابتداء
ید بمن ناظر نباشید بلکه بخدای غیب توجه‌نمائید(قل‌هوالله‌احدالخ)
هم گفتارش همین‌است اصول کتابش هم برهمین رویه‌است‌حدودش
بین تمام خیرات‌است تبشیر وتنذیرش هم برای مصلحت‌است . بنابر
بگوئیم بافرض اینکه مبدء الوهیت ذاتاً وکنهاً ببیان او غیرمعروف
باشد چون او بامور مضرهٔ دعوت نکرده بلکه چیزهای بسیار نافعی

آورده که نژاد بشر را حفظ میکند حقوق انسانرا بسرچشمهٔ علم واحد نزدیك میسازد پس او نبی صادق است .

یکی دیگر را می بینیم که از قوت قلب خودسوءاستفاده کرده این قلب را مرکز تسویلات شیطانیه قرارداده اولین سخنش این بوده خدای غیب ظهور کرد(جاء شاه لم یلد یولد ولد) (۱) یعنی کسی دزپس پرده غیب نیست. هرگاه این سخن راهم بدون آلایشات دیگر گفته بود میگفتیم او نیزازاین راه خدماتی تصور کرده ودر نظر گرفته ولی وقتی دیدیم اوهام سخیفهٔ بسیاری را مقرون باین سخن داشته میفهمیم اوخیر بشررامنظور نکرده بلکه شرور بسیاری را در نظر داشته که خود را رقیب خدای غیب شناخته سپس ببیانات سایره اش مینگریم می بینیم درهربیانش تناقضی است و در گفته اش تباینی درشرق عقیدهٔداردو ن عقیدهٔ غرب درغرب سخنی میگوید برخلاف شرق این حکمش مخالف آن حکم وآن اوحش مباین این لوح اینجا دروغ گفته آنجا تهمت زده از آن کتاب سرقت کرده در این خطاب بدعت نهاده

این را بی جامدح وآن را بی جهت ذم کرده میفهمیم تابع امیال نفس است نه الهامات آلهیهٔ حتی درصلح جوئیش فتنه ها خفته در تعالیم اخلاقی عیب هانهفته در سخنان روزانه اش لغزشها جاری شده در منشآت قلمیه غلطها ساری گشته لذا ثابت است که این شخص نبی کاذب است وپیرو تسویلات شیطانیه است نه الهامات ربانیه .

حکمت ضاله وداله

نبوت وحکمت تالی تلو یکدیگرند .الهاماتی که گفتیم ازقلوب بشر می یابد بر قلوب وارد میشود بر دوگونه است گاهی بصورت حکمت است آنکه توأم با نبوت باشد گاهی بصورت نبوت است وتوأم بحکمت نبی نبی حکیم است اما حکیم صادق نبی نیست نبی کاذب هم حکیم نیست. همانطوریکه قلب قوی در نبوت دوحالت از صدق و کذب دارد قلب حکیم نیز دوحالت ضال وذال دارد. یکی قلبش مورد الهامات حکمت آیات میشود وحکمت دالة است یعنی دلالت کنندهٔ بخیر است دیگری قلبش مرکز تسویلات شیطانیه میشود ودرحکمت تمرین کرده بالاخره حکمت ضاله ازاوسرمیزند که

(۱) مفهوم کلام میرزا حسینعلی بهاست درلوح مولودش که تبیل در بنظم آورده(رجوع شود بجلد اول کشف الحیل)

از حکمت ضاله اختراع توپ کروپ و گاز خفه کننده است ودرمعنویات
بوت باجرای شهوات وهتك نوامیس و ترك وطنخواهی است که پایهٔ
ابت مدن است و بر ترین اثر از حکمت داله در طبیعیات کشف ادویهٔ
ده وصنعت سیاره وطیاره است ودر الهیات دعوت بخدا پرستی واخلاق
ضیه وامثالهاست .

استفاده مردم

بدیهی است نفوس شریره وظالم وطماع وغارتگر همیشه ازحکمت
ضاله ونبوت کذبه استفاده مینمایند هرجهانگیر ظالمی میل دارد در کشورش
حکمائی عرض اندام کنند که آلات التهابیه را بسرحد کمال رسانیده بالاترین
آلات هادمهٔ بنیان آدمی را اختراع نمایند وهمچنین از انبیاء کذبه قدردانی
کرده سراً ام جهراً آنانرا تقویت مینمایند تا بوسیلهٔ آثار شرارت بار
ایشان بساط فریبندگی وجنایت منبسط باشد تفرقهٔ ونفاق حکمفرما باشد
بمفاد (فرق تسد) فرق از تفرقهٔ مردم سیادت ایشان محرز باشد چنانکه
نفوذ صالحه پیوسته از حکمت داله ونبی صادق استفاده مینمایند زیرا غرضی
ندارند حتی اگر دربارگاه سلطنتی هم جالسند نیت ایشان از سلطنت
حفظ وصیانت مردم است وآنگونه نفوس همیشه در دیانت پیرو انبیای
صادق اند واگرهم نخواستند پابند باشند باز بترجیح بلامرجح قائل نشده
دانی را برعالی مسلط نمیسازند برخلاف نفوس جابره که مخصوصاً ادانی
را با علم باینکه اینها پست وزشت عقیده اند براعالی مسلط میسازند
سنة الله التی قدخلت من قبل ولن تجد لسنة الله تبدیلا .

مرام یا ایدآل مؤلف

بر اثر سفسطه ومغالطه وانتشارات کذبهٔ بهائیان مرکز عدهٔ از
مردم گمان کرده اند که نگارنده هیچگونه مرام ومقصدی نداشته وندارد
من دون اراده روزی چند با بهائیان بوده وایامی است که از ایشان بریده
اغراض منفعت جویانهٔ داشته وروا نشده وقلم برمخالفت کشیده وحتی اسرار
مذهبی ایشان راکه فاش نموده گمان کنند که فحش است وتهمت چه مشکل
است باور کردن اینکه یك مذهبی اینقدر عقائد وعوائد سخیفه ناهنجار
آن باشد اما نگارنده بر اینگونه تهمتهای رؤسای بهائی و تصورات

مردمان بیخبر ترتیب اثری نداده .

از مرام اولیهٔ خود که سی سال در راهش صرف عمر ومال وجد کرده منصرف نگشته انصراف از بهائیت هم متضمن انصراف از مرام اصلی او نبوده ونیست وبیش از آنکه عین مرام وایدآل خود را شرح دهد معروض میدارد که نگارنده دریك خاندان مذهبی پروش یافته بعضی کسان میدانند که پدرش از علما وصلحای مسلم مسلم وجدش از فقهای اول درجه وجد امی او ازخوشنویسان وشعراء وجد مادری اعلایش سلطان ابراهیم ادهم است وطراز شاعر معروف یزد نیز از ارقاب نزدیك او بوده است وبطوریکه کراراً گفته‌ام نه این اظهارات منشأ افتخار من است بلکه اصلا افتخار را امر موهومی میدانم پس اظهار آن مراتب از سبیل مقدمه وبرای پی بردن بمقصود است که دانسته شود تربیت نگارنده تربیت مذهبی بوده که تاکنون نتوانسته است از قید مذهب آزاد شود و تا آخر عمر هم بهمین قید مقید خواهد بود ولی استعداد ذاتیم اقتضا داشت که در امر دیانت بحالت جمود وتوقف وتقلید وتعصب باقی نمانده با تطورات وتحولات عدیده همقدم شوم تا به بینم شاهد مقصودم از کجا رخ جمال نماید وطایر منظورم از کدام فضا پروبال گشاید .

و خلاصه اینکه براثر مجاهدات وسودای حقیقت خواهی یك مسلك تجدد اسلامی درنگارنده ایجاد شد زیرا پس از جلوس برمسند روحانیت و ریاست اسلامی وتتبع دراخبار وآگاهی از تاریخ اسلام وتطورات آن ومطالعه کتب ردیهٔ مسیحیان ومشاهدهٔ ترقیات روزافزون ملل و دسیسهٔ اجانب در تضعیف این دین حنیف وتنزل وانحطاط مسلمین و بالاخص علمای اسلام که خود هم درلباس ایشان بودم دیدم بقول شاعر

اسلام بذات خود ندارد عیبی ✡ هرعیب که هست ازمسلمانی ماست

، واگر مامسلمانان خودرا اصلاح کنیم وبا تجدد وترقیات دنیا همراه شویم عیبی باقی نمیماند .

زیرا قرآن که مدرك شناسائی اسلام است تنها کتاب جامعی است که بین تمام کتب سماویه برجسته وقابل تفخیم وتعظیم است ولایق است که مطاع ومتبع واقع گردد قرآن مانع ورادع هیچگونه ترقی مادی نیست و دال بر ترقیات اخلاقیه هم هست برخلاف فروعات طاریه وبدعتهای عارضه و آراء متزلزله که صحت آنها نامعلوم است ذاتاً رادع ترقی مادی است اما مادر

تربیات اخلاقیه هم نیست و همیشه خصم لدود اصول مفیده را مسکوت گذاشته روپوش بر آن کشیده فروع لایغنیه و امور غیر معتبره را برخ مدعی به خود میکشد وابداً نمیگوید اسلام کتابش محفوظ و متین است وسایر ادیان کتبشان محرف و متزلزل و غیر متین ؛ تورانی که نویسندهٔ آن یکعده مورخین بوده اند اناجیلی که نگارندهٔ آن یکعده مسیحیان بوده اند که حتی زمان مسیح را درك ننموده اند زند اوستا که اصلا معلوم نیست چه بوده و کجا رفته و چه اثر از آن باقی مانده وحتی معلوم نیست زردشتی که این کتاب بدو منسوب است در کدام زمان واز کدام خاندان بوجود آمده و بالاخره معلوم نیست که کلمهٔ زردشت اسم است یا لقب اسم خاص است یا عام بقسمی که جمعی برآنند که زردشتها متعدده بوده اند واین لفظ بمنزله لفظ برهمن است که بروسای هنود داده شده وخلاصه اینکه کتب موجودهٔ مذاهب هیچکدام قابل آن نیست که انسان اعتماد نماید وآن را کتاب همان پیغمبری که بدو منسوب است من دون تحریف بداند و بعلاوه مندرجات این کتب چیزهای مهمی نیست که قابل توجه واتکال باشد . احکامی دراین کتب تدوین نشده است که مکفی ورافع حوائج بشر باشد برخلاف قرآن که تنها کتاب کامل وجامع بدون تغییری است که (لایغادر صغیرة ولا کبیرة الا احصاها) ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین .در باره اش مصداق دارد . واگرچه میدانم معترضین براین سخن اعتراض نموده و گفته اند طیاره در کجای قرآن است و مکروب در کدام آیه مذکور است ؛ ولی من ازآنجا که اینگونه اعتراضات را بکرات شنیده وهمه را از حنجرهٔ معاندین اسلام حتی بهائیان که بظاهر تظاهر بتصدیق قرآن دارند وباطناً الدالخصام قرآن واسلامند شنیده وجواب گفته ام واجوبهٔ شتی نیز در کتب اسلامیه از مصر وهند وخود ایران بقلم بزرگان اسلام درج شده وهمه دیده ایم ویقین کرده ایم که نام طیاره وامثالها لازم نیست در کتب سماویهٔ ذکر شود مگر بتاویل ورمز ورموز این امور درقرآن مجید بسیار است ودر سایر کتب دینیه هیچ نیست چنانکه در قرآن است — والخیل والبغال والحمیر لترکبوها وزینة ویخلق ما لا تعلمون : یعنی غیر از اسب واستر والاغ که برای سواری وزینت شماست مرکبی خلق خواهد شد که حالیه شما آنرا نمیشناسید یعنی موتور وطیاره لذا در اینجا سخن را کوتاه کرده باصل مقصد خود میپردازم

هر عاقل منصفی که جهل وتعصب دامن گیرش نشده باشد میفهمد که

اگر بناشد انسان دین را برای بشر ازاعلی وادنی بقول متدبر عوام بقول خواص لازم شمارد چاره ندارد جز اینکه اعتراف کند بهترین ادیان ومذاهب است بشرط اینکه بسیاری از اخبار و ادعیه وقصص ومقاتل ومعجزات جعلیة وعوائد طارئة براسلام را و مصداق فاضربوها علی الجدار که نص بیان ائمه است مجری دارد مطالعهٔ منصفانه در اصل قرآن وسجایای منزل آن بکار بردبی شك زانوزده ربقهٔ اسلامیت را برقبهٔ اطاعت افکنده فریاد خواهد کشید اننا سمعنا منادیاً ینادی للایمان ان آمنوا بربکم فآمنا الخ .

جواب وسؤال مقدر

تقدیر سؤال اینکه از اینمقدمات چگونه لزوم رفورم وتجدد محرز شد که مرام وایده‌آل نگارندهٔ این سطور شود؟ وچرا این مسلك در نگارنده ایجادشد وبرای این مسلك چه قدمهائی برداشته

جواباً عرض میشود نه تنها نگارنده بلکه هرکس سودای طلبی ومصالح اجتماعیه خصوصاً مصالح شرق وبالاخص مملکت را در سرش باشد میفهمد در صورتیکه ممالك غرب که مهد تمدن کنونی حقاً ام باطلا پس از آنهمه ترقیات وتوسعهٔ علم وصنعت نتوانسته باشند عموم طبقات خودرا از امر دیانت مسلم داشته باشد ودرنتیجه از زیر مذهبی سرتسلیم پیش آورده منتهادر بعضی از ممالك مذهب را از منفك داشته‌اند والا تمسك بمذهب در همهٔ دنیا شدیداً برقرار است در انگلستان که مهمترین ممالك غربیه است چندان آداب مذهبی است که اگریك عده خارجی درآنجا نباشد روز یکشنبه بر اثر تعطیل نان بدست کسی نخواهد آمد .

در این صورت ممالك شرقیه که مهد مذاهب ومطلع ادیان بطریق اولی استغنای خودرا ازامر دیانت نتواندحاصل کردوچون در بدعتها وعوائد ومضافاتی است که نتیجهٔ افکار کوتاه متمسکین بدان استنه جزو اصول وحدود منصوصه وبالاخره تقالیدی در مذاهب آن تقالید مختلف ومایهٔ تنازع است وهمان تقالیداست که ملل را مقید کرده ودر زنجیر اسارت برده و وسیلهٔ حملهٔ مخالفین آن کشور دست منفعت جویان گشته اینست که در بعضی مذاهب مانند مسیحیت رفورم اعمال شده وهمان رفورم وتجدد سبب بقای آن مذهب در تاریخ

پیداران هردو گشته چنانکه اگر در مذهب مسیح پرتستان پیدا نشده بود تمام اقتدار در دست پاپ واساقفه بود وحوزه کشیشان مسیحی چنان که نمیگذاشت نه مذهب مسیح ترقی نماید نه حکومت روی رفاهیت اما پس از هیجان عالم مسیحیت واصلاحات لوتری آن محظور مرتفع رفاه حاصل گردید و بیش از پیش مقاومت با اسلام و با بعبارة اخری دایره تبلیغات مسیحی صورت عملی بخود گرفت . حال در مذهب اسلام نظر کنیم می بینیم اگر عیناً حالت آنروز مسیحیت ندارد ولی بصورتهای دیگر دچار محظورات است و باید دفع محظور از نمود تا حکومت راحت وعقائد وجدانی مردم محفوظ بماند . فرض کنیم ما بخواهیم مطابق رأی برخی اجنبی واجنبی پرستان رفع محظور را بدین طریق عملی نموده آرزوی دل مسیحیان دنیارا بجا آورده اسلام را ترک وهمه بامسیحیت هم آغوش گردیم یا مطابق افکار کوتاه عده معدودی بدین اجداد خود که کیش زرتشت بوده برگردیم آیا ممکن است؟ حکم عقل جواب نفی بما داده میگوید ابداً ممکن نیست زیرا مسلماً ترجیح بلامرجح امری غیر معقول وسیری قهقرائی وغیر طبیعی است مسیحیت دنیا بود ونتوانست از سیل ترقی وتمدن اسلامی جلوگیری نماید چرا؟ برای اینکه مطابق طبیعت دنیا ومصالح اجتماعی وادبی دیانت اسلام جامعتر وبهتر بود وحتی بایستی عالم مسیحیت را در خود مستهلك کرده باشد منتها اینکه مقتضیات آب وهوا وطبایع متباینه که غرب غیر از شرق وشرق غیر از غرب بوده باضافه بعضی سیاستهای تو برتو بطوریکه انتظار میرفت درجهان غرب نفوذ نیافت وبشرق اختصاص یافت خلاصه پس از آنکه اسلام بدعاً نافذ شده مسیحیت ویهودیت شرق را در خود مستهلك ومجوسیت ایران را از بن برانداخت میفهمیم این دیانت بحدی منحط نشد که حتی مسیحیت یا مجوسیت براو غلبه نماید و برای آزمایش همان خرجهای گزافیکه فزون از سیصد سال است عالم پرتستان در تبلیغات مذهب خود متحمل شده ویکنفر را از روی صدق و حقیقت جلب نکرده برخلاف اسلام که بدون هیچگونه تبلیغی و بی هیچ صرف وقتی بصرف فطرت نافذهٔ خود گروهی از مسیحیان ومتمسکین سایر ادیان را بخود جلب نموده و مینماید پس فرضیات سابقه کلا باطل و این محرز ومسلم است که اسلام بر احترام ونفوذ خود باقی بوده وخواهد

بود . حال ببینیم آیا صلاح اسلام و مسلمین در همه جا خصوصاً ایران
این است که تمام متمسکات اصولیه وفروعیهٔشان بر حالت حاضره ب
باید اصلاحاتی درآن جاری گردد ؟ نهایت بدست اهلش . بعقیدهٔ نگار
عالم اسلام محتاج تجدد ورفورم است . عالم اسلام محتاج اصلا
است عالم اسلام بتمام معنی باید درصدد خود قرار گیرد یعنی حضرت
ومحمد(ص)شود وبدعتهای طاریهٔ برآن متروك گردد . اگریك نظر
سر افکنده تاریخ گذشتهٔ اسلام رادرایران ازجلوی نظر بگذرانیم
یافت که ایران در اسلامیت خود طریقهٔ خاصی را اتخاذ نموده ودرهر
اصلاحات مقتضیه را بطوریکه از اساس اسلامیت دور نباشد و
مملکتی نزدیك باشد اعمال کرده چه اسلام دین جامع کامل الاطرافی
که با هر گونه اصلاحات زمانیه سازش داشته ودارد . حتی درنص
مبارك این عبارت مندرج است (و اماالحوادث الواقعه فارجعوا الی
احادیثنا)هرچند اصلاحات گذشته در موقع خود خوب بوده و بنفع
هم تمام شده ولی باز برحسب مقتضیات زمان اصلاحات دیگری لازم
که باید علماء وفقهاء وحکماء از اهل عمامه و کلاه آنرا مجری دار
مثلا همان اصلاحاتی که سلاطین صفویه اعمال نموده ایران را از
ببرزخی انتقال دادند چون مقتضیات زمان تغییر کرده آن عوائد هم
دیگری بخود گرفته که ایرانی را بموهوم پرستی متهم ساخته وطبعاً
درآن عوائد اصلاحات دیگری کرد تا صورت نوین بخود گرفته از
کهنه پرستی برآید واصول واساس محکم اسلامی هم نه تنها برقرار
بلکه بر پایهٔ متین تری استوار گردد .

مصلحین باید چگونه باشند ؟

بعقیدهٔ من مصلحین یا مصلحی که بخواهد یك همچو اصلاحات
را عهده دار شود اولین شرطش اینست که قطعاً ویقیناً از سیاست بر
باشد زیرا اگر بخواهد طرفدار سیاسی باشد یا تحت نفوذ وسیطره
از سیاستهای داخله وخارجه واقع شود بکلی آزادی فکر او گرفت
باید اصلاحاتی راکه درنظر دارد محدود بحدودآن سیاست سازد
نفع آن سیاستی که بر او حاکم است کار کند ودر نتیجه بجای نفع
حاصل مینماید لذامصلح مذهب باید مانندآن باشد که اساساً کلمه

رش نخورده است وبقول یکی از رفقای مصری ذکرش این باشد که
رباالله من السیاسة وسینهاو بائهاو سینهاالثانی وهائهاثانیاً باید چنین مصلحین
صلحی بقدری منقطع وبی طمع باشد که حقیقة در نظرش زر وسیم
ک‌ریزه فرقی نداشته باشد از دنیا نخواهد مگر لقمهٔ نانی که سدجوع
ند واگر آنهم نرسید مضطرب نشود واز عقیدهٔ خود دست بر ندارد
بدهد وبرای نان بطرفی نگراید حتی برای انجام مقصد خود زر
واهد تاقوه دارد کار کند وچون قوه‌اش منقطع شد بقیه اصلاحات خود
که در نظر داشته بگذارد وبگوید اهلش پیدا خواهد شد برای انجام
ام این کار ونگوید حالا دیگر برای اختتام وانجام عمل ناچارم دست
یات درازکنم زیرا دراز دستی بمادیات همانست وکوتاه دستی از
یات همان بالاخره باید مصلح آیت مؤسس باشد یعنی همان قسم که
بران مرسل خود را بدنیانیالودند اونیز آلایش نجوید و همواره بپاکی
زبه صرف قدم زند

ثالثاً مصلح باید از روی حقیقت با دوست ودشمن یکسان معامله
د ودر نظرش تمام مردم یکمقام‌را داراباشند ودر نتیجه‌اگر اشخاصی
و حمله کردند او بر ایشان لساناً وقلماً حمله ننمایداگر او را تکفیر
دند او کسی را تکفیر نکند و خلاصه اینکه صبور و وقور باشد وهیچ
اورا از مقصد مقدسش منع ننماید ودر دعوتهای خود لین‌العریکه و
ن ونیکمحضر باشد ولی در دعوت مردم برقبول اصلاحات لازمه‌قصور
ید یعنی ازابتدا مصالح حاضر کند واصلاحات مذکوره راکه بمباشرت
شخص یا جمعی انجام‌گرفته باشد در دست‌گیرد ومحسنان آن را با
ین بیان بفهماند وبقبول دعوتشان نماید ودرهیچ مقام کمترین خشونت
ور بخودراه ندهد .

رابعاً مصلح باید هر چه را خود نفهمیده ویقین نکرده علی‌العمیا
گران نیاموزد و هرچه را فهمیده ودانسته اگر منشاء ومبدء آن از
ادباء حکماء حتی انبیا است گوینده‌آنرا فوری نشان دهد وابداً برای
اق ادبی حاضر نشود بلکه گفتار دیگران‌را مسکوت ودر بوتهٔ ابهام
مال نگذارد که در این کار عیبهای بزرگ وتقصیرهای عفو نشدنی‌است
ن در کلام دیگران یا متمجمج در آن بمراتب بدتر از خائن در
ال ونوامیس‌است .

خامساً مصلح باید از کلمات مغلقه و مبهمه و سخنان سه پهلو احتراز [illegible] آنگونه سخنان خود حاکی از سیاست است بلکه باید واضح و آشکار [illegible] مقصود را بمردم بفهماند و صراحت لهجه داشته باشد و از تباین [illegible] بپرهیزد و رویهٔ مستقیمه خود را تابع امیال این و آن نسازد و [illegible] وقدح نگوید و ننویسد.

سادساً مصلح باید از حب جاه و ریاست بر کنار باشد چه که (آفة الزعماء ضعف السیاسة و آفة العلماء حب الریاسة)

سابعاً مصلح باید تمام مراتب مذکوره و سایر ملکات فاضله را [illegible] ریا ازروی حقیقت دارا باشد چه اگر همهٔ سلاطین بکوشند که تظاهر [illegible] کسی را بپرده فریب و خدعه بپوشند بالاخره پرده از کار خواهد بر [illegible] متظاهر ریاکار ازصمیمی نکوکردار ممتاز خواهد گشت . اما قدمهای [illegible] نگارنده برای جستن مصلح امور اجتماعی و مذهبی در ایران برداشت [illegible] کنون اورا نجسته نهایت بعضی کسانرا بی ضرر دیده و بهائیان را [illegible] بقراری است که ذیلا تقریر میشود.

قدم اول

اولین قدمی که درراه مطلوب خویش برداشت قدم مجاهدت [illegible] بود در کاوش از گفتار ورفتار دیگران چندانکه با کشیش ملکم آمریکا [illegible] دریزد الفت و مؤانست نمود بطوریکه مورد ملامت مریدان خود شد [illegible] نکرده دوستی را ادامه داد ومباحث بسیاری بمیان آورده بالاخره [illegible] سخنان کشیش مذکور را ساده و بی مغز شناخت که عاقبت دل از سخنان [illegible] بپرداخت و یقین کرد که شخص دین خواه بهتر از دیانت اسلامی که معقول ومنقول وحاوی فروع واصول ومتضمن فلسفه وحکمت و کافل [illegible] سعادت است دیانتی را نخواهد جست سپس در مقام فحص از متجددین [illegible] اولین قدم در تجسس از حال مرحوم سید جمال الدین اسد آبادی ([illegible] طاب ثراه برآمد.

وهرچند نسبت بآن سید بزرگوار نیك بین شد ودانست که [illegible] رشتهٔ اتحاد اسلام و تجدد وقوام آن کار میکند ولی پس از آگاهی بر [illegible] مداری او دانست که او برای اسلام و تجدد آن کاری نخواهد ساخت چه که مصلح مذهبی با مصلح سیاسی دوتاست و بقول مردم با یکدست دو هندوانه [illegible]

ران برداشت خصوصاً این‌دو هندوانه (سیاست ودیانت) که‌یکی گرداست
دیگری دراز وهمان‌تخالف شکل کافی است‌برای‌اسقاط هردو مجملا یقین
کردم که سید مرحوم بیشتر در خط اصلاحات سیاسی است نه مذهبی و
گر در اصلاحات مذهبی هم قدمی بردارد موفق نخواهد شد چنانکه
تنها در هند کوشید که بین هندو و مسلمان اصلاح دهد وموفق نگشت
ولی نیت او قابل تقدیس است ومعلوم میدارد که بر روح سیاست ودیانت
هردو آگاه‌بوده مجملاپس ازچندی سری درکلمات میرزاآقاخان کرمانی
زدم‌وانصافاً جز حملهٔ برمجلسی‌وعلمای اسلام وانتقادازبهائی وعباس‌افندی
وگاهی فلسفه‌های کهنهٔ یونان وپارهٔ کلمات که اقتباس است ومتأسفانه در
ترقی گویندگان هم‌اهمال شد دیگر چیزی نیافتم و در نتیجه دانستم که
اساساً درفکراصلاحات مذهبی نبوده ایامی‌چنددرفلسفهٔ‌بیان(کتاب‌باب)
چیزها نوشته ووقتی در تمسخر بکتب اخبار کلماتی تلفیق کرده وبالاخره
راه اصلاحی نشان نداده زیرا اهلیت نداشته وازکلمات مفرده ومرکبهٔ‌او
صرف نظر کردم و همواره مایل بودم که مصلح و مجددی را شناخته
باشم که حرارت قلبم را فرو نشاند تا آنکه بامر خوش ظاهر وبد باطن
بهائی بر خورد کردم واین قدم دوم است‌که باید بگویم چرا آمدم و
چرا رفتم ؟

قدم دوم وادی مخوف بهائیت

(چرا آمدم وچرا رفتم؟) البته‌خوانندگان ازاین‌عنوان‌تعجب‌میکنند
پس باید بگویم که اعتراض بهائیان است که بکرات گفته‌اند چرا آمدی
وچرا رفتی ؟

گرچه این سؤال مضحك را که مانند چیز بهائیت مضحك‌است‌درمجلهٔ
پکدان بطور اجمال چنین جواب گفته‌ام (آنچه شمارا یقین بود مرا گمان
بادلذا آمدم وهرچه شمارا گمان نیست مرا یقین شد لذا رفتم یا برااثر
شنیده‌ها آمدم وبر اثر دیده‌ها رفتم)ولی‌این مجمل را باید مفصل کرد تا
پایه نفهمان بلید بفهمند بناء براین میگویم‌آمدنم‌برای این بود که‌مصلح
ایران‌و اسلام را میجستم ورفتنم برای آنکه‌مفسد ایران واسلام راشناختم
اول چیزی که‌مرا به‌بهائیت متوجه کرد این‌جمله از کتاب مسترجکسون
امریکائی بود (باب مصلح ایران) بمحض تصادف بدین جمله گمان کردم
پس مقصودم طالع شده وتصور نکردم که محض اغفال واخداع ماشرقیان

بالاخص ایرانیان آنگونه کلمات استعمال ونشر شده تنها مقصود آنگو
نویسندگان تفرقه وتشتت بین مسلمین است لهذا کلمهٔ مصلح ایران که از
دیری در ذهنم خلجان داشت مرا بر کنج کاوی دلالت کرد وباز از بعضی
تقریرهای کنت گوبینو فرانسوی ومسیو نیکالا و امثال آنها که بعد فهمیدم
همهٔ مقالاتشان بقلم مبلغین بهائی بوده ونظر بمقاصدی که درشرق دارند
آنهارا در طی تألیفات خود گنجانیده‌اند فکرم تقویت شدو برتحقیق مصمم
گشتم . آنروز حالت من مانند حالت امروز برخی ازجوانان کم اطلاع
بود که شیفته و فریفتهٔ غربیان شده هر گفتاررابدون اینکه بفهمند چه‌حیله
درزیرپردهٔ آن‌مکنون‌است همین که‌منسوب بغربیان‌شدمی‌پذیرند عیناً برآن
رویه بودم . مجملا از طرفی دلباخته گی بتمدن وراستگوئی وعلم وصنعت
غربیان واز طرفی مالیخولیای اصلاحات مذهبی که‌باید دراسلام جاری شود
این دوفکر مراسوق داد بتحقیق درامربهائی وبلادرنك از یکنفرزردشتی
که شنیده‌بودم بهائی‌است کتاب خواستم واوبعضی کتب حضرات را بمن داد
مانند فرائد وایقان وهفت وادی ولی‌مطالعهٔ این کتب بقدر ذرهٔ در من
تأثیرنکرده بیشتر امر بهائی رادر نظرم موهون ساخت فقط چیزی که شد
این بود که برحسب بیخیالی وسادگی خودم کتب مذکوره رابشیخ حسین
پیشنماز ولد حاج عبدالغفار یزدی که تازه‌دوسه‌سالی بود از نجف آمده و
در تفت بامامت جماعت منصوب شده‌بود ارائه‌دادم ومباحثاتی بمیان آوردم
تادر نتیجهٔ تبادل‌افکار مقاومتی بسزا کرده کتب مذکوره راجواب‌بنویسم
ولی شیخ مذکوربر اثر رقابت محلی که مایل بود حیثیات مرا ازمیان
برده مسجد وموقوفات متصرفی مرا تصرف کند در خلوت دم از ملایمت
زدودر غیاب من بر منبر برآمده مرابمذهب بهائی نسبت داد وازآن‌پس
هرچه من دفاع کردم مؤثرنیفتاد وخواهی نخواهی مرا از محیط اسلام دور
وبمحیط بهائی نزدیك ساخت زیرا هرچه مسلمین‌قفائی‌زدند بهائیان‌آغوش
گشودند وبالاخره کارمن بمهاجرت کشید ودر همهٔ جا بهائیان استقبالهای
شایان کردند ومرا محکم‌در آغوش محبت گرفتند .

قدم سوم .

درمحرم ۱۳۲۰ هجری نگارنده براثر هیاهوی مردم از تفت هجرت
نمود در حالتیکه بقدری از بابیت و بهائیت بی‌خبر بود که حتی اسامی

روئسا را نمیدانست فقط اسم باب وبهائی شنیده بود ونمیدانست بین آن دو چه نسبت بوده وهر کدام از اهل کجا وچه داعیه داشته‌اند ونه تنها من بلکه همهٔ مردم ایران وسایر نقاط چنین بوده وهستند .

حتی خود بهائیان از حقایق تاریخی این امر بی‌خبرند و مخالفت ایشان با ارباب اطلاع بر اثر همان بی خبری . باری اول کسی را که در یزد ملاقات کردم حاجی میرزا محمدتقی شیرازی بود وبعداً دریافتم که‌او پسر خالوی سیدباب بوده . این سید را در سنی متجاوز از هشتاد سال دیدم واول چیزی که بمن‌نشان داد عکس قلمی باب بود که کپیه‌آن دراول کتاب طبع شد وچون از داعیه‌اش پرسیدم عیناً همان حرف مسترجکسون راگفت (مصلح ایران واسلام) گفتم میگویند او ادعای بالاستقلال دارد خودرا مهدی میداند احکام جدیدآورده بناء کرد قسم یاد کردن که اینها همه تهمت وافتراست برخاست وچند کتاب ازآثار باب‌آورد وعبارتی نشان داد که در شرح کوثر است مبنی براینکه قائمیت فرزند امام‌حسن‌عسکری را تصدیق دارد حتی نواب اربعه را تصدیق دارد و هر کس منکر باشد کافر است علیه لعنةالله علیه غضب‌الله علیه سخط‌الله الی آخر .

فکر من تقویت شد که معلوم است مردم بیخبرند و او دین تازه نیاورده وشاید اصلاحات لوتری را در نظر داشته که بعضی ازنویسندگان اروپ بلفظ مصلح اورا معرفی کرده‌اند .

پس‌از چند روز ازیزد باردکان سفر کردم در حالتیکه تمام مایملك ولوازم زندگانی من از باغ وخانه و اثاثیه و املاك موقوفهٔ خصوصی و عمومی در تفت است وخودم باتوشهٔ مختصری حرکت کرده‌ام . دراردکان در منزل عبدالحسین منقل‌ساز دیدم‌مادر وزنش که‌ازهمان اول مرابابك بابی تمام عیار تصور نموده وبی‌پروا نزد من‌آمد وشدمیکردند حرفهای‌دیگری میزنند که گویا نمازی غیر از اسلام و احکامی جز احکام اسلام در دست دارند وبویهای دیگری هم استشمام میشود ولی‌عبدالحسین بزودی‌دریافت که من بی‌خبر ومبتدی هستم وباصطلاح خودشان مطلب‌را درپردهٔ‌حکمت وبقول‌من‌در پردهٔدروغ وحیله‌مستورساخت‌سپس‌باردستان‌اصفهان آمدم‌بابیهای اردستان مرا مانند یك‌مهاجر بهائی‌بذیرفتند وبعد دانستم که‌ازیزدازطرف حاج میرزا محمد تقی شیرازی مذکور سفارش کتبی یا تلگرافی شده در

آنجا هم پس ازیکی دو روز فهمیدند که من‌ازقضایا بی‌اطلاعم وکج‌دار مریز با من صحبت میکردند که بقول خودشان بی حکمتی نشود ومن از ایشان رمیده نگردم . از همانجا حس کردم اگر بخواهم حقیقت اسرار کار خبردار شوم باید خیلی ستار باشم واز هیچ سخنی تعجب نکنم وهیچگونه غلطی را که درکلماتشان می بینم اظهار ندارم بر اثر این رویه بابیان اردستان از بیان عقائد مذهبی خود تا آنجاکه‌ممکن بوددریغ نمیداشتند ولی باز هم میفهمیدم که خیلی حرفها در پرده‌است‌که باید پس‌از چندین سال وماه متدرجاً قابل شوم ودریافت کنم ؛ در اردستان مختصری از احکام کتاب وتاریخ بهائیت آگاهی‌یافتم وتا این درجه‌دانستم که میرزا حسینعلی وپسرش اگرهم مقاصد دیگری‌دارند اغراض خودرا بصورت مذهب جدید واحکام تازهٔ در آورده اند ودر نتیجه از صورت اصلاح اسلامی خارج ولی باید عمقاً فهمید که چه منظوری در زیر‌پرده دارند ؟ وچه شده که باب‌وبها اعداد را بر نوزده قرارداده ویك تقسیمات بسیار بی معنی برای سال‌وماه قائل شده سال را بر نوزده ماه وماه را بر نوزده روز قرار داده اند واز این قبیل بسیار است که در موقع خود دانسته خواهد شد . در اردستان از پرده پوشی وهمراهی وملایمت‌ولینه عریکهٔ خود این استفاده راکردیم که خانوادهٔ فتح‌اعظم بر بهائی بودن ما یقین‌کرده ازطرفی محرم خود ساخته میرزا نورالدین هشت ساله و میرزا فتح‌الله ۱۲ ساله شان را با چند طفل دیگر برای تعلیم وتعلم بما سپردند واز طرفی‌بعباس افندی توصیف کاملی از بنده نوشته صدور لوح اورا برای تشویق من تقاضاکردند واینست اولین لوحی که در اردستان از اثر قلم عبدالبهاء بمن رسیده .

هو الله

ای سمی عبدالبها تو عبدالحسینی ومن عبدالبها ، این هر دو یك عنوان است واین عنوان آیت تقدیس در ملکوت رحمان زیرا عبودیت جمال مبارك (۱) نور جبین مبین است وزینت حقایق مقدسهٔ اعلاعلیین پس‌تونیز باید مانند عبدالبهاء درهر دمی‌در دام بلائی افتی ودر هر نفسی اسیر قفسی گردی این دلیل برقبول در درگاه رب غفور است ، چون رو از غیر حق بتافتی از تفت خروج یافتی الخ .

---

(۱) میرزا حسینعلی

لازم نیست بگویم درحق کسیکه بناء هست اول مخرب مذهب او باشد حق کسیکه بناء هست پسرش شوقی افندی ابلیس و لعین و کرم مهین لاخره الفاظی که خود لایق آنست ودشنامهای خنده آوری که حاکی کمال غضب است وبقول مردم دلیل بر جرزدن است درباره اش بنویسد چنانکه عین لوحش را دراین کتاب خواهید خواند) درحق همچو شخص عبارات درچنان موقعی که هنوز وجهاً من الوجوه عقیده اش معلوم ودو سه ماهی است دست طبیعت ورفتار بعضی بیفکران اورا از محیط بمحیط بهائی انداخته تا چه اندازه غفلت وجهل صاحب لوحرا میرساند. اسمی عبدالبهاء بودن وباعباس افندی یك عنوان پیدا کردن اگرچه نظر تمام مسلمین ومسیحیان وسایر ملل کمال توهین وتنزل است ولی نظر نویسندهٔ لوح اعطای اعلی المقامات است چنانکه در مدت ۱۸ سال مرم بهائیان این لوح وامثال آنرا که بمراتب بیشتر وبالاتر هم در حقم شده همه را بهمین نظر میدیدند واعلی رتبهٔ که پس از عبدالبهاء درحق قائل نبودند درحقم قائل بودند. (وروحی لتراب اقدامك الاطهر الانور داء) بمن مینوشتند وشاید صدها از آنگونه مراسلات که ازطرف محافل زرگان بهائی بمن رسیده هنوز موجود دارم. خلاصه این استفاده را از دولت سر خاندان فتح اعظم واز برکت تدریس آقای نورالدین فتح اعظمی حاصل کردیم پس از ششماه اقامت در اردستان ناگاه کب اقبالم طالع شدودو مبلغ مبرز بهائی یکی از پی دیگری باردستان ول اجلال فرمودندومن بندهٔ بی‌خبر را تاحدی ازحقائق بهائیت خبردار ردند اول میرزامحمود دوغ آبادی مشهور بفاضل فروغی که درآنروز تر از او کسی نبود واو را کرهٔ نار میگفتند وثانی میرزا محمدتقی ری «ابن ابهر» که جزو ایادی اربعهٔ امر بهاء بود (پدر دکتر عبدالرحیم دی) که چندی شاگرد درس تبلیغ من بوده ومن اورا تا بیروت برای بل بردم وقصه ها ازاو دارم مجملا ورود این دومبلغ که فاصلهٔ بین دشان بیش از دوماه نبود ابواب کثیره بر روی من مفتوح ساخت و ماتی که ازایشان حاصل شد اطلاعات ذیل بود که بطور فهرست اشاره میشود

۱- الوهیت میرزا حسینعلی بهاء اما نه بطوروحدت که منحصر بفرد بلکه بطور وراثت که اوخدا بوده وبعداز خودش عبدالبهاء پسرش

خدا شده وامروز هم سراً بلکه جهراً همان الوهیت را در شوقی ا
قائلند بشهادت اشعار یکی از مبلغین که شاید عین آنرا نشر کنیم
شبهه این خدائی بالوارثه مادام که نامی ازبهائیت هست در خاندان
خواهد بود منتهی بهمه کس نمیگویندوهر کسی‌را محرم نمیدانند که
از این الوهیت باشرافت ! درحضورش بردارند .

۲ ـ پیشنمازی بهائی بنماز عجیب‌وغریب وزیارت نامهٔ عجیب
بندوزنجیرصحت عبارت‌راز آن برداشته‌اند بهمت این دومبلغ هاکل
آنجا مجری شد ودانستیم اینکه‌نماز جماعت را قدغن کرده‌اند برای
است وخودشان بنوعهای‌دیگری که هر بینندهٔ برآن‌خواهد خندید
میدارند وبالاخره‌آخوند بازیها تعزیه گردانیهانوحه خوانیهاروضه‌خوا
بصورت دیگر درمیانشان متداول است ومجری اعظم آن این دو
بودند ورسواتر از آنها میرزا قابل از اهل آباده بود که روحیات
را آنطورکه هست نشان داد ودانستم که همهٔ مطلبها اینست که آ
مسلمان کاره نباشد وآخوند بهائی جای‌آنرا بگیرد منتهاآنجا از
یکدسته‌پیشوایان مقدس‌روحانی‌وعالم سخن میرفت‌اینجا از فضائل
مردمان بدنام وبد عملی سخن میرود که اعمال زشتشان از محلهٔ
طهران گرفته تا بغداد واسلامبول‌وعکاوحیفا وقبریس‌را پر کرده
سیاسی ایشان وخیانات‌وطنی آنها شرق‌وغرب رافرا گرفته وهردم
مبلغین از آن اعمال زشت پرده پوشی میشود وحمل برصحت میکردند
هرچه را مظهر امر مرتکب شود آن عین صواب است !!!

۳ ـ روح وسر معاشرت مبلغین با زنان بهائی (ولی زن‌های جوان
بهمت فروغی وابن بهر هردو واحداً بعد واحد عرض اندام نمودند
باسم اینکه چون حکمت اقتضاء ندارد که عمومی باشد فقط باید زنها
مجلس خاص حضرت مبلغ را ملاقات وزیارت کنند واز وجود او
گردند و این قضیه در یزد بقسمی علنی شده وکار را خراب کرده بود
خویش وبیگانه حتی فراشهای حکومتی مطلب‌را تشخیص داده بالاخره
مسلمین غیور طاقت‌نیاورده درسنه۱۳۲۲قمری‌آغاز بلوی‌وشورش
وواقع شد آنچه که احدی جز خود بهائیان عهده دار گناه آن در دنیا
عقبی نبوده و نخواهد بود . در اینجا حرف بسیار است که اگر کلیه

اظهار شود بازمیگویند دشنام داده وافتراء زده . بعلاوه هرچه باشد
بها هموطن مایند . منتها فریب شیاطین جن وانس خورده‌اند وبقدر
کن باید از کشف امور مستهجنه‌شان صرف‌نظر نموده از مطالب لازمه
فن گفت واز گفتار نالازم گذشت . لذا همینقدر میگویم که بعدها خودم
ی فروغی وابادی را گرفته‌ام وحتی درهر نقطه وارد شده‌ام بهائیان
نه اند که احتراماتی که در حق تو منظور شدبیش از احتراماتی
که در حق ابادی و فروغی منظورمیشد لذا کسی را نرسد که
گوید باطن اعمال مبلغهای مذکور برتو پوشیده است وتو اشتباه کردهٔ
که اعمال تمام مبلغین بهائی وسر جذبه وشور زنان بهائی درحضور مبلغ
رح مجالس درس اخلاق وتبلیغ کلا برمن مکشوف است ودر هیچ نقطه
وده است که بمعرض آزمایش در نیاید وبالاخره رفتار اهل بها ومبلغین
ان خوب یا بد قابل هیچگونه محملی نیست که تصور شود فلان قضیه
رضای رؤسا واقع شده یا فلان رفتار خودسرانه بوده بلکه هرچه بوده
ست در ساحت رؤسا مکشوف ومعلوم وبرطبق رضای ایشان بوده وهست
بابت هر کس زیاد پرده‌دری کرده طرف نصیحت رؤسا شده که حکمت
ید - یعنی مطالب را محرمانه انجام دهید ! وعجب در اینست که بلوای
ی که نتیجهٔ زشتکاریهای بهائیان از طرفی ودسائس سیاسی از طرفی
ده (درعهد حکومت جلال الدوله) یك همچوقضیه را صرف مذهبی قلمداد
رده حتی حاج محمد طاهر مالمیری بی سواد را بر تألیف کتابی وادار کرده‌اند
عیناً مانند کتاب جوهری راجع به حوادثی است که قطعی الوقوع ومقدس
ه اما این کتاب متضمن یك سلسله حرفهای ضعیف وبی حقیقت است که
نبع نوشته شده وروحیات آن از تقدیس مقدس بوده وهمان کتاب وسیلهٔ
بت مبلغین که تعزیه گردان وروضه‌خوان بهائیند شده !

اینك از صورت تلگراف اتابك اعظم بحکومت یزد که ذیلا درج
شود بسیاری از امور مکشوف میگردد ومخصوصاً بخوبی فهمیده میشود
دستهای سری این فتن را ایجادمیکرده وبهائیان را بسمت اجانب سوق
داده ودولت از این حیث نگران بوده .

صورت تلگراف



اداره تلگرافی دولت علیهٔ ایران

از صاحبقرانیه بیزد ١٣٢٥

نمره	عدد کلمات	تاریخ اصل مطلب	اطلاعات
جواب المثنی		روز | ساعت | روز	صورت است

حضرت مستطاب اشرف ارفع اسعد امجد والا آقای جلال الدوله حکمران یزد دام اقباله الوالا تلگراف دایر بمسئله واقعه رسیده بعرض خاکپای مبارک همایونی روحنافداه رساندم میفرمایند در این مسئله مکرر تلگراف کرده وجواب داده شده است وازاینها گذشته این مسئله یکی از مسائل جزو تکالیف حکومت است که نباید بگذارید کسی بکسی بهر اسم ورسم وعنوان که باشد تعدی وزیادتی کند تاچه رسد بقتل وغارت و آتش زدن وغیره که تمام اینها خلاف نظم وامنیت وآسایش مملکت است وهرکس مرتکب ومحرک است باید تنبیه شدید نمائید تلگرافی هم بعلما حسب الامر نوشته شده است زود برسانند وبهر شکل وهر تدبیر هست جلوگیری نمائید و مخصوصاً دقت داشته باشید که بخارجه‌ها از قبیل اجزای تلگرافخانه انگلیس و وکیل التجاره روس وغیره وغیره آسیبی نرسد کفایت ودرایت وکاردانی وجرئت وجلادت حکام با احتشام خاصه منتسبان خانه سلطنت همچو موقع باید معلوم شود باکمال قدرت حرکت کنید وازاحدی وحشت نداشته باشید وگوش به بعضی مزخرفات ندهید دولت از نظم مملکت خودش نخواهد گذشت واگر امتداد پیدا کند فوراً اردوئی سواره از وغیره فرستاده خواهد شد که سزا وجزای این مردم شریر هرزه را تا عبرت آیندگان بشود البته اختیار تامه دارید که هرچه صلاح است بکنید

عجب است که صدور این احکام را نسبت بعلمای عتبات عالیات میدهند که ازآنجا اظهار شده‌است وحال‌آنکه الان تلگراف ازخود آقایان‌آنجا داشتم که روحشان ازاین مسائل خبر ندارد ونوشته‌اند که باید این کاغذها ساختگی باشد خلاصه شما بتکلیف خودتان که‌حفظ نظم است در کمال‌جد وجهد عمل نمائید اتابك اعظم

اخبار تلگرافخانه مبارکه یزد

بواسطهٔ تلگرافخانه	گرفته شده	گیرندهٔ‌مطلب
بتاریخ ۳ شهر ربیع‌الثانی ساعت دقیقه	توشقان‌ئیل	سنه ۱۳۲۰

مقصود از درج صورت‌این‌تلگراف‌آنکه معلوم شود دولت ایران‌هیچوقت اجازه بقتل کسی نداده یعنی از زمان مظفرالدین شاه باین طرف همواره دولت حافظ وحارس‌بهائیان‌بوده معهذا درهمان قضیهٔ‌یزداگر کسی‌مراجعه باقوال شفاهی ومندرجات کتاب حاج‌محمدطاهر (تاریخ‌شهداء یزد !)نماید می‌بیند چه نسبتهای بی‌موردبدولت ایران وعلمای اسلام‌داده‌انددرحالتیکه ازتلگراف مذکور که اصل آن‌در ورقهٔ چاپی دولتی نزد نگارنده ضبط است معلوم میشود دولت تاچه اندازه مراقبت کرده وعلمای اسلام تاچه حد بی طرفی نموده‌اند وحتی همه یاد دارند که مرحوم آیةالله آقای آقامیر سیدعلی حایری اعلی‌الله مقامه بنفسه برمنبر برآمده مردم را ازبابی کشی منع کردند معهذا بهآئیان چون‌محرك خارجی داشتند همهٔ اقدامات دولت وعلماء راکان‌لم‌یکن انگاشته گاهی بقونسول خانهٔ روس وانگلیس دریزد واصفهان پناهنده‌شدند تامگر مردم جسارت کرده بهانه‌بدست اجانب‌دهند وگاهی بعلماء دشنام گفتند تامگر آنان‌را عصبی کرده حکمی برعلیه خود صادردهندشاید از این‌باب‌بهانه بدست‌اجانب‌افتدفلعنةالله‌علی‌القوم‌المفسدین خلاصه مقصود این* بود که بهآئیان در آن حادثه وسایر حوادث جز فتنه و فساد منظوری نداشته وندارند ازاولی که محمود فروغی وتقی ابهری‌از طرف عباس افندی مأمور یزد واصفهان و کرمان شدند وفتنه‌هائی که در معاشرت ومباشرت بازنان بهآئی برپاکردند وبعداً باسم تبلیغ میخواستند زنان مسلمین راهم آلوده سازند تاموقع بروز بلوی وبعد از فرونشستن آتش فتنه در همهٔ موارد آلت بودند بعضی فهمیده وبعضی نفهمیده‌والیوم یکون بمثل ماقد کان والله یحرسنا من هذه‌التبعةالشیطان وعجبتر از همه

تناقض گوئی بهآئیان بود که ازطرفی هرجا نشستند گفتند اتابك اعظم از ماست وچون آتش فتنه بلند شد گفتند فتنه‌ها زیر سر اتابك است و که است بابیها لوس شده‌اند باید آنها را کشت ونظیر این حرف را در جلال الدوله گفتند از طرفی انتشاردادند که او تصدیق کرده ازطرفی که اساس بابی کشی‌را خودش برپا کرده است !!!

قدم چهارم

درسال ۱۳۲۱ پیش از آنکه بلوای یزد رخ دهد من بایکنفر بهآئی زاده متعصب اردستان پس از آنکه هشتماه بود در آنجا بودم بسمت گلپایگان وهمدان و کردستان حرکت کردیم وآن بهآئی زاده کسی است که همواره مبلغ تراش بوده چون خودش خط وسواد صحیحی ندارد و از قوهٔ ناطقه وقریحهٔ ادبی بکلی بی‌بهره‌است وهمیشه دراین حسرت ومرض بوده که کاش منهم میتوانستم فروغی وایادی عصر باشم از عوض آنکه خودش چنان باشد چنین است که سعی میکند غاشیه بردار یك نوچه گردد اول مبلغی‌را که پرواز داد من (آواره) بود وپس از آنکه آواره مقام فروغی‌وایادی راحاصل کرد اورفت بسراغ آخوند ملااسدالله مازندرانی که امروزه بفاضل مازندرانی مشهور است ومیدانی‌خالی‌دیده‌اعظم مبلغ شده تاخت وتازی بسزا مینماید درحالتیکه این آدم که‌درجلد دوم با تجلیل نامش بردیم هرگز از اهل‌هیچ مذهبی نبوده (سوابق این آدم از زمان آخوندیش درمدرسهٔ مادر شاه وبابی شدنش وبکربلارفتنش بقصد قتل آیةالله خراسانی و گرفتارشدن او وسید اردستانی همه نزد من‌است) باری سید مذکور بامن همراه شد ویکدوره سیاحتی‌درنقاط‌مذکوره نمودیم ولی مبتلا باقسام بلایا شدیم زیرا خبر بلوای یزد واصفهان در عراق بپا شده واهالی عراق‌هم در صدد بابی کشی برآمدند وما خائفاً بترقب رفتیم همدان در آنجا نیز یهودیهای بابی بقسمی ترسیده بودند که هر یك در سوراخی خزیده وخیانات متواترهٔ خودرا فراموش کرده درصدد علاج بودند که شاید نجاتی بیابند وشاید هرکدامشان با مسلمی روبرو میشدند صد هزار لعن ببهاء وبهائیان میکردند وخود را نجات میدادند مجملا بازار تبلیغ ما هم بررغم‌میل وتصورآن سیداردستانی‌رونقی نگرفت وخود ماهم‌هردو مرعوب شده بطهران حرکت کردیم .

قدم پنجم

از طهران تا عکا

درسال ۱۳۲۲ باسید مذکور واردطهران شدیم ودرهمان ایام بابیهای فراری از یزد واصفهان بطهران آمده هر یك در کاروانسرا خرابهٔ ویا منازل بعضی از زردشتیان و کلیمیان میخزیدند . اغلب بهآئیانی که بعداً در ادارات پست وانبار بخیانت پرداختند خصوصاً آنها که دراختلاسات انبار داخل بوده ودر این دوره ازبرکت قوانین جاریه مشتشان باز شد وتحت محاکمه ومحبس رفتند همان فراریهای ازولایات بودند که در وطن خود مرتکب خیانت وطنی وناموسی ومذهبی شده بودند وفسادهائی برپا کرده بودند مصداق این شعرشده .

آن گرد بلا وفتنه انگیختهٔ　　　وآنکه زمیان کار بگریختهٔ

بعد که بطهران آمدند مدتی گرسنه وسرگردان مانده باز باهمان دستهای سری که از ابتداء بر خیانت وطنی ومذهبی شان گماشته بود وارد ادارات شده فوری صورت خیانت خودرا تغییر داده بسرقت واختلاس پرداخته موجبات ضرر دولت وملت را فراهم ساختند .

اما من درهمان سفر طهرانم عمامه رابکلاه مبدل کرده پس ازهشت ماه که مریض وبیکار مانده بودم برای اعاشهٔ خود که نهایت احتیاج رابدان داشتم واردادارهٔ راه شوسهٔ انزلی طهران شده یکسال تحت مدیریت مرحوم سید اسدالله باقراف کار کرده از حقوق خود مقداری ذخیره نموده دراواخر سال ۱۳۲٤ تااواسط ۱۳۲۵ از راه روسیه و اسلامبول سفری بعکا کردم در ابتدای ورود بیادکوبه از حاج قلندر همدانی ودخترهای ترکی که نزد او آمد وشد نموده استفادهٔ تبلیغی میکردند ؛ امورغیر مقدسهٔ دیدم که مانند دستان باز روزنهٔ از آگاهی باز شد ولی چون هنوز افندی را ندیده بودم همه را حمل بصحت میکردم وآگاهی کامل در سفر سوم بادکوبه بود که بشرح آن میرسیم وعکس ذیل یادگار آن سفراست ومخصوصاً راجع بزنی که در جوار آواره نشسته و ازرشت تا بادکوبه برای استفادهٔ تبلیغی مسافرت نموده واشعار عجیبهٔ او بخط خودش موجود است قصهٔ افسانه مانندی دارم که برای محل لزوم میگذارم .

غرض از خلاصه مسافرتم بعکا آن بود که ببینم چه مزایائی دروجود



عبدالبهاست ؟ وآیا آنچه در مرده واتباع ومبلغین او دیده میشود از حیله وخدعه وفسق ودورنگی ومغالطه‌درصحبت وامثالهامنشأش وجودخود او یااومقدس است واینها از خصایص بشریت است ؟ امامتأسفانه درسفر اول هیچ نفهمیدم زیرا هفده روز بیشتر مرا وخواجه ربیع کاشانی یهودی را اجازهٔ توقف نداده تا رفتیم چشم و گوش باز کنیم فرمان کوچ دادند مخصوصاً درآن ایام بعذرهائی متشبث بودند که عثمانیان آقا را در تنگنا گذاشته‌اندومراقب گماشته‌اند که‌ازشهر بیرون‌نرود وباکسی‌معاشرت نکند و بعد فهمیدم که این حرفها هم قسمت‌عمده‌اش دروغ وحیله بود مجملاً معاذیر کسی را چندان نمی پذیرفت بعلاوه در تمام عمرش رویه را برای قرار داده بود که احدی‌را اجازه ومجال سئوال نداده هر کس‌در حضورش میرفت بابستی گوش باشد مگربقول خودشان اغیار که نوعاً معاشرتشان عادی بود آنهم درحضود احباب نبود ومجلس احباب واغیار از هم جدا وبرای عادی بودن او همین بس است که احدی از اغیار از اثر بیاناتش منجذب نشد یعنی خود عباس افندی درعمرش نتوانست احدی را تبلیغ کند وهرچه تبلیغ میکردند مبلغین او دورادور بقوهٔ وحیله وشایعات

...ش پابندش میساختند وگرنه خود افندی در قبال اغیار جز موافقت کاری
...ست وحتی شایعات را منکر شده همیشه میگفت ما ادعائی نداریم وحتی
...ود میکرد که ایرانیانی که میآیند از اقارب وآشنایان مایند وگاهی
...گفت اینها مستأجرین املاك مایند واعراب عکا اورا خیلی ملاك تصور
...رده پولهائی که باو میرسید وقسمتی از آن هم بعنوان حق السکوت
...ی ومفتی میخورانید وانمود میکرد که از اجاره وحاصل املاك ماست!!
... خلاصه درمدت ۱۷ روز که چند جلسه فقط آقارا میدیدیم برصندلی
...ست تنها بقاضی رفته یکمشت حرف بی سروته بطور قصه خوانی میگوید
...طرفی سعید اعمی عرب قاری مشهور عکا را اجرت میدهد که هرروز
...حضرش قرآن تلاوت کند تا مردم نگویند او مسلمان نیست باچنین
...ی چه میشود فهمید ؟

... بدیهی است انسان بهمان حال که آمده برمیگردد وبمفاد (الامور
...هونة باوقاتها) کشف حقایق بسفر دوم وسوم موکول میشود ـ زیرا
...ن هنوز آنقدر محرم بودم که بتوانم از اسرار امر سخنی بمیان آرم
...آنها کسی را مجال صحبت میدادند تا از در استدلال چیزهائی بگوید
...ود چه جای اینکه غلط کاریها را بازگوید واعتراض بنماید . بدون
...ك امری هم نمیتوان بصرف ظن وگمان حرفی زد ونسبتی داد لهذا
...ان حالت حیرتی که در ایران بودم بایران برگشتم . اینجاست که سؤال
...ان یا کسانیکه از حنجرهٔ آنان این اعتراض را کرده اند (که چرا
...اره زودتر برفساد مطلب آگاه نشده بیرون نیامد وبقای خودرا در
...رهٔ بهائیت تا ۱۸ سال طول داد ؟) جوابش بیرون میآید وفهمیده میشود
...وسیتهٔ فساد راکه هر امرش در زیر چندین پرده است باین زودی
...ران کشف کرد خصوصاً با آن آب و تابهائی که حضرات بهائی بمطلب
...ند وبا آن کلمات خوش ظاهری که برای پوشاندن حقیقت هر روز
...میکنند بدیهی است کشف اسرار وحیل آن مرور زمان لازم دارد و
...از کشف هم برای نشرش موقع مناسب لازم داردبالجمله بایران برگشتم
...کس ازبهائیها سؤالی کرد جوابهای مبهمی دادم(برای اینکه خصومتی
...ك نشود چه آنها را شناخته بودم که در حفظ اوهام خود بسیار متعصب
...ند خلاصه کسانی که انتظار دارند این شخص با حالی خراب ازعکا بر
...رد وبگویدهرچه میگفتید دروغ است) بدیهی است همینکه دیدند دشنامی

نداد امیدوارشده میگویند خوب میشود چنانکه گفتند ومنجمله
در مجلس گفت حضرت آواره الحمدلله خوب برگشته و حالا دیگر
احباب از ایشان مطمئن شده ازوجودشان استفاده نمایند . هشت سال
که گاهی مبلغ سیار بودم و گاهی ساکن . در موقع سیر و حرکت
خودشان پیشنهاد سفر داده بودند با هرگدا بازی است خرجی سفری
در موقع سکون هم نه آنان میدادند نه من میطلبیدم . از این
منظورم اینست که نمك نشناسی خودرا که حضرات برخم میکشند
این چه نمك نشناسی است که جمعی بقلم وقدم یکنفر احتیاج داشته از
سفر وحضر واداشته اند وبهرکار دیگر دست میزده صددینار عاید
واینان نیم شاهی باو داده اند(چنانکه حالت این چندساله ام شاهد آن
اکنون که نخواسته است آن خدمت را ادامه دهد وخواسته است
حضرات را یکی از هزار واندکی ازبسیار تاآنجاکه محیط اجازه
نشر کند تعبیر بنمك نشناسی نمایند ؟!

اینهم بماند ولو مارا نمك نشناس بگویند باکی نیست
نزد خود ووجدان وخدای خود روسفیدیم که در راه مرام خود
ساز بهائیت از هستی گذشتیم عمری زحمت کشیدیم از مال خود
کردیم از مال دیگران هم که اجرت میدادند صرف کردیم ولی در
احوال نظر بمقصد اصلی خود داشته مادیات را ابداً دخالت نداده
و کفی بالله شهیداً

قدم ششم

در آن هشت سال یعنی از ٣٢٤ تا ٣٣٢ یکطرف مشروطه
برخلاف نبوت عباس افندی قوت گرفت وبرقرارشد وچنانکه درجلد
اشاره شد افتضاح عجیبی برای لوح افندی حاصل گشت که خبرداده
محمدعلی شاه قاجار سلطان عادل ومنصوص کتاب اقدس است ومشروطه
اساس است واحباب باید خادم صادق قاجاریه باشند الی آخر ماقال واصل
لوح چنانکه ذکر شد نزدمن است وحاملش هم خودم بودم و آن
که مشروطه بر قرار شد ومحمدعلی میرزا رو بفرار نهاد وچندین
افندی فاسد گشت ازطرفی هم مشروطه عثمانی استقراریافت وتغییر آن
بنفع افندی تمام گشت که آزادشد وفوری باروپا وامریکا سفر کرد و

ضایا بالذات پای خروسی رانشان میدهد ولی چیزهای مهمتری‌است
ك سیاسی بودن افندی که اینها نزد آن کوچك است ومامیل نداریم
قضایا بحث کنیم مگر اندکی ازآن مواردی که در مطالب خودما
دارد آنهم خیلی سربسته ومختصر . اکنون بدین لوح که درابتدای
طنت ایران صادر شده بنگرید تا برآنچه‌عرض شده ومیشودپی برید.

لوح عباس افندی

طهران حضرت ایادی‌امرالله حضرت‌علی قبل‌اکبر(١)علیه بهاءالله‌الابهی
اﷲ) ای منادی پیمان نامه‌ئی که بجناب منشادی(٢)مرقوم نموده‌بودید
حظه گردید وبدقت تمام مطالعه شد . . . از انقلاب ارض‌طا (٣)مرقوم
د بودید این انقلاب در الواح مستطاب مصرح وبی‌حجاب ولی‌عاقبت
ن‌یابد (٤) وراحت جان حاصل شود وسلامت وجدان رخ بنمایدسریر
لت کبری‌درنهایت‌شوکت استقرار جوید وآفاق‌ایران بنورانیت عدالت
باری (٥) روشن وتابان گردد محزون مباشتد مکدر مگردید جمیع
ن آلهی‌را باطاعت وانقیادوصداقت وخیرخواهی‌بسریر تاجداری‌دلالت
ید زیرا بنص قاطع آلهی (٦) مکلف برآنند . زنهار زنهار اگردر
سیاسی نفسی‌از احباء مداخله نماید ویاآنکه‌برزبان کلمه‌ئی‌براند...
رار مسموع بعضی‌از بیانیها یعنی تابعین میرزا یحی (ازل) در امور
ی مداخله نموده ومینمایندسبحان‌الله . بدخواهان این‌را وسیله نموده‌و
حافل ومجالس‌ذکر بهائیان‌مینمایند که آنان‌را نیزدر امور سیاسیه‌رائی
کری ومدخلی ومرجعی با وجود آنکه بیانیها خصم‌الدبهائیانند . .

---

(١) یعنی ملاعلی اکبر شهمیرزادی که‌در نظر او حضرت‌دوبل‌است!
(٢) حاجی سیدتقی از اهل منشاد یزدسید گدائی بود که افندی‌اورا
رچی خودساخته بودشریك این کمپانی شده‌بود .
(٣) زمین طهران .
(٤) آیا هر انقلابی عاقبت مبدل بسکوت نمیشود ؟ این غیب گوئی
آنست که کسی بگوید این باران‌شدید بالاخره می‌ایستد !
(٥) محمدعلی شاه‌قاجار .
(٦) گفتهٔ بهاء منظور است که آنهم نصی در میان نیست ! ودروغ
ی است .

باری گوش باین حرفها مدهید . . . وشب وروز بجان ودل
ودعای خیر نمائید وتضرع وزاری فرمائید تااعلیحضرت تاجداری
امور نوایای خیربه اعلیحضرت شهریاری واضح ومشهور ولی
چند گمان نمایند که کسر نفوذ سلطنت سبب عزت ملت است
این چه نادانی است واین چه جهل ابدی شوکت سلطنت سبب عزت
ونفوذ حکومت سبب محافظت رعیت ولی باید باعدل توأم باشد
شهریاری(١) الحمدلله شخص مجربند وعدل ومصور عقل مجسم
دراین صورت باید عموم بخیرخواهی قیام نمایند وبآنچه سبب
وقوت سلطنت ونفوذ کلمه وآبادی مملکت وترقی ملت است قیام
سیاسیه که چهارده سال قبل تالیف شده وبخط جناب مشکین قلم
گردید ودر هندوستان طبع شد وانتشار داده گشت آن رساله
طهران هست ویك نسخه ارسال میشود بعموم ناس بنمائید که مضرات
وفساد وفتنه درآن رساله باوضح عبارت مرقوم گردیده . والسلام علی من
١١ ج ١ سنه ١٣٢٥ ع ع

توضیحات

١ - هرکسی از امثال این الواح میفهمد که عبدالبهاء آلت
بوده منتها بصورت دو روئی وتذبذب . اگر آلت سیاست نبود رساله
نمینوشت واگر آلت سیاست نبود دستور بمریدان خود نمیداد که
کدام مرکز باشید نهایت خودتان دخالت نکرده آلت صرف
فرمانفرمایان ازشما راضی باشند .

٢ - مانند آفتاب روشن است که محمد علی میرزای قاجار
آنهمه مفاسدی که متصدی شد عدل مصور وعقل مجسم خواندن از
روحانی وحقیقت خواه دور وگفتار آدمی متملق وهوچی است
قاجاریه که قاتل بهائیان بودند یکدفعه طرف توجه افندی شدند
بدستور روسهای تزاری بود که در آنموقع قافیه پرداز ومشرق
ساز حضرات بودند چنانکه بالاخره برهمه ثابت شد که محمدعلی
روسها بند وبست داشت

٣ - در عبارات این لوح هم جمله‌های عجیب هست مانند

---

(١) مقصود محمدعلی میرزا قاجاراست

نخه از رساله سیاسیه ارسال شد بعموم ناس بنمائید ! گویا ایادی هم‌از راب معجزات بهاء بهره داشته ؛ که یك نسخه‌را بعموم ناس(همهٔ خلق دنیا) توانسته است بنماید ! !

٤ ـ نسبتهائی که باهل بیان میدهد همه برای تخدیش اذهان است که بمجرد بروز فسادی از حضرات بتوانند بگویند این بابی هست ولی الی نیست وشرح اینگونه نعلهای واژگونه وتقلبات عجیبه مفصل‌تر بیان راهد شد .

امامقصد ما از درج لوح فوق هیچیك از اینهانیست ومقصدی‌مهمتر پیش است‌که پس از مطالعه لوح دیگر که ذیلا درج میشود فهمیده راهد شد .

لوح دیگر عبدالبها

طهران جناب میرزا یونس خان ـ (هوالله)

ای ثابت برپیمان نامه شما رسید از تفصیل یحیائیها اطلاع حاصل ردید سبب جمیع اینها اختلاف احباست . . . حال باید محاججه این گونه ور راکنار گذاشت حال این امورهر قسم پیش آیدخوش‌است بعددرست شود اکنون باید بجوهر کارپرداخت وبا سیاسیون مراوده کرد وحقیقت ال بهائیان‌را بیان‌نمود . . ازپیش بشما مرقوم گردید که احبابابد بنهایت ید وکوشش سعی بلیغ‌نمایند که نفوسی ازبهائیان ازبرای**مجلس ملت نتخاب گردد**(۱) . . ابدأ فرصت ندارم مجبوربر اختصارم عفوفرمائید علیك البهاءالابهی ع ع فدائی‌درگاه حضرت‌مولی‌الوری علی‌اکبرالمیلانی نتساخ نمود فیشهررمضان۱۳۲۹

اکنون ملاحظه شود که بفاصله چهارسال‌چگونه لحن آقاتغییر کرده در آنجا مریدان را از مداخله درسیاست حتی تفوه برآن منع نموده اعت سریر سلطنت قاجار توصیه‌میکرد ودر اینجا که نفوذ روسها‌ختنی ده ومحمدعلی میرزا خلع شده ودارالشوری برقرار گشته ودری‌دیگر ای افندی بازگشته ومیخواهد خودرا بانگلیسها نزدیك کند چگونه‌همه ادها رابیحیائیها نسبت داده خویش راطرفدار مشروطیت ایران قلمداد نمایند تا اگر بتواند چند.نفر ازمریدان خودرا درمجلس شوری‌داخل

---

(۱) مقصود وکالت دارالشورای ملی‌است !

نماید ؟ ! آری مریدان هم برای این کار کوشیدند ویکی دو نفر از بهائیان غیر مشهور راداخل کردند ولی نتوانستند بهائی مشهوری را بطور علنی ورسمی بوکالت مجلس برسانند .

قدم هفتم

سیر در وادی ازلیت



عکس میرزا یحیی ازل برادر بهاء

این عکس راخوب در نظر بگیرید که راجع باستدلالات بهائیها در پریشمی ازل وبی پشمی بهاء قصه‌های خنده‌داری هست وخالی از تفریح نیست

اختلاف بهائی وازلی ـ اختلاف نقض وناقض بقول یکدسته وثابت وناقض بقول دسته دیگر .

حرفهای خدعه آمیز ونیرنگهای آبروریزی که در این زمینه است بقدری زیاد است که اگر چندین کتاب در همین دو موضوع ازلی وبهائی ونقض وناقض تالیف شود داد سخن داده نخواهد شد لذا بطور اختصار گفته میشود که از ابتدای ورودم در بین حضرات تا سال هفتم بکلی از حقیقت این دو موضوع بیخبر بوده مانند همهٔ بهائیها بظاهر کلمات میرزا حسینعلی وپسرش پابند شده گمان میکردم واقعاً همانطوریکه در الواح است میرزا یحیی ازل برادر بهاء دارای هیچگونه حیثیتی نبوده سخنانش یاوه وگزاف وداعیه اش مهمل وخلاف است تا آنکه چندی در طارو کشه من توابع نطنز وچندی‌در کرمان اقامت کرده باروٴسای ازلی همدم شدم دیدم بقدر ذرهٔ وخردلی بین استدلالات وکلمات این‌دوطبقه فرق وبینونتی‌نیست بلکه‌ سخنان ازلیه بباب وبیان نزدیکتراست بدین معنی که اگر کسی باب را داخل مجانین نشمرده بحرفهایش ترتیب‌اثر دهد باید‌بگوید ازلیها راه صواب پیموده اند وبهائیها عمداً یا سهواً بخطا رفته اند زیرا بدون شبهه باب نظرش بصبح ازل بوده وبنص قاطع او را جانشین خود ساخته وبهاء نیز تا مدتی مطیع امر او بوده بقسمی که باوجود محو کردن الواح و آثاری که مدل بر این مطلب است بازآثار بسیاری دردست ازلیها مانده است هم ازکلمات باب وهم ازکلمات بهاء که ولی امر ووصی بلافصل باب صبح ازل است واوصاف بسیار ازاو بقلم باب وبهاء جاری شده اما بهاء پس از آنکه خواسته است‌حقوق برادر خودرا غصب نموده کوس‌استقلال بکوبد هرچه کوشیده است که وصایت اورا متزلزل کند ممکن نشده لهذا ساز دیگر زده وبامحاء ونسخ اساس باب پرداخته بدین معنی که خود را موعود مستقل بیان (همان موعودیکه بایستی دوهزار ویك سال بعد از پیدایش باب بیاید) شمرده وادلهٔ مضحکهٔ عجیبه بر این معنی اقامه نموده که دیدن آنها خالی از تفریح نیست . باری‌مقصودم از این مقدمه‌آنست که بی‌خبری بهائیان بقدری غرابت‌آوراست که فی‌الحقیقه گمان میکنند که هر تهمت وافترائی که‌به ازل وازلیها بسته شده مبنی بر حقیقت است و چون این سیاست که ازل را لولوی اهل بهاء قرار داده مردم را بدوری از او ترغیب وبسبب‌تقرب بدو ترعیب ومورد ملامت میساختند موثر شد

وهمین وسیله شیردادن گوسفندان بمیرزا وشاخ زدن بازل گشت لذا پسرش عبدالبهاء نیزاین سیاست را از دست نداده با برادر خود میرزا محمدعلی همان معامله را تجدید نمود وبا اینکه او درخانهٔ خود نشسته ساکت است (مانند ازل در قبرس) باز افندی نالهٔ مظلومیت از دست او میکشید با آنکه تمام اموال وارثیه وهستی وحقوق‌مادی ومعنوی اورا غصب کرده بود باز در هرلوح از ظلم اخوی نامهربان خود سخن میراند ودر اینجا من متحیرم که بگویم میرزامحمدعلی غصن اکبر وقبل از اواعمش یحیی ازل همدست سری بهاء وعبدالبهاء بوده وبدین رویه راضی بوده‌اند تا بساط خدا بازی این فامیل بپاید یا آنکه از شدت بی‌حالی وبی‌دماغی این ترتیب پیش آمده ؛ زیرا اگر در حق ازل اطلاعم کم باشد درحق غصن اکبر اطلاعم کامل است که او بطوریکه باید وشاید قیام بر احقاق حقوق خود نکرده واز طرفی عبدالبهاء هم صمیمانه او را دشنام نداده گاهی‌هم حق‌السکوتی باو رسانیده ودلیلی براین مطلب واضحتر از این نتواند بود که او چهل‌سال است بدون هیچ کسب وصنعتی با خرج گزاف (روزی دوسه‌لیره) گذران کرده پس‌شریك دراین کمپانی بوده واز پولهای ایران که با صلوات برعبدالبهاء ولعن بر میرزا محمد علی بعکا رفته باو هم بهرهٔ رسیده ومیرسد ودلیل‌دیگر اینکه هروقت یکی از محمدعلی بر میگشت عباس بسراغش رفته اورا ببساط خود میکشید وهروقت یکی از میرزا عباس برمیگشت میرزا محمدعلی‌ویرا بخود دعوت میکرد چنانکه محمد علی مراهم بوسیلهٔ چند مکتوب دعوت کرد ومن باو نوشتم که پدر شما جز یك آدم دروغگوی جنایت‌کاری نبوده ودعوت شما بی ثمر است بلکه بهتراست شما که خود بهتر از من میدانید اعلان بدهید که پدرتان بیش از بشر عادی نبوده تا مردم راحت شوند وخودتان هم مقام مهمی احرازنمائید از آن پس در را بست ودیگر جوابی ننوشت لذا یقین کردم که شریك این کمپانی‌دین سازی‌است وشاید هم بهمه دشنامها راضی باشد بلکه قطعاً هست .

یك حکایت مضحك

شخص محترمی گفت درسالهای‌اول جنك ماسه‌نفر بودیم که بامریکا رفتیم درکشتی خانم نقاشی بامن دوست شد پس‌از ورود بامریکا مرا بمجلسی دعوت کرد چون‌واردشدم صاحب‌خانه گفت(اللّه‌ابهی) گفتم معنی این

ه رانمیدانم گفت مگر بهائی نیستید ؟ گفتم خیر بسیار تعجب کرد که چگونه
انی ممکن است بهائی نباشد در حالتیکه عبدالبها میگفت بهائیت دین
ی ایرانیان است ! گفتم بهائیت دین نیست بلکه سوسیتهٔ سیاسی اجانب
آنها علنی نیست ومردمان باشرافت ابداً در این سوسیتهٔ که بر
ف مصالح مملکتی است وارد نمیشوند .

مدتی از این مقدمه گذشته یکروز یکی ازآن رفقای ایرانی بمن
بده گفت خبرداری ؟ گفتم نه . گفت آن پیره زن بهائی نوشته است
اس افندی که تو چگونه میگفتی همهٔ ایرانیان بهائیند من مردی بدین
ت وآن صفت دیدم وبا کمال شدت آن حرف شمارا تکذیب کرده خودش
شما ارادتی نداشت . اینك جواب از عباس افندی برای او رسیده که
بار احباء را ازانفاس کریههٔ اینگونه نفوس دور دارید که اینها ناقضند!
از آن رفیق پرسیدم ناقض یعنی چه ؟ گفت منهم نمیدانم وپس از
قیقات فهمیدم که ناقض یعنی بیرون رفته از دین بهاء ــ نگارنده پس از
ستماع این سخن گفتم باز هم ناقض را خوب نشناخته اید ومراد افندی را
این حیلهٔ عرقوبی ندانسته اید پس عرض کنم که ناقض یعنی کسانیکه در
هب بهاء باشند ولی خلافت عباس را قبول نکرده بخلافت برادرش
مدعلی قائل شده باشند ومقصود افندی از این حیله آن بوده که ذهن
، مرید های امریکائی او مشوب نشده برعقیدهٔ خود بمانند که گویا در
بت مذهب بهائی درایران شبهه نیست منتها درشعب آن اختلاف است
بعضی این پسرش را خلیفه دانند وبعضی آن دیگری را !

لاشك اصرار آنگونه زنان ودختران در اروپ وآمریك بر بهائیت خود
از نقطهٔ نظر مذهبی بوده بلکه قطع نظر ازجنبهٔ سیاسی برای تحصیل
هراست چنانکه خودنگارنده در سنی از پنجاه فزونتر باچندنفر تصادف
ردم که اصرار داشتند بامن بایران بیایند منجمله یك خانم امریکائی دو
ن دو نوهٔ خودرا هرروز بمن تکلیف میکرد که بایران ببرید و من
ر میآوردم وشاهد قضیه عکس ذیل است

اکنون ملاحظه فرمائید که حیله وتقلب رؤسای بهائی تا چه حداست که
یکطرف ایرانی را نزد سایر ممالك متهم میدارند که بعصبیت مذهبی
دان پابند است که بهائیان مظلوم ! را میکشد .

ازطرف دیگر میروند درامریکا ومیگویند مذهب بها درایران رسمی



(عکس آواره با مری وکلدیا دو نوهٔ مسس کلز امریکائی)

است واگرشما بهائی شوید درشخص ایرانی که بغرب بیاید با شما وصلت
مینماید ! وحتی بهائیت مذهب شاه و وزیر وعلما است وآنان که مخالفت
میکنند مخالفتشان را تشبیه بمخالفت شیعه وسنی نموده میگویند در اصل
شبهه نیست بلکه در فرع است که جنگ ناقص وثابت چون شیعه وسنی
میشود ونظیراین حیله رامدتها درحق امریکائیان در ایران اعمال میکرد
چه که همان صد صدوپنجاه نفر پیره‌زن رابرخ ایرانی کشیده در الواح
مراسلات خود مینوشتند که امریکائیان بیدار شدند یعنی همه بهائی
وشما هنوز در خوابید منتها این توپ راآهسته میزدند که بچه بیدار نشود
یعنی فقط وسیلهٔ پابندشدن مریدان بیفکر خودشان شده بگوش مردم

طلع نرسد که برایشان بخندند .

شوقی وازل از یك فامیلند !

بهائیان مضمونی برای یحیی ازل درست کرده اند که اگر راست
باشد نظیر آن عیناً از شوقی دیده شده گویند یکی ازمریدان ازل رفت
قبرس وخواست اورا زیارت کند او رخ نهان داشته خویش را نشان
نمیداد مرید دانست که او دو زن دارد وهرشبی درخانه یکی ازآنهابسر
برده بامدادان عبابرسر ازآنخانه بخانهٔ دیگر انتقال مینماید یکروز صبح
زود درکمین نشسته همینکه از خانه بیرون آمد آن مرید نزدیك اورفته با
تعظیم وتکریم خواست دامنش رابگیرد که او دامن ازکفش کشیده فرار
کرد مراد از جلو ومرید از عقب میدویدند پلیس رسیده پرسید چه خبر
است ازل فریاد زد که این مرد میخواهد مرا بکشد اورا گرفته بسرایه
بردند در استنطاق معلوم شد که این مرید است ومطلب بر مرشد مشتبه
شده التزام ازآن مرد گرفتند که در هرصورت این آرزوی زیارت وارادت
برداشته ازآن سرزمین کوچ کند . اگراین حکایت را که من از رؤسای
بهائی شنیده ام راست باشد نظیر آن دراین چند سال کاملا در شوقی افندی
دیده شده که بسی از مریدانش قطع مراحل کرده با گریه ومناجات در
بیابانهای اروپا سرگردان مانده تا سراغش را دریك هتل یا رستوران-
مجلس رقص، یا عیش گرفته خواسته اند ملاقات کنند واو رو پنهان کرده نه
از ترس قتل بلکه از بیم رسوائی وآن مرید ابله این را حمل بمصلحتی
کرده مأیوس برگشته است !! چنانکه بنام دو نفر ازآنها اشاره خواهد شد .

قدم هشتم

ازطهران تاعشق آباد

در سال ۱۳۲۸ برحسب تقاضای بهائیهای مقیم عشق آباد و امضای
عبدالبهاء که دیگر قطعاً مرا مبلغ ومروج امر خود پنداشته بود بایکنفر
مبلغ یا مستخدم رهسپار سفر عشق شدیم در این قدم آن رفیق همقدم نیز
از من مجاهد ومحقق بود وتازه بابساط بهائی آشناشده بود واز برکت
سفر عشق آباد بهر جا رسیدیم بهائیان آنجا گمان کردند که ما از دامن
خدا افتاده ایم و در آغوش خدا میرویم لهذا هرچه نزدشان عزیز تر
بود پیش، ما خوارش میداشتند . و آنچه بایستی مستور دارند مکشوفش

میساختند ولی ما دونفر آدمهای چشم و گوش بسته گاهی تصور میکر
که اینها ما را امتحان میکنند گاهی خیال میکردیم که خودسرانه
حرکات از اماءالله (بقول خودشان) سر میزند وجزو شئون مذهبی نیست
ما باید پاك ومنزه باشیم بنا بر این هرچه سعادت بما نزدیك میشد ما
آن دوری میجستیم باآنکه درسنگسر یکنفر بهائی عجیبی دیدیم (
نام) که الواح را رها کرده اشعار صفیعلیشاه را میخواند وحرفهای
میزند وبهائیها هم دو دسته شده دستهٔ طرفدار وحتی یراق‌بند او
ومیگویند ازاو مهمتر کسی نیست !! دستهٔ دیگر مخالف او شده میگ
او اساساً بهائی نیست وتنها برای شهوترانی خودرا داخل بهائی کر
حکایتها از او نقل میکردند که بسی مضحك بود منجمله گفتند
بار بر دل زنی نهاده که مردش درسفر بوده وچون علت این کار
از او پرسیده‌اند بدون تحاشی گفته است چون متعلقهٔ من مؤمنه نیست
حمل این ودیعه نبوده ! اینست که این‌مؤمنه‌را حاملهٔ ودیعهٔ الهیه
مجملا یك عده از بهائیان سنگسر که آن مبلغ را رقیب خود و بلکه رقیب
و عبدالبهاء میدیدند در صدد چاره بودند ولی درتمام محیط بهائی
کسی نبود که جرئت کند با او طرف شود .

در حالتیکه او مردی گمنام و بسیار کم‌سواد بود ولی چون از
درهای اخلاص برویش باز شده بود از او می‌ترسیدند حتی خود عبد
کراراً حکایت اورا شنیده بود و میترسید اگر اورا طرد کند
امر را فاش نموده بهائیان را رسوا سازد بنا بر این تاکید
که با او مماشات نمائید زیرا هرچه بکند ضرری بامر نمیرساند

خلاصه‌چند روزی وقت‌ما بشنیدن اینگونه مزخرفات‌ومجادلات
وحرکت کردیم وهیچ فراموش نمیکنیم دو دختر ملامحمد علی
را که هنگام حرکت ما از آن سرزمین علناً کلماتی در اظهار
حرمان خودبزبان آوردند که رفیق معهودم دربحرحیرت مستغرق
عقائد سخیفه آنان نفرین میفرستاد مثل اینکه میگفتند مالایق نبود
از وجود شما متبرك شویم ! وچون شبیه باین تحسروتأثردرفیروز
آباد از حلیلهٔ یك شخص بنائی بروز کرد آن رفیق طاقتش طاق
همان دم دربهائیت متزلزل گشت وهر کس دیگرهم باشد متزلزل
مگر کسیکه از ابتدا متزلزل‌بوده مکث خودرادرآنجا برای کشف

لازم داند .

مختصر نه‌ماه در ترکستان ازمرو وعشق آباد وتجن وقهقه وگوک وتخته بازار . بازار این سخنها بجای حرف دین ومذهب رواج بود یعنی حرفهای مذهبی ایشان همه مقرون باین سخنان بودکه فلان‌مبلغ‌با آماءالله چنین وچنان رفتار کرده وبی‌حکمتی شده وفلان بهائی هنوزطاقت بدن وشنیدن این حرفهارا ندارد ودرفلان قضیه مسلمانان آگاه شدند و یعنی قتل حاج محمد رضا اصفهانی درعشق آباد براثر این اعمال واقوال بوده واز آنجمله درآن ایام میرزا منیرنبیل زاده که‌در بحبوحهٔ جوانی و شهوت رانی بودقدی علم کرده‌زنهای جوان‌رادرس تبلیغ میداد واختلافی پدید شده‌بودکه بعضی این کاررا مخالف حکمت وتقیه میدانستندنه‌مخالف مذهب ! وبعضی می گفتند نباید اعتناکرد از جمله مخالفین محمد حسین عباس‌اف میلانی بودکه همه اورا ترك متعصبی میدانستند که خوب بهائی شده درمجلسی گفت آقا میرزامنیر شنیده‌ام زنهارادرس تبلیغ میدهی ؟ گفت بلی امر مبارك‌است ! عباس اف بااوقات تلخ گفت(پس نیه‌منیم‌ننه‌مه درس ویر میرسن ؟ جوان قزلره وتازه اره گدن لره درس ویرسن !) یعنی چرا بمادر پیر من درس نمیدهی وبدختر های جوان وزنهای تازه شوهر رفته درس میدهی ؟ خلاصه کار بجائی رسید که صحت وسقم آنرا موکول بنظر عبدالبها ساخته عریضه کردند وجواب مساعد آمده میرزا منیر وزنان متعلمات آسوده خاطرمشغول‌شدند ودیگراحدی جرأت نکرد حرف بزند مگر اینکه از بس اعمال منیر بی پرده‌شد وحتی مردان در خانهای خود اعمال او را دیده بودند آهسته با هم می گفتند میرزا منیر راسپوتین بهائی‌است وهمه میدانند راسپوتین کشیش پرشهوتی بوده است درروسیه که با هرخانزاده راه یافته آنهارا ننگین ساخته وچندین کتاب‌در شهوت پرستی اوتالیف وطبع گشته‌است یکی دیگر هم میرزا محمد ثابت مراغی جوان ۲۵ سالهٔ بودکه زنان عشق آباد اورا لایق‌امر تبلیغ دیده وبکار گماشته بودند وکار اوبجائی رسیدکه در سمرقند دختر هشت سالهٔ حاجی میرزا حسین راتبلیغ کرد ! وچون تبلیغ نامناسبی‌بود آنرا بریشش چسبانیده وزنان ازاوبرگشتند .

میرزا کوچك علیوف

یکی ازبهائیان معروف‌عشق آبادمیرزا کوچك است که‌عموم‌بهائیان

او را بتقلب یاد میکنند ولی در عین تقلب در نزد رؤسای بهائی احترام داشته ودارد نخستین هنر این میرزا کوچك آن بود که تقریباً درچهل سال قبل در عشق آباد شرکتی تأسیس کرده ازعبدالبهاء درخواست نمود که لوحی برای تشویق بهائیان بفرستد وشرکت رامستحکم سازد وفوراً این لوح آمد که در ایام اقامت نگارنده درعشق آباد کراراً درمحافل خوانده میشد وباوجود افتضاحی که ازاین لوح بر خاسته بود باز در اطراف آن سخن میراندند . هوالله رب ربانت ملاذالمقربین و کهف عبادالمخلصین معین الموقنین وموید الثابتین قداتفق جم من الموحدین علی تشکیل شرکةالتجارة فی بعض الاقالیم وتأسیس وسائط العمران والعمار فی تلك الدیار لجمع شمل الوری لم شعث الاحباء لخدمة الفقراء والضعفاو معالجة المرضی ومعاونة الیتیم والعاجز ابناء السبیل ایرب ایدهم علی هذاالمشروع ووفقهم علی تأسیس هذاالامرالمبرور وافتح علیهم ابواب النجاح والسرور وایدهم بفیض الفلاح والحبور واجعل تجارتهم رابحة وذقهم لائحه وموفقیتهم واضحه انك انت الرب الکریم الموفق الرحیم ع ع حال ببینیم این رنهٔ ملکوتی ونغمه لاهوتی چه اثری درجهان ناسوت بخشید ؟ ۱ ــ اینکه لغزشهای بسیار در عبارتست که نمیخواهیم خود را در اغلاط لفظی معطل کنیم واهل عبارت میدانند (شرکةالتجارة) لحن [illegible] نیست وبعض الاقالیم از سخنان سه پهلو وخدعه است تاریش گوینده خلاف باشد وجملهٔ (وسائط العمران والعمار) حشو قبیح دارد وخدمة الفقراء جملات بعدش دروغ وخدعه است وتأسیس شرکت برای کلاه برداری از فقراء بوده نه خدمت بایشان ۲ ـ اینکه دعای شخصی که او را مقدم انبیاء ورسل میدانند باید مستجاب شود واو مانند اینست که در این لوح وعده موفقیت میدهد که از دعاهم بالاتراست وحال آنکه خواهیم دانست که چگونه این دعا معکوس مستجاب شده وآن وعدهٔ نصرت چگونه نکبت آورده ۳ ـ اینکه این کلمات موجب اغفال است که بیچارگان ازیکسو تصور کنند که مؤسس آنرا نیت خیری است در حق فقراء وازیکسو گمان کنند که این ادعیه مستجاب شده هرگز این شرکت ورشکست نمیشود حالا ببینیم چه شد ؟ بمحض اینکه پولهائی ازمردم اخذ شد هنوز معلوم نشده بود که این شرکت درچه رشته کار خواهد کرد که صدای ورشکست آن بلند شد و خلاصه اینکه بیش از یکسال امتداد این شرکت نبود که تمام سرمایه مردم تلف شد یا درکیسهٔ مؤسس آن ماند ومسلماً نصف از این دو

توان حقوق صدی نوزده یا حق‌التأسیس صاحب لوح که در اینجا هم
توان لخدمة‌الفقراء گوشزد کرده بمکار رفته‌است . پس‌از آنکه اوراشناختید
اض میکنم «یك همچو آدم بزرگواری ! در دورهٔ بالشویکی مفتش
ری روسها شد و برادر زاده‌اش عبدالحسین حسین اوف در ادارهٔ
گپیو) بجاسوسی پرداخت و جمعی از ایرانیان روسیهٔ حتی هم
مسلکان خودش را بزحمت‌افکند چنانکه تبعیدشدن حاجی احمد علیوف
برادرش حاجی عبدالرسول را بر اثرسعایت او دانسته‌اند واگرچه‌حاجی
احمد استحقاق این بی‌مهری‌را داشت‌زیرا پس‌از آنکه باعبدالوهاب‌باقراف
دی‌رفتنددر سویس برای زیارت شوقی افندی وتادرب هتلی که در آن
رد رفتند رخادمهٔ هتل‌با مترس شوقی‌بیرون آمده اول جواب مثبت‌داد
بعد که بشوقی خبر داد برگشته جواب منفی داد که شوقی از این هتل‌رفته
ت خلاصه کسانی که با مخارج زیاداینگونه دروغ وتقلب از مولای‌خود
ببینند وباز حمل برصحت وحکمت کرده دراین بساط رذالت سماط بپایند
ستحقاق هر گونه صدمهٔ دارند خصوصاً با خیانتی که در خریدوفروش طلا
تکب شده اند وروسها فهمیده آنانرا تبعید کرده‌اند ولی عاطفه بهائیان
تماشا کنید همان بهائیانی که شهرت داده اند ما معاون یکدیگریم
گونه بخسارت هم راضی بوده وهستند ؟ ! وبالاخره همان‌میرزا کوچك
ن روزها بایران تبعیدشده درسالهای ۱۳۴۳ و ٤٤ – هجری‌میرزا کوچك
رای معالجهٔ زنش‌عازم (کیسلاووسکی) شد یعنی معدن آب‌ترش که واقع
ت در آخرین نقطه از نقاط پنجگانهٔ قفقاز که‌همه ممتازند بآبهای‌معدنی
هواهای خوش . قبل از حرکتش‌بشوقی افندی کتباً یا تلگرافاً خبرداده
سنا تقاضا میکند که یکنفر مبلغ همراه ببرد برای تبلیغ مردمی که در
نجا بتفریح آمده وبیکارند – چه عقیدهٔ حاجی امین این بود که تبلیغ
رای آدمهای بیکار خوب است زیرا کسیکه کار دارد گوش باین ترهات
بدهد – خلاصه لوحی از شوقی میرسد مبنی‌بر اینکه البته مبلغ همراه
ببرید با وعده های نصرت که قطعاً مظفر میشوید بطوریکه هر کس‌آنرا
خواند گفت میرزا کوچك ومبلغش اوضاع روسیه‌رادگرگون‌خواهند کرد-
مثلا میرزا محمد خان پرتوی که پسر یساول باشی‌امیر بهادر جنك بوده
خودرا دربین اهل بهاء بخواهر زادهٔ امیر بهادر معرفی کرده واخیراً
باد باقراف شده وگذارشات مفصل از این جوان بی حقیقت در دست
ت از مبلغ شدنش بالکنت زبانی که دارد وتوقف چندین ساله اش در

میان بهائیان کلیمی همدان ومعاشرت او بازنان ودختران کلیمی وفاش شدن
اعمالش نزد همه کس ورفتن او بعکا ومأمور شدن برای بیت بغداد همان
بیت که مکهٔ حضرات بود واز تصرفات غاصبانه شان خارج شده بتصرف
اوقاف اسلامی داده شد وبالاخره وفا نشدن وعده‌های عبدالبهاء وتنزل
پرتوی وبرگشتن اوسرا وحرفهای محرمانهٔ که نزدآن حاجی اصفهانی
بروجردی زده وحاجی انتظار داشته که پیش از آواره او کشف الحیل
بنویسد وباز خود را چسباندن ببهائیان پس از آنکه این بساط را بیشتر
وعلف‌تر از سایر بساطها دیده وبالاخره مسافرتش بعشق‌آباد این برزگوار
موصوف علیه را میرزا کوچك از باکو تلگرافاً میطلبد برای تبلیغ در
کیسلاودسکی وپس‌از ورود او محمدحسن حسین‌اف معلم را هم برای مترجمی
بماهی یکصدوپنجاه منات تقریباً هشتادتومان کرایه کرده هردو را بازن خود حمل
کرده بکیسلاودسکی درمدت سه‌ماه باهر کس صحبت میکنندجز تمسخر واستهزاء
جوابی نمیشنوند زیرامردم همه‌جا بیدارتراز ایرانی‌اند وکاریکه باید ایرانی
بکند آنها میکنند وباینواسطه از بهائیت در هیچ نقطه‌از نقاط دنیا جز
وذکری واثری نیست مگر در ایران خصوصاً طهران وهمدان ویزد - و
گفت بهائیت فقط مذهب یهودیهای همدان وزردشتیان یزد وعلی‌اللهی
طهران است وبس ! میرزا کوچك ومبلغش مضطرب میشوند که اگر
از سه ماه دست خالی برگشته وحتی یکنفر را برای نمونه نبریم ...
خجالت ورسوائی واگر ما خود این خجلت را تحمل کنیم بالوح مبارک
چه سازیم که بی‌اثر مانده ! پس بهر قیمت است باید بر لوح ترتیب
داده شود که کلام مولای ما بی‌نفوذ نماند تا مدعی نگوید چرا وعده
لوح اثری نکرد ؟ مجملا یکنفر حاجی مراد خان نامی را پیدا میکنند
کارش همین بوده است که گاهی طبیب شود ودمی ناطق وسخن‌سرا ...
هر غریب وبالاخره آدم ولگرد همه جائی . آن مرد ملتفت میشود
احمقهای خوبی پیدا کرده لذا گوش بسخنان مبلغ داده از کلمهٔ اول
تا آخر هم تصدیق وکاملا حرفها را تصدیق کرده پس از انتهای ...
مبلغ ومتبلغ ومستبلغ وتبلیغ‌لها هرچهار بلکه هرپنج حرکت کرده
مدینهٔ‌عشق میشوندواوله‌وشوری دربهائیان عشق‌آباد افتاده جشنها میگیرند
محفل‌ها می‌آرایند هرشب درمنزلی بساط سور مهیا وسفره جوراجور
میشود کم کم یاروملتفت جزئیات کار شده می بیند خوب محلی جسته

آشنا میشود باپسرها گرم میگیرد خصوصاً پس از رسیدن راپرت بحضور مبارك حضرت‌ولی امرالله(وان امرالله کان مفعولا) یك لوح بالا بلند صادر میشود از اهمیت وجود حاجی مرادخان چه گفته‌اند - آواز دهل شنیدن از دور خوش است - مجملا مدتها خانه میرزا کوچك مرکز سعادت بوده تاآنکه از مهمانداری وآمد وشد خسته میشود باهل محفل میگوید که این آقا دکترند خوب است محکمهٔ برایشان باز کنیم که از طبابت روحی وجسمی هردو بر خوردار شوند آقایان محفلیان میپرسند در چه مرض متخصصید میگوید درمرض سل میگویند بسیار خوب باید مشغول معالجه شوید پس بطور محرمانه محکمهٔ برایش باز کرده زنهای بی کار ودختران بیمار حضرات محکمه گرم کن اوشده هر کس هم نزد اومیرود او بدون استثنا میگوید مسلولید وهمه‌را سه قطره آب میداده واین دوا(سه قطره آب) هم تمام شدن نداشته! وتغییری نمیکرده تاشبی درمجلسی دکتر عباس‌خان که اگرچه او هم گویا بهائی و کم علم بوده ولی نسبتاً مطلع تر بوده صحبت از(توبر کاوس) میکند یعنی سل می‌بیند دکتر جدید این لغت رانفهمید لغت دیگر میگوید نمیفهمد ازآثار سل میپرسد می‌بیند عامی بحث بسیط است احباب را میدهد که اگر مأمورین حکومت از قضیه آگاه شوند کار بد میشود زنان بهائی فریادشان بلند میشود که‌مگر نه جمال مبارك فرموده‌اند نفس من شفاست بگذارید این بزرگوار دردهای مارا دوا کند!! ولی محفلیان ازترس حکومت دیگر گوش بحرف زنها نداده از میرزا کوچك خواهش میکنند که آنچه‌را بیام بردهٔ پائین بیار ناچار آقای دکتر امی‌را هزارزحمت ورشوه وخرج وضرر حرکت داده در بادکوبه رهامیکنند و حاجی مرادخان شرح قضایا رادر همه‌جا گفته ایشانرارسوا میسازد تابدرجهٔ که آوارهٔ بی‌خبری‌هم که هشت سال است قضایارا از اومخفی میکنند باین کیفیت آگاه میگردد؟! اماعجب در این است که قضیهٔ بدین رسوائی را طوری در متحدالمبالهاشان معکوس جلوه میدهند که یکی از بهائیان برگشته گفت در بمبئی بودم ودیدم هرروز خبر میرسد که محمدخان پرتوی علم تبلیغی برافراخته که‌روسیه را منقلب ساخته ودرمسکو وقفقاز دسته‌دسته روسیها ومسلمانها بهائی میشوند. هرچه گفتم من دو سه‌ماه قبل که‌در عشق‌آباد بودم خبری نبود میگفتند شاید بعداز حرکت شما این حوادث رخ داده. نگارنده بآن بهائی بر گشته گفتم که‌حکایت عجیبتری برای خود

من واقع شده و آن حکایت نطق من است در بادکوبه در صحنهٔ تیاتر مایلاف که عنقریب آنرا در طی قدم نوزدهم شرح خواهم داد .

باری سخن بر سر سیاست بازی و خیانت کاری بهآئیان عشق آباد بود که از جمله آنها اشخاص ذیل اند .

کمال اوف و محمود و مقصود عسگراف

اما کمال اوف که یکی از اعمدهٔ بهآئیان عشق آباد بود که بمسکو رفت ورسماً در استخدام روسی وارد شده و بالاخره محمود و مقصود عسکراف از خیانتهای او آگاه شده بروسها خبر دادند و محبوسش کردند واکنون مدتهاست بسیبریا برده اند اما محمود ومقصود دو برادرند از فامیل بهائی که یکی از آنها هنوز نزد روسها مقرب است و از کار کنان سری ایشان است این دو برادر که همهٔ فامیلشان بهآئی است در کارهای سیاسی دخالتها کرده و میکنند و گویا یکی از آنها این اوقات بایران آمده است و جاسوس سری بالشویکهاست واز غرائب اینکه باوجود بهآئی بودن خودشان باز موجب زحمت بهآئیان شده اند وسبب اینکه خیانت کمال اف را بروز داده اند از قراری که یکی از معلمین مدرسهٔ عشق آباد گفت این بوده که کمال اف زنی روسی گرفته بوده که در وجاهت قابل توجه بوده محمود عسکراف در غیاب کمال اف دست بی عصمتی بدامن آن زن دراز کرده آن زن روس بالشویك چون بهائی نبوده تن در نداده او قضیه را بشوهر خود اطلاع داده و محمود فراراً بتاشکند رفته ودرهمان اوان راجع ببرادرش مقصود قضیهٔ دیگر رخ داده که در محفل بهآئیان کار بطپانچه کشی منجر شده وبالاخره محمود ومقصود یاهردو برای نجات خود کمال اف را سپر بلا ساخته اورا بدام انداخته خیانات اورا راپرت داده اند تا کی خیانات خودشان در کجای دنیا علنی شود

دوازده نفر دیگر

معلم مذکور گفت قدر مسلم اینست که دوازده نفر از جوانان بهائی در ادارهٔ گپیو مستخدم وجاسوس ومفتش بالشویکها شده اند واین استخدام راوسیلهٔ قاچاق امتعهٔ خارجه کرده چادرهای پنج تومانی را (چون زنان بهائی در عشق آباد هنوز چادر دارند !) میبرند بسی تومان میفروشند یکوقت هم خود در بادکوبه معصوم نام گنجوی را دیدم که دائماً مال قاچاق میخرد و میفروخت واین اوقات گرفتار شده اورا بسیبریا فرستاده اند وقتی یکی از مبلغین بآنان گفته بود که مگر در مذهب شما نیست که در هرمملکتی باشید به

تابع حکومت وقوانین آن مملکت باشید ؛ گفت بلی پرسید پس چرا شما برخلاف حکومت بقاچاق امتعهٔ خارجه میپردازید ؟ آن بهائی جواب میدهد که حکومت را باید اطاعت کرد نه این روسها را میگوید مگر اینها حکومت نیستند ؟ میگوید خیر اینها دزدند ! حال ملاحظه شود کسانی که ترك روسیهٔ بدان عظمت را بحکومت نشناسند وبرای ادامهٔ خیانت خود بین حشائش تشبث نمایند آیا در سایر ممالك بدرستی رفتارخواهند کرد یا اینهارا میتوان متمدن ومتدین شمرد ؟ آیا اینهارا بیطرف درسیاست نتوان انگاشت ؟ باری بر گردیم بموضوع اصلی .

در ایامیکه در عشق آباد بودم کاملا حس کردم که روسهای تزاری ظاهرا باهل بها بنظرحقارت مینگرند ولی ظاهراً آنها را نگاهداری میکنند بهائیان هم بقدری بروسها اطمینان دارند که تصور میکنند امپراطور روس الی الابد بر اقتدار خود باقی است وسیاست روسیه هم تغییر ناپذیر ثابت وایشان بقوهٔ اقتدار روس(وجمعی هم در طهران میگفتند بقوهٔاقتدار انگلیس) مسلك بهائی را بنام مذهب بر ایران تحمیل خواهند کرد ولی پیروانشان همه را حمل بر معنویت کرده وقدم فراتر نهاده میگفتند همهٔ سلاطین دنیا این مذهب را درمملکت ترویج نموده بقوهٔ جبریه تنفیذ خواهند نمود ؛ وشاید اگر کتب فلسفه وکشف وایقاظ دراین سنین اخیره جلو گیر نشده بود وتغییر دولت پوشالی قاجاربه صورت نگرفته بود همین کار هم شده مکرراً عبدالبهاء در نوشتجات خود از طرفداری مأمورین روس بشاراتی کرده وگاهی هم ازطرفداری انگلیسهارا است یادروغ گوشهٔزده است یکجا میگوید قنسول روس در طهران جمال مبارك(بها)را ازحبس ناصرالدین شاه نجات داد . یکجا میگوید اورا باغلام پست ایران ومأمورین روس ببغداد فرستادند درحالتیکه دربلادعثمانی مشهور بودهٔ که بابیهاازحبس ناصرالدین شاه گریخته اند وببغداد آمده اند وگویا صحیح هم همین بود بسبب فوارشان همان مأمورین روسیه بوده اند(اگر قصهٔ گینیازدالفور کی که بشیخ عیسی لنکرانی نامزد بوده راست باشد فرار دهندهٔ بها اوست)

گاهی بها لوح برای ملکه انگلستان میفرستاد گاهی عبدالبها در لوح باقراف دعادرحق ژرژمیکرد چنانکه در لوح عشق آباد دعا در حق نیکلا میکرد واگر کسی درلوح ذیل دقت کند کاملا روابط آن روز بها را باروسها میفهمد ویقین مینماید که قضیه او تابع دسیسه سیاسی سری بوده مناسب آن لوح دراینجا اینست که نگارنده پس از مراجعت ازعشق آباد

درهنگام عبور از بندرجز چندتن ازحمالهای آنجا مرا در یك منزل بسیار
کثیف باکمال خوف و ترس دعوت کرده بشارت دادند که لوحی از ارض
رسیده است وباید دراین‌موقع که شما تشریف دارید خوانده شود زیرا
شود تا بر اسرار آن آگاه گردیم (اینست لوح عبدالبهاء)

بندرجز اجای الهی علیهم بهاءالله الابهی

(هوالله)

ای دوستان حقیقی شمایل مبارك‌آن یاران رسید(۱) وبنهایت اشتیاق
بکرات ومرات دقت گردید وجوه نورانی بود وشمائل رحمانی ! (تا آنجا
که میگوید) - ای یاران الهی ایامی که جمال مبارك روبقلعه طبرسی
تشریف میبردند تا بقریه نیالا که قریب‌قلعه بود رسیدند میرزا تقی
حاکم آمل که برادر زادهٔ عباس قلی خان بود چون خبر جمال مبارك
شنید یقین کرد که رو بقلعه تشریف میبرند وقلعه محاصره بود لهذا
جم‌غفیری ازلشکر(۲) وغیره برداشتند نصف شب اطاقی که جمال مبارك
در آن بودند محاصره نمود واز دور شلیك کردند وجمال مبارك را
یازده‌سوار بآمل آوردند وجمیع علماوبزرگان آمل برشهادت جمال مبارك
قیام نمودند ولی میرزاتقی‌خان بسیار از این مسئله خوف داشت(۳) به
نوعی بودحضرات را ازقتل‌منع نمودند ولی‌صدمات دیگر وارد گشت (٤)
آنکه نامهٔ از عباسقلی‌خان رسید که ای‌میرزا تقی‌خان عجب خطائی کردی
زنهار زنهار که یکموئی از سر جمال مبارك کم گردد زیرا این عداوت
در میان خاندان ما وخاندان ایشان الی‌الابد فراموش نشود البته صدالبته

(۱) این شمایل مبارك عبارتست از عکس شش‌نفر از حمالهای
بندر جز که‌اصلا ازاهل سنگسر بوده اند با دوسه نفردیگر از چوبدارهای
آنجا که هیئت بهائی بندر را تشکیل میدهند .

(۲) شاید بیست نفر تفنك‌چی فرستاده بهاء را گرفته اند که اینرا
در اینجا بجم غفیر تعبیر میکند ! یعنی جمع کثیری .

(۳) معلوم میشود از رابطه او با روسها اطلاعی داشته .

(٤) اینکاش مسکوت نگذاشته وفرموده بود آن صدمات از چه قبیل
بوده تا از حرف مفت مردم که متضمن‌لکهٔ ننك است میرست .

مبین را متفرق نمائید وابداً تعرض نکنید (۱) لکن چون حکومت آمل
مطلع شد واردو نیز خبر دار گشت که جمال مبارک را نیز مقصد آنسب
بهر قسم باشد بقلعه برسند بلکه این آتش ظلم واعتساف وحرب ونزاع
خاموش نمایند (۲) لهذا درنهایت مواظبت بودند ومانع از تقرب بقلعه
پس جمال مبارک روحی لاحبائه الفدا در بندر جز تشریف بردند و
سرکرده های جز نهایت رعایت واحترام را مجری داشتند (۳) پس محمدشاه
فرمان قتل جمال مبارک را بواسطه حاجی میرزا آقاسی صادر نمود وخبر
فرمانه به بندر جز رسید از قضا در دهی از دهات سرکرده روز بعد
مدعو بودند مستخدمین روسی با بعضی از خوانین بسیار اصرار نمودند
جمال مبارک بکشتی روس تشریف ببرند وآنچه اصرار والحاح کردند
نیفتاد بلکه روز ثانی صبح با جمعی غفیر بآن ده تشریف بردند در
راه سواری رسید وبه پیشکار دریابیکی روس کاغذی داد چون باز
بنهایت سرور فریاد برآورد وبزبان مازندرانی گفت مردی بمرده
محمد شاه مرد لهذا آنروز را خوانین وجمیع حاضرین چون مطلع
اسرار شدند که محمد شاه فرمان قتل جمال مبارک را صادر نموده چنین
جشن عظیمی گرفتند وبنهایت سرور آنشب را بگذراندند مقصود از
حکایت آنست که احباب الهی بدانند که یکوقتی انوار مقدسه وجه
الله برآن دیار تافته است لابد تاثیرات عظیمه اش اینست که نفحات قدس
آن محفل انس منتشر گردد ونفوس مبارکی در آن دیار مبعوث شود
موجب تعالیم الهی روشن وسلوک نماید وسبب تربیت جمعی غفیر گردد
علیکم البهاء الابهی ع ع .

تومی بینی ومن پیچش مو تو ابرو من اشارتهای ابرو

حمالهای بندرجزاز این لوح لذت میبرند که آقا مازندرانی حرف زده و
(مردی بمرده) درحالتیکه خودش مازندرانی برده ولی درعین حال

---

(۱) کاملا پیداست که عباسقلی خان از تعرض روسها اندیشه کرده
برخلاف میل دولت ایران عمل نموده است .

(۲) این جمله هم نعل باژگونه است وسیاست ترکمانی .

(۳) این جمله را تا (روز بعد) بدقت بخوانید تا یاوه بودن آن
معلوم شود !

از اشتباهی که افندی در این لوح کرده و(درجز) را از بندر جز تمیز نداده متحیر بودند که چه تعبیری بر آن پیدا کرده خود را بگوسفندی و نادانی بزنند که مبادا فهمی درایشان پیداشود واحتمال بدهند که این اشتباه وسهو از این‌است که او یك بشر محدودی است که درهر روزی بصدها هزارها ازاینگونه سهوها دچار میشود چه مسلماً قضیه راجع بدرجز بوده نه بندرجز واصل قضیه هم‌متضمن یك افتضاحاتی بوده که همه‌را ماست مالی کرده و برحسب عادت دائمی‌خودصورتهای آبرومندانه بآن‌داده‌معهذا ازجهات دیگرش‌غفلت‌نموده اما من‌ازاین‌لوح‌لذت میبردم که آنچه‌را شنیده بودم از رسوائیهائی که در آنجا بر میرزا خدا وارد شده معلوم میشود چیز نبوده وازهمه مضحك‌تر قضیه حکم قتل‌است که ازعبارت‌افندی کمتر برمیآید که بفاصله یکروز خبر بها بطهران رفته ومحمدشاه حکم قتل‌داده وفوری مرده‌ودرهمان روز خبرش به‌بندرجز رسید ! اکنون بدقت‌مطالعه فرمائید تا معلوم شود حیله باز دروغگو چطور درعبارت قافیه را میبازد ودروغش واضح میشود وازطرفی از قلم عبدالبهاء قضیه دیگری سرزده که صریحاً روابط پدر خود را با روسها شرح میدهد تا بحدی که او را میخواسته‌اند بروسیه حمل کنندوحتی‌در مرك سلطان‌ایران جشن گرفته‌اند (اگر راست باشد) ودیگر غفلتی که‌در رفتن بقلعه ازاو سرزده چه‌درهمه جا شفاهاً و کتباً حاشا میکردنداز اینکه بها درفتنه‌قلعه طبرسی دخیل‌بوده ودر همه جامیگفتندبابیها خودسرانه بدین طغیان قیام کرده‌اندولی‌دراین لوح وچندلوح دیگر قافیه را باخته وبهاء رادخیل در حادثهٔ قلعه طبرسی شمرده‌است وبالاخره هرکس اندك مدرکی داشته باشدمیفهمد که‌ازابتدا بهامبعوث از جانب خدای زمین بوده نه خدای‌آسمان وصرف برای‌القاء فتنه وفساد مبعوث شده بوده است که عدهٔ رابردوات بشوراند وعدهٔ را از اختلاف مذهبی بگمارد وما اقدامات استقلال‌شکنانهٔ اورا که بهروز‌نامه‌ها هیجده‌سال‌شناخته ودرقدم نوزدهم که درمحیط اروپا برهمه دسائس‌سیاسی او آگاه شده مهراورا ازدل برون ساخته وبسیر قهقرائی وعود بشر‌منزل اصلی خود پرداخته‌ایم در طی مقالات آتیه بقدر لزوم واقتضای ظرف اشاره خواهیم کرد تامبرهن آید که بهاء وعبدالبهآء در خیانت بایران و تشبث باجانب تمام قوای خودرا بکار برده‌اند واگر کار مهمی نساخته‌اند بمقصود اصلی وکلی خود نائل نشده‌اند برای آن بوده که‌محرکین ایشان

قائل بوده وتا آنجاکه برای خودشان سودمند بوده همراهی نموده‌اند نه اینکه واقعاً خواسته باشند مذهبی بر پا کنند بلکه راهائی بوده که بازی کرده‌اند وتا کنون نتائج بسیاری از آن گرفته‌اند ولی میرزا خدا واتباعش بقدری جاهل وبی وجدان بوده‌اند که بعضی رانفهمیده وبعضی رافهمیده و فهم نداشته وبعضی‌را آلت‌شده وبی نتیجه گذاشته‌اند .

مقصود ازاین سخنان چیست ؟

آیا مقصود ما ازاین بیانات تضییع بهآئیان‌است ؟ لاوالله آیامقصود ما قصه خوانیست ؟ نه‌بخدا آیا مقصود ماتشفی‌صدراست که فرضاً اهل‌بهاء با ما بیمهری کرده وروگردانیده دشنام داده آب دهان انداخته تهمت زده ، ضررزده ، تهدید کرده ، رذالت‌ونانجیبی‌بروز داده‌وبالاخره‌تمام‌عصبیتهائی که ظاهراًممنوع ازآن‌بوده‌اند مجری داشته‌اند ومحض عوام فریبی کارهائی که نبایستی کرده باشند کرده‌اند لذا مامیخواهیم از ایشان انتقام بکشیم ؟ کلا وابدا چه‌این حرفها واین‌حرکات‌درمقابل حقیقتی که‌نگارنده عاشق‌آن بوده ودر راهش هرگونه رنجی تحمل نموده بقدری کوچك وبی‌قدر است که‌حتی لایق‌ذکر نیست .

پس مراد من از این سخنان چیست ؟ خدا میداند جزاین منظوری ندارم که بمردم‌بفهمانم دربساط بهائی‌جز تقلب چیزی نیست وباغنام میرزا بفهمانم که از تقلب وتصنع نتیجهٔ حاصل نمیشود از معجزات دروغی و زورکی مذهب درست نمیشود از تشبث بدامن اجانب هیچ چیز حاصل نمیشود وبالاخره اگر صدسال در ممالك خارجه جاسوس شونداگرمفتش وکارچاق‌کن اجانب شوندعاقبت جز ازملت‌ایران از کسی موافقت ورأفت نخواهند دید ای‌آقایان بهائی با اینهمه عداوتی که با من کرده اید وباآن همه اغراضی که‌گمان میکنید من‌بشما دارم قطعاً بدانید که هنوز ازاجانب بحق شما خیر خواه‌ترم زیرا اهل وطن منید دیدیدکه در مدت پنجاه سال در ممالك خارجه هرفضاحتی مرتکب‌شدید بهره نبردید برنك‌اجانب درآمدید بناموس ووطن وسایر شئون اهمیت ندادید بلکه با همهٔ آنها خیانت نمودید وگمان کردید اجانب بدرد شما میخورند عاقبت بجزئی تغییری که درمملکتشان‌پدیدشد شما را پشت‌سر انداختند وزیر پاگذاشتند وبوطن خودتان تبعید کردند وناچار شدید از وطن خود استفاده نمائید اگر‌گوئید روسها چنین بودند بی شبهه انگلیسها وآلمانها وعثمانیها هم

چنین اند پس دست از فساد بردارید دست از تقلب ودین سازی بردارید تا دروطن خود عزیزومحترم باشید اینست مقصود من لا...

هوای گرگ ومیش

مقصوداز عنوان‌فوق‌اینست که هرچند گامهای هفت‌گانه که... هشت‌سال برداشته شده‌تماماً درظلمت‌وتاریکی بی‌خبری‌وحوادث گ... گذشته ودرهرقدمی که خواستم دیده باز کنم ظلمت دیگر احاطه ومرا از رسیدن بحقیقت باز میداشت چه رویهٔ بهائیان اینست که برعملی اعتراض نکرده آن‌عمل را خوب ونیکو میشمارند وحتی مدرك حقیقت امر بها میدانند فرضاً توجه یکعده یهودی وزردشتی هر عاقلی آنرا دلیل بر بطلان بهائیت وسیاسی بودن آن دانسته آنرا از آثار جذبه ونفوذ قلمدادمینمایند یا کسر حدود رااز امارات میشمارند وعظمت امر بها را بدین میدانند که حدود وقیود... (یعنی مردم را افسار گسیخته وخودسر ساخته)

اما بمحض‌اینکه یکنفر اعتراض کردواین کسرحدودوافسار‌گسیختگی وهرج‌ومرج‌را مورد انتقاد قرار دادفوری همراه شده میگویندخیلی... میگوئید ولی اینها از خصائص بشریت است وحق مقدس از این است حتی عبدالبهاء در لوحش گفته است که‌روز عروسی است و... عروسی خانه را نظمی نیست یعنی بعد خوب میشود (درحالتیکه... گذشت بدترشد)

مجملا این حرفها مانع میشداز اینکه نگارنده بتواند قطعاً... بهاء را مخالف همه چیز شناخته مضرتر از هر مسلکی برای... بداند وباز تصورمیکرد که شایدآنچه‌دیده‌میشود از آثاراهویه‌و... نفوس بشریه است وساحت مرکز از این نقائص مبراست ولی مشاهدات نگارنده درسفر ترکستان روسیه که نسبة آزادی برای... موجودبودبه بیداری‌من‌خیلی‌مدداد ونزدیك بود یکطرفی شده... بگوئیم که در این بساط جز خیانت وجنایت وفتنه وفساد وبی... دروغ و تقلب وتصنعات بی حقیقت چیزی نیست مگر آنکه در... احوال ناگهان هوا گرگ ومیش‌شد وپرده‌های دیگری در کار آمد...

بادق یقین را اندکی تاخیر افکنده بقدم نهم موکول داشت تا عدد
اسم بها است مانند همه چیزش اثر معکوس داده باشد وعلت این
که بهوای گرك ومیش تعبیر میشود مسافرت ناگهانی عباس افندی بود
اروپا وامریکا ونه تنها بلکه خیلی کسان را مسافرت او با آن دروغهائی
اطرافش نشر میشد متحیر وخیره ساخت ومردم را محتاط نمود و
خاص سبب میشد که در مخالفت علنی تعجیل نکنند تا معلوم شود
ن این پرده چیست ولی از آن جا که جمال حقیقت
هر پردهٔ ضخیمی هم بدیر وزود نمایان شده آفتاب حق ابر تیرهٔ
را متلاشی میسازد باندك فاصلهٔ معلوم شد که جز هو وجنجال وتقلب
چیزی نبوده ومسافرت او هم اگر متکی بتحریکات مستقیمه اجانب نبوده
ضمن یك خودنمائی بی مغز ومایه بوده که ذیلا روحیات آنرا خواهیم شناخت.
درآن سفر میرزا محمود زرقانی (که یك مزدور بی وجدان وفاسقی
فسق دائمی او بر همه آشنایان مبرهن شده حتی زردشتیان هند از
شده براو دشنام میدادند) پیشکار عبدالبها شده بمراسلات هفتگی
انهٔ خودچنان امررا برمردمان دور مشتبه میساخت که کسی نمیتوانست
مطلب درآن عبارات توبرتو ومبالغه آمیز بازجوید .
پیش از آنکه عبدالبها آزاد گشته باروپا سفر کند تمام کلماتش
لعات متصوفه وشیخیه وبابیه وامثالها بود وسخن از تعبیر وتفسیر فلان
حدیث واستدلال بآنها در کیفیت ظهور مهدی ونبوت خاصه وعامه
بود که طرزاً حرفهای متقدمین (ولی ازاهل ریبه) بوده بعضی کلمات
که اقتباس از پاره ملاحده وزنادقه یا وحدت وجودی وحکما نموده
لی توأم باسفسطه ومغالطه که کنونم مجال گفتن نیست .
اما پس ازحرکت باروپ وآمریك سخنان تازهٔ روی کار آمد ازقبیل
واتحاد وصلح وسلام ومخصوصاً درصلح عمومی ووحدت لسان وترك
راهی وغیرها سخنانی بهم بافته که مجموع آنها بدوقسم منقسم میشود
اقتباساتی است که از فلاسفهٔ قدیم وجدید نموده همچون صلح عمومی
زوی دوسه هزار ساله بشر است ووحدت زبان که از مبتدعات دکتر
ف بلونی بوده ودرآن قسم از مبادی غالباً عقلا برآن رفته‌اند که
این مبادی خوب است ولی تئوری است یعنی عملی نیست ومرا
ت که عملی شدن آنها مبنی بر این است که درطبیعت وخلقت انسان

تغییری حاصل شود این هم با محال یا مشکل است چه ماهیت وطبیعت و...
آدمی توأم با حرص وطمع وبالاقل احتیاجات علاج ناپذیری است که لا...
آن این حرصها وطمعهاست ومادام که رشتهٔ آزدراز است درهای جنگ
جدال بازاست وبا فرض اینکه تربیت در انسان تااین حدمؤثر باشد
حتی از حوائج خویش صرف نظر نماید برای نوع پرستی باز چندین...
بلکه چندین صدهزارسال وقت لازم دارد که تعلیم وتربیتهای جدیدی...
جامعه بشر مجری گردد وباهیچ مشکل وحادثهٔ روبرو نگردد تابراثر
تربیتها که در مدارس جهان اعمال میشود انسان صلح طلب شود وصلح طلبی از...
گردد وباز شما که خوانندهٔ این کلماتید طبعاً براین فروض وتصورات ...
وکلمهٔ محال را بدان می بندید اما قسمتهای دیگر که افندی ابداع کرده
هرچند آنهم معلوم نیست که مبدعش او باشد چنانکه از آثار دیگران
این کلمات دیده شده ولی درهر حال اگر عباس افندی مبدع باشد یا...
در هر دو صورت مسائلی است مضر بحال ممالک کوچک وملل ضعیف
مطالبی است غلط وبی فلسفه آنچه مضر است یکی اینکه مردم را...
وطنخواهی دعوت مینماید این یک دعوت مضری است که ضررش در...
متوجه ممالکی چون ایران است واگر این سخن صحیح باشد پس از...
تواند صحیح بود که صلح عمومی بتمام معنی در دنیا جاری شده باشد نه امروز
که حتی برای مقدمات صلح هزاران سنگ برسرراه طلبش می اندازند
دعوت بترک عصبیت وطنی یک دعوتی است که از دوصورت خارج نیست
بود یا گوینده اش از فهم عادی هم بی نصیب بوده وبقدر نگارنده این...
نیز نوردانش نداشته یا مأمور اجانب بوده ودانسته برای خدمت به...
اغفال ضعفا چنین دعوتهارا ابداع نموده تاضعفا ازخود آرائی واحتیاجات
لازمه دست کشیده یک باره طعمهٔ اغنیا واقویا شوند .

من بایکی ازمامورین خارجه

هیچ فراموش نمیکنم که درابتدای نشر کشف الحیل یکی از اتباع
خارجه که در یک سفارتخانه محترمی سمت مترجمی داشت وفارسی
میدانست مرا درشمیران ملاقات کرده ابتدا تمجید بسیار از کشف الحیل
ودشنامهای لطیفی ببها وعبدالبها داد حتی تشویق برقیام ومبارزه...
که بیائید دست بهم داده آنهارا ازمیان برداریم ومن این سخن را بخوبی
تلقی کرده گفتم خودشان محو خواهند شد ولی در پایان سخن ...

ايدكه اگر بها بداست سخنان او كه بدنيست ! گفتم از چه‌قبيل‌سخنش
شنيده‌ايد ؟ گفت‌همين كه مى گويد تعصب وطنى را ترك نمائيد مثلامن
اينجا هستم اينجا وطن من‌است شماهم بفلان جابيائيد آنجا وطن‌شماست
اولا بها ابداً اين حرف رانزده‌واين از حرفهاى عبدالبهاست كه‌بپدر
را چسبانيده زيرا بهاء اگر هم مأمور غيرمستقيم اجانب بوده چندان‌با
گونه تعاليمى‌كه صورتاً امثال جنابعالى مى‌پسندند آشنا نبوده ولى
عبدالبهاء اخيراً ميل ورضاى خارجيها راشناخته وبجعل اين سخن‌پرداخته
ثانياً خواه مبدع اين سخن بهاء باشد يا عبدالبها اگر اين تعليم از
م حسنه است چرا شمادر مملكت خودتان آنرا ترويج نميفرمائيد ؟ گويا
را حق ميدانيد ولى براى همسايه ! خواست خلط مبحثى كند گفتم
يد پيش ازآنكه بغرب سفر كنم ممكن بود اين فرمايشات شماموجب
ل وفريب من‌شود چنانكه سالها شده بود وآلان هم‌موجب اغفال‌جمعى
ى بى‌خبر شده كه روح مطلب را نميدانند ولى پس‌ازآنكه بنده‌بغرب
كردم ديدم درهمان مملكتى كه‌شما از آنجا آمده‌ايدا گر كسى اينگونه
ت كند بطورى كه زمامداران شمااحتمال بدهند كه كمترتأثيرى‌خواهد
يد وممكن است يكعده مردم طرفدارش شده دست از وطن خواهى
ارند بدون شبهه سرب‌بدهان‌آن‌مبلغ وگوينده مى‌ريزند بلى‌هروقت
شما ملل ودول مقتدره عملا بصلح گرائيديد والغاء وطنخواهى رااز
لكت خودتان شروع گرديد آنوقت ميتوانيد محسنات اين تعليم رابيان
ه ديگران را بدان تشويق نمائيد چون سخن بدينجا رسيد حال آن
ص محترم‌دگرگون شد وازجا جسته باتبسمى آميخته‌بخشم‌فرمودبسيار
ب بازهم درملاقات ديگر باهم صحبت خواهيم كرد ولى آن ملاقات تا
ن كه پنج‌سال گذشته حاصل نگشته است در حالتيكه مدتها درطلب‌من
وبوسائط ووسائل عديده مرا بچنك‌آورده آندوسه‌كلمه راالقافرمود!
ى آهن‌سرد بود از كوبيدن‌آن بتكرار صرف نظرفرمود .

اما آنچه رااشاره كرديم كه عبدالبهاء باغلطهاى فاحش وبى‌فلسفه
در مغلطه وسفسطه بيان نموده‌است‌از اين‌قبيل‌است كه درمجمع‌الالواح
خط محب‌السلطان على اكبر ميلانى طبع شده بعنوان اينكه خطابه
كه در يكى از مجامع بين شيكاكو وواشنگتن امريكا اداء نموده
ح است .

صورت خطابه عباس افندی

امروز در جمیع جهان افکار مادیه انتشار یافته — (تا اینجا مقصود است ملاحظه فرمائید که) جمیع کاینات اسیر طبیعت هست تحت حکم وقانون عمومی طبیعت حتی کاینات عظیمه یعنی این اجسام عظیمهٔ آسمانی با آن عظمت اسیر حکم طبیعت‌اند بقدر ذره از طبیعت تجاوز نتوانند واز مدارخویش ابداً انفکاك ننمایند واین کره با این جسامت وجمیع کاینات ارضی اسیرطبیعت‌اند حتی نباتات و خلاصه جمیع کاینات کلیه وکاینات جزئیه بسلاسل واغلال طبیعت بسته ذرهٔ تجاوز نتوانند مگر انسان که مظهر ودیعه ربانیه است سنوحات رحمانیه ملاحظه نمائید که بقانون طبیعت انسان اسیر است ولی انسان درندگان را اسیر نماید انسان اعصار حاضره را بجه آتیه میراث علم ودانش گذارد بقانون طبیعت اثر ومؤثر با یکدیگر است به فقدان مؤثر اثر مفقود اما آثار انسان بعد از ممات ظاهر انسان مخالف قانون طبیعت شجر بی‌ثمر باثمر نماید انسان مخالف طبیعت مسمومات که باعث ممات است وسیلهٔ حیات کند ودر مقام علاج برد انسان جمیع کنوز ارض یعنی معادن را که بقانون طبیعت مکنون است ظاهر وآشکار مینماید انسان بقانون طبیعت ذیروح خاکی بقوهٔ معنویه این قوانین محکمهٔ طبیعت را میشکند وشمشیر از دست گرفته وبرفرق طبیعت میزند درهوا پرواز مینماید بر روی دریا درزیر آب میرود انسان کاشف اسرار طبیعت است ولی طبیعت اسرار انسان نه وآن حقایق واسرار را از حیز غیب بعرصهٔ شهود باشرق وغرب دریکدقیقه مخابره مینماید این مخالف قانون طبیعت صوت آزاد درآلتی حصر وحبس نماید واین مخالف قانون طبیعت مرکز خویش استقرار دارد وبا محلات بعیده مذاکره ومشاوره نماید واین خلاف قانون طبیعت است (تا پس از دوصفحه از این با وجود این براهین واضحه چقدر انسان غافل است که پرستش وخودرا بندهٔ طبیعت شمرد باوجود این شخص خویش را فیلسوف داند سبحان‌الله این چه غفلت است این چه نادانی است الی آخر

در آخر خطابهٔ ۱۰ اکتبر ۱۹۱۲ که در سانفرانسیسکو اداکرد

نکه تمام این حرفها را تکرار نموده هی با الفاظ مکرره پی درپی این
ابن‌را میشمارد در پایان‌میگوید - بعضی‌از پرفسورها وفلاسفه‌میگویند
ما بنهایت درجه دانائی وفضل رسیده‌ایم ما بحقیقة آن‌حقایق‌پی برده‌ایم
باسرار وجود پی‌برده‌ایم ما ماهیت جمیع اشیاء کونیه‌را فهمیده‌ایم چیز
یکر غیر از محسوس هیچ چیزی نیست ! همین محسوس حقیقت است و
نچه غیر محسوس است مجاز است ووهم ولایق فکر وذکر نه‌عجب‌است
انسان بیست سال زحمت میکشد در مدارس‌تحصیل میکند تا باینمقام
رسد که منکرغیرمحسوسات میگردد ولی حیوان بدون زحمت گاو بدون
حصیل منکر جمیع معقولات بل گاو اعظم فیلسوف طبیعی است زیراهیچ
غیر از محسوسات نمیداند واعظم فیلسوف‌است لهذا خوب‌است‌چنین
سفهٔ طبیعی بروند نزد حضرت گاو وفلسفه محسوسات از گاو یادگیرند
زمدرسهٔ او فارغ‌التحصیل شوند (انتهی) اولا از این آقا باید پرسید
گر انسان بالفطره برطبیعت حاکم است چرا انسان‌های قدیم محیط‌حاکم
طبیعت‌نبودند ! چنانکه‌خودش درطی لوح دیگرش که در ۱۲ ماه‌جولای
۱۹۱۱ درخانه خودش اداکرده میگوید این فتوغراف این تلگراف‌وو
ده واز خصائص این قرن است ثانیاً استدعا از قارئین محترم میشود که
بیانات عبدالبهاء را کراراً مطالعه نمایند ودر حسن یا قبح بیان او
ق فرمایند ودر فلسفهٔ عجیب او امعان نظر بکار برند ودر حشو قبیح
مکررات وقیحهٔاو بنگرند تا معلوم دارند که گویندهٔ این کلمات نه اینکه
ید بروح‌القدس نیست بلکه از یك حکیم متوسط هم پائین‌تر است و
گر بگوئید چرا اورا با حکیم دریك مقام ذکر نموده رتبهٔ حکماء را
ل وحق فلاسفه را تضییع کردی حق بشما میدهم ومی گویم بپایه یك
ب ونویسندهٔ عادی هم نیست بعللی که ذیلا ذکر میشود .

۱ ـ اینکه هیچ ادیب کامل‌بلکه هیچ‌نویسنده‌غیرکامل اینقدرمکررات
کلمات خود ذکر ننموده حتی یك شاگرد مدرسهٔ متوسطه این‌عبارت
در منشاآت خود نمیآورد (چیز دیگر غیر از محسوس هیچ چیزی
ست !) .

۲ـ اینکه هرکس بوئی‌ازعلوم وفنون جدیده بمشامش رسیده این
له را نمینویسد (صورت آزاد را در آلتی حصر وحبس نماید)زیرااین
له بسیار عامیانه است این حرف یك‌آدم بیسواد بازاری است که گمان

میکند صوت آزاد را در این گرامافون حبس وحصر کرده‌اند. این
علمی افندی است که مانند ملل بی تمدن اروپا در دوازده قرن پیش
رانده . هنگامیکه ساعت مشهور را هرون‌الرشید نزد شارل فرانسه
ودیدند سر ساعت دریچه باز شده سوارانی بیرون آمده چکش میز
وارد شده در می‌بندند گمان کردند که واقعاً ارواح یا اجسام متحرک
این ساعت سکنی دارند حتی گفتند شیاطین را دراین ساعت حبس کر
ومیخواستند ساعت را شکسته شیاطین را بدست آرند ولی سفیر
که مدتی در شرق بوده وصنایع وعلوم مشرقیان را دیده بود مانع
کار شده گفت این از راه علم و فن درست شده ومربوط بحبس ش
نیست . واگر بگوئیم افندی تا این درجه بی‌علم نبوده ودر این
لغزش ادبی در ادای سخن او حاصل شده باز متضمن یك نقص بزرگ
که نه تنها نقص مظاهر حق بلکه نقص درعالم خلق هم هست یعنی
که بخواهد خودرا مربی ویا اقلا یك ناطق ونویسنده وادیب وحکیم
معرفی نماید اینگونه سخن برایش نقص است ۳ – اینکه هر کس
از شراب حکمت و دانش ترکرده باشد بدین خشکی فلسفه نمیبافد
دقت فرمائید که چه فلسفه خشك غلط بی اساس است که پرواز انسان
هوا ورفتن اورا با تحت‌البحری بزیر آب وشنا کردنش با کشتی بر
دریا منبعث از غلبهٔ بر طبیعت میداند ومیگوید انسان ذیروح خاکی
ولی بقوه معنویه این قوانین را شکسته در هوا پرواز میکند الخ
صورتی صحیح بود که انسان پر از بدنش بروید وبا پر خود پرواز
چنانکه او تصریح مینماید بقوه معنویه پرواز کرده باشد ولی خوش
نه طیاره پر وبالی است که بر خلاف طبیعت بشری از او روئیده
بقوه معنویه‌است طیاره چوب‌است وآهن ومقوی وهیچ فرق ندارد
که سائقین برآن می‌نشستند نهایت آنرا اسب واستر بمنزل میرسانید
را بنزین ونفط وقوهٔ بخار . حتی اگر بال هم از بدن انسان میر
حرف افندی صحیح نبود که محیط وحاکم برطبیعت است . ابتدا انسان
حاکم بر طبیعت نیست بلکه از جماد و کوه و آفتاب وآسمان و زمین
افندی میگوید که مقهور طبیعت‌اند انسان مقهورتر است زیرا انسان
مکرب ذره بینی از پا درمیآورد . انسانرا یك انقلاب طبیعت معدو
انسان‌را یك حادثهٔ طبیعت عاجز میسازد درحالتیکه اعیان طبیعیه چون

...ال آن مقاومت مینمایند انسان در مقابل زلزله هیچ علاجی ندارد و
...علاجی پیدا کرد باز از خود طبیعت است اگر انسان حاکم برطبیعت
... چرا خود افندی بااینکه ادعای انتساب بماوراءالطبیعه هم داردوقتی
...یگانه فرزند دلبندش حسین افندی دیفتری گرفت نتوانست خودرا بر
...عت حاکم ساخته شمشیر را از دست او بگیرد برفرقش بنوازد ؟بلکه
...عت چنان شمشیری برجگر گاه افندی زدکه تاموقع مرک خودش اثرش
... بود . بلکه اگر انسان آنهم انسانی مثل عبدالبهاء که اورا سرالله
...ن اراداللهِ ودوسه ارش بالاتر از عرش ومالك عرش میدانند حاکم بر
...عت است چرا درمرض موتش هردم بطرم ومتر تشبث کردهردم بانجیکسیون
...لك نمود وهرچه کوشید که بر طبیعت غلبه جوید باکمك اطبای حاذق
...گونه دست وپاهای دیگر بالاخره طبیعت براو غالب شد وخواهی نخواهی
...ا از جهان برده جمعی راآسوده ساخت ؟ نگوئید همهٔ انبیاء چنین بودند
...ی بودندولی بغلط واشتباهی که عباس افندی تکلم فرموده آنان نفرموده اند
...که انسان حاکم برطبیعت است» فرق درهمین است

ازهمه عجیب تر اینکه میگوید چه قدر انسان غافل است که پرستش
...عت کند وخود را بنده طبیعت شمرد ! آیا کدام طبیعی پرستش طبیعت
...ده و کدام آدمی بنده طبیعت شده ؟ این حرف افندی هم عامیانه و
...اریست مانند عوام گمان کرده که طبیعیون کسانی هستند که بجای خدا
...عت را عبادت میکنند !

٤ ـ اینکه هیچ آدم یاوه گوئی سخن بدین زشتی ادا نکرده
...سفه راگاو خطاب نمیکند برخلاف عباس افندی که دشنام باین زشتی
...درحق حکماء وفلاسفه روا داشته هی بتکرار نالازم میگوید پس فلاسفه
...رند ؟ شگفتا که اغنام نمی فهمند دشنام کدام است وهردم میگویند فلان
...منشآت خود دشنام داده ! و نمیگویند کسیکه پدرش اتباع وپیروان خود
...اغنام (گوسفندان) خطاب کرده ودشمنان خود را ذئاب (گرك) چنانکه
...کتاب اقدسش میگوید (ویجمع فیك اغنام الله التی تفرقت من الذئاب) و
...ی دیگر (ای اغنام من) ودر جای دیگر (اغنام باید شبان مهربان
...از ذئاب نامهربان تمیز دهند !) و خودش فلاسفه که همان
...الالمغالطه اورا ایجاد کرده طیاره سیاره وساخته اند آنهارا
...خطاب میکنند این چنین کسی اگر بگوئیم خودش را بقول عربهای

معمر باید بهائم شمرد نه بهائی گویند دشنام داده وحال آنکه اگر این سخنان دشنام است دشنامی است که خودش ایجاب کرده العجب که این مردمان بی شرم بتمام مردم دشنام داده آیة الله نجفی را ذئب امام جمعه را رقشا (مار) و آقاجمال را کفتار خوانده وصدها دشنام دیگر است که در کلمات خود بمردم محترم داده حتی سلطان را در ردیف کلاب شمرده چون یکنفر شهامت کرده دشنامهایشان را بخودشان بر گردانیده ناله شان بلند شده که چرا فلانی دشنام داده ؟

ببری مال مسلمان چو مالت ببرند ☆ داد وفریاد برآری که مسلمانی نیست

باری سخن در طبیعت بود ما نمیگوئیم طبیعیون همان طبیعیون که بقول افندی بندهٔ طبیعت شده اند ! و بقول ما آثار جسمانیه را از طبیعت میدانند لغزش و خطائی ندارند . بلکه ما میگوئیم حکمای طبیعی در قدرت نمائی طبیعت غالی شده اند و آنها که از ماوراء الطبیعه غفلت کرده اند مانند عاشقانی هستند که چنان غرق در مطالعه جمال محبوب خود شدند از زیبائی شاهد زیبا تری غفلت می کنند یعنی ازبس منهمك در اسرار طبیعت شده اند از اسرار آلهی غفلت نموده اند ولی نمیتوانیم گفت فلاسفه گاوند برای اینکه گوسفند میرزا نشده اند ونمیتوانیم بگوئیم چون افندی گفته است که آنها گاوند پس گاوند چنانکه بهائیان میگویند ومی خندند وفلاسفه را استهزاء میکنند خلاصه این بود مجملی از فلسفه بافی افندی که چشمهای بهائیان را خیره ساخته حتی هم یکی دونفر از نیم بهائیان متفلسفی هستند که پابند اینگونه خطابات هنوز هم درحق نگارنده بدبینند وهر جا توانستند بدگوئی ونفاق میکنند چه نیکو گفته .

در برابر چو گوسفند سلیم ☆ درقفا همچو گرك آدم خوار

ولی امیداست بمفاد اینکه گفته اند .

چون معما حل شود آسان شود .

توضیحات مارا بدقت مطالعه نموده که بفهمند آنچه را محبوب دیروزشان ومغضوب ظاهری امروزشان بهم بافته فلسفه نیست وسفسطه و برای ایران جز خسران حاصلی ندارد ودیگر دم از بی حقوقی مانز نند زیرا کننند که بی حقوق کسی است که ایرانی باشد واز پول ملت ایران بهره بستانند ودر موقع خود بجای موافقت بامصالح مملکتی مخالفت کند .

۵ ــ اینکه بر خلاف فرموده آقای عبدالبها انسان اسیر در

ممکن است بگوئیم انسان طعمهٔ درندگان است ولی ممکن نیست بگوئیم اسیر درندگان است. بلکه باید گفت انسان بااینکه طعمهٔ درندگان است درندگانرا اسیرخود ساخته بوسیلهٔ طعمه‌های دیگری که به آنان می‌دهد خودرا مستخلص میسازد .

۶ - اینکه همعنانی اثر ومؤثر بقسمی که درجلد دوم درضمن ابطال بقای روح افندی گفتیم فلسفه غلطی است وبفقدان مؤثر اثر مفقود نشود وبطوریکه او بنای اثررا تخصیص بانسان داده نیست بلکه یك مور هم که مؤثر لانه‌وخانه‌خود است میمیرد یا کشته میشود ویاپامال میگردد مثل اینکه تامدتی خانه ولانه‌اش که اثر اوست باقی میماند موریانه معدوم شود وتیر وتخته راکه او سوراخ کرده تا مدتها بدان حال باقی است زنبور عسل میمیرد وموم وعسل اوتا دیری مورد استفاده است وبالاخره این امر عادی رانمیتوان برهان بقای روح (آنهم روح‌انبیاء) شمرد !

۷ - اینکه شجره بی‌ثمر رابامثمر کردن مخالف قانون طبیعت نیست بلکه موافق طبیعت است در صورتی انسان قادر بود مخالف طبیعت عمل کند که مثلا میوه‌را از پشم شتر بیرون آورد وگرنه پیوندشجر مثمر بدرخت بی‌ثمر زدن موافق طبیعت است .

باری قدم هشتم مطول شد واینك باختصار کوشیده بقدم نهم که کاشف اسرار بسیاراست میپردازیم .

قدم نهم

سفر دوم من بعکا وحیفا

درسال ۱۳۳۳ که سال اول جنك عمومی بود عبدالبهاء بتوسط سیم تلگرافی کرده مسافرت مرا تقاضا نمود وآن سال دومی بود که از سفر غرب مراجعت نموده بودم حدس زدم که میخواهد مرا باروپا برای بعضی مغالطات وخودنمائیها چه پیش ازمن وبعد از سفر یك نفر مبلغ همدرجه وهم‌قطار من میرزا علی اکبر رفسنجانی را بآلمان باصطلاح خودش برای آبیاری تخمهای افشانده او واز روزگار اینکه آن مبلغ پس ازمراجعت ازسفر آلمان «مانند آواره سفر لندن» بکلی از بهائیت برگشت فرقی که با آواره داشت این او نتوانست بحسن تدبیر افکار خود را حفظ کند تاکتابش تمام و

نشر گردد لهذا در معرض هجوم بهائیان بدستور سری عبدالبهاء د
ماهرانه اوواقع شد چندانکه در حجره تیمچه حاجب‌الدوله در مدت
سال تحت مراقبت زردشتیان ابله بی‌سواد بهائی مقیم آن تیمچه واقع
وبقدری ازدست آن جهال بی‌عاطفه صدمه کشید که مسلول شده عاقبت
ایشان فرار کرده بسمت رفسنجان رفت وباندك فاصلهٔ در گذشت وآن
منتشر نگشت ولی آواره همان تضییقات واشد از آن‌را جلوی زری
دیده حتی درصدد اعدامش بودند ولی باتائیدآلهی وحسن تدبیرخود
شدم بنشر قسمتی ازاطلاعات خویش وچون این سدشکسته شددیگران
مانند آقای نیکو وآقای اقتصاد(میرزا صالح مراغی)وآقای‌شهاب‌فرد
وچند نفر دیگر بکم وزیادی موفق برنشر اندکی از اطلاعات خود
وتا حدی شواهد برصحت کشف‌الحیل اقامه شد ولی حضرات بهائی
بیدارشدند وبهر وسیلهٔ بود از ادامه این گونه کتب جلو گرفتند بطور
مثلا یزدانی‌متزلزل را دوباره بحوزهٔ خود اعاده‌دادند وبهر حیله‌بود
اوراهم دروزارت جنك تأمین کردند .

مجملا قبل ازمسافرت خودم رفسنجانی‌مذکوررا ملاقات کردم
بازگشت اواز بهائیت براثر کشف دروغهای عجیبه افندی‌بوده که
مطاع ومتنفذ درعالم‌غرب قلمداد نموده درحالتیکه‌درهمهٔ آلمان قریب
نفر اشخاص غیر مهم در اطراف مسلك بهائی حرفها بلد شده و
محفلی تشکیل می کنند واز هر شهری یکی دونفر سفر کرده بدان
رفته بقول دکتر یونس خان (نشستند و گفتند وبرخاستند) یعنی جز
چیزی نبود وهمان عده قلیل‌هم برفسنجانی توجه نموده باو گفته بودند
ونطق وبیان شما مهمتر ازعباس‌افندی‌است‌ودختر کنسول شوارز که
همهٔ آنهاست خواسته بود با رفسنجانی وصلت نماید ومجموع این
افندی‌را بغضب آورده ازرفسنجانی‌سلب اطمینان کرد وبامحاء او کمر
چه دربهائیت گناهی بالاتراز بیداری وآزادی نیست‌همین قدر که
شخصی بیدار شده کمر باعدام وامحاء ویا اقلا بسلب اثر از کلمات
اتهامش بهر تهمتی که امکان پذیرفت می‌بندند واز اینست که هرکس
بیدارشد دوباره خودرا بخواب میزنند و ازاین قبیل بسیار داریم که
رادرمحل خوداشاره خواهیم کرد .

بااینکه مسافرت‌درضمن‌جنك کارمشکلی بود چون مایل بودم‌اند

شود بی درنك حركت كردم پس از آنكه دو ماه در كرمانشاه وچهل
از بغداد وایامی درحلب معطل شدم وبازحمات بسیار وسائل سفرخودرا
م كردم عاقبت با پنجهزار تومان پولی كه بابیان همدان و كرمانشاه
د طهران داده بودند بحیفاواردشدم ومخصوصاً ذكر پول كردم تاسخنی
نماند ومعلوم شود كه اگر من آدمی‌مادی بودم‌خوردن پنجهزار تومان
باآشامیدن آب یكسان بود زیرا افندی نمی‌دانست پولی داده‌شده‌راه
باهم بسته بود سندی‌هم صاحبان پول نخواسته ونگرفته‌بودند پولی كه
دوتومان وده تومانش یكی داده آنهم درراهی كه‌چند دفعه باسارقین
دست گریبان شدیم آنهم درسال جنك كه بهترین عذرها درپیش‌است
رتن آن اهمیتی ندارد معهذا بطوری پولهارا تحویل افندی دادم كه‌او
رش تعجب كرد وحتی در مراجعت خرجی برای خود نگذاشته بودم و
ر شد كه صد تومان بحاجی امین حواله دهد وآن لوح صد تومانی كه
ر صحت عملم نیز درآن درج‌است آلان در كتابچهٔ الواح من‌موجوداست
مكرر بعضی رفقا گفتند چرا این پول را دادی ! گفتم برای اینكه
ری قلم وزبان ووجدانم دربیان حقیقت بازباشد ونزدخدا وخلق‌ووجدان
سرافكنده نباشم وخود اوهم بهانهٔ نداشته باشد وگرنه میدانم این
ملك مشروع اونبود ومن خود اولی بتصرف آن بودم كه بقوهٔ نطق
ین وتشویقات من وامثال من جمع شده‌بود حتی بعضی اززنان بزبان
زه می گفتند شما خود مختارید كه‌این وجه رابهر مصرفی برسانید معهذا
میكنم خدا راكه طمع دامنگیرم نشد وآلوده بدان مال كثیف نگشتم
الحمدلله (این‌بود مرتبهٔ نمك‌نشناسی‌ما) وآن‌بود درجهٔ حق گذاری
ن كه گفتم قریب ده‌هزار تومان خسارت در كتاب تاریخشان بمن زدند
مدلله كه (شب سمور گذشت ولب تنور گذشت) وخدا چند برابر آن از
شروع بمن داد .

قدم دهم

ازحیفا تاعكا یاخرسواری عبدالبها

در حیفا سه‌ماه درنزد افندی ماندم و كمال تقرب را داشتم حیفا هم
ن بودلیلاً ونهاراً ازحضور استفاده نموده دنیادنیا مطلب فهمیدم‌درهر
ن عیبی یافتم ودر هرنبوتش سفاهتی دیدم‌درهر مزاحش اسراری‌جستم

ودر هرصحبت سیاسیش رموزی ادراك كردم وبالاخره تمام شرایطی
گفتیم باید درمصلح مذهبی یا امور اجتماعی باشد بتمام معنی عکس العمل
آنرا در عبدالبهاء دیدم درحالتیکه دورادور نوع دیگر شنیده بودم
فی الحقیقه تصور میکردم که اگر اوحق نیست ملهم نیست غیبدان نیست
عالم کامل نیست ولی اقلا اخلاقیاتی که در کلمات خود وپدرش اظهارشده
داراست ولی خدارا گواه میگیرم که اثری ازآن اخلاقیات هم دراو ندیدم
همه را معکوس مشاهده نمودم بدینگونه که گفتیم مصلح باید حب جاه
وریاست نداشته باشد بدبختانه عبدالبهاء را ازهمان وحلهٔ اولی یکنفر آخوند
جاه طلب ریاست پرستی دیدم که هیچ آخوندی را بآن درجه ظاهر ساز
وریاکار وریاست دوست ومال پرست ندیده بودم . برای نمونه همین عکس
شیخ خرسوار که درج میشود کافی است .



این عکس راکه از انتشارات نمکدان ادبی بنده است با
سلسله ازحقایق برجسته بقلم آقای نیکو درفلسفه سوم
ملاحظه نموده یا مینمائید

باری این عبدالبهاست که برای رفتن بعکا برخرنشسته یکی ازمریدان رابرآن داشته که رکاب وزانویش ببوسد وعکاس راواداشته که بدین حالت عکس بردارد ! آیا کسی که پدرش در کتابش تقبیل ایادی (بوسیدن دست) را حرام کرده وبالعکس خودش همیشه پای خودرامیکشیده تا مریدانش ببوسند وهنوز لحافش را دراطاق مخصوصی گذاشته‌اند که مریدان بروند ببوسند وعبدالبهاء هم برهمان رویه همواره پای خود را با پوتین دراز میکرد که مریدان ببوسند بزبان میگفت دست وپا بوسیدن حرام است ولی عملا اگر کسی نمیبوسید مکدرمیشد ودامادهای خودرا تحریك میکرد که بآن مسافر ومرید سرزنش کنند که توآداب تشرف رابلد نبوده وبی احترامی کردی (!) آیا یك همچو آخوند ریاست پرستی قابل هست که او را مصلح امور مذهبی یا اجتماعی درهر دوره ویژه دراین دورهٔ بیداری مردم تصور کنیم؟!

قدم یازدهم

از حیفا تا شام

پس از آنکه در حیفا ماندم وراه اروپا بسبب جنك عمومی بسته شد وبر من معلوم گشت که عباس افندی بقدر یك آدم سیاسی وحکیم ماهر هم پیش بین نبوده نتوانسته است بفهمد که جنك تاکی طول میکشد و نتوانسته است بفهمد که آمریکا داخل جنك خواهد شد ودر موقعی که از او سؤال کرده اند گفته است آمریکا وارد نمیشود واین در بدایع الاثار (سفرنامه عبدالبهاء) مندرج است مجملا مرا که برای اروپا طلبیده بود متحیر ماند بچه کاری بگمارد بالاخره مالیخولیایش بدینجا کشید که لوحی مبنی بر تحریك فساد بجمال پاشا نوشته مرا مأمور ابلاغ آن نماید .

قضیه جمال پاشا

چون کراراً شرح این قضیه را ازما پرسیده‌اند اینك مختصری اشاره میشود . درآن اوقات که جمال پاشادرشام بود عباس افندی از جهات عدیده اضطراب داشت اول اینکه راه ایران که مزرع حاصل خیز یا بانك و کمپانی زرخیز اوست بسته شده بود . دوم آنکه میترسید جمال پاشا و انور پاشا سربسر او بگذارند ومدارك خیانت او را بدست آرند وبفهمند که او دخیل در امور سیاسی است . سوم آنکه اگر آمریکا داخل جنك

شود چنانکه شد واگر بعد از جنك صلح عمومی جاری نشود چنانکه
چه عذری در غیب گوئی خود پیش آورد در این ضمنها بخاطرش رسید
کاغذ بجمال پاشا بنویسد ونوشت ابتدای آن تاریخ قیام صلاح‌الدین ایوبی
است شرحی از خدمات او باسلام وضمناً وعدهٔ نصرت بجمال پاشا که تو هم
موفق‌خواهی‌شد مانند صلاح‌الدین‌وغلبه خواهی‌جست بر کفر (یعنی مسیحیت)
ودر آخر لوح این جمله را درج کرده شرط موفقیت این است که با ایران
متفق شوید وچون ایرانیان درمذهب خود مصر ومتعصب اند بید بهر قسم
است ولو بحدت وشدت ایشان‌را مطیع اوامر خود کرده (یعنی ایران را
مقهور ارادهٔ خود کنی اگرچه باردو کشی باشد (باهم بر نصرت اسلام
قیام نمائید). اینلوح در دوصفحه عربی‌وترکی وفارسی بهم آمیخته بخط
کاتب وامضای خودش نوشته شده بود ومرا دعوت کرد که باید در شام
بجمال پاشا برسانی واگر ممکن نشد که باو برسانی باید فوری آنرا آب
بشوئی که بدست دیگری نیفتد وحتی چند دفعه گفت این لوح نباید بدست
ایرانیان بیفتد ولی‌در این حکمتی‌است که اگر جمال پاشا به بیندخوبست
وهی مکرر میکرد که در این حکمتی است در این سری است که برای
امر مفید است. من درمقام اعتذار از این سفارت عجیب گفتم من شخص
ایرانی لباس ایرانی که ترکی‌هم خوب نمیدانم راهم نمیدهند که بجمال
پاشا برسم تغیر کردو گفت تأیید جمال مبارك بشمامیرسد! بعد فکری کرد
گفت بلباس افندیهای عثمانی ملبس شوید ودر همان شب فینه ومولوی
برایم تهیه کرده ومرا درلباسی که ذیلا ملاحظه میشود در آورد ودر آن
ایام‌میرزا احمدسهراب‌راهم برای‌اجرای‌بعضی دسائس‌دیگر به لباس فینه
مولوی در آورد. باری آوارهٔ آن روز با این لباس حرکت بشام کرد
ولی نمیدانم از معجزهٔ عبدالبهاء وتایید پدرش بود یا از صفای قلب
معجزهٔ خودم بود که شب درترن خطآهن خوابم‌برد وجعبهٔ که اسباب سفر
ونوشتجات ومنجمله آن لوح‌بود بسرقت رفت. این قضیه را همهٔ بهائیان
میدانند که در آن سفر جعبهٔ نوشتجات من درترن بسرقت رفت وخبر
بحیفا رسید وفوری افندی‌میرزا حسین یزدی از اقارب عیالش را فرست
بشام به بیند چه شده وتامدتی نگران‌بود تا آنکه فهمیدسرقت ساده بوده
ومطلب مستور مانده وخاطرش آسوده شد وعجب است که پس از زوال
اقتدارجمال پاشا در چند لوح‌وخطابه نام اورا بزشتی برده وچون لکار

از مکتوبی ذکری از او کرده ام در لوح بخط خودش جواب مهملی



این عکس هم دچار کینهٔ بهائیها شده وچاقوی مردان وسوزن زنان در آن کارگر شده !!

ـــــــ

زاده که محفل طهران آن رانپسندیده وچیده وبقیه را عکس گرفته موجود است .

قدم دوازدهم ـ همقدمی با قدما

در این سفر که فراغتی حاصل بود ایامی چند با قدمای عکا همقدم بده وتمام شرارتهائی که سالهای نخستین یعنی ایام جوانی ازپسران بهاء سرزده بود آگاه شدم واگر چه این فصل مهمترین فصولی است که باید داد سخن در آن داده شودولی چون حائز تطورات وتنوعات بسیاری است که ازطرفی ذکر تمام آنها مستلزم اطالهٔ سخن است و کتاب گنجایش آنرا ندارد وازطرفی متضمن مسائل مستهجنهٔ بسیاری است که موجب غضب انام خواهد بود وباز حمل بردشنام خواهندنمود وهمین مقداری هم که متفق علیه تمام اهل بهاست تحت دسیسه ومغالطهٔ ایشان واقع میشود لذا ازهمهٔ

آن حکایات فقط بشرح آدم کشی بهائیان درعکا قناعت مینمائیم ، و
ودرشرح آن قضیه نیز ازبین‌صدها نسخ واقوال فقط نسخهٔ پروفسور
براون را انتخاب نموده حرفاً بحرف ترجمه مینمائیم ونظریه واطلاع
را بعنوان تذییل ضمیمه‌آن میسازیم .

آدم کشی بهائیان عکا

پروفسور براون مستشرق انگلیسی در کتابی که
Matérials for lhe Study of the Babi Fobzion
استاد بابیت نشر نموده است بانگلیسی مینویسد .

۱ — پروفسور در صفحهٔ (۷) ازآن کتاب مینویسد بهاءالله در
۱۲۷۱ بانوکرخود موسوم بابوالقاسم از بغدادحرکت بسلیمانیهٔ کرد
نمود ودر بین راه نوکر او مرد .

تذییل

از عباس افندی شنیدم که ابوالقاسم همدانی بود واز سلیمانیه
خواهش بهاءالله رفت بهمدان وخانه ومایملك خودرا فروخته‌آمدبسلیما
ولی درآن حوالی چون دانسته شده بود که هزار تومان نقد همراه دار
اورا کشتند .

وقت دیگر گفت میخواستند با ابوالقاسم ونقدینه‌اش بمصر برو
وعمل اکسیراحمر را تمام نمایندابن‌بود که‌عمرابوالقاسم‌سرآمده موفق نش
وقت دیگر گفت خبرقتل ابوالقاسم درجریدهٔ بغداد درج شد بر
اینکه ابوالقاسم نام همدانی نقدینهٔ همراه داشته ودر صحرای
سلیمانیه سرش بریده شده ونقدینه اوبرده‌شده وقاتلش معلوم نشده و
گفت از خبر قتل ابوالقاسم مافهمیدیم که بهاءالله در کردستان است
از بهائیان برگشته میگفت از مجموع این‌اقوال چنین استنباط میکنیم
قاتل ابوالقاسم همان‌کسی بوده که دیك اکسیر برایش بر سر اجاق
وآن ابله را فریب داده که برو دارائی خودرا نقد کرده بیاور وچون آن
برای خوردن پولش اورا بصحرا برده کشت . وگر نه معنی ندارد
عبدالبهاء بگوید قرار بود با نقدینه‌اش همراه جمال مبارك بمصر برو
درحالتیکه وقت دیگر میگفت قبل از وصول بجمال مبارك (بهاء) ا
بوالقاسم کشته شد ونقدینه‌اش مسروق گشت وازآنطرف پروفسوربرا

نند قتل را بنام‌مرك تحویل دهند چه اغلب‌اسناد تاریخی راپروفسور
ریح میکند که از بهائیان گرفته است وچون نظیر این قتلها بسیار از
وپسرانش سرزده (چنانکه بزودی خواهید خواند) لذا اینهم عجب
بلکه مؤیدات کثیره دارد که بقول آن بهائی قاتل ابوالقاسم خود
اله بوده لاغیر.

پروفسور در صفحه ۱۰ مینویسد آقا سید اسمعیل زوارهٔ در سنه
۱۲ یکروز نزدیك ظهر بیرون شهر بغداد در راهی که بسمت کاظمین
رفته خودرا انتحار نمود (تذییل) بین بهائیان شایع است که او از
ل مبارك استدعا کرد که غرفهٔ از نور حقیقی جمال خودرا باو نشان
فرمودند طاقت نداری چون اصرار کرد باو نمودند وطاقت‌نیاورده
درا انتحار کرد!

بعضی رنود چنین فهمیده‌اند که سید اسماعیل بیچاره را هم کشته‌اند
از قتلش اینگونه القاءآت از طرف بهاء و اطرافیانش بگوسفندان
رش شده وعلت قتل او همانا بیداری او بوده که‌چندین امرنامشروع در
خانواده دیده وچندین اشتباه مشاهده نموده وخواسته است از ایشان
م وبکاظمین برای توبه برود حضرات هوای‌کار را فهمیده از قفایش
در بیرون بغداد کارش را ساخته‌اند وشاهد این‌مقصود دوچیزاست‌یکی
رچنین حرف مزخرفی که او طاقت نورمبارك را نداشته چه در امر
ما خود دیده وتجربه کرده‌ایم که هرجا خرقی‌واقع شده وافتضاحی
اده برای پوشیدن مطلب کاملا عکس‌العمل آنرا جلوه داده برگشته
کار ودیوانه از تقلب ایشانرا دیوانهٔ از انجذاب واشتباه را معجزه
راشهید قلم داد کرده‌اند وشاهد دوم اختلاف درمحل قتل ونوع قتل
که در تاریخ بقید دروازه وراه کاظمین مقیدی مثبوت است ودرافواه
یادداشتهای کتبی بهائیان درب خانه بهاء را محل وقوع قتل‌انتشار
ند زیرا اگر طاقت‌نورنداشت‌بایست فوری‌منصعق شود ومعنی‌نداشت
بیرون بغداد بحال خودباشد و آنجا ازدست برود.

پروفسور در صفحه ۱۱ مینویسد ژنرال قونسول‌دولت انگلیس‌مقیم
(کلنل آرنولدبروکمبال) باب مراوده ومکاتبه‌را بابهاءالله بازنموده
هاءالله تبعیت‌دولت انگلیس‌را قبول ودرتحت حفاظت آن دولت‌درآید
رال‌قونسول بدو گفت در صورتیکه مایل باقامت در انگلستان نباشید

میتوانید بهند بروید که یك مملکت شرقی ومطابق مذاق شماخواهد
درصحفه ۵۲ پروفسور براون مینویسد که سیدمحمد اصفهانی
رضاقلی تفرشی وخواهرش شروع بضدیت بابهاءالله نموده والواح
بهاءالله راجمع کرده رساله‌های متعدد بطور کپیه بین مردم منتشر
بهائیان مقیم عکا برای اینکه سید محمد ومیرزا رضاقلی واازمیان
بعد ازمذاکره ومشاوره زیادنصیر بغدادی راکه‌حاجی عباس نام
از بیروت احضار کردند که‌سید رابقتل رساند ولی بعداً ازاین خیال
کردیده‌اند(حاجی‌عباس که نام اصلی او نصیروازدزدهای مشهوروار
معروف بغداد بوده میرغضب بهاء ومطیع‌عبدالبهاء بوده چه دراین
بغداد که عبدالبهاء عباس درسنی بین پانزده تا نوزده بوده این
که‌مردی چهل‌ساله بوده کاملا تبلیغ کرده بوده‌است وخود بهائیان
میگفتند نصیر(یاحاجی عباس) عاشق سرکار آقابود واوچندین
خاطر آقا مرتکب شده هرموقع که مخالفی داخلی پیدامیکردند
میدادند اولین قتلی که این نصیرعرب مرتکب شد قتل ملا رجب
برادر زن سیدباب بود در کربلا چه اومردی مطلع بود وبسبب
حوادث‌ابداً زیر بارریاست میرزا حسینعلی نرفته‌قیام اورا برخلاف
باب معرفی میکرد لهذا نصیررا برای کشتن اوبکربلا فرستادند
درصحفه ۲۲۰ از کتاب پروفسور بروان مذکور است واینکه
سید محمد منصرف‌شدند نه‌این بوده‌است که بکلی منصرف شده
بعداً خواهیم فهمید که‌چگونه اوورفقایش‌را کشته‌اند منتها قتل آن
عباس یانصیر واگذار نشده وشاید سببش این باشدکه طلب کرد
بیروت طبعاً اشتهاری یافته وممکن دیده‌اند که قضیه‌مستور نماند
رامرخص کرده کار رابکسان دیگر واگذار نموده‌اند) نقشهٔ دومی
آن‌بیچاره‌هاکشیده شد بطوری که پروفسور برون در صفحهٔ ٥٤
آقا محمد ابراهیم کاشانی ببهاءالله گفت که ما جمعیتی برای قتل

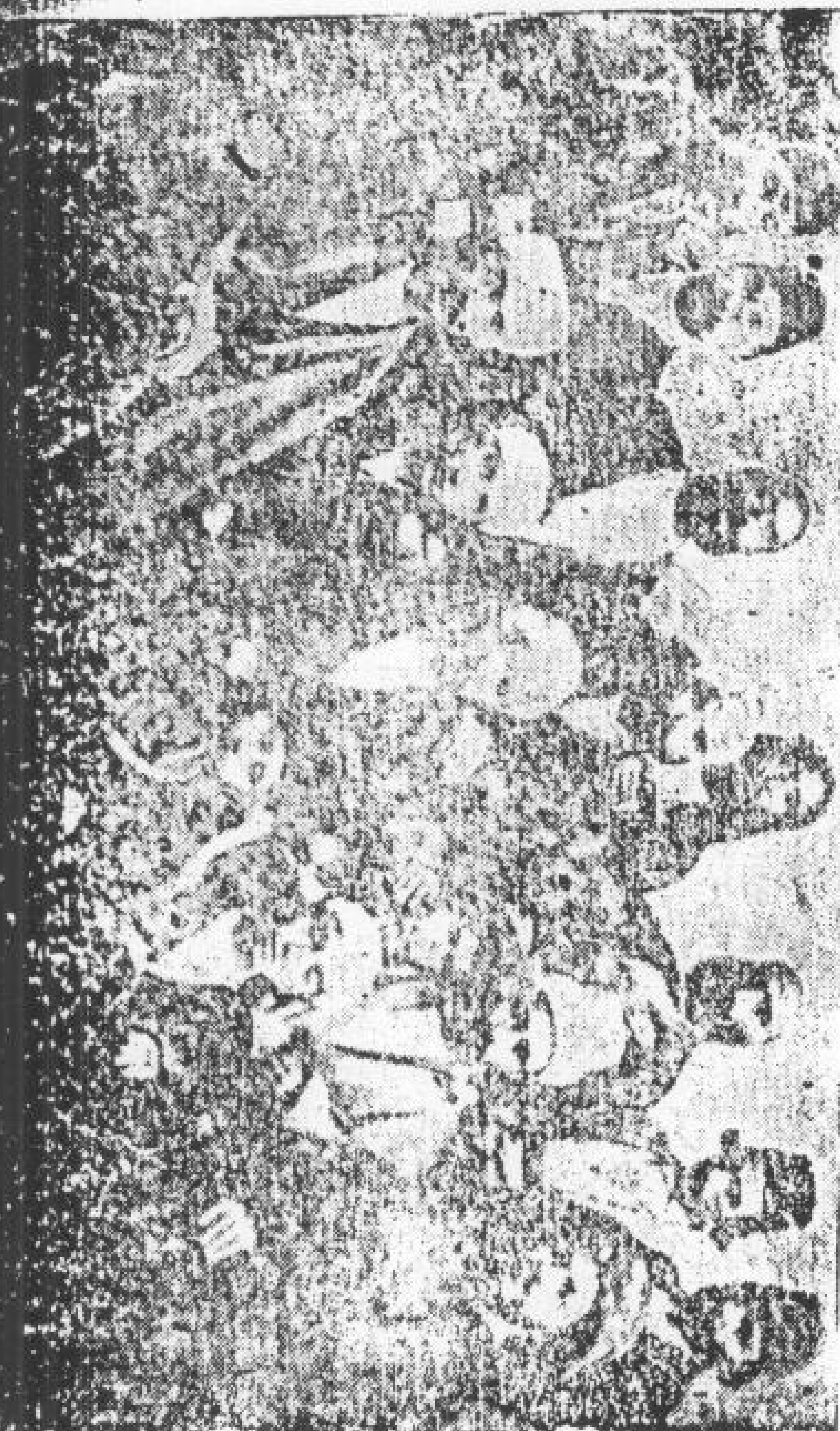
---

(۱) راجع بمراوده باقناسول خارجه خود عباس افندی
عدیده اقرار بلکه افتخارکرده منتهی بلحنی مخصوص وان
مفاوضات عبدالبهاء این قضیه مذکور است واطلاعات ونظریات
در اینموضوع وکلیه تشبثات بهاء وبهائیان بخارجیان در محل
شده ومیشود .

دادهایم ولی ظاهراً بهاءالله او را منع ازاین کار نمود ونقشهٔ سوم
منتهی شده بدینطریق است .
ر صفحه ۵۵ مینویسد اسامی اشخاصیکه درقتل سید توطئه کرده
اینقرار است استاد عبدالکریم خراط ـ استاد محمد علی سلمانی
ـ استاد احمد وهمشیره زادهاش میرزا حسین نجار کاشانی وآقا
براهیم کاشانی ومیرزا جعفر یزدی وآقا حسین کاشانی طباخ این
در روز ۱۲ ذیقعده ۱۲۸۸ طرف بعد از ظهر بمنزل مخالفین
فته سید محمد وآقا جان کج کلاه ومیرزا قلی را بقتل رسانیدند
عکا پس ازاطلاع ازقضیه تمام بهائیان مقیم عکا وهفت نفر فوق الذکر
رد بهاءالله وپسرانش عباس ومحمد علی افندی ومیرزا محمد قلی
بهاء) وآقا جان کاشانی ملقب بخادم الله را چهار ساعت از شب
گرفته باداره حکومتی جلب وبهاء را با دو پسر ویك برادرش از
حکومتی تبعید نموده بهاء ومحمدعلی افندی را در شاهوردی خان
افندی را در بندر ومیرزا محمد قلی را درجای دیگر حبس کردند
خادم الله وسایر اصحاب را در محبس سخت زنجیر کردند ومحلی
شرف به بندر ونزدیك منزل یاور توپخانه بود جهة بهاء الله و
ش تعیین نموده پس از سه روز ایشانرا برای استنطاق حاضر کردند
ه ۵۷ مینویسد مدت حبس اصحاب درمحبس حکومتی ٦ روز بوده
تم هفت نفر قاتل را به بندر ومابقی راکه ۲٦ نفر بودند بشاه
خان فرستاده حبس آنان شش ماه وشش روز بطول انجامید هفت
ل محکوم شدند بحبسهای طولانی چند نفرشان هفت سال ومابقی
سال محبوس شدند .

....

گراور ذیل صورت اغلب از قاتلین و محرکین حتی برادر میرزا
مقتول را نشان میدهد واسامی آنان مطابق نمرههای ذیل است
ین عکسهای تاریخی است
۱ ـ عباس افندی پسر بهاء ۲ ـ میرزا محمد قلی برادر بهاء ۳ ـ
مهدی اسم الله رئیس المبلغین بهاء که عاقبت برگشته ورديهٔ هم نوشته
میرزا محمد علی پسر بهاء (غصن اکبر) ۵ ـ میرزا ضیاء الله پسر
این دونفر با عباس افندی مخالفت کرده اند) ٦ ـ میرزا مهدی
طاهر پسر بهاء ۷ ـ میرزا جواد قزوینی صاحب تاریخ ۸ ـ محمد



تباکو فروش اصفهانی از صحابهٔ بهاء ۹ - برادر میرزا رضا قلی
ل تفرشی ۱۰ - نبیل زرندی شاعر بهاء ۱۱ - میرزا آقاجان خادم‌الله
بهاء ۱۲ - مشکین قلم اصفهانی خوشنویس بهاء ۱۳ - حاجی سیاح
ر ۱٤ - آقا حسین آشچی طباخ بهاء ۱۵ - عبدالغفار گوسفند بهاء
خودرا در ادرنه بدریا افکند

تذییل

بوشیده نماند که این تاریخ را میرزاجواد قزوینی که ازجان نثاران
بود وعکسش در گراور فوقست بپروفسور براون داده واگرچه او بعد
وت بهاء از اطاعت عباس بیرون رفت ولی در آنروز که این تاریخ
روفسور مذکور داده در عداد اصحاب ثابت قدم بوده وبدین‌واسطه
ی از حقایقرا از قلم انداخته وآبرومندانه تاریخ را تحویل داده و
م مورد غضب حضرات شده زیرا مایل بودندکه اینگونه تواریخ
نشود وبمرور فراموش گردد چنانکه یکی از مسائلی که تولید نقار
ن(آواره) ورؤسای بهائی کرد همین‌بود که این قضیه را با بسیاری
ایای دیگر از کتاب تاریخ من موسوم بکواکب‌الدریه حذف نموده
کتابرا از اعتباری که نزد خودم داشت ساقط نمودند با وجود این
ی قصهٔ قتل آن چندنفر مشهور وروشن است که احدی از بهائیان بی
ع نمانده واگر چه سر ودست شکسته هم باشد یك عیولائی از این
جنایت شعار را میشناسند منتهی همه را حمل بمصلحت وحکمت و
ن امثال آن نموده‌اند وچنانکه مکرر اشاره شد جنایات بهاء وپسرانش
بش از اینهاست و راجع بهمین سه نفر هم بطور حتم خود عباس
شریك بلکه پیشقدم درقتل بوده وفرمان ازطرف پدرش صادرشده حتی
ابل استدلال میکرده‌اند که سیدمحمدرا خودعباس افندی کشته‌است وباین
طه او مسیح و سیدمحمددجال است چه‌دراخبار اسلامی است که دجال بشمشیر
کشته خواهد شد! بعد که‌دیدند این استدلال موجب افتضاح است مسکوت
شتند وبغیر از این سه نفر دونفر دیگر محمودخان ورفیقش را هم‌در
دیگر درهمان عکا بطور مخفی کشته درپایه دیوار خان (کاروانسرا)
شان را مخفی کرده اند وپس از چندی دیوارخان خراب شده یاخراب
ه اند واستخوانهای آن دو مقتول مکشوف وباز سوء ظنی متوجه
وپدرش شده ولي درآن‌حادثه دکتری از رفقای قدیم عباس افندی

وحریف ساده وباده ومخصوصاً هم نبرد در تخته نرد او در آنجا بوده
او را پس از القاء لازمه بشهادت برده اند واو گواهی داده که این جسد
از اثر وباء متاثر است ودر انقلاب وبائی که کسی بدفن اجساد نمیرسد
این حضرات از عسرت وپریشانی واضطراب وبی سامانی این دوجسد ویا
را در اینجا مستور داشته اند وحتی از کسان خودشان شنیدم که آن
دکتر با آن خصوصیت هزار تومان وجه گرفته برای ادای این شهادت
وآخرهم پس ازچندسال که شهواتش روبزوال بوده بیطاقتی نموده و
قضیه را بنزدیکان خود باز گفته ودر اینجا باید متذکر شد که حق
بهاء اتباع خود را اغنام بخواند وما بفارسی گوسفندشان بدانیم که
تحصیل پول چه جانها میکنند وچه سرقتها واختلاسها می کنند تا
بدست میآورند آنوقت آن پول را برای اینگونه مصارف بعکا میفرستند
وتمام پولهائیکه از اول این امر تا کنون از ایران بعکارفته صرف اینگونه
مفاسد شده یا رشوه وبرطیل شده برای فلان قاضی ومفتی وفلان
وگواه ودکتر ومتصرف ویا صرف فلان دختر ارمنی ویهودی شده
بهترین مالی که سعادتمند بوده آن بوده است که در ازای قری
عدسیه وبهجی وباغهای رضوان وفردوس (!) وعمارات مسکونی دیگر
وذخیره دربانکها داده شده ونه اینست که بهائیان ندانند پول ایران
برای چه مصرفی بحیفا وعکا میفرستند اگر ندانند همان چند نفر
آبادی وسنگسری والا سایرین میدانند واز همان آباده واردستان و
ونجف آباد هم پیش قدمانشان میدانند وموقعی که کاسهٔ گدائی برای
زادگان عکا بدست میگیرند صریحاً میگویند سرکار آقا خرجشان
است از حاکم عکا تا گدایان حیفا توقع دارند وباید بخوردشان بدهند
صداشان بلند نشود ویکدفعه فکر نمیکنند که چرا انسان باید برای
دروغ ویا روپوشی از فساد خود واتباع خودرا باین خرجها
بیندازد ؟ وپول ملت فقیر بدبخت ایران را به آن دسائس بدست
وبدین وسائل از دست بدهد !

باری برگردیم بموضوع قتل آن پنج نفر وکسان دیگری که جان
فدای آمال بیمعنی میرزا عباس وپدرش وبرادر واحفادش شده بس
دانست که فلسفهٔ قتل آن اشخاص این است که هر یك از آنها نعیب
یا بانك دهلی از دور شنیده به خیال نوای بلبل بهیجان آمده
صدارا گرفته رفتند تا آنکه بمرکز صدا نزدیك شده رقیب را بجای حبیب

امکان عندلیب دیده طاقت نیاوردند که ساکت نشینند (مانند خودم) هر کدام آنان که بدون احتیاط قدم در مخالفت و کشف اسرار ایشان میگذاشتند در همان منطقه نفوذ ایشان قلم بدست میگرفتند اینطور بمخمصه افتاده بشمشیر قهر میرزا خدا و خدازادگان بی وجدای کشته میشدند و بعضی مواجه باشمشیر قهر نشدند باتیغ قلم و سفسطه تبلیغی مجروح میگشتند تمام معاصی و فسوقی که درخود بهاء و بهازادگان بود و سبب تزلزل آن شخص شده بود آنرا کتباً وشفاهاً بخودش نسبت داده بهو وجنجال سخنان او را ازمیان برده ومفقودالاثرش میکردند واگر احیاناً گاهی یکنفر چون بیکس وآواره ازاین دوتیغ بران نجات یافته وتیغ قلمی بران تراز تیغ قلم ایشان در دست گرفتند باز رؤسای مرکزی بقوهٔ مغالطه واشتباه کاری نگذاشتند حقیقت حال براتباع دور ازمرکز مبرهن گردد معهذا در گفتن چیزی است که در گفتن نیست وهمهٔ این حقائق در فصول آتیه بیان خواهد شد .

بالاخره عباس افندی این رویه را دائماً تعقیب داشت یعنی مخالف خودرا که دربساط محرم ومجرم شده واسرار راشناخته وبکشف آن پرداخته بود میکوشید برای افناء واعدامش اگر موفق میشد عربدهٔ اقتدار سر میکشید که به بینید (قدرت حق فلانرا بر کمرش زد !) ! چنانکه عنقریب این کلمه را از اثر قلم خودش خواهید خواند واگر موفق نمیشد بسین وسوف دست میزد وهردم در کلمات خود اندارش مینمود تااز طرفی خودش شاید بلغزد وتصوری برایش پیش آید وبدان سو باز گردد واز طرفی مریدانش از قهر او اندیشه کنند واگر احیاناً ضعیف النفسی از این سین وسوفهای او متزلزل میشد ویااحتیاط دامنگیرش نغمهٔ مخالفت را کوتاه میکرد عباس افندی باز اورا ببساط دوستان راه نداده دستور میداد که صورتاً ریشخندش کنید وسراً در صدد اضلالش باشید واگر هیچ دسیسه در او اثر نمیکرد باز دست ازاغراق های خود برنداشته شاید او باکمال سلامت وعزت دریکشهر زندگی میکرد نغمهٔ شکرانیت بگوش مریدان میزد که به بینید بچه ذلتی افتاده ؟ گاهی به (ومن اعرض عن ذکر ربی فان له معیشة ضنکا) استشهاد میکرد و گاهی به پدرش (هر که رابینداری از خاک بستر) استدلال مینمود ومریدانی که از حال وزندگی آن شخص خبر نداشتند این نشریات کذبه را وحی

منزل می‌بنداشتند وگمان میکردند مثلا آن شخص درکنار خیابان که میکند یاآنکه ازشکل خود برگشته یافرضا خوراج بسر وصورت او دهانش افتاده واگر کسی اتفاقاً اورابرمسند عزت‌جالس دیده انکار واضمحلال وی‌رامیکرد مورد حملهٔ گوسفندان‌واقع میشد که تو بهتر یا سرکار آقا ؟ آقا درلوح خبر ذلت وفقر وجنون ویامرگ ومرض داده‌اندتومیگوئی اورا سالم ویا ارجمند وزنده‌ودانشمند دیده‌ام ؟ وآن شخص ناچار میشد که دیده ودانش خودرا انکارکند وحتی هزار بر خودلعنت فرستد که بدیده‌ام ودیده‌ام خطا رفته است تاگوسفندان از درگذرند وبدیدهٔ قهر براو ننگرند .

اینك گراور خط عباس افندی‌رادرسه‌صحفه بنگرید که درقتل رضا قلی بچه معاذیری تشبث کرده وچه رجزهائی میخواند و(آقا) این اوست که درایام حیات پدرش بدین‌لقب ملقب‌شده مراسلات خودرا (آقا) امضاء میکرد وبین حضرات هم چنانکه قبلااشاره کرده‌ایم مشهوراست بهاء میگفته‌است آقا یکی است وآن غصن اعظم عباس افندی‌است

[illegible]

جناب لطف الله ... [illegible] ... بزادگان ... [illegible]

و شوقه محفوظ و مشغول ... [illegible] ... و از حال ... منقطع ... [illegible]

... [illegible] ... که در شما خبر رسیده ... [illegible]

در ... اقدس حاضر شده ... [illegible] ... در گراوان

مکتوب ... [illegible] ... کیفیت احوال خود را مرقوم دار

حاجی فرج الله ... [illegible] ... در ... [illegible] ... صحبت ... [illegible]

محفوظ است ... [illegible] ... شما مشغول بسیار مشتاق

... [illegible] ... و متصلاً ... [illegible]

[illegible]

و شما هستید امید و ... بجهة محبت و ... باشد

مینمودم و بعد از ... شما ... درجه ... نمودم

ولکن قدرت ... الا هو آنچه بیشتر ... نمودم

بغض و عداوتش بیشتر شد آخر امر ...

رساند که کل اهل این شهر را اغوا نمود و که

بغتة شورش نمایند و کل را صغیراً و کبیراً

و ذکوراً و اناثاً هلاک نمایند تا عاقبت کار

باین قسم ... شد ... حقیقة این کیفیت

[illegible]

... مشهور ...

... ترک ... برگشت ...

... شهاده ...

ولی در این بنا نمود در نزد اهل ... باز ...

... و بیان ... نمودن ... ولی ... ازم ...

... بجهة اطفال ... کردن ... [illegible]

... فقط ... نمودن و ... جمیع ... [illegible]

... اطفال ... کرد ... [illegible]

... اسلام را ... [illegible]

... [illegible]

خ ط ع ب ا س ا ف ن د ی

اهل اسلام مسلکت اینها میخواهند خانه کعبه را و ضریح مبارک حضرت رسول

م انبیا را خراب کنند و جمیع انبیا را باطل میدانند و منکر

ز اول نه باب را میشناختم و نه بیهائی را گول زدند حال که

اطلاع شدم تا آنکه کتاب باب ثانی بدست من آمد فهمیدم تبرا جستم

ند کتاب بیان را از سید محمد گرفته بردند در نزد شخصی از علمای سنه

لفت نیست نه بینید با وجود این نشسته اید و حضرات را

لاک نمیکشید [illegible] فرصت نیست تفصیل را بنویسیم شما در اداره

شتید که این حرفها را جناب میرزا رضا قلی میزند ان شاء الله عنقریب مطلع خواهید

شد انشاء الله مکتوب بنویسید و ان شاء الله امیدواریم که اسباب [illegible] فراهم

قا

اکنون ملاحظه فرمائید که (آقا) چگونه دراین لوح نعل واوارونه
زهمهٔ فسوق رابمیرزا رضاقلی نسبت‌داده درحالتیکه هر شخص عادی
نه که اگر این سخنان صدق هم بود مجوز قتل او نمیشد آنهم از
کسیکه میگوید دین صلح وسلامت آورده‌ام در حالتیکه خودش در
مو بامثال این اعمال مشغول بوده وحتی ازماننده ظل السلطان دشمنی
توانسته است عمل خودرا مستور دارد ودر پاریس با اوهم پیاله‌نشود
خره، مانند آفتاب روشن است که پس از قتل میرزا رضا قلی تشبث
سخنان اوهن از بیت عنکبوت است ودر واقع جملهٔ (قدرت الهی بر

کمرش زد) ازآن حرفهای مشدیانه‌وحاکی ازلوطی بازی‌است! نه‌دین‌سازی
ودر واقع نوعی‌ازاعتراف است برای عباس افندی درقتل میرزا رضا قلی
ومتحیرم که باآن زرنگیها چرا نسبت ازلی بودن را باو نداده چه درت
موارد برای اینکه اهل اسلام عصبی نشوند اینگونه مخالفین خودرا بنسبت
ازلی بودن مستوجب اینگونه ابتذال‌ها وانمود میکرد بلکه افتخارمیکرد
که من‌پدرم را واداشتم که باعمویم‌ازل‌تفریق نماید چه فصل بهتربود بمراتب
بیشتر وسیلهٔ دست‌ما میشد که از طرفی دوستان را بغیرت آوردیم‌ودر
لطیفه‌ایست که اساساً یك آدم‌زشت بدگل‌هم همین که رقیبی توانست
کند بیشتر ممکن‌است جلب مشتری نماید واز طرفی هم وسیله باشد برای
تهدید مردم که هر که راخواستند ازدر مخالفت مغلوب کرده از مغلوبیت
اوابراز قدرت کننده‌ورجز بخوانند ممکن باشد بویژه اینکه عباس وپدرش
مغلوبیت یکنفر مسیحی یا مسلم را نمیتوانستند برخ مریدان خود بکشند
ولی مغلوبیت یکنفر بابی ازلی یاناقض راخوب‌میتوانستندبرخ‌اغنام کشیده
ایشانرا مرعوب و خود را محبوب ایشان سازند چنانکه ساختند وسرمایهٔ
مهمشان همین بوده‌وهست لاغیر خلاصه این بود فلسفهٔ‌قتل امسال‌سیدمحمد
اصفهانی ومیرزا رضا قلی‌ومحمودخان وآقا جان کج کلاه وهر کس دیگر
که‌در تواریخ ثبت شده یا ازقلم افتاده این بهاء وبستگانش‌همان کسانند
که مردم را بقلعهٔ طبرسی‌تحریك کرده دردورهٔ باب بادولت‌طرف‌میکردند
ونقشهٔ حکومت وسلطنت جدید میکشیدند وبکشتن زن وبچهٔ مردم بطور
مخفی وآشکار زهر چشم از مردم میگرفتند وچون ناصرالدین شاه باآن
ضعفی که درآنروز متوجه‌دولت بود ایشانرا مقاومت کرده قلع وقمع ساخت
فهمیدند بقهر وغلبه هرقدر هم دولت ضعیف باشد نمیتوانند بجائی برسند
آنوقت مظلوم شدند وباین تن دردادند که فقط باتبلیغات مذهبی دررگ و
ریشهٔ‌مردمان نادان بیخبر تصرف کرده به‌عنوان‌صلح‌خواهی ودعوت بوحدت
عالم‌انسانی وامثال آن‌خودرا ازسوءظن دولت وملت نجات داده‌مال‌مردم
بگیرند وبخورند وعیش کنند وضمناهرجا گوش شنوائی‌ازبیگانگان دیدند
برعلیه ایرانی‌تبلیغاتی کرده چنان‌وانمودنمایند که گویا ایشان خارق‌اوهام
ودیگران مستغرق درآن در حالتیکه اوهامی که ایشان القاء مینمایند
هزار درجه از اوهام سایر ملل سخیف‌تر است (این سخن بگذار تا وقت
دگر) وچون کسی یافت میشد که با فکر ایشان همراهی نکرده پس

گاهی براغراض درونی ایشان قیام بر مخالفت میکرد همان پیرحمیهای
رهٔ باب را از سر میگرفتند نهایت بطور مخفی وشاید کسی بگوید پس
آنو ونیکو وصالح زنده‌اید ؟ جواب اینکه ماهریك در گوشهٔ افتاده‌ایم
از دسترس ایشان بیرونیم وعرب گفته‌است (اذالم تجدنی کم تجلدنی)
ی ـ آنرا که نه‌بینی‌ای صنم چندزنی ؟ وبعلاوه وقتی آنها بیدار شدند
ماکار خودرا کرده وندای خویش‌را گوشزدقسمت‌عمده ازممالك‌اسلامی
رده بودیم والا درابتداء که من تنها بودم وهنوز ندایم عالمگیر نشده
چندین دفعه مامور برقتل‌من گماشتند وبیداری‌من آنانرا مایوس‌ساخت
این بیعدهم میدانند که دیگر نتیجه ندارد حتی از بابیهای آباده پیغام
فل روحانی طهران رسیده که اگر شما مرد این کار نیستید مازنی را
ستیم تا آواره را بکشد وباز درمحفل طهران محمد کاشانی که‌ازیراق
های نایب‌حسین بود ومن خود اورا نجات داده کمك کردم تادر مدرسهٔ
ت معلم شد گفته بود کشتن آواره کارسهلی است ودکتر یونس‌خان‌از
ن سخن غضبناك شده ویابیمناك گشته بود وخواسته بود ازمحفل‌استعفاء
د وباز مردی که درلباس نظام است‌نقل قولی کرده گوشزدم نمودکه
یان گفته‌اند مامیتوانیم زنی‌را برقتل آواره برانگیزیم ودر واقع‌باین
ن تهدیدم میکرد که هرچه‌میدانم نگویم وهنوز هم‌نگفته‌ام‌مگرانکی
آنها رابس حیات من ونیکو وصالح وشهاب وکسروی یارهبر وصبحی
امی وشرقیان یا غربیان وشهید زاده یا سفیه زاده ویزدی یا یزدانی و
انی وجسمانی وصدها برگشته آشکار ونهانی دلیل برحسن فطرت‌یا
عقیدت کارکنان بهائی نیست بلکه‌برحسن‌اراده دولت کنونی‌وبیداری
وعقب رفتگی سیاست وقدرت بهائی است لاغیر اکنون مراجعه کنیم
که مورخ پروفسور گفته واوهم نوشته است که بهاءالله اجازهٔ قتل‌سید
راندادابن یکی ازمواقعی است که‌مورخ باقلم احتیاط تاریخ راضبط
رده والا همهٔ گوسفندان بهاء میگویند که بهاءالله لوح قهریه صادر کرد
(ابن اسیاف انتقامك یا قهارالعالمین) واحباب‌دانستند که کشتن آن
خاص لازم‌است ویکی ازقاتلین استاد محمدعلی سلمانی رامن خود ۲۱
قبل در عشق آباد دیدم وشرح حبس چندین سالهٔ خودرا برایم گفت‌و
ت وقتیکه تصمیم برقتل آن مخالفین گرفتم من‌از جمال مبارك (بهاء)
زه خواستم باتبسم وشوخی فرمودند اگر اجازه ندهم چه‌میکنی‌عرض

Missing page

Missing page

وخواهران دو مادری خودرا از دارائی واز ارث پدر محروم ساخت نیز مینویسد که شش سال بعد از فوت بهاءالله ضیاءالله افندی پسر بهاء مریض شد وبرای هواخوری از عکا بحیفا رفت وبر مرضش افزوده شدهیچیك اعضای فامیلش (برای خوش آمد عباس افندی) بدیدن او نیامدند تا آنکه امارات مرگ در او پدید شد بعداز ظهر ۱٤ جمادی الثانی ۱۳۱٦ هجری عباس افندی چند دقیقه بر سر بالین او آمده فوری مراجعت کرد(درواقع این آمدن هم دو معنی داشت یکی سرزنش واظهار مسرت ازمرگ برادر چنانکه بکرات درمجالس احباب مسرت قلب خودرا ابراز میداشت و سد راه ایراد خلق وتظاهر بحسن اخلاق)وروز بعدش هم عباس تا نزدیك دروازهٔ عکا آمده فوری بباغ بهجی رفت وبرای تدفین ضیاءالله حاضر نشد احدی از فامیل وتابعین را هم بحضور اجازه نداده وکسی حاضر نشد

درصفحه ۸٦ مینویسد والدین وبرادران عیال ضیاءالله ازمتابعین عباس افندی بودند لهذا بعداز فوت ضیاءالله عباس ایشان را طلبیده تقاضا نمود که عیال ضیاءالله را باو تخصیص دهند ولی عیال ضیاءالله پس از مرگ شوهرش بسیار متأثر وبر عقیده شوهر میزیست عباس برادران وپدر مادر آنزن را از برای تقاضای ملاقات نزد آن زن فرستاد پس ازملاقات شروع بصحبت و مذاکره نموده صحبت کنان اورا بسمت درب منزل پیش بردند وغفلتاً اورا گرفته باسر وپای برهنه بطرف عرابهٔ که قبلا برای این کار مهیا شده بود کشیدند وزن عباس افندی هم حاضر بود وحتی بعضی اتباع راکه محرمیت باآن زن نداشته تحریك بر کمك مینمود وآن زن بیچاره استغاثه ولابه میکرد ودرآن موقع محمدعلی وبدیع الله پسران بهاء درآنجا حضور نداشتند مگر خادم الله ویك عده از اتباع محمدعلی افندی که ایشان را موحدین میگفتند درآن میانه میرزا جواد قزوینی وعدهٔ دیگر که بمکان مقدس میرفتند(مقصود قبر بهاء است که تبعه محمدعلی آنرا مکان مقدس وتبعهٔ عباس آنرا روضهٔ مبارك میخوانند)از قضیه مطلع شده زن ضیاءالله را از دست آنان خلاص کردند وعباس افندی پس از آنکه بودن آن زن وحیلهٔ خود کامیاب نگردیده باتباع خود دستور داد که قضیه راتکذیب نمائید وحتی بحاجی میرزا حسن خراسانی مقیم مصر دستور داد که رد تهیه وقضیه را تکذیب نماید .

(تذییل) زن ضیاءالله (۱) دختر شیخ کاظم قزوینی معروف بسمندر
که هنوز هم زنده است و برادر بزرگش میرزا طراز سمندر زاده
که تمام این واقعه را باشرح وبسط بیشتری بکرات برای نگارنده در
که :ر کاشان کوچك ابدال میرزا علی اکبر رفسنجانی بود ومیخواست
شود نقل کرد وحتی درمنزل خودش هم درقزوین بار دیگر نقل نمود
در دیگرش غلامعلی داماد آقا علی ارباب مقیم رشت عین این قضیه
رشت حکایت کرد ودر طهران برادر دیگرش سمندر اف که دختر
زا یهودیهای همدان داده نقل نمود واساساً این طایفه که گل سر
سان امروزه همان میرزا طراز ومیرزا منیر نبیل‌زاده است ازمحارم
ز بهاء وعبدالبهاء بوده وهستند واگر بغض مخصوصی نسبت باسلام
ت باشند حبی هم ندارند (انتهی)

قدم سیزدهم

از سالن باطاق بهاء یابتکده اهل بهاء

در این سفر ثانی که قدمهای مفید در حیفا وعکا برداشته شده چون
مدت اقامت نگارنده درجوارآقا بود وبایستی هرروزی رازی آشکار
ریکی از روزها که لاشهٔ تبلیغ عبدالبهاء گرم شد وتعریف ازپدر
یکرد یکدفعه گفت افسوس که در ایام مبارك نیامدید تا آن جمال
را زیارت کنید هر کس درآن ایام می‌آمد محتاج بهیچ دلیل وبرهانی
وبایکنظر بجمال مبارك دل از دست میداد !با اینکه جا داشت عرض
بس چرا درهمهٔ عمر یکنفر از اهالی این حدود را منجذب بجمال
فرمود ؟ وتنها جذبهٔ جمالش برای اغنامی بود که از ابتداء او را
ز کرده سپس بدین مرتع روحانیش میفرستادند ! ولی بدیهی است
ین جسارتی درآن محضر انور از کفر سه پهلو بدتر بود لذا موقع
ن شمرده عرض کردم اگر از زیارت جمال مبارك محروم شدم اولا
ن این فرع منشعب ازآن اصل دوحهٔ نوراء وسدرهٔ منتهی نائزم ؟ و
ر واثری که در اصل مکنون باشد ازفرع مشهود گردد(یعنی سالی
کوست از بهارش پیداست) ثانیاً شنیده ام تمثال های گوناگون از

ضیاءالله پسر بهاءالله همانست که عکس طفولیت او درگراور صفحه
درج است .

آن مولای حنون (همچون بوقلمون) موجود است و بدیهی است بنده را بزیارت آنها نائل خواهید فرمود از لطف این جواب رنك آن جنا چنان بر افروخته شد که گفتی بشارت الحاق گوسفندی جدید بجم اغنام رسید وفوری در خواست مذکور را پذیرفته چون چند دفعه دیگر هم این درخواست شده بود و بطوریکه درفلسفهٔ سوم نیکو درآداب زیارت عکس درج شده همه را بوعده ونوید ومژده وبشارت امروز وفردا واشارت مناجات ودعا گذشته بود دیگر دراین دفعه تیر دعا بهدف اجابت رسید آقا از جلو وبنده ازعقب با همان‌آدابی که در فلسفه ذکر شده ازسالون بسمت اطاق بهاء یا بتکده اهل بهاء رهسپار شدیم . امامن برخلاف آقا وآنچه درفلسفه بدان اشاره‌شده نظر ازنظربازی برنداشتم وباچشم وگوش باز تمام قابهای‌عکس‌را از سیاه قلم وفتوغراف مطالعه کردم ساختمان هریك از قابها را در نظر دارم که کدام منبت و کدام مرصع و کدام مذهب و کدام ملمع بود ودر نتیجه چندین هزار تومان از دسترنج این اغنام بی‌خبر بیچاره بلکه از دسترنج این ملت بدبخت ایران که گوسفندان بهاء بقوهٔ حیله وتقلب‌واختلاس‌بدست‌آورده وقبلاآشکار واینك ازترس ادارهٔ جواز بطور قاچاق ومخفی بدانجا میفرستند خرج قاب آن عکس‌ها شده برای اینکه نظر اغنام را جلب وزمام اختیار را از ایشان سلب سازد وآنان را بگریه وجذب در اندازد! ولی از همه عجیب‌تر یا نانجیب‌تر عکس سیاه قلم عریان بهاست که در میان آن عکس‌ها موجود است!!

عریان بازیعنی چه؟

مدتها میشنیدم که حضرت بهاءالله! درمحله عربها قبل از نیل بخدائی بمیرزا حسینعلی عریان بازمعروف بوده وتا چندی معنی‌این‌سخن راندانسته حمل برياوه گوئی مردم میکردم تا آنکه از کثرت اشاعه‌در خویش وبیگانه از آشنایان بدین بساط یقین شد که یك همچو اشارتی آن وجود بیمانند! بوده لذا درصددتحقیق بودم که‌سراین‌اشاعت‌واندازه یکوقت دربین خودشان شنیدم که ایشان با قرةالعین بحمام رفته‌اند.یکروز هم سخن از قلی نوکر قرةالعین رفت که اودر سفر بدشت مرخص شده برگشته وبقیه عمررا بمسجد ودعا وتوبه پرداخته‌پس‌از تحقیقات عمیقه

شد که بازگشت او بر سر قضیه حمام بوده که قرةالعین اورا بامیرزا حسینعلی بهاء برسر لباس خود درمیانتو نشانده وخویش وارد حمام شده ولی هنگام خروج از حمام میرزا را با قطیفه بدرون طلبیده وقلی همچنان مستحفظ لباس وجامدار خانم بوده مگر اینکه ورود میرزا بحمام طولانی شده ومدت آن خیلی بیش از اعطای قطیفه بلکه درخور ادای چندین لطیفه بوده ازاین رو قلی روبرتافته وبمعاودت ورجوع شتافته واین معنی راهم ازبارهٔ مطالب تاریخی ما در کتاب کواکب‌الدریه میتوان یافت هم شرح حمام قرةالعین در ناسخ‌التواریخ وبعضی دیگر از تواریخ مؤلفهٔ درآن‌عصر بکمال بیش درج است .

هم بتقریبی درلوحی که‌از قلم عبدالبهاء بنام منیره خانم‌ایادی‌دختر حاج ملاعلی‌اکبر شهمیرزادی صادر شده فهمیده میشود زیرا در ایامی که منیره خانم علمدار حریت نسوان بهائی شده بود وخیلی حرفها راجع باو ورفقای‌حریت طلبش درالسنه وافواه افتاده‌بود با اینکه عبدالبهاء خودش اورا اجازه بتأسیس انجمن‌حریت‌داده‌بود بطوریکه‌شاید بعداً شرح آن را بنگاریم معهذا بمنیره نوشت آنچه‌را که خلاصه‌اش اینست - پرده دری مکنید وبطور حکمت وتقیه واحتیاط رفتار نمائید زیرا یك بی احتیاطی قرةالعین درسفر بدشت ملاحظه نمودید که چه‌مفاسدی‌ببار آورد ؟ !

باری گفتگو برسر حمام وکلمهٔ عریان باز بود که این معمی فقط در آن بتکدهٔ اهل بهاء حل‌شد که دیدم از جمله عکسهاعکس سیاه قلمی‌است که برای بهاء کشیده شده درحالتیکه عریان در حمام مشغول غسل وغسل است ! هرچند هنر نقاشی در آن بکار رفته واز فرط نازك کاری وتصنع واین‌زیادی بین‌عکس‌سیاه‌قلم‌وفتوغرافی او که‌درفلسفه‌نیکودرج‌است‌پیداشده ولی فهم آن‌مطلب مهم نیست بلکه این قضیه مهم است که آقای عریان بناچه اصول وبرای چه منظوری این کاررا کرده ؟ پس‌از آنکه کنج کاویهای زیاد بعمل آمد معلوم شد که گذشته ازجنبه خود نمائی ونوایای فاسقانه تنظیم آن سیاه قلم برای‌روسفید شدن او ازاتهام‌آلودگی جسم ومو بوده ! وشرح آن اینست که آقا محمدحسن خادم مسافرخانه هر گاه سخن از ازل بمیان آمد گفت هرکس بعکس او نظر کند می‌بیند که چون خرس پرپشم لایق مقام‌الوهیت نیست وباز از قدمای دیگر همچون میرزا احمدیزدی داماد افندی وکسان دیگر میشنیدم که میرزا محمد علی

غصن اکبر بدنش همچون عمش ازل پر پشم است و همین برهان بطلان
از این مقدمات این نتیجه حاصل شد که چون جمال مبارک بها را
که با بدن عریان در حمام نشسته‌اند و یك مو بر بدن مبارك نیست
هیکل حق این هیکل مقدس است ؟

ولی عجب در این است که این دلیل هم علیل درآمده زیرا
حمامی و سلمانی ع.ط حقیقت قضیه بدین گونه که مورد استدلال است
و بین ازل و بهاء و غصن اکبر و عبدالبها فرقی در تناسب بدن



کپیه سیاه قلم بهاءالله
در جوانی

لت و کثرت پشم بچشم اغیار نیامده مگر اینکه بگوئیم محسنات این ظهور تمامش اختصاص باحباب دارد و دیدهٔ بیگانگان آن محسنات رانمی بیند که گفته‌اند (وعین الرضاعن کل عیب کلیلة .)

خلاصه ما از انتظار بیرون آمدیم و برای اینکه قارئین کتاب هم از انتظار بیرون آیند این مقاله را بدینگونه ختم می نمائیم که عقیده مقربین و محارم امر بهاء که بزیارت عکسهای ایشان فائز آمده و بدیگران بشارت آنرا سوغات داده‌اند اینست که هیکل خدا باید چنین باشد که درسیاه قلم بل دیده میشود نه آنگونه که درعکس ازل دیده‌شد !

قدم چهاردهم

از بتخانه بهاء تاخلوتخانه دروز

در ایام اقامت حیفا شیخ طریقهٔ دروزیه که‌مصریان آنان‌را حشائش‌المذاهب خوانده‌اند باپسرش از بیروت بحیفا آمدند چون ییلاق آن‌حدود مزرعهٔ ابوسنان است وآن مزرعه مرکز دروز است وچندی عبدالبهاء در آنمزرعه صیفیه کرده با مشایخ مذکور بمفاد ذره ذره کاندر این ارض و سماست ـ جنس خودرا همچوکاه و کهرباست ـ انس والفت گرفته بوداین بود که دوشیخ مذکور بدیدن افندی آمدند . رسم عبدالبهاء این بود که بمحض‌ورود یک‌ نفرغیربهائی هر کس از بهائیان که درحضورش‌بودمرخصش میشود بلکه اخیراً اغنام بقسمی خودشان ماهر شده بودند که بدون‌اشاره از‌مجلس میرفتند وبزم را برای آقا ومهمانهایش خلوت نموده حتی‌در آن نزدیکیها نمی‌ماندند که مبادا یك کلمه از مذاکرات ایشانرا بشنوند و تزلزلی در قلبشان حادث گردد . مگر من از قضیه جاهل یا متجاهل بوده یکدفعه درعکا باافندی‌بودم که خبررسید مفتی ومتصرف‌ویکی‌دوصاحب‌منصب ترك میایند فوری احباب از حضور آقا برخاسته رفتند مگر نگارنده که تجاهل کرده برخاست وپا پاکرده نزد ورود حضرات فرو نشست زیرا میدانستم که مقام من نزد او مهمتر ازاین‌است که توقع خروج مرا کرده باشد هرچند این جلوس سراً موجب غضب شدید او گردید ولی من بروی بزرگواری‌خود نیاورده نشستم‌فقط‌برای اینکه مریدانش‌میگفتند‌نمیدانید اغیار که بحضور مبارك مشرف میشوند با چه خضوع واحترامی مشرف میشوند ! بلکه‌آنها مقام آقارا میشناسند ودردل ایمان دارند منتهی ظاهراً تقیه می‌نمایند» مجملا برای یاد گرفتن آداب‌تشرف وملاحظه خضوع وخشوع

ایشان بود که درمجلس ماندم . آقایان واردشدند وشروع نمودند بمزاح
شوخی گاهی بعربی و گاهی بترکی . افندی تااندازهٔ باآنهاموافقت کرد
شوخیهای ایشانرا جواب گفته ضمناً فهمانید که هواغبارآلوداست ودرحضور
این مرید فضول مانباید زیاده روی کرد شراب خواستند تعبیر بشراب
طهورنمود نرد طلبیدند حمل برنبرددر میدان معرفت‌الله کرد بالاخره چون
قهوه حاضرشد ومقصد منهم حاصل‌شده‌بود ورویهٔ تشرف وخضوع آنگونه
نفوس را دیده وکاملا تشخیص دادم که چه نظری با افندی دارند بوجهی
یکی از آنها درضمن یك مزاح سنگین دست بمحاسن مبارك زد ! واول
حضور من رنگش دگرگون شد لذا برخاسته گفتم مرخص میفرمائید
افندی ازاین‌حسن تربیت که ازو رأی سوء تربیت اول‌ولوعمدی بودبروز
نمود بینهایت شاد شد وفوری گفت فی‌امان‌الله ومن بیرون آمده باطلاق
زیرین رفتم وتا آخرشب صدای ایشان را میشنیدم باآن مقدمه همین که
شیخ دروز باپسرش وارد شدند نگارنده برخاست که‌ازمجلس برود افندی
فهمید که بجبران آندفعه است که میخواهم بروم اونیز بجبران آندفعه بر
بنشستن دلالت نمود ونشستم دراین مجلس شوخی‌ازشرب ونرد وغیرها نبود
ولی سخنهای بهتری در میان بود که شیخ از مریدان خود میگفت ولطفها
از مریدان خویش او از بلادت آنان سخن میراند وآقا از بلاهت ایشان
چنان مجلس گرم شد که صدای‌قهقهه بفلك میرسید یکی از حرفهای الطف
این بود که ترکی برما وارد شد هر مبلغی فرستادیم با هر پیز واستاد
نتوانست اورا تبلیغ کند آخر ترك، آشپزی که‌ازمریدان ما بود آمد پیش
وگفت مگر در کتاب خواجه سعدی نخوانده که(شیراز پرگوگا (۱) شود
شیکر(۲)لبی پیدا شود ترسم که آشوب‌لبش‌برهم زندبگداد را(۳)بمحض
اینکه این ترك شعر مذکور را شنید افتاد بسجده و گفت‌من ایمان آوردم
شیخ‌هم نظیر این حکایت را ازمریدان دروزبه خود میگفت آنگاه نوبت
بمن رسید وبراثر اصرار شیخ بعربی چنین تقریر کردم.)

نعم‌یاسیدی فانی کنت فی اثناءالتبلیغ لامر مولای‌هذا (اشاره بعبد
افندی) رأیت رجلا فی آران من‌توابع‌قاشان اسمه‌علی‌اکبروحرفته‌الدلاکه
وقلت له‌ان‌الدین یتغیر علی‌حسب مقتضیات الزمان فان‌الزمان لابدان یتغیر
والدین کذلك ـ مثلا فی‌الزمن‌القدیم کان‌الناس‌یعتقد ان‌الارض‌ساکنة‌والشمس

---

۱ ـ غرغا　　　۲ ـ شکر　　　۳ ـ بغداد

...ورحولها حيث ان العلم يثبت حركة الارض حول الشمس فعليهذا ثبت
...الدين البهائى حق لاريب فيه وهوالقائم الذى ظهر لهداية الناس و
...نى به اهالى امريقا لفرط علمهم وتركواالجابلقا فاندهش الدباغ
...ذا الكلام الفارغ وقام بالعويل والصريخ يقول يا قوم انظروا
...لبس فانه يخرب بيوتنا ويبنى بيتاً آخر من جصه واد واته لانه
...ى الجابلقا ويثبت الامريقا ويرد حركة الشمس ويثبت حركة الارض
...ث انه لو كان الامر كذا لزم اننا اذا نمنا بغربة نتيقظ مشرقة واذا تركنا الباب
...شى شمالياً نجده فى البكور جنوبياً . فبدئت بالاستهزاء وقلت ياقوم
...ظروا الى البلادة والحماقة فقامت الجمعية مستهزآت عليه وهو فر من الميدان
...مر مستنفرة فرت من قسورة — يعنى من در ضمن تبليغى كه براى آقا
...يكردم (اشاره بعبدالبهاء) شبى در آران كاشان على اكبر نام دباغى را
...زمن آوردند ومن باو گفتم دين تابع مقتضيات زمان وقابل تغيير است
...نانكه درزمانهاى قديم ميگفتند آفتاب بدورزمين ميگردد ودر اين زمان
...ت شده است كه زمين بدور آفتاب ميگردد واين است برهان حقيقت
...ن بهائى واز اينست كه اهالى آمريكا چون عالم اند دين بهائى راقبول
...رده اند وجابلسا وقائم آنرا منكر شده اند همين كه دباغ مذكور اين
...خنان ياوه را شنيد مندهش شده فرياد بر كشيد كه به بينيد چگونه خانهٔ
...را خراب ميكندو باگچ و مصالح آن خانه براى خود ميسازد از يكطرف
...ابلسا را منكر ميشود واز يكسو امريكا را معترف است از يك جانب
...ركت شمس را انكار مينمايد واز يكسو حركت زمين را اقرار دارد
...گر بنا بود زمين حركت كند بايستى ماكه پا را بمغرب كشيده ميخوابيم
...ح بسبب حركت زمين پاى ما بمشرق باشد ودرب اطاقى را كه شب
...رف شمال بوده بايستى صبح بطرف جنوبش مشاهده كنيم ! چون اين
...ن گفت من زمينهٔ مغالطه بدستم آمده فرياد كشيدم كه به بينيد بلادت
...كند فهمى اين آدم كه گمان ميكند لازمهٔ حركت زمين آنست كه صبح
...ب اطاق از شمال بجنوب حركت كرده باشد همين كه اين را گفتم همهٔ اهل
...لس (با اينكه ابداً نميفهميدند چه گفته شد) رو بدباغ مذكور كرده او
...بالستهزاء وسخريه گرفتند وآن بيچاره از آن جمع كناره كرده پابفرار
...اشت وصحت اقوال من درميان آنجمع مسلم گشت .

راستى چون اين صحبت را كردم بقدرى عباس افندى وشيخ درروز

خندیدند که شاید در سر سرنوعهای دیگر شده باشد وازآن ببعد افندی
درهر مجلس مرا تعریف میکرد که حضرت آقا میرزا عبدالحسین عالم
فاضل‌اند آگاه اند وقس‌علی هذا وحتی درمسافرتش بطبریا کراراً گفت
من میروم وآقا میرزا عبدالحسین حضرت آواره بجای من‌صحبت میکنند
مجلس را ترك نکنید واز صحبت ایشان بهره گیرید (شاید بهائیان این
قصه را شنیده اند که میگویند آواره انتظار داشته است که جانشین
عبدالبهاء شود وچون نشده است کشف‌الحیل‌نوشته درحالتیکه من‌جانشینی
اورا بزرگترین ننك عالم انسانیت میدانم) اکنون ملاحظه نمائید که‌بنیان
امر بهائی برچه آسمان وریسمانهائی است که هر مبلغی که بهتر بتواند
آسمان وریسمان بهم ببافد او مقرب‌تر است اقسمکم بالله ملاحظه نمائید
اولا حرکت زمین چه دلالت برحقیت امربهاء دارد ؟آری(ماست‌ودروازه
هردو می‌بندند پسته وکبك هردو میخندند)

ثانیاً — کی اهل آمریکا براثر این حرف بهائی شده اند وچگونه
ترك جابلسا کرده اند ؟

ثالثاً — اگرشخص دباغی نفهمد وجواب یاوه درمقابل حرف یاوه
بگوید چه دلالت بر اثبات مطلب دارد ؟ درحالتیکه از سیاق کلام معلوم
است که‌بیچاره دباغ یك چیزی فهمیده بود وحس کرده بود که سخن ازدر
مغالطه اداء شده منتهی بسبب بی سوادی نمیدانست چگونه مغالطه
جواب گوید وبی‌علمی سبب شد که خود را مورد استهزاء قرار دهد ولی
در هر صورت بامدعای بهائیت‌ربطی نداشت نه سؤال ونه جواب !

رابعاً — مستمعین که باین حرفها لذت ببرند ومبلغ خود رامحیط
کاینات انگارند آیا جز گوسفند کلمهٔ برآنها اطلاق‌میشود ؟

خامساً — افندی چرا باید اینقدر خشنود شود وصاحب این کلمات
مزخرف ومتمهد در بیان اینگونه‌ترهات را عالم وفاضل‌بخواندو جانشین
خود معرفی نماید اگراندکی شعور باشد از همین تقریر مختصر ازابتدا
تا انتهای بهائیت وروبهٔ مبلغین آن شناخته میشود ودرجهٔ علاقه ونوع‌تبلیغ
آواره‌هم(که‌میگویندپس چرا مردم راگمراه کرده)معلوم میشود.

باری‌از اصل مقصود دورماندیم شیخ دروز وپسرش‌نشستند وگفتند
وبرخواستند سپس بر اثر کنجکاوی که در طبع نگارنده بود خواستم از
حقیقت مذهب آنها آگاه شوم لذا چند مجلس‌با اوملاقات کردم ولی هرچه

خواستم از حقیقت مذهب آنها آگاه‌شوم ممکن نشد زیرا از صحبت امساك نموده درهر سؤالی جواب میداد که روح درزی وبهائی یکی است آنکه به بیروت آمده جداً در صـدد تحقیق بر آمدم و کتاب (النقط الدوائر) که از کتب مهمهٔ دروز است بدست آوردم ودیدم طایفه درزی مذهب بکلی مخالف اسلام اند ولی هشتصدسال است که این عقیده را از عموم مردم مخفی داشته‌اند بسبب اینکه اسامی مقدسه پیغمبر واوصیـاء آن‌سرور حتی سلمان وابوذر را بدوگونه درآن کتاب یاد نموده دربعضی مقامات بصلوات ودرمقامات‌دیگر بلعن ودشنام وبالاخره دانسته شد که صلوات ودرودشان راجع بمحمد وعلی وسلمانی دیگر است که در بین خودشان مشار بالبنان بوده‌اند ومواقع دشنـام هتاکی بحضرت رسالت و آل اطهار وصحابه کبار است وبا وجود این مردم ایشانرا معتقد بقرآن و اسلام تصور نموده‌اند ونیز عوائد ورسوم مستهجنهٔ ازایشان اخیراً مشهور آنرا یکنفر سیاح آلمانی منتشر ساخته که بسی عجب است وآن حکایت خلوت‌خانه ایشان است که‌سه خلوت در درون یکدیگردارند وشیخ ایشان که اورا شیخ عقل میگویند میتواند در خلوتخانه سوم هرکس را لایق بداند واردسازدودرآنجاامور غریبه‌وعبادات‌مضحکه وبت‌پرستهای‌مخصوصی مطرح است که چون شرح آنرا شنیدم دیدم حق داشت عبدالبهاء که تاآن درجه باشیخ عقل یگانه ومحرم باشد وحق‌داشت شیخ که در جواب‌بگوید روح بهائی ودرزی یکی است . مثلا درهتل کوکب‌الصباح از هتل‌چی‌پس ازآنکه روزها وشبها از هردری صحبت کرده ومحرم شده بودیم شنیدم گفت در خلوتخانه سوم دروز صوری از رؤسای ملبس و عریان موجود است که مکلل بزر وجواهر شده ومورد سجده وعبادات خواص ومحـارم اسرار از فرقهٔ دروز واقع گشته ؛ وبرای اینکه تمام سخنهای ما متکی بمشاهدات خودمان نباشد این جمله را از کتاب (حبل‌الدروز) شاهد قرار میدهم هرچند نگارندهٔ آن کتاب‌سنی بوده ولی درتشخیص بهائیت‌مینویسد والحق ان‌البهائیه منشعبة من‌الدروزیه والدروزیه من‌الباطنیه والباطنیه من‌الصوفیة الخ . وبا اینکه بهائیان بیشتر عقائد خودرا مستور میـدارند کمتر کسی است که اثری از عکس‌پرستی حضرات در منازل ایشان‌ندیده باشد منتهی عقلاشان بنوعی لطیف وجهلاشان قبیح وسخیف .

قدم پانزدهم

همقدمی با خادمه حرم !

در جلدهای اول ودوم خواستم بشرح این قضیه که حالیه ورد زبان کودك نی‌سوار یعنی خامهٔ روسیاه ماست اشارتی کرده باشم ولی هرچه در اطرافش فکر کردم دیدم شاهدی درمیان نیست وممکن است کتابی مسائل منصوصهٔ کتاب خودرا انکار کرده بی‌خبری مردم را غنیمت شمرده مرا بتهمت زننده متهم میدارند وحقگوئی آواره را بدشنام تعبیر مینمایند بیشتر فریادشان بلند شود ومردم دور از کار نیز باور کنند ولی خوشبختانه در این چند سال یکی از دو سهٔ قضیه ذیل در یزد مطرح شده واز پرده بیرون‌آمد لذا باکی نیست که بی‌خبران در مطالعه این قصه هرتصور کنند چه ذکرش اقلا مؤید قول ناشرهٔ آن در یزد خواهد شد ونزد عده مطلعین روسفیدخواهد گشت وچون قضیه مضحك است وخوانندگان محترم نیز ممکن است خسته شده مایل تفریح باشند وبگویند چرا امروز دراین‌جلد قلمرا ازلطائف‌ابدی بازگرفته لذا صورت قضیه را تحت عنوان ذیل قرار میدهیم .

مرد بی‌ریش وزن ریش‌دار !

دختری ربابه نام در فیروزآباد مجومرد از قرای یزد درکودکی آبله یك چشمش را کور کرده دراواخر چشم دلش نیز تابع چشم‌سرگشت ودر بساط بهائی خادمهٔ جانفشان‌شد یعنی در خانه آقاعلی جورابی مشغول خدمت گشت .آقاعلی جورابی جوانی‌بود نورسیده وخطش بخوبی ندمیده ربابهٔ کور عاشق او شده از فرط عشق باو بهائیت را بدون دلیل پذیرفت چه دین اینگونه زنان معلوم است وشاید جز همین قسم زنان قسم دیگر در مذهب بهاء نباشد .

مجملا پس‌از بهائی شدنش از برکت امرمبارك ریش‌هم برچانه‌اش دمیده(گل بود بسبزه نیز آراسته شد) اکنون که معنی مرد بی‌ریش وزن ریشدار را دانستید عرض میکنم در بلوای یزد که‌آن‌زن بی‌ریش‌بابی آقاعلی جورابی از وطن خود متواری گشت ربابه نیز مسافر ساحت اقدس عکا ؛ شد چون جمال بیمثالی داشت ازحیث جدری و کوری وسیاه‌چردگی ونیز سبزه خطش مزید برزیبائیش شده بود ! دربساط افندی مقبول گشت

اهل حرم دیدند که هرکس آمد ولو جزئی زیبائی داشت آخر ارقیب
هل حرم شد(حتی سکینه خانم عیال شهید !)لهذا این ربابه را باسم خادمه
رسم مخدومه در حرمسرا پذیرفتند اکنون که بر مقدمات آگاه شدید
جه را تحت عنوان ذیل دریابید .

شراب شور ورباب کور !

در سفر دوم شبی مرا کسالت وخبرش بحرمسرا رسید ای واویلاه
لاپناه حضرت آواره را ضعف مزاج فراگرفته باید علاج کرد علاج بسیار
ت همه درکاراست ولی نگارنده از ترك ذکرش ناچار است این یکی
ه ناهنجار است ذکرش رواج بازار است صبح است در مسافرخانه در
تر تنبلی آرمیده‌ام می‌بینم یك زیبا صنمی مجدر مانند ماه شب بیست و
ت اما منخسف وسیاه‌چهره قد چون چنار امامزاده صالح اما کجتر از
ن ریش سیاه وسفید چون طناب حمالان بر جمالش دمیده یلان یلان قدم
نان رو باطاق میآید وشیشهٔ شرابی در دست دارد واویلا این کیست برای
آمده مگر من چه گناه کرده‌ام که ملائکه عذاب افتدی‌مأمورم شده منکه
واره همدم حور وقصور بودم ، منکه بغلمان نظری نداشتم اکنون چرا
باره دوزخی همدمم شده ؟ بالاخره وارد شد خیره خیره نگاهش کردم
یم بنظرم آشناست . سخن گفت دیدم لهجهٔ یزدی دارد پیشانی فشردم
کر کردم یادم آمد که ربابه فیروزآبادی‌است ؟

تم واز وحشت آستین بفشاندم یك دو تلنگك زدم چومردم شیدا

گفتم خانم کیستی از کجا آمده‌ای که لحن جانگزایت بگوشم آشناست
هزار عشوه وغمزه گفت یار قدیم ربابه فیروزآبادی . به‌به – گل گفتی
انیم گل دشت مجومرد کی آمدی چه میکنی ؟ گفت من چندین سال‌است
یم کعبه‌مقصودم وندیم حضرت‌معبود ! گفتم عجب‌عجب‌چه دیدی چه‌شنیدی؟

کو از نجد واز یاران نجد تا درو دیوار را آری بوجد

دم غنیمت است بیا بنشین صحبت کن – به ریش‌چه خوبی‌داری این
ش از کی برعارضت دمیده .

ی جان میآید از پشم شتر این شتر ازخیل سلطان‌ویس‌در

خانم‌خجل شد سر بزیر انداخت اسم شترشنید یادش از عشوهٔ‌شتری
د گفت من‌همان ربابه‌ام که هرجا میشنیدم شما بر منبرید سر قدم ساخته
ویدم حمد خدا را که پس از ده سال بازتان دیدم وعشق را درعالم

امر ازسر گرفتم .

دل من برسر آن مهرونشان است که بود
تو مپندار چنین است چنان است که ...

دیدم دلبر کوررا بیشتر میتوان دل بدست آورد خاصه اگر ریشند ...
باشد گفتم نه تنها تو برسر مهری منهم عاشق این چهرم!

بچشم های کج تو که راست میگویم   که دل زدیدن روی تو گشته است بر...
بموی زلف تو یکمو نکرده ام تغییر
ز دوستی بسر پشم صورت و موی زن...

شیشه رااززیر چادر بیرون آورد که حضرت خانم داده وفرموده اند ...
از این دوا بخورید که خاصهٔ سرکار آقاست وبرای شما شفا " گرچه ...
تخصص آن دروغی مکنون بود چه حضرت آقا مشروب بداستعمال نمیفرمود ...
واین شراب بد بود ! چنانکه شیخ وفا که قدیمترین ومحرم ترین مبلغ ...
بود بقول حاجی علی مهاجر در محافل طهران وقزوین گفته بود اطباء ...
قزوین رابرای رعشهٔ دست جمال مبارك تجویز کرده اند . ازآن ...
چندی هربهائی قزوینی که دسترس یافت صندوق شراب حمل بارض مقد...
نمود وظل السلطان در کاشان درحضور جمعی گفت درپاریس شبی که ...
عباس افندی مشروب میخوردیم اسرار قلب خود را گفت ودانستم او ...
دینی ندارد والبته آن مشروب که باهم خورده اند خوب بوده واین ش...
که ربابه آورد بدبوده ولی شراب شور از دست رباب کور چون ازط...
مکلم طور؛رسیده است باید گفت شراب طهور است وموهبت ظهور ومن...
علی اکبررفسنجانی یکی ازگناهانش این بود که برسرسفره خصوصی ماء ...
العنب از دست آقا نگرفت وهمه بر حمق اوتعبیر کردند وآن قضیه ...
شد که فیض دیگران هم منقطع شده ازآن ببعد مشروباتی که بنام ماء ال...
از دست آقا توزیع می شد قطع گردید مجملا آوارهٔ چون رفسنجانی ...
نبودو گفت هرچه ازدوست میرسد نیکواست .

سخن برسرربابه بود . خادمهٔ حرم است میداند مبلغ هم محترم است ...
وبر اسرار امرمحرم است لذا باید هررازی را گفت ونشاید آنرا باز ...
لذاروزها آمدرازها آورد تا آنکه روزی دیدمش نفس زنان ازکوه کر...
بزیر میآید گمان کردم بزیارت رفته بوده است چه کوه کرمل بقول حضر...

اقدام انبیاست وبهمان‌سبب مقام اعلی (قبر دروغی باب) درآن‌بناء
آن روز هنوز مشغول‌بنائی آن‌بودند دیدم آقا محمد حسن خادم برون
جسته ربابه راصدا زد که کجا رفته‌بودی؟ گفت عقب فرمان خانم
یره آقا) پرسید چه فرمان؟ گفت یکی از کبوتران حرم بار برداشته
رت علیافرمودند اورا ببرید ازسنك کوه سنگین بارش کنید تا سبك‌بار
ردد اینك ازاثر کلام خانم وازبرکت کوه کرمل ومقام اعلی مقصدحاصل
مقضی المرام بر میگردیم! هنوز سخنش بپایان نرسیده بود که آقا
د حسن لب بدندان گرفت یعنی آهسته بگو من با حالتی بین شوخی و
گفتم امر مهمی نیست که از من نهان دارید زیرا من‌صدها نظیراین
بت را درعشق آباد وهمدان وطهران شنیده ام نهایت اینکه درآنجا
امر بدان دوای مسقط جنین بوده ازدست طبیبان یهودی بهائی
این‌جا بکشیدن سنك از کوه(ترویج دین بهر چه مکان اقتضاء کند.)

اماربابه و یزد

سال گذشته ربابه از ساحت اقدس! مرخص شده و بیزد وارد گشته
ابتدا این ربابهٔ کور عامی بحت بسیط با آن ریش وپشم وسر وچشم
مورد احترام شده که تا چند ماه رونق بزم ومحفل یزدیان بوجوداو
چه مرسوم است که‌هر کس ازعکا آمد اغنام تا دیری تمام شئون
رادر استماع‌سخنان اواز راست ودروغ حصر میدارند تاآنکه‌روزی
مجلسی‌سخن از دختری رفته که میگویند شکمش ازبارعار سنگین‌است
اندانش از این کار ننگین ربابه بزبان‌آمده می گوید چنین امری‌بکرات
رکز امرواقع شده وچنان امرصادر گشته که ذکر شدا کنون در اینجا
نیست بکشیدن‌آب ازچاه مقصد حاصل خواهدشد چنانکه درطهران
خانم محترم ضجیم آن‌"مبلغ قزوینی (۱) حاصل شدپس ازنشر این
محفل روحانی‌بغضب‌آمده ربابه راتکذیب میسازد واین بسیارمضحك
که معمولا اعضای محافل که بعکا نرفته و خبری ازمرکز ندارند یا
باشد در بعضی از محافل یك نفر باخبر است که آن‌هم نوعاً مغلوب
ران یا خود نیز چشم و گوش بسته است ولی هرچه مخالفت مذاقشان
اگرچه فرضاً ازمبلغ مطلع سرزندفوری بتکذیب آن میپردازندحتی

---

۱ ـ محترمه حرم میرزا یوسفخان

اگر در لوحی مطلبی باشد که مخالف فهم و اطلاع ونظر محفلیان هر گاه تعبیر پذیر است بتعبیر و تأویل از مجرای خود خارجش می‌ اگر نباشد لوح را در صندوق محفل توقیف کرده می گویند صلاح منتشر گردد . یعنی ما از مرکز امر بهتر میدانیم وشاید هم در مواقع چنین باشد ؛ مجملا ربابه مورد تکفیر و انتقاد شد وبازارش وهنوز در صدد است که قصه هائی که دایر بین پدر شوقی افندی عبدالحمید مصری و او باز گفته رفوکاری کند تا دوباره مقرب شود

قدم شانزدهم

سیر در وادی متشابهات

تمام کتب سماویه و بالاخص قرآن مجید دارای محکمات و متشابهات اند چنانکه در سوره آل‌عمران میفرماید (هوالذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب واخر متشابهات فاماالذین فی قلوبهم ... ماتشابه منه (آلایة) محکمات آنانند که معانی آنها متکی بظاهر سماء یعنی آسمان . ارض یعنی زمین . شمس یعنی آفتاب . قمر ... جنت یعنی بهشت . (محل مکافات اعمال نیک) جهنم یعنی دوزخ (محل مجازات اعمال زشت) الله یعنی خدائی که موجد کائنات است عبد بنده مخلوق یعنی آفریده خدا خالق یعنی آفریننده و قس علی هذا این آیه از محکمات است که در همان سوره آل‌عمران میفرماید ما کان لبشر ان یؤتیه‌الله الکتاب والحکم و النبوة ثم یقول للناس کونوا عبادا لی من دون‌الله (آلایة)

نباید آن بشری که خدا ویرا کتاب وحکم ونبوت داده باشد بگوید که بندگان باشید مرا بدون خدا ! (انتهی

اگر بهائیان بقرآن معتقد باشند همین یك آیه محکم را که قابل هیچگونه تعبیری نیست کافی خواهند شمرد برای بطلان بهاء او در اغلب کلمات خود خاصه در کلمات مکنونه عربی و فارسی و حاج میرزا احمد کرمانی و بسیار دیگر خطاب باغنام خود کرده بیك (ای بندگان من) و نسبت بندگی خدا را از ایشان برداشته بخود نسبت داده حتی در کلمات مکنونه میگوید ای فرزند کنیز بیشتر زنان را آن یا امتی (ای کنیز من) خطاب نموده و در الله

ب و الواح دیگر در مواقع کثیره آن یا عبادی خطاب کرده(۱)
الیکه خدا در قرآن در آیه مذکوره تصریح فرموده که اگر
دارای حکمت و نبوت باشد خطاب (ای بندگان من) نمیکند
همین یك آیه کافی است برای اینکه بدانیم بهاء دارای نبوت
حکمت هم نیست و دلیل فلسفی آن هم روشن است آنکس که
رار خلقت آگاه است میداند که انسان اعلی و اجل از آنست
ندهٔ انسانی دیگر شود و اسرار کون اعظم ازآنست که کسی اظهار
ع واحاطهٔ ازآن نماید
اما متشابهات آیاتی هستند که معانی آنها پوشیده و محتاج
و تأویل است و بنص کریمه (لایعلم تاویله الاالله والراسخون
علم) عالم بتأویل آنگونه آیات فقط خدا (نه میرزا خدا) و
ین در علم باید باشد (نه ثابتین بر جهل) و اگر کسی خودرا
در علم شمرد اول باید مقام عصمت و علم خود را ثابت سازد
ی بتأویل پردازد و گرنه لازم آید که هر فاسق جاهل بصرف
آیات الهیه را که وسیلهٔ حفظ حدود و حقوق بشر است مطابق
ر هوای خود تأویل نماید و هرج و مرج و مفسدت تولید شود و
ی که معطی حیات بود بسمی که بادی ممات است مبدل گردد ٠
این آیات بی‌شبهه از متشابهات است (یسئل ایان یوم القیمة فاذا
البصر و خسف القمر و جمع الشمس و القمر یقول الانسان یومئذ
لمفر) ظاهر معنی اینست که سئوال میکند چه زمان‌است روزقیامت
آن هنگام است که دیده را برق بزند و ماه را خسوف فرا گیردو
ب وماه باهم جمع‌شوند آن‌وقت انسان خواهد گفت امروز گریز گاه
ست ؟
ولی باطن این آیات مستور و استعارات آن جز براهلش (خدا
خ درعلم) بر کسی مکشوف نیست و چندان محل حاجت هم نیست
بحکمت نزدیکتر است که سر این آیات مستور باشد تاثمرهٔ تنذیر
شیری که نتیجهٔ ارسال رسل و وسیلهٔ صیانت مردم است (از اخلاق
) حاصل گردد واز این‌است که پیروان متشابهات راخدا ازاهل زیغ

(۱) ان‌های زائده که درنمکدان اشاره شده همین (ان)هاست که‌از
ن بهابیرون آمده وتماماً غلط وبیمعنی است

وربیه شمرده‌است (مانند بهائیان)

حال ببینیم بها و بهائیان چه کرده و چه گفته اند و

خدمتی باخلاق و عقائد بشر کرده اند ؟ از ابتدا بهاء دری از تأ

قبیحهٔ رکیکه بر روی اغنام خود گشوده است که هر قدر بد

اخلاق از ایشان ظاهر شده و بشود نتیجهٔ آن تأویلات باردهٔ

و چون این در باز شد مبلغین او نیز خودرا ذیحق برای توسعهٔ آنگ

تأویلات دانسته کتباً و شفاهاً هرچه خواسته اند دامنهٔ آنگونه تعبیرا

تأویلات را وسعت‌داده

در مرتبه سوم افراد قوم هم هریك بفراخور فهم و استعداد

حاشیه بر آن زیاد کرده و کار بجائی کشیده شده است که هر

بقال بهائی و هر بچه و کودك و آقا بزرك و خانم کوچك هم ما

مفسر شده وهر مزخرف و لاطائلی بزبانش آمده بهم بافته و تحو

امثال و اقران خود داده و چون اکثریت توده را جهال و بی سوا

تشکیل میدهند که بر حسب طبیعت بشری هرچه بهوی و هوس نز

تر است می پذیرند لذا چند هزار نفر در این بساط بر مضرت ر

نموده آن اساس باین خرابی را نگاهداشته نمی خواهند دست از

بردارند بلکه بتوسعهٔ آن امید دارند حال جلوگیری از تبلیغات آ

بنام صیانت اخلاقی آیا وظیفهٔ کیست و آیا باید به عملیات

خاتمه داد یا نه حرف دیگری است و ما از زمینه توضیحات خو

تر نمیرویم

بدیهی است قارئین محترم میل دارند بنوع تأویلات حضرات

برند که مثلاً آیه وجمع‌الشمس‌والقمر را چگونه تأویل مینمایند و آیا مو

عقل وقابل قبول است یانه؟

وجمع الشمس والقمر !

فرض کنید امشب در خانه ارسطوی حکیم یهودی محفل

است (در خیابان علاء الدوله) و ناطق آنجا هم احمد یزدانی

در آنجا یکنفر مبتدی وارد شده میگوید آقا شما که میگوئید

قیام کرده و قیامتی جز ظهور قائم قائل نیستید وقائمی جز میرز

محمد باب نمی‌شناسید و بعد ازقیام (این قائم‌عجیب) میگوئید خدا(

علی بها) بر تخت نشسته سلطنت میکند! (ولی بقول خودش تحت سلاسل
لال سلطنت دارد) اکنون بفرمائید اشراط ساعت وعلائم قیامت که
رآن و اخبار بلکه‌سایر کتب مذهبی‌موجود است‌چگونه مصداق یافته
آنجمله جمع‌شمس‌وقمر چگونه‌مفادپیدا کرده ؟ آقای یزدانی بعداز آنکه
ی بیان‌میکند از اینکه‌شمابایدسراپا گوش باشید وحتی‌درمقابل آقای
ی که قدری بعلم‌جدال‌وبحث آشنا و ازمغالطات‌حضرات‌هم بصیرتی پیدا
بصر یحاًمیگویدما کنفرانس میدهیم‌و محفل‌استدلال‌وبحث نداریم‌اگر
واريد اينجابيائيد بايد گوش باشيد نه‌زبان یعنی هرغلطی میشنوید و
اشتباه کاری برمیخوریدوهر تقلب و مغالطه می‌بینیدصداتان درنیاید
زیرا ما میخواهیم جوانهای ساده لوح را بربائیم وآلت هزار گونه
ده کنیم» بالاخره‌اگر آقای‌یزدانی مانند چندسال‌قبل‌نابلدوبلیدنمانده
واگر مانندچندسال‌قبل‌خودش‌متزلزل و بی‌عقیده نباشد یا بی‌عقیدگی
را بتواندبپوشاند که‌درطی کلامش معلوم‌نشودوخلاصه اینکه‌مبلغ‌تمام
ده باشدجواب سئوال‌سائل را بدینگونه شروع مینماید ـ مابقرآن و
معتقدیم وازفرط اعتقادبقرآن بوده‌است که‌بدین ظهور مبارك ! ایمان
ده‌ایم‌در حقیقت‌ما حافظ و حامل‌وزنده کنندهٔ قرآنیم‌نه مسلمانهائی که
خدارا کفران کرده چنین‌ظهور مبارکی‌را که‌مانندشمس منیرآثارش
ر است‌و انوراش باهر انکار نموده‌و مانند یهودونصاری که از طلعت
ی‌بی نصیب‌مانده‌ذلت‌ابدی‌برای‌خودفراهم کردنداینان‌هم‌ازطلعت‌مبارك
با آن‌عظمت اعراض‌نموده‌اند . پس‌ازآن که‌شطری ازاین‌سخنان دروغ
آمیز بهم‌بافت‌اگرشنونده براثر بی‌زبان و بی‌خبری ساکت ماند آقا
حرف‌خودرا گرفته‌دیگردست ازدل‌برمیدارد و هرچه برزبانش آمد
وید واگرمبتدی‌دارای فهم‌وعقل واطلاع‌وعلم‌وتقریرو استقلال‌رأی‌است
جلو گرفته‌میگوید آقا اندکی‌صبر کنیدوحرفهای‌خود رامطالعه‌نموده
لیل‌سخنی نگوئید کدام‌ظهور کدام طلعت کدام شمس کدام‌عظمت کدام
برای‌نصاری ؟ اینهاچیست بهم میبافیداگرنصاری مسیحیانی هستند که
صدملیون جمعیت‌اروپا راتشکیل مینمایند ومهمترین‌آثار تمدن علم را
دارند آن‌حرف‌شماموردندارد . اگر مارا درانکار امر بهاء تهدید
ی چون‌ذلت‌امروزهٔ نصاری‌میکنید که‌این عین‌عزت‌است‌بگذارماهم‌مانند
ی‌ذلیل‌شویم . اینجا آقای‌یزدانی بمطالعهٔ‌حل آن‌مبتدی‌پرداخته‌در صدد
کاوی برمیآید اگردید اوحقیقةً دلباختهٔ اروپا ومسیحیت یا مطلقاً بی

اعتناء بمذهب است باو همراه شده شروع میکند بتمجید از اوودز های
خادعانه بازشده مبلغ رنك حرفهای خود را عوض نموده میگوید بلی ما مطابق
مذاق مسلمانان صحبت کرده گمان کردیم شما هم از آنها هستید که پا
باسلامیت و استقلال خویش اند و هلم جراحی از این مقوله میگوید و یار و زاده
در آغوش کشیده بی دین اصلی با بی دین مصنوعی که متظاهر بدین بهائی
باهم یار میشوند یعنی این آقای یزدانی که هر جا دم از دین میزند برای خراب کردن
یکنفر مسلمان یا یهودی جازم العقیدة که او را از عقیدهٔ سابقش متزلزل سازد و هر
دم از بی دینی میزند برای جلب نظر آن یکنفر بی دین است که او بهائیت را منقلب
بی دینی بشناسد و دل از ایشان نپردازد و اصلاح حرفهایش مبنی بر هیچ منظور
نیست و مصالح و مضاری برای جامعه در نظر ندارد نه تقویت شرق میخواهد
نه غرب نه مسیحی نه مسلمان و نه مقید به ترویج دین است نه بی دینی بلکه
هرچه میگوید فقط و فقط برای زیاد کردن یکنفر رفیق است که بالاخره
با هر حیله است دست یکنفر را از جامعهٔ ملی کنده بجامعه بهائی بند کند و کار
ندارد باینکه آیا نتیجهٔ این کار بکجا میکشد و بنفع کدام طبقه تمام میشود او
این کار ملتی نمیشناسد مملکتی نمیداند حقوقی معترف نیست صلاح و فساد اخلاق
در نظر ندارد تنها وظیفهٔ خود را انجام میدهد که بر دسته خود افزوده تقرب
نزد صاحبخانه اولا و جامعه بهائی ثانیاً و شوقی افندی ثالثاً زیاد شود (همان
شوقی که در ابتدای زمامداریش همین یزدانی میگفت این شوقی لایق
مقامات نیست بلکه قابلیت هیچ چیز ندارد و من یقین دارم سرکار آقا هرگز
چنین جوان را جانشین خود نمیکند ولی بعد از آنکه دید شد آنچه را او تصور
نمیکرد عوض اینکه بفهمد که سابقین هم بهمین رویه مطاع و متبع شده اند بعد
یکدسته گوسفند بی فکر را زیر بار کشیده اند و سیادت آنها مبنی بر هیچ
گونه لیاقتی نبوده بالعکس بتوبه و انابه پرداخت که من غلط فهمیده بودم و یکنوع
تصنع و تقلب خود را بحوزه چسبانیده در ابراز حالت گوسفندی جلوتر از همه میرود
تا گمانی در حقش نرود)

خلاصه گفتگوی تأویل آیهٔ (وجمع الشمس والقمر) بهمین حرفها از
رفته مبحث عوض میشود و حرف دین بسخنان بی دینی و صحبت مذهب بسیاست
و یا اقلا بحرف عیش و عشرت تبدیل میشود و هر گاه دید طرف مقابل جداً مسلمان
است و سئوالش از روی واقعیت بوده و آن جواب هم (که گفت ذلت چه ؟ و اگر
مسیحیان ذلیل شده اند) جوابی نقضی بود و خواست دلیل او را نقض کرده از

...ری جلو گیرد . فوری آقای یزدانی زمینهٔ دیگر پیش کشیده بمغالطه وخلط ...ث دیگر مبتدی راه و میکند که معلوم میشود شما بعظمت اسلام و قرآن و ذلت ...د و نصاری معتقد نیستید (وضربت علیهم الذلة والمسکنه) در موقع خود بکمال ...ن مصداق یافت یعنی ظهور پیغمبر اسلام چنان ذلت و مسکنتی بر یهود و ...اری زد که حتی جزیه بر ایشان نهاد و در مدت نیم قرن امر اسلام تمام شرق و ...نهٔ از غرب را فرا گرفت ولی این مربوط بحرفهای شما نیست زیرا اگر مقصودتان ...ت یهود و نصاری امروز است امروز ذلت و مسکنتی از طرف شما و کسی دیگر ...ود و نصاری نرسیده اما یهود اگر چند نفرشان بشما ملحق شده اند با آنکه ...ها را بر سر و چشم خود نشانده اید و بگمان خودتان باین یگانگی که بایشان ...ید آنانرا بعزت رسانده اید چنان ذلتی ایشانرا فرا گرفته که هر یهودی ...ائی در نظر یهودی غیر بهائی از سگ پستر شده آنانرا از مجامع و مساجد ...د رهانده اند تا بحدی که در زمان حکومت میرزا جعفرخان در کاشان ...ودیان صریحاً چند نفر بهائی یهودی را از خود دور کرده آنها به اتابك ...ظلم شدند و اتابك صورت حال را از میرزا جعفرخان پرسیده جواب داد ...یهود میگویند بهائیان در مذهب ما نجس و منفورند و ما نمیخواهیم بمسجد ...یایند و در مذهب ما رخنه کنند حتی این مضمون چندی ضرب المثل شده ...د که حاکم کاشان طرفدار یهود شده و ترسیده است دین یهود از میان برود ...تا ایندم هم یهودی همه جا از بهائی تنفر دارد و آنان که بهائی شدند بالعکس ...رای همه چیز هستند عزت دارند فابریك دارند تجارتخانه های مهم حتی پولهای ...ا غالباً در دست یهود است اما نصاری که معلوم است ریاست بر همه دنیا میکنند ...سبب ظهور باب و بهاء ذلت و مسکنتی متوجه آنها نشده بلکه شب و روز ...یان جاسوسی و چاپلوسی و خوش آمد گوئی از دول و ملل مسیحی میکنند ...شاید دست عاطفی بر سر و رویشان کشیده شود پس چه ذلتی و چه مسکنتی ؟ و ...ر مقصودتان اینست که همان قسمتی که بظهور اسلام ذلت و مسکنت متوجه ...ود و نصاری شد امروز هم بظهور باب و بها ذلت و مسکنتی متوجه اسلام شده این ...ن شما بقدری مضحك است که باید ثکلی بر آن بخندد حتی اگر یکذره فهم و ...ر بامدرك و انصاف و بصیرت و بالاخره یکی از خصائص بشریت در شما باشد ...خودتان بر حرف خود بخندید زیرا نود سال است (۱) مولای شما در ایران ...ض اندام کرده تا کنون کدام عزتی را احراز نموده و کدام ذلتی را بکسی

---

۲ - اکنون صد و دو سال شده است

رسانده بعد از نود سال خودتان ناله میکنید که امر ترقی نکرده خودتان بلـ[illegible]
میگوئید سال بسال رو بزوال میرود خودتان میدانید که پارسال از پیراز[illegible]
بدتر و امسال از پارسال بمراتب بدتر شده شما میدانید بجای اینکه مردم [illegible]
نزدیك شوند دور میشوند و در هر نقطه از نقاط دنیا شمارا بعنوان یك مذهب [illegible]
مذهب باطل نشناخته و نمیشناسند و گاهی هم اگر دو سه نفر در خلوتخانها[illegible]
آمدند برای نظربازی و شهوترانی و ریشخند کردن شماست هنوز از خلو[illegible]
بیرون نیامده نغمهٔ استهزاء ایشان بلند است و شما مانند کبك سر بزیر برف کـ[illegible]
از ذلتها و نکبت های خود بیخبرید !

خلاصه جنك بين و مبلغ متبلغ زه میزند و جا خالی کرده میگویند امشـ[illegible]
گذشتهٔ و باقی صحبت بماند برای مجلس دیگر مجلس را برهم میزنند و هفتـ[illegible]
در بسته میشود هر کس میآید میگویند محفل موقوف شده تا پس از یکی دو [illegible]
که یقین کنند مبتدی جسور مبرم از پی کار خود رفته دوباره در را برروی آد[illegible]
سادهٔ بیخبر چون فلان ذغال فروش و فلان آهنگر باز کرده نرم نرم [illegible]
مجلس را گرم میکنند چنانکه عین این قضیه در زمینه غلامعلی خان صافی [illegible]
شد و خود بنده هم سالها در همان محفل ناطق بوده ام و بر روحیات آن آگاهم [illegible]
فرقی که داشت من شانه خالی نمیکردم و چون خودم بیدار بودم بیداران را [illegible]
دیگر سر گرم مینمودم که بقصه خوانی و شعر و شوخی مجلس بر گذار [illegible]
اقلا صد نفر هستند که بگویند ما آنروز هم ترا شناخته دانستیم بهائیت بابنه [illegible]
حتی مراسلاتی راجع باین قضیه موجود دارم که بشهادت همه کسانی که [illegible]
مناظره آمده اند بی علاقگی آنروز من ثابت است و امیدوار است عین حال [illegible]
سایر مبلغین هم دارند بمرور ظاهر شود و خودشان بفهمند که این دین و آئین [illegible]
نمیرسند و هرچه حقایق را زیر پرده نهان دارند عاقبت کشف و سمر [illegible]
بلکه شده است و خیلی کم است کسی که هنوز بهائیت را دین انگارد از نقطه [illegible]
علاقه مذهبی رو بآن برود .

وجمع الشمس والقمر

ناگفته پیداست که تأویل آیه مذکور ناگفته ماند آقای [illegible]
از این شاخه بآن شاخه پرواز کرده بالاخره از آشیان تبلیغ هم بـ[illegible]
و در بسته شد . اما اگر مبتدی مبرم است و باهمهٔ این حرفها رشته
خودرا از دست نداده گفت آقاجان این یك سئوال مرا جواب بدهید [illegible]

ماكه بقرآن و آیات محكمات و متشابهات آن اینقدر اظهار علاقه می كنید و قیامت ظهور مطابق قرآن اثبات میفرمائید این یك علامت كوچك را برای من تشریح كنید كه چگونه در ظهور باب وبها شمس وقمر باهم جمع شدند؟ آقای مبلغ باز بنای طفره میگذارد شرحی رطب ویابس از معنی محكمات ومتشابهات غلط وبی سر و ته بهم میبافد اتفاقاً مبتدی فاضل است بر بعضی كلماتش میخندد بعضی غلط هایش را اصلاح كرده حرف صحیح بدهانش میگذارد آقای مبلغ هم خشنود شده اگر مبلغ میرزا تقی خان قاجار (١) بیسواد و بی وجدان باشد میگوید قربان شما بصدق شما خودتان عارفید می دانید میخواهم چه عرض كنم. باز مبتدی میگوید اینها صحیح است محكمات بجای خود متشابهات بجای خود این آیه هم از متشابهاتست صحیح مولای شماهم حلال این مشكل ومأول این متشابه باید باشد آنهم بجای خود اكنون طرز تأویل‌را بفرمائید كه باید دراین قیامت كبری وظهور حضرت‌بهاء چگونه جمع شمس وقمررا تطبیق كنیم كه مصداق یافته است؟

آقای مبلغ نگاهی باطراف كرده ناخن و ریش و سبیل خود را (اگر داشته باشد) بدندان جائیده گاهی سفارش مولای خود را بنظر میآورد كه گفته است (تا سمع نیابید لب نگشائید) یعنی اول یقین كنید كه مبتدی گوش شنوائی دارد كه هرچه‌را تحویل او دهید بی دلیل‌قبول كند وگوسفند بی‌اراده‌شودآنوقت لب بتبلیغ بازكنید گاهی (اگر مبلغ شخص مطلعی باشد) بنظر میآورد سخنان مراشد را كه گفته اند (٢) تخم‌در شوره‌زار نباید پاشید)گاهی اگر مبلغ همچون فاضل‌مازندرانی وفاضل شیرازی یا بقول آقای نیكو ابو علی سینای بابیه باشد و با

---

(١) این شخص كه مطابق لقبش آیت اخلاق قاجار است مبلغ‌بهائی است‌وازعلم وعرفان ودلیل وبرهان فقطصدقه وقربان بلداست (اوهم‌مرد رخت ازجهان برد)

(٢) این قواعد همه در كتاب تحفه اثنا عشریه درج است كه‌مورد استعمال آن كاملا در مذهب بهاء است یعنی بیش از همه دعاة مذهبی ایشان آنها را بكار می بندند و شاید خودشان هم نمی دانند از كجاست كه رئیس ایشان طریقه دعوت و تبلیغ را ازآنگونه كتب فراگرفته

اصطلاحات دیگران آشنا باشد بنظر خواهد آورد یکی از شرائط دعوت ارباب ریبه و اهل ضلال که شرط اضلال گفته‌اند یکی هم (زرق) است یعنی بفراست حال مدعو را دریافتن که آیا قابل دعوت هست یا نه. گاهی بیاد میآورد قصهٔ (تانیس) را یعنی انسیت دادن و استمالت نمودن هر کس را موافق مقتضای طبع او اگر راغب بزهد است از کلمات صوفیا خواندن و بزهد ترغیب کردن و اگر بحطام دنیا مایل است سخنان خود را آمیخته بلفظ گوهر و یاقوت و زر و زبرجد نمودن و حتی خصائص عقیق را بیان کردن و فضائل فیروزه را بر شمردن و کام وهم او را از حلوای خیال شیرین ساختن بلکه از معاونت و مساعدت (ولو بقدر ... باشد) دم زدن و اگر صورت پرست است در طی بیان خود از شاهد زیبای بیان و عروس دلربای سخن و گاهی از کواعب الاتراب نام بردن و گهی ذکر غلمان را ثواب شمردن و دمی از عشوه و ... شاهدان سیمین ساق دم زدن (چنانکه نصف الواح عبدالبهاء آمیخته باین اصطلاحاتست .)

مجملا مبلغ غرق در این افکار شده متحیر میماند که آیا جمع شمس و قمر را بی پرده در پردهٔ اینگونه تأویلات ببرد و بمقتضای حال خیال آن مجادل سخن سراید یاممکن است بخطارفته وبذر خودرا درشوره‌زار ریخته باشد. آنگاه بهترین راه را راه تشکیک تشخیص میدهد چه تشکیک مهمترین طریق از طرق هفت گانه ایست که اهل حال! در دعوت و اضلال اصحاب قال بکار میبرند یعنی مقدمه را نوعی شروع کنند که شنونده بشک اندازند مانند اینکه (ببینید اوهام چگونه سراپای این مردم را فراگرفته و خود را از هر سعادت محروم داشته اند و البته ظهور ... همچو موقعی است که خلق راه صلاح را از فساد و هدایت را از ضلالت گم کرده اند « چنانکه میرزا حسینعلی در لوحی میگوید لایدری مایضله و ما یهدیه وما یبصره ومایعمیه) خلاصه آقای مبلغ از این دروازه شده بازهم شرح مبسوطی از اینگونه مقالات سروده مقدمات تشکیک تقدیم نموده آسمان و ریسمانی بهم بافته باصل مقصود که میرسد ... مینشیند وبازمبتدی را منتظر میگذارد وچون مبتدی مبرم است نتیجه را میطلبد اگر طفره بذیر باشد مبلغ مذکور باز بقیه صحبت را بمجلس دیگر محول میدارد واگراز طفره وتعلل جلوگیری شد بازهم مبلغ از ...

ویل حقیقی که درمذهبشان است امساک نموده مطلب را بدین لباس تحویل
دهد آقای محترم قربان شما خودتان عارفید میدانید آفتاب در آسمان
هارم وماه درآسمان اول! هرگز بهم جمع نمیشوند

پس یقین است که جمع شمس وقمر معنی دیگری دارد سپس دست بحدیث
به زده یکمشت حدیث بحار واخبار معنعن تحویل میدهد که مقصود از
س محمد است ص ومراد ازقمر علی است (اینگونه اخبار وجود دارد
ی نه برمراد بهائیان) شنونده میگوید بسیارخوب اینهارا دیده وشنیده
آگاهم که شمس نبوت حضرت رسول ص وقمر ولایت حضرت امیرعلی
است چنانکه درتفسیر « والشمس وضحیها والقمر اذا تلیها » امام می
ماید (الشمس محمد والقمرعلی لماتلی محمداً) اینجا وجهة مبلغ بیسواد
هم باز میشود که آنچه را اوشنیده بود مبتدی یاد داد و یکوسیلهٔ
گری برای مغالطهٔ اوپیدا شده فوری دست باو میدهد وشاید روی او
ببوسد و میگوید قربان شما. شما اقیانوس علم و اطلاعید! باز مبتدی
گوید بسیار خوب حالا مطلبرا بفرمائید که چگونه در قیامت و قیام
جمع شمس وقمر تحقق یافت؟ میگوید این خیلی روشن است که نام مبارك
له اولی علی محمد بود اینست معنی جمع وشمس وقمر که نام علی و
د باهم جمع میشود! مبتدی فرزانه ازاین فسون وفسانه دیوانه میشود
اولا کلمهٔ شمس مقدم است واگر باجتماع این دو اسم هم قناعت کنیم
محمدعلی باشد نه علی محمد ثانی آنکه اگر این ازاشراط قیامت و
م ظهور باشد از موقع نزول این آیه تابومنا هذا باید روزی هزار
ت قیام کرده باشد زیرا در هرروز هزارنفر متولد شده که بنام محمد
و علیمحمد نامیده شده ثالثاً این اجتماع اسم است و خدا نفرموده
که اسم شمس وقمر باهم جمع میشود بلکه ذاتاً جمع شمس وقمر رااز
اط قرار داده این چه وهم سخیف وسخن یاوه است که فقط باینکه
مولای شما علی محمد بوده این را از اشراط ساعت پندارید واو را
ی موعود انگارید ؟!

بدیهی است مبتدی عاقل ازهمین سخن پایه فهم واستدلال اهل بها
خیص داده پافراتر میگذارد یاپای خود را عقب میکشد اگر پای
له فشرد باز حکایت خاتمه دادن بصحبت است و وعدهٔ مجلس دیگر
بستن ومحفل راتعطیل کردن ودر حق چنین مبتدی سخن دیگر هم

اضافه شده بفاصله یکروز بتمام مجامع بهائیان خبر میرسد که زنهار از فلان شخص احتراز نمائید که ازلی است زیرا میترسند این شخص مطلع مطلع پای مباحثه بفشارد و بعضی از ساده دلانی را که حضرات بتهران ربوده اند برگرداند چنانکه هزاران بار این مطالب حاصل شده که برای صحبت شخص مطلع دانشمندی چندنفر ازدام بهائیت رسته‌اند وچون حربه برای گوش ندادن بسخن مطلع مؤثر تراز حربهٔ اتهام بازلی بودن نیست تا مبتدی مطلع از طرفی در بین سایر مردم متهم شود واز طرفی بهائیان از او فرار کنند و سخنان مؤثرش را نشوند لذا هر بهائی مأمور میشود که ببهائی دیگر این سخن را ابلاغ نماید که فلان آقا ازلی است. واگر آن شخص خودش متنفر شد و رفت و سودای برگردانیدن کسی را نداشت و یا لایق ندید قضیه را که تعقیب کند همگی مسرور شده اگر هم کسی پرسید که چه شد؟ میگویند (کانهم حمر مستنفره فرت من قسورة) بس در میدان مباحث حضرت مبلغ (یزدانی بت قاجار) تاب مقاومت نیاورده فرار کرد وبوجهل وار حق را شناخته بانکار پرداخت دراینجا شق سوم دارد که عمده است وباید در آن مداقهٔ کامل بعمل آورد شق سوم این که مبتدی یا واقعاً ساده وجاهل وبی خبر است یاصلاح خود را براین بیند که برای انجام مقاصد سری خود خویش را ببلاهت زند و جای مهر و مهری در این بساط بگذارد درهر صورت یك حالت موافقی ازاو بروز میکند وشب دیگر باهفتهٔ دیگر گرم تر اورا می‌پذیرند تا وقتیکه او را از جامعه جدا کرده کاملا بخود منضم ساختند (اگر چه این یکی چندین سال است اتفاق نیفتاده بلکه بالعکس هر سالی چند نفر از جامعهٔ ایشان جدا میشوند) مجملا آبه جمع الشمس والقمر پس از محرمیت آن شخص که گاهی زود یعنی بعد از یکی دو سال از تصدیق اوست و گاهی نیز مانند آواره بعد از هشت و نه سال شروع میکند بتأویلات عدیده ظاهر کردن و تأویلات آن تا حدی که نگارنده دیده و شنیده است بقرار ذیل است :

اول

درحیفا ازحاج میرزا حیدر علی اصفهانی صاحب کتاب دلائل العرفان که پیره مبلغی نود ساله بود وبهائیان او را پرستش میکردند که او سال در حبس سودان مانده دید ظاهراً بنام بهائیت و باطناً بر اثر کشف

...انت وتصرف درسیاست و گرفتار شدنش در باب عالی و گسیل شدنش ...ست سودان شبی برسیدم راستی ما معنی جمع الشمس والقمر را نفهمیدیم؟ ...جه را در توفیق اسم علی ومحمد بیان میکنند چسبنده نیست و بعلاوه این ...لیل میشود بر حصر در ظهور باب شما که عقیده دارید باب مبشر بهاء ...وده و خودش اهمیتی نداشته چرا باید مژده.ظهورش در قرآن باشد ودر ...ق حضرت بهاءالله نباشد ؟ گفت ما اینها را برای مبتدیان میگوئیم که ...یگویند شمس محمدی وقمر علوی را معتقدیم وحق میدانیم ولی درحقیقت ...صداق این آیه درحق جمال مبارک بهاء وطاهره (قرةالعین) است واین جمع ...مس وقمر درسفر بدشت تحقق یافت (در حمام!)

وقت دیگر گفتمش بعضی از احباب مصداق آیهٔ جمع الشمس والقمر ...درحق طاهره و قدوس ظاهر دیده میگویند در سفر بدشت این دو تن ...بل هم بودند در کجاوه وملا باقر حروف حی زمام استر کشیده اشعاری ...سرود که مفهوم آن جمع الشمس والقمر بود گفت این صحیح است ولی ...ون ما برای عظمت جمال مبارک باید ادلهٔ پیدا کنیم که از لیهارا مجاب ...ازیم بهتر است این آیه را دربارهٔ جمال مبارک تعبیر نمائیم زیرا شمس ...قت ایشان بودند وقدوس مقام شمسیت را دارا نبود بلکه اوقمری بود که ...ول دایرهٔ شمس حقیقت (باب) گردش میکرد! باز دراندیشه شدم که اگر ...وس قمر بوده وباب شمس حقیقت در کجا این شمس وقمر با هم جمع ...ده اند وچرا میگویند قرةالعین شمس بود وقمر قدوس که باهم برسر استر ...مع شده‌اند (یعنی هم کجاوه بوده‌اند) وبالاخره یکجا شمس مذکر است ...یکجا مؤنث یعنی یکجا قرةالعین شمس است (مؤنث) وقدوس قمر (مذکر) ...یکجا بهاء شمس است (مذکر) وقرةالعین قمر است (مؤنث) ولی همه ...ها از سادگی من بود وبی اطلاعی وبعداً که در امر مبارک بمقام کمال ...یدم دیدم اینها از نقص فکر ونظر کوتاه ما بوده چه جمع شمس وقمر بلکه ...و قمر هم بکرات واقع گشته وبدان هم استدلال شده وما بی خبر بوده‌ایم ...البته آیه در دست خودمان است هم به علی محمد باب استدلال میکنیم ...بجمع شدن شمس جمال طاهره باقمر وجود قدوس در سفر بدشت هم ...مع شدن شمس جمال بهاءالله جل ذکره وثنائه! بقول (اغنام) باقمر وجود ...ةالعین در حمام هم درمقامی جمع قمر باقمر محل استدلال تواند شد ولو ...که منصوص است (که آیا نستحیی ان نذکر حکم الغلمان) باری برای

هر فردی از ازباب خاصه مبلغین عالیجناب این آیه مصداق پیدا کرده و همه الحمدالله شمس وقمریم! چنانکه در خانهٔ آقا محمد جواد فرهادی در قزوین بر حاجی امین اعتراض شد (١) او گفت چه میشود که من هم با خاندان این مؤمن پاکدل مصداق این آیه شده باشم که وجمع الشمس والقمر ولی مضحك است که خود حاجی امین بر سید اسدالله قمی اعتراض کرد برسر آن ترك پارسی گو (تقی نام غیرمتقی که در جلدهای قبل اشاره شد) سید اسدالله با شوخی وخنده گفت جناب حاجی امین مگر آیه جمع الشمس و القمر را خودتان در قزوین استدلال نکردید؟ گفت اما جمع القمر و القمر نبود!)

توفیق بین هزل و جد

صورت حال چنین مینماید که اینگونه سخنان متضمن یك لطافت ادبی و مطایبات فارسی و عربی بوده و مدرك و ملاك برای معرفت یك قوم و اساس یکمذهب نتواند شد حق هم اینست که در بیشتر مواقع آن گونه سخنان از در هزل ادا شده و راستی در هر گفتار مراد این نبوده که آیه تأویل شود مگر اینکه اینگونه شوخیها برای رئیس و دعاة یك مذهب بیمورد است خصوصاً اگر مصداق جدی هم در بعضی جا ها پیدا کرده باشد بلکه باید گفت اگر فی الحقیقه بهمان شوخی هم قناعت شده بود باز معایب بسیاری را در برداشت چنانکه معایب آن دیده شده که در افراد ساده‌لوح اثر بخشیده ونتیجه آن شده که هزاران عمل نامشروع بنام شئون و حدود مذهبی مجری شده و میشود تابحدی که نگارنده در مدت نه سال اخیر که کاملا محرم‌اسرار شده بود درهشتاد و چهار مورد مصداق جمع‌الشمس والقمر بدان معنی که حضرات بعضی را بطور شوخی وبعضی بطور جدی تأویل میکردند با حواس ظاهرهٔ خود احساس نموده است یقین کردم است که اگر از ابتداء هم شوخی بوده کم کم صورت جدی و عملی بخود گرفته زیرا بشر هرچه را بهوی وهوس نزدیك است بقدری زود طرف قبولش واقع میشود که یك کلمه شوخی برای مدرك شدن آن کافی است خصوصاً اگر آن‌شوخی از زبان یکنفرنمایندهٔ یا رئیس‌مذهبی صادر شود و حتی اگر بداند مزاح بود او برای اجرای مقصد خود حمل

١ - درجلد های‌پیش اشاره باین حکایت است

رجد مینماید. پس شوخی، آن هم مدرك میشود برای سوء مبادی وسوء
تعلیم و سوء اداره یك امر اعم از مذاهب یا امر دیگری از امور
اجتماعی تاچه برسد باینکه هزاران عمل سوء دیده شده باشد که حتی استدلال
بر محسنات آن شده است ویا قیاس باعمال و عقاید طاهره و قدوس و
عنوان کسر حدود مقیاس گرفته شده باشد چنانکه خود نگارنده پس از
آگاهی براعمال مبلغین عموماً بدون استثناء واطلاع برروش ورفتارمیزبانهای
ایشان ومحرمیت کامل در طی یکی از مواقع هشتاد وچهارگانه نهانه از
مبلغهٔ پرسیدم که آیااین تأویلات عملی که برآیهٔ کریمهٔ (وجمع الشمس والقمر)
ظاهر میشود جزو اصول مذهب ومورد رضای جمال مبارك است یا امری
خود سرانه وجزو معاصی ویا اقلا مجهول الحال است؟ پس از آنکه ازاین
سؤال اظهار حیرت و کراهت کرده گفت ما شما را آگاه تر ازاینها می
دانستیم و تصور خشگی و تقدسهای بیمورد در حقتان نمیکردیم و او را
قانع کردم باینکه من زادهٔ اسلامم واینگونه امور در نظرم قبیح مینماید و
نسبت بشما که زادهٔ این امرید وپروردهٔ بهائیت ومطلع براسرار وجزئیات
آن مبتدی وکم اطلاعم و باید حقیقت هر چیز را دانسته با فراغت حال
وبال بدون وسوسه نفس وخوف وهراس رهپیمای آنمرحله شوم گفت چیزی
که میدانم این است که بعضی امور گفتنی نیست وفهمیدنی است زیرا از
گفتن آن فساد زاید واز نهفتن صلاح بیاید وبرهان براین قضیه آنکه در
ابتدای امر که جمال مبارك در بغداد تشریف داشتند شیخ وفا که نخستین
مبلغ باصفا وجان نثار آستان بهاء بود بیحکمتی کرد وبهرجا رسید خواست
تأویل آیه وجمع الشمس والقمر را عملی سازد حتی ببعضی خاندانها گفت که
من از طرف جمال مبارك مأذون بلکه مأمور این کارم ! چون درمیان هر
قوم اهل غیرت وتعصب هم پیدا میشود خصوصاً کسانیکه تازه اند وهنوز
شجرهٔ ایمان وایقان در وجودشان ریشه نبرده وازعقائد سابقه دل نبریده اند
لذا بعضی ازآنگونه احباب تازهٔ کم اطلاع شکایت نزد جمال مبارك
بردند که این مبلغ چنین میگوید و چنان میکند جمال مبارك فرمودند
شما بروید من اورا نصیحت میکنم سپس جمال مبارك شیخ وفا را صدا
کرده فرمودند هر چند حضرت طاهره و قدوس سد بزرگی را شکستند
ولی باید تخمه راآهسته چنان شکست که صدا نکند زیرا اگر صدای تخمه
بگوش کسی خورد خواهند گفت کاررذالی کرده که صدای تخمه شکستن خودرا

بگوشها رساند ازآن ببعد رویه بدست مبلغین آمد . آنگاه همان مبلغهٔ ماهرهٔ باهره گفت شما دیدید که باز هم در این دوره بسبب بی حکمتیهای فاضل فروغی وحضرت ابادی ؛ (ابن ابهر) چه فسادی در یزد واصفهان تولید شد وجان صدنفر احباب فدای اعمال آنان گشت ؟ مجملا از بیان کثیر البرهان آن امةالرحمان (کنیز خدا) وفائزه بلقای سبحان ! (یاشیطان) دانستم که جمع شمس وقمر بلکه قمر وقمر ذاتاً در کیش بها مذموم نیست واگر مذهبی هست فقط در اشاعه ونشر آنست وباید ازاین جهت آسوده وفارغ نشست

رفع شبهه

در اینجا ممکن است شبههٔ عارض شنونده وخواننده شده بگوید اینها سخنان اتباع وافراد است وممکن است زنی برای فیض وفوز خویش این سخنان را ساخته وگفته باشد ویا مبلغی که گرد بیابانها گشته واز هر لذتی دور مانده این ترهات را بگوش مردمان ساده لوح خوانده باشد فرضاً او یك مزاحی کرده وبعضی شهوت پرستان یا ساده لوحان هزل اورا جد گرفته باشند لذا دفعاً لهذه الشبهه عرض میکنم نه تنها مبلغین آنگونه استدلالات را بطور شوخی وجدی کرده اند تا ما این احتمال را بدهیم بلکه ما بگوش خود هزاران از این قبیل شوخیهای آمیخته بجدی از عبدالبهاء شنیده و جدی آنرا عملا دراین چندساله از ولی امرش شوقی دیده وشنیده و هر احتمالی مرتفع شده اساس مذهب بها را براعمال واخلاقی تشخیص داده ایم که در تمام دنیا نزد همه ملل مذموم است حتی از تأویلات جمع شمس و قمر زیاده استغراب نکرده ایم که از تأویل جمع قمر باقمر بی نهایت حیرت ووحشت ودهشت برای ما حاصل گشته است چه اول بطبیعت نزدیك وثانی از غریزت دور است .

پس برای نمونه حکایت ذیل را که شاید صدنفر در طهران شنیده و اطلاع دارند ذکر مینمائیم وصدها نظیر آنرا مسکوت میگذاریم .

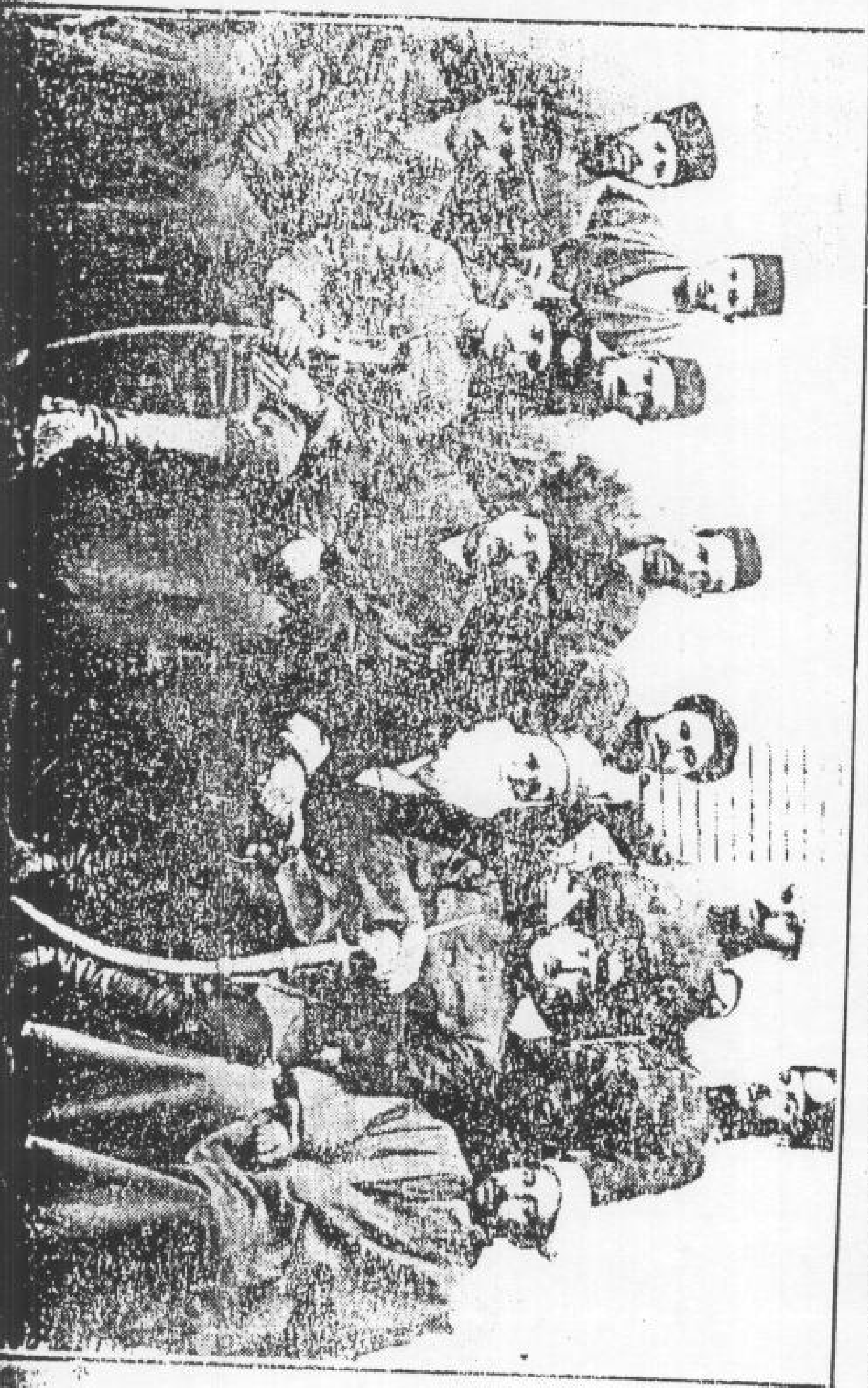
بازهم سید اسدالله قمی

اولا حیثیات سید اسدالله قمی را باید شناخت . او سیدی بود از کفاشهای قم که در اوایل طلوع بهاء از فرط عسرت فقط برای اینکه هفته یکشب پلو بخورد باهفت نفر بابی قم که در کمال ستر بودند رفیق شد کم کم

ردم فهمیدند و کفش از او نخریده بهم سفارش میکردند که کفش از این سید بابی نخرید که نجس است متدرجاً روزگارش پریشان ترشد و بالاخره کتکی میل کرده از قم فرار کرد چون اندکی سواد فارسی داشت بابیهای طهران او را توجه کرده پرورش دادند و بتدریج سوادش کاملتر شده طبع شعری هم داشت ورفت کا و در آنموقع خیلی رؤسای بهائی محتاج بمروج و ناطقی بودند که امرشان اشاعه دهد و همان قدر سواد فارسی راهم کافی میدانستند برای تبلیغ بلکه روز همان طور است حتی بی سوادی راهم مانع تبلغ ندانسته و نمیدانند چنانکه نفر مبلغ بیسواد داشته ودارند بلکه باستثنای میرزا ابوالفضل ویکی دو نفر دیگر سایر مبلغین ایشان بیسواد بوده! و متدرجاً بر اثر خواندن کتب حضرات مسافرت و معاشرت اندکی با اصطلاحات آشنا شده اند مانند میرزا حسن نوش بادی که نگارنده از سن دوازده سالگی او که وی را با همان قبای کرباس بلند گاو و الاغ ارباب آقا در نوش آباد کاشان دیده تا کنون شناسند وسر سرزا میرزا عبدالله مطلق که حتی عبدالبهاء در او حش گوید میرزا عبدالله مطلق مطلق العنان است یعنی افسار گسیخته و خود درست قدری فسق و فجور از او سرزده که فقط زنان بهائی یزد او زا بر اثر همان رقش بخلوص ایمان میشناختند ومردان خودرا بر پذیرائی او وادار کردند و اگر اندکی فهم در و مردانشان بود اقلامی فهمیدند کسیکه لا ایشان او را مطلق العنان خوانده نباید بخانه ولانهٔ خود محرم پسر و دختر زن و بچهٔ خویش ساخت ولی افسوس که پرورد گان مهد بابیت جز الفاظی که ح بهاء اداء میشود هیچ چیز را مدارك حسن وسوء اخلاق وصدق و کذب و علم جهل کسی نمیدانند !!

مجملا از موضوع دور شدیم سید اسدالله قمی مبلغ شد و پس از یکی سفر تبلیغی باز گشت بعکا و مأمور تدریس و تعلیم شوقی افندی دوازده ساله شد .

این سید اسدالله کذائی است که در سفر امریکا با میرزا احمد سراب میرزا محمود زرقانی در رکاب ارباب خود (افندی) بودند . حالا آمدیم سر مطلب مکر رسید سید الله در طهران حکایت ذیل را گفته است و اگر نا نکند بیش از صد نفر آن را شنیده اند ولی خوشبختانه اگر همه انکار کنند ی نیکو و آقای صبحی و آقای میرزا صالح مراغی و آقای شهاب فردوسی اغلب ایشان در عکس صفحه مددیده میشوند هر کدام شنیده باشند آن را کار نخواهند کرد و شاید آقای نیکو بقلم خود هم بنویسند .



آقایانی که در گراور صفحهٔ قبل دیده میشوند که در وسط سیداسدالله
است بالای سرش آقای شهاب فردوسی از یمین شخص آخر آقای صبحی
یسار آقای میرزا صالح مراغی و محمدخان برتوی هم پهلوی سیداسدالله است
گرچه مقصود از درج این معرفی سیداسدالله است ولی ضمناً
بات عکسهائی که بهائیان انتشار میدهند شناخته میشود چه دراین
کس فقط کسی را که به بهائیت میشناسیم دو نفر یهودی و یکنفر نظامی است
ی تماماً یا مرده اند یا برگشته و زنده شده اند سیداسدالله که مرده است
فر برگشتهٔ علنی هم دراین عکسند که عبارتست از آقایان صبحی وشهاب
تا میرزا صالح محمدخان برتوی هم سراً از همه بیدار تراست و صورتاً
ابتر اما نظامیان هم فقط حبیب الله خان مدبر را میشناسیم که بهائی است و
را نمیشناسیم چنانکه از یهودیهای ایستاده هم برادر اسحق انور از
م تمام عیار است هرجای دیگر هم عکس گروهی دیده شود همین حال
دارد وچنانکه بعداً معلوم شد یکی از نظامیان که در عکسش دیده میشود
ی کاوه است که بعنوان عروسی دعوت شده بودند و بحیله عکس دربین
یان واقعشده و بعداً ایشان ناچار شده اند تبرئه خودرا بوسیله جرائد
کشف الحیل انتشار دهند و داده اند :

اکنون ازحکایت سیداسداله وقتل بسبب فوت آنسید وتغییر مقتضیات
ن نظر کرده زیر عنوان پائین موضوع خود را آغاز وانجام میدهیم .

کلمات بهاهم متشابه شده !

میرزا خدائی که براثر مطالعه کتب دیگران راهی برای تأویل جست
تأویل ناروا برمتشابهات قرآن بست اخیراً کلمات خودش را هم میرزا
و اتباعش بااینکه ممنوع بودند موردتأویل قرار دادند وبعداً کلمات
عباس را شوقی و مادر و عمه اش بتأویل بردند و عنقریب حرفهای یاوه شوقی
ردتأویل خواهدشد !

اما این نکته مهم است که چون میرزا دید خودش آیات قرآن مجید
ریف وتأویل کرد و مورد قبول مریدانش شد اندیشه کرد که فردا کلمات
ن هم موردتأویل شود لذا در کتاب اقدسش نوشت هر کس بغیر ظاهر معنی
یل نماید برخطا رفته و ...

مگر اینکه اولاد و اتباعش اعتنا نکرده هر سخن او را تأویل کردند و بهر
خواستند رفتند گاهی میرزا عباس برمراد خود تأویل کرد و گاهی میرزا

محمدعلی و گاهی مبلغین ایشان مثلا اگر کسی بگوید حرکات ورفتارشما
مخالفین مخالف گفتار بهاء است چه او عاشروامع الادیان گفته وشما تر
معاشرت کرده حتی دوری ازمخالفین را واجب شمرده اید از اتباع اول دور
میکنید از اتباع محمدعلی فرار مینمائید میگویند اینها جزو اهل ادیان نیست
میگوئیم آیا پرتستان هم جزو ادیان نیست چرا میرزاعباس مدرسه پرتستا
رابر شما حرام کرده ؟ وچرا شما بحرف او اعتنا نکرده اولاد خودرا بمدار
پرتستان میگذارید اگر نترسند میگویند خیر پرتستان جزو ادیان نیست
چنانکه هرجا نترسیدند گفتند روس جزو دول وحکومات نیست !

و اخیراً تصریح کرده اند براینکه جزدین بهاءدینی نیست وهر کس
آن گذشت اهل دین نخواهد بود !!!

بهاء میگویند شد در حال برای زیارت قبور جایز نیست بهائیان میگو
جایز است و بدان عمل کرده هر کدام بتوانند بعکا و حیفا سفر میکن
برای زیارت قبر باب و بهاو عبدالبهاء وهزار تأویل بیمعنی بر سخن بهاء می
بهاء میگوید قدحرم علیکم حمل آلات الحرب الاحین الضروره الخ
جزدر موقع ضرورت حمل آلات حرام است بهائیان حرمت آلات حرب را فقط برای
راحتی خود معتقد شده استثنای الاحین الضروره را از آن برداشته اند وهمین
شده است که هرجا توانسته اند از نظام وظیفه فرار کرده دیگران راهم فرار داده
وعامل عمده این فرارها محافل روحانی بوده ویژه محفل طهران تحت ریا
شعاع علائی وعبدالحسین نعیمی که رعایة اختصار را از اسامی فراردهندگان
فرار کنندگان میگذریم وبمطالب مهمتر میپردازیم .

این را باید جدا ذکر کرد

بهاء در لوح بشارات واشراقاتش میگوید (قد رفع الله حکم ال
فی اللباس واللحی) یعنی خدادراین ظهور ! حکم حدرا از لباس وریش برداش
که هر کس هرلباس خواهد بپوشد وریشش را بهرگونه خواهد بگذار
بستُرد . اولا ازهمه اهل دنیا میپرسم در کدام کتاب وشرع وآیه وحدی
برای لباس مردم حدی معین شده بود که آقای بهاءالله آن حد را مرتفع کند
ثانیاً آن حدی که او مرتفع کرد چه اثری بخشد و چه تفاوتی در ریش
لباس مردم حاصل شد ؟ ازبس ذکر ریش ولباس اهل بهاء و کتاب وسنت ایشا
مملوع است اختصاراولی .

بازی سخن برسر متشابهات بود ، بهاء میگوید (اوراق اخبار

زنامه فی الحقیقه مرآت جهات است که صاحب سمع وبصر و لسان است
مریدانش از روزنامه فراریند یعنی باستثنای دوسه نفر ازاغنام تهران
روزنامهٔ مفتی ومجانی اگرباشد میخوانندسایراغنام بقدری ازروزنامه
شان میاید که هرکس روزنامه بخواند میگویند طبیعی شده مخصوصاً
نام سنگسر و آباده و دهات یزد که بمجرد اینکه ببینند یکنفر بهائی
روزنامه در دست دارد او را نصیحت میکنند که جائیکه الواح مبارک
د کسی میرود روزنامه بخواند؟ بروید الواح بخوانید مناجات بخوانید
ی علی هذا بهاء میگوید (لسان ازبرای ذکر خیر است او را بگفتار
ت نیالائید ازلعن وطعن ومایتکدر به الانسان اجتناب نمائید) مریدانش
ز بدگوئی کاری ندارند و مخصوصاً لعن ودشنام وبدگوئی آنها بیشتر
جه کسانی است که ازبساط بهائی وسیئات اعمالشان عمقاً آگاه شده مردم
ازپیروی آن منع مینمایند.

چون اغنام تاب مقاومت و قوهٔ جواب اعتراضات وانتقادات علمی را
دارند اینست که بعلمای بزرگ دشنام داده وبعدول کنندگان از کیش بها
ش میدهند چرا بهائیان بازل و ازلی بد میگویند؟ برای اینکه بقول
ید اهل البیت ادری بما فی البیت) ازل وازلی از اهل این خانه بوده وبر
ه چیز این خانه محیط بوده ازتمام سیئات اعمال واخلاق وتقلب ودروغ
رزا خدا آگاهند و مردم را آگاه میکنند که حتی بهاء با امر و کتاب
خیانت کرده ظهوری راکه باب بدو هزار ویکسال دیگر توقیت نموده
بخود بسته وجانشینی راکه باب برای خود انتخاب کرده او انکار نموده
بهتر ازهمه اینکه جزئیات اعمال خانوادگی را در کتاب عمه نشر کرده اند
چون همهٔ آنها برضرر بهائی تمام شده وجواب متینی نداشته اند مریدان را
دشنام گماشته اند واگر کسی بپرسد بدگوئی وعداوت چرا؟ میگویند بهاءالله
گو فرموده است زبان ازبرای ذکرخیراست ولی در لوح احمدهم فرموده
کن کشعلة النار لاعدائی و کوثر البقا لاحبائی) چرا مریدان عباس افندی بمیرزا
محمدعلی واتباعش بدمیگویند؟

برای اینکه او نوشته ومنتشر کرده که عباس افندی لوح وصیت پدر
را تبعیض کرده قسمتی ازآن که راجع بخودش بود منتشرساخت وقسمتی
که راجع بمن بود مخفی ومستور داشت واز میان برد چنانکه شرح آن
ترجمهٔ کتاب پروفسور براون گذشت لهذا عباسیان مریدان خود را بر

دشنام ولعن بر محمدعلی افندی بنام اینکه ناقض عهد شده وادار نمودند

چرا شوقی به‌آواره ونیکو وصبحی دشنام میدهد ؟ وچرا سرمنـ
علائی در مجلس عروسی خانه اسحق متحدهٔ یهودی فقط نقل مجلسش دشنـ
به‌آواره بوده ؟

برای اینکه آواره وآن چند نفر از جمیع جزئیات کار بهترال
شوقی آگاه بوده بعلاوه از مفاسد دیگری که کشف کرده ومطلع شد
بازگو نموده‌اند برروح وصایت وخلافت شوقی هم آگاه شده دانستـ
در الواح وصایای عبدالبهاء تصرفات بکار رفته وباقدام مادر وعمه
عباراتی ساخته وپرداخته شده حتی برای خانه‌های مردم که بنام مدرسهٔ تر
بنات وبنین خریده شده وفلان مسافرخانه ومشرق الاذکار وحظیرة القدس
که باپول افراد خریده شده لوح درست کرده بمحفل طهران فرستاده‌اند
عبدالبهاء فرموده همه را بنام شوقی منتقل کرده بملکیت او در آبد
آوردند وبتازگی حتی حاجی غلامرضا امین آنهارا در ادارهٔ ثبت اسـ
بنام شوقی ثبت داده !

چون این حقایق انگشت نما شد ناچار شوقی قلم بدشنام میگـ
که شماها چرا این تقلبات وخیانات ودنیا پرستهای ما راآشکارمیسازید

چرا بهائیان بمستشرقی چون مرحوم ادوارد براون دشنام‌میدهند

برای اینکه‌اوخودش بعکا سفر کرده وبها وعبدالبهاء راآنطورکه
بوده‌اند شناخته ودر کتابهای خود چیزهائی نوشته که بضرر ایشان تمـ
میشود وحتی نقطة‌الکاف تاریخ حاجی میرزا جانی راکه برخلاف نشر
مردم سود وبهره بودی بباب وازل وبابیان وازلیان نمیدهد ولی ضرر
زیان کامل ببها وبهائیان میرساند منتشر ساخته .

وچون بهیچ وسیله نتوانسته‌اند آنرا ابطال کنند وجواب متینی برآن
بنویسد لهذا زبان بدشنام میگشانید وتاهرقدر بتوانند کتاب نقطة‌الکاف
را مانند کشف‌الحیل میخرند ومیسوزانند واین حرکت احمقانه را وسیله
تشفی صدر خود میدانند

اگر این سخن ماکه اغلب کتاب فروشان طهران وولایات دیده
شنیده‌اند دروغ درآمد سایر حرف‌های ماهم دروغ‌است .

باری همه اینهادلیل است براینکه بهائیت مذهب نیست ویك‌سیاست
غیر مستقیمی است که براثر جهل یك عده از مردم ساده لوح تولید شده

ش منحصر بعالم شدن افراد ملت وبی اعتنائی باین سوسیتهٔ فساد و
ا اکمال اقتدار دولت است .

ولی این قضیه مضحك است که عبدالبهاء رؤسای مبلغین خود را مأمور
وکه جوابی بر کتاب نقطة الکاف ومقدمهٔ پروفسور براون بنویسد پس
نکه پولها از اغنام گرفتند وچندین سال همهٔ مبلغین کمك دادند بالاخره
شان که بنام کشف الغطا در عشق آباد تنظیم وطبع شد باقدام خود
لبهاء ضایع گشت وخودش بدست خود آنرا تضییع نموده بعدهم پشیمان
وآنرا توقیف کرده مانع ازنشر آن شد وعلت تضییع آن دوچیز بود
اینکه در آن روز انگلیسها در فلسطین نبودند وافندی دستور داد
ر پروفسور براون درآن کتاب حمله کرده بطرفداری سیاست استعماری
ش دارند ومنظورش آن بود که بنمایاند بمردم که کتاب نقطة الکاف
ع ازل وجزیره قبرس تمام میشودتا درقبرس مرکز روحانیتی تشکیل
شده باشد ولی طولی نکشید که انگلیسها وارد فلسطین شدند و کتاب
الغطا وحملهٔ برپروفسور بعنوان سیاست ازدوسو مضرشد یکی آنکه
ن بود انگلیسها مکدر شوند دوم آنکه ممکن بود این تیر بخودش
ردد که تونیز همین نظر را داری. سبب دوم اینکه در کتاب کشف الغطا
ر داد توبه نامهٔ سیدباب راچاپ کردند همان توبه نامه که پروفسورهم
کرده بود ودر فلسفه هم چاپ شده ومتن آنرا در کشف الحیل نیز
ر ساختیم وچون از افندی سرآنرا پرسیدند گفت برای اینکه دماغ
یارا برخاك بمالیم ! ولی پس از طبع دید بسیار غلط بزرگی کرده
اینکه او خود وپدرش بباب معتقد نبوده‌اند ولی در هرصورت مردم
امؤسس این اساس میشناسند وچون اوتوبه کرده باشد دیگر برای
محل اعرابی نمیماند وخودش چه صیغهٔ خواهد بود ؟ دیگر بعد از
ش که معلوم است هر کس بیاید جز صیغهٔ مفرد مؤنث غایب ازفعل ماضی
ول چیزی نخواهد بود . این شد که هنوز از مطبعه خارج نشده بود
م توقیفش از قلم خود عبدالبهاء صادر شد وعجب دارم از شدت غفلت
یان که می بینند هشتاد سال است در هرکاری جان کندند وپول دادند
ع نتیجه حاصل نشد وتمامش بضررشان بود وهر چه وعده داده شد
غ بود ودر واقع پول داده‌اند برای خریداری افتضاح ورسوائی خود
ا باز بمحض اینکه ازعکا لوحی میرسد ونیرنگی جدید بکارزده میشود

که مثلا پول بدهید برای فلان قضیه تاامر مرتفع شود وچنین وچنان کرد
ودراین کار چه فوائدی مکنون است با آنهمه فریب‌ها که خورده‌اند باز
فریب جدید را استقبال کرده برقابت هم جان میکنند وپول میدهند در
حالتیکه همان اشخاص برای دو قران مالیات مشروع باخدمت بدولت ومملکت
خود بهزار وسیله وواسطه متشبث می‌شوند که آن دو قران را ندهند
فاعجب من هذاالعجاب المعجب !!

آری این عیب‌ها همه عیب تأویل است که چون قومی هر سخن را
مورد تأویل قرار داده از منهج مستقیم تحریف نمایند این معایب ظاهر
گردد . یعنی از ابتدابرای جواب خصم وپیشرفت مقصد خودبرخی متشابهات
را وسیلهٔ دست خود ساخته بتاویل پرداخته کم کم این میدان وسعت پیدا
کرده حتی سفیدی ماست را هم بقلب مبلغین مأول میدارند در این صورت
اگر ماهم بابی ازتاویل باز کرده فصول متشابههٔ دراینجا زیاد کنیم باکی
نخواهد بود تا ازجهتی معرف متشابهات وتاویلات بهائیه باشد وازطرفی
کتاب کشف الحیل هم بی متشابه نمانده باشد .

متشابهات اصلیه

متشابهٔ اول

بهاءالله را شنیدم بحاج ابوالحسن امین اردکانی فرموده بود حاجی
از ورقه طیبهٔ خود بر خور دارشو وبپیوسته آندختر والا گهر رامونس
خویش ساز که گفته‌اند (بابه افندی عدی فی الکرم) زیرا چند مالی
صمدیه راخواستند چون انیس مابود ندادیم بعددیدیم بین اسمعیل واسمعیل
سلب اعراق شد لذا او را ببرادرم بخشیدم ومثل آن ورقه انوز
بکارت زدم تارضای حق را همچون ملا رضای محمدآبادی دربابی چه‌او تصرف
نمود در ثمرهٔ شجرهٔ وجود خویش والحق آن مبلغ خرق اوهام کرد
ومصداق السابقون السابقون اولئك المقربون واقع گشت زنده
وجمع الشمس والقمر را بنیاد نهاد علیه بهاءالله الی یوم التناد !!

متشابه‌دوم

عبدالبها فرمود حضرت قرةالعین . همان قرةالعین زیباتر از عروس
ورقهٔ طاهرهٔ مسجودهٔ ملا باقر حروف حی شد وطاهره این ملا
خودرا بهر انجمن همراه میبرد وچنان برای سجده وتعظیم وتکریم وطواف
تصرف در وجود اونموده بود وبقسمی آن مرد طاهر برآنزن طاهره عاشق

بود که باشارتی ساجد میگشت ! وقتی هم در حیفا بودم نوکر
من اعظم (خسرو) میگفت آقا میفرمودند ملا باقر در حد خود
ممتاز از همهٔ احباب بود واز بس در محبت طاهره خالص شده بود
در او اثری از انیت نمانده بود لهذا یکشب حضرت قرةالعین او را
نشانید در جوار خود وهر پندی که باو داد اواز در اخلاص بکاربست

متشابهٔ سوم

مان خسرو گفت سر کار آقا بمنیره خانم حرم خویش فرمودند خانم
عروس باید خویش نیکو باشد نه رویش وفکرش بزرك باشد نه کوچك
دختر حاج ملا صالح برقانی چون چنین بود پیش از ایمانش ملاباقر مذکور
معجب او شده بود بعلاوه همهٔ در باریان ناصرالدین شاه خصوصاً امین
السلطان از او تعریف وتمجید مینمودند وآن دخترك ملازاده را
برزنان اعیان ترجیح میدادند . تا آن شبی که ناصرالدین شاه کام
احباب را تلخ کرد وکام زنان در باری را که حسادت داشتند شیرین
نبرداد باهل حرمش که قرةالعین بابیه را گرفته‌ام وامر صادر کرد
که نوکر برود او را بیاورد وخود او مواظبت مینمود که کسی از وصل
آن آلت ضلالت نشود . اما وقتی نوکر رفت عقب او مشهور است که آن نوکر
بزرگی رادید که درجامه خردی وحقارت خزیده وآنقدر آثار بزرگی باخود
دارد که نمیتوان بصورتش نگریست وهمانجا بسجده رفت ! ! وهم چنین
یکیك اهل حرم شاه شیفته‌اش شدند ولی آن سلطان ظالم آن طاهره روحانیه
را بزندان فرستاد وگمان کرد که از غلبهٔ معظمی باآنکه از فتح اعظمی
خبرا رسیده وبالاخره او را کشت وندانست که آن کبوتر حرم را بمقصد
رسانیده آری آنشاه ظالم آن مظلومه را بطلعت اعلی ووصل نقطهٔ اولی رسانید
تا تعبیر جمع شمس وقمر در ملکوت هم ظاهر شود !

متشابهات فرعیه

متشابهٔ چهارم

دختر نیك اختری از اصفهان آمده گفت . میرزا مهدی اخوان الصفا
حاجی آقای مازندرانی را همراه آورده از کتاب استدلالیه حاجی
پدر باو درس میداد ودر عین اینکه خودش عبارت کتاب آقای
مازندرانی را نمیتوانست بخواند اورا معلم شده در ابتدا آن بچه مازندرانی
عریان وگرسنه بود کم کم سیر وپوشیده شد . بااینکه عمر بیست ساله را

دردامن امر پرورش داده بود طغیان کرد وحرکاتی نمود که خلل بکار مبلغین راه داد یعنی هر شب وروز دل بوالهوس را بکسی وباکسی بسته و نشسته در خانهٔ که بودند زن آنخانه هر چه میدید سترمیکرد ولی چون شوهرش تازه بهائی بود در کمین نشسته مطالبی یافت وصدایش درآمدمردم که وارد شده خطابهای عتاب آمیز اورا شنیدند نسبت بمبلغ فهمیدند میشود در اینجا اسراری باز جست ومیرزا مهدی تمارض کرده تمارض خودرا چندی ادامه داده هردم تظاهری نموده عاقبت تظاهر کرده بغش کردن وچون هیچ حیله وسیلهٔ ستر مقصود نمیشوددم از انتحار میزند وپس از خود کشی او محفل خاك بر روی اعمال آنمبلغ میکند

متشابه پنجم

میرشکاری از یاران قدیم من گفت وقتی با مبلغهٔ محترمی بودم آن مخدره نعمت الهی را میشمرد که جمال مبارك ما را بفیضها رسانده لقب امة الله بمن داده کودکان فامیلم را مجانی بتربیت سپرده رحمت الله علائی را بامن مهربان ساخته که ازصندوق محفل بهره برم وآنوجودمحترم باعمه وبستگان خود مرا همراز ودمساز کرده اینمرغ پرشکسته راباخانم خویش همآواز نموده در هرمجمع ومحفل ولجنه ومجلسی این کنیزراقرین جمع ساخته گاهی مداحم فاضل مازندرانی است گاهی وصافم میرزابوسفخان شد پس ستایش میکنم جمال قدم راکه مرا محترم ساخته است در بر هرمبلغ تاکسر ونقصانی درآبرویم پدیدنشود واز همه بهتر اینکه دلم رااز غبار حدود امر خود بپرداخته ودلم صدفی است که اگر باران رحمت آنرا حامله کرده باشد باکی نیست چه محض اطاعت فرمان او چنین گشته

متشابه ششم — قد حرمت علیکم ازواج آبائکم

مبلغهٔ از مبلغی پرسید چه شد که ازبین تمام اقارب و محارم فقط طلعت حق ازواج آباء را حرام فرمود؟ و گویا حرم عبدالبهاء یعنی زن منیره نام او هم این سئوال را کرده بود ودفعهٔ سوم منیره دوم که مترجم ابادی واقع شده بود آنرا پرسید در جواب فرمودند حق فی لوح السلطان یا علی الندا فرموده باکسی مداهنه نداریم وحقیقت حال اینست که درعزل محمد نامی (١) بعد از ازل حرم حضرت بابرا گرفت لذا فرمودند از پسر

(١) مقصود سید احمد اصفهانی است

موافق بعید است که زن پدر تصرف کند واز زن دور که با خصم شوهر درآویخته رفیق او شود بنا بر این حق (بهاء) این سخن را برقیبان خود فرموده ! ومقصود از ازواج آباء حرم حضرت بابست که برتاب وآبست بر بسر اهل باش تا هر کاری برایت سهل شود وگویا بعضی هم اهل‌شده روحانی را در اجرای حدود بر جسمانی مقدم شمرده هر چه میگفت بسر شوهر منی میفرمود روحانیت‌منظوراست درجسمانیات آمیزش‌بسرشوهرهم جایز است پس حرمت علیکم‌ازواج آبائکم نیز متشابه بود وحلال شد

اگر چه متشابهات عجیبه در امر بهاء بقدری زیاد است که جلدها نرا کفایت ندهد ولی برای اینکهٔ خستگی عارض قارعین نشود بهمینقدر قناعت میشود واگر هم مطالب آن کاملا مفهوم نشد باز ممکن است مبین بعضی از آیات آقای نیکو بعد از اینها توضیح دهند اکنون باید بدین موضوع خاتمه داد وباز رفت بر سر قدم !

قدم هفدهم

جمال قدم (۱) برسر قدم !

چون درآن‌سفر اطلاعات ما درعکا وحیفا کامل ومستوفی‌شد حرکت نموده ببغداد آمدیم ودر راه با یك رفیق کلیمی همدانی هردم از اوضاع این امر میگفتیم ومیخندیدیم گاهی من آیات نازل میکردم واومینوشت گاهی او لوح صادر میکرد و من مینوشتم تا رسیدیم ببغداد و کشف عجیب‌تری در بغداد نمودیم که بدان مناسبت عنوان فوق سرنامهٔ این‌مقاله شد وآن حکایت میرزاحسین جارالله است و شرح آن اینکه میرزا حسین مذکور راکه در همسایگی بهاء و کلید خانه‌اش در دست اوبود ملقب به جارالله شد ! چه عادت بهاء شده‌بود که‌خواص خودرا بلقبی که‌منضم بالله باشدملقب میکرد مانندخادم‌الله‌برای‌آقاجان‌کاشانی و اسم‌الله برای ملا مهدی‌دهجی‌وآقاجمال بروجردی(۲)لذا او راهم‌میرزا حسین‌جارالله لقب داده.

---

(۱)این لقبی است که عباس افندی به پدر خود داده وجمال مبارک لقبی است که میرزامحمدعلی به پدر خود بسته

(۲)این هردو از کیش بهاء برگشتند . و سومی ایشان‌جارالله بود (یعنی همسایه خدا !)

این میرزا حسین کذائی . این جارالله بهائی . این نوکر فدائی . عاقبت از بهاء برگشت و بجای آن همه اخلاص شب و روز بر بهاء و بهائیان لعن میکرد ! چون سببش را پرسیدند چنین حکایت کرد : بر حسب اراداتی که من بایشان داشتم و اطمینانی که ایشان بمن داشت کلید بیت (خانه بهاء) در دست من بود هر شب پس از انجام خدمات درب خانه را می بستم و بمنزل خود رفته صبح زود میآمدم در را باز میکردم و بطبخ چای و قهوه که آقای میرزا خدا در آن خوابیده بود در جیب من ماند (معلوم نشده است که در را عمداً بشت بسته یا سهواً) صبح که آمدم دیدم کلید در جیبم مانده فوری در را باز کردم دیدم عفونتی در اطاق پیچیده که نمیتوان وارد شد ! بعد دیدم آن مکلم طور از روز شراب طور چنان مست و مخمور برو افتاده که صد نفخ صور او را بهوش و شعور نمیآورد ناچار در مقام تفتیش از علت آن عفونت برآمدم دیدم لیوان بلوری که آب خوری آن خدای نور و کجور است سرش باز بر از آثار ظهور است

فهمیدم که آقا شب سرمست جام سرور بوده از هوش و هستی دور مانده و بحد وفور خورده که گاه سحر ... پیچ پیچ بی هنر محاسن انور را محکم گرفته و چون باب نجات از هر سو بسته بوده و بهای عالی درجات از درد دل خسته و ناچار لیوان را زیر ش گرفته و کار حیوان را پیس که حیوان مبال از گور نداند و سفال از بلور نشناسد .

مجملا میرزا حسین جارالله از همان دم دل از جوارالله برداخت و یس خویش و مولا جدار الله بلند بالائی بساخت و حمارالله را مخدوم خویش شناخت و در نزد دوستان خود میگفت نگویم چرا این میرزا خدا بی شکم نیست بلکه گویم چرا در بند بیش و کم هست چه آدمی که نتواند از رسوائی خویش جلوگیرد باین که یا سرشب کمتر بخورد و بیاشامد یا در دل شب شکم را صیانت نماید یا اقلا در را بشکند و خودرا بیرون افکند . که کارش بدین فضاحت نکشد چگونه ما اورا خدای اکبر شماریم و مصلح حال انکاریم ؟! (فرد)

ذات نایافته از هستی بخش　　　کی تواند که شود هستی بخش

پوشیده نماند بهائیانی که از شرح این قضیه آگاهند میگویند جارالله چه آدم خوبی بود که چنین اوضاعی دید و آهسته خود را عقب کشید بتضییع امر !! راضی نگردید . نه چیزی نگاشت و نه یادگاری برای خود گذاشت بلکه عاقلانه بکنار رفت و فرزانه فظایع را در پرده نهفت

واره چقدر هتاکی کرد و بی باکی که هرچه را دیده شنیده بود باز گفت و ازو انهفت. مگر اینکه من میگویم گفتار بهائی برهان نیست و باید از قلای عالم بازپرسید . آنهم عقلای بی طرف از مذهب و سیاست که در طراف جهان سایرند و بجمال حقیقت ناظر که آیا باید چنین فجایعی را هفت و چنان فظایعی را باز نگفت تا هر بیچاره بی خبر بدام افتد یا باید رده برداشت تا حقیقت آشکار شود ؛ و مردم بترك این اوهام برخوردار گردند گمان میکنم هر عاقلی تصدیق بنماید که اگر امثال جار الله و خادم الله و اسم الله جمال حقیقت را بپردهٔ مجامَلت نپوشیده و بخرق حجاب شبهت کوشیده بودند جان چندصد بلکه چند هزار نفر را از فدا شدن در راه این وهام و خرافات نجات داده بودند چنانکه از آندم که قلم کاشف الحیل بدست واره آمده تا اینَدم دیگر کسی جان نداده و زر و سیم نیز کمتر برسر این وهام نهاده تا بحدی که شوقی سال گذشته گریه کرده که واردات امری از سالی پنجاه هزار تومان به پنجهزار تومان متنازل شده و اینها ضرری است که از کشف الحیل بما رسیده است . با این حال هر کس هرچه خواهد بگوید تصور کند ولی آواره جز وجدان خود هیچ امری را پیروی نکند و بغیر از جات ملك و ملت از این بساط پر فضیحت غرضی ندارد و اینقدر داند که جز دعی خدائی ! هر کس این حرکت میکرد قابل عفو بود . ولی خدا قابل عفو یست و کفی بالله شهیداً

مجملا از همین یك قدم مقام جمال قدم معلوم است چه او در کلمات مکنونه فرموده است . (از تو تا رفرف امتناع قرب و سدره ارتفاع عشق قدمی . جمله قدم اول بردار و قدم برداشت بعالم قدم گذار) ولی هر کس در امر او یشتر قدم برداشت بعالم عدم نزدیك تر شد نه عالم قدم اکنون قدم دیگر بردار م و رسر قدم رفتن جمال قدم در گذریم ! .

قدم هیجدهم

سیر در محکمات از آثار بابیه و بهائیه و در آن پنج عقبه است

عقبهٔ اولی سیر در آثار باب

سید باب که بقول خودشان نقطه اولای کتاب تکوین بابیه و رب اعلای بدا و احرف بیانیه است در ابتدای کتاب بیانش در مقام توحید میگوید ـ سم الله الامنع الاقدس تسبیح و تقدیس بساط عز مجد سلطانی را لایق که و لم

یزل ولا یزال بوجود کینونیت ذات خود بوده وهست ولم یزل ولا یزال بعلو ازل
خود متعالی از ادراك کلشئی بوده وهست خلق نفرموده آیه عرفان خود
درهیچ شئی بحق شناختن وممکن نیست که بشناسد اورا شئی بحق شنا
وبلافاصله پس ازدوسطر میگوید خلق فرموده آیهٔ معرفت اورا در
کلشئی تاآنکه یقین کند باینکه اوست اول و آخر واوست ظاهر وبا
واوست خالق ورزاق و اوست قادر وعالم و اوست سامع و ناظر واوست
وقایم واوست محیی و ممیت و اوست مقتدر وممتنع و اوست متعالی و
و اوست که دلالت نکرده ونمیکند الا برعلو تسبیح او وسمو تقدیس او وا
توحید او وارتفاع تکبیر او الخ

آیا لازم است دراین کلمات عجیبه توضیحی داده شود و گفته
هیچ طفل مکتبی باهزار گونه تعمد فارسی را باین درجه مهوع وزشت
نکرده از مقام لفظ وانشاء گذشته هیچ سفیه لایعلم درده سطر چهار
تناقض وارد نکرده که بگوید خدا اصلا آیه معرفت خودرا خلق نکرد
کسی اورا نشناخته ونمیشناسد وبلافاصله بگوید آیهٔ معرفت او در کل
موجود وبالاخره حکم کند براولیت وآخریت ورازقیت وسایر صفات او
این تقریر عیناً بآن میماند که اطفال در مقام مطایبه وقصه خوانی میگو
پدرم تفنگی داشت که لوله نداشت آنرا برد بصحرائی که آهو نداشت
تیری انداخت که گلوله وباروط نداشت خورد بشکم آهوئی که سر و
وشکم نداشت سپس آنرا بست بترك اسبی که جان وتن نداشت وآ
بخانهٔ ما که اطاق ومطبخ نداشت گذاشت در دیگی که دیواره وته نداشت
آتشی بزیرش افروخت که گرمی نداشت وآورد درسفرهٔ که نان نداشت
هرکس از آن میخورد سیری نداشت نفی واثبات وتناقضات بیان
مانند نفی واثبات قصه مذکوره است.

باری اینست توحیدیهٔ آقای باب که بابیان قدیم باد بیروت ا
می گفتند نقطهٔ اولی چندین کتاب در توحید نوشته!

اکنون برسرعرفان واستدلالش — الباب الثانی من الواحد الاول
این باب آنکه رجوع محمد ومظاهر نفس او بدنیاشد وایشان اول
که بین یدی الله در قیامت حاضر شدند واقرار بوحدانیت او نموده
(باب) اورا بکل رسانیدند وخداوند بوعدهٔ که فرموده بوددرقرآن و
نمن علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین

گرانید — آیا لازم است این عرفان بافی آقای باب را هم توضیح دهیم؟
ۀ حرفش اینست که چون خدا در قرآن وعده داده بود که ضعفای بی نام
ان را تاج افتخار برسر نهاده امام و پیشوا سازد اینک در این قیامت
من قیام کرده ام محمد و آل محمد که جزو مستضعفین بودند (!) واسم و
ی نداشتند ! چونکه دوباره بدنیا آمده مأموریت مرا انجام داده این
ن نصیحه مرا بکل یعنی همهٔ اهل دنیا (!) رساندند لهذا مستحق
ت بمقام امامت منصوب شدند .

اما استدلالش مضحک تر از عرفانش است که بلا فاصله می گوید —
مان دلیل که نبوت محمد ازقبل ثابت است بهمان دلیل رجوع ایشان
ا عندالله وعند اولی العلم ظاهر است وآن دلیل آیات الله است که
ی الارض ازاتیان بمثل آنها عاجز میباشد! آیا شما فهمیدید آقای سیدعلی
دباب در این استدلال چه شکری افشانده است ؟ شهدالله از بس این
ات محمل است همهٔ من علی الارض از توضیح محملات آن عاجزند ولی
ر اینکه تاآن حد نرسیده باشد که بگویند درهرصورت مقصود عجز بشر
ا گرچه ازجنبهٔ مهمل گوئی باشد عرض میکنم میفهمیم میخواهد چه بگوید
ی از بس مزخرف است اگر خودش هم بدنیا برگردد کماهو حقه از
ه تقریر منظور خود برنخواهد آمد اومیخواهد بگوید دلیل نبوت پیغمبر
ن قرآنیه است که کسی مثل آنرا نیاورده اماغافل است از اینکه اوقافیه
فته درعبارات سابقه خود صاحب رجعت محمدی رایکی ازمؤمنین خود
ده ومقام امامت را ازآن بابت درحقش قائل شد که مبلغ آیات اوشده
ل دنیارسانده ودر اینجا که میخواهد خودرا عین محمد وآیات خودرا
قرآن معرفی‌کند من حیث لایشعر لغزش آورده واز اعتراف سابق
غفلت کرده وبرشماست که دو باره وسه باره پیش وپس مهملاتش را
انید تا برلغزش او وصحت فهم ما وحتی عجز خودش ازتقریر آن و
ن ما بر توضیح آن آگاه شده اعتراف کنید که حتی مهمل راتنوانسته
نوعی بپروراند که همه کس ازتوضیح وتشریح آن عاجز باشد .

اکنون که این دوجمله را از اول کتابش بیان کردیم برویم یك جمله
ازآخر کتابش بیان نمائیم وبرویم بسراغ رؤسای دیگر — الباب التاسع
واحد التاسع فی حرمة صلوة صلوة الجماعة الاصلوة المیت فانکم
ون ولکن فرادی تقصدون ملخص این باب آنکه ازآنجائیکه درجماعت

ثابت است آنکه امام محقق الوقوع باشد در اینکه ازحروف اثبات اس
واز آنجائی که آخر هرظهوری کل خودراچنین جلوه داده که مظهراثبا
نه نهی ولی بدء ظهور ظاهر میگردد که از مظهر نفی بوده ازاین جه
که نهی شده تاآنکه کل لدون‌الله عبادت خداوند نکرده باشند وامروزاگر
نفسی ایمان آورده باشد بالله وآیات آن وبشجرهٔ حقیقت وظهورات آن
قبل‌ازآن وراء نفسی که«اون»(۱) الان اظهار ایمان نکرده نماز گذار
باشد براوفرض است که اعاده کند واین‌است از احکام واقعیهٔ نفس الامر
زیرا که اون «یعنی آن» درآن روز لدون‌الله بوده که اگر نمی بود نمیت
وآنکه نماز کرده‌لله بوده که اگر نبود امروز مؤمن نمیشد این‌است یک
ازاحکام داودیه که بباطن شده‌نه‌بظاهر (انتهی)

ای گوش عالم بشنو حکم آقای باب‌را که بااین فلسفه از احک
داودیه‌اش شمرده وحکم بباطن‌فرموده !!! این سیدبیچاره مجنون‌میخو
این را بگوید که حکم نماز جماعت‌را برای آن نسخ کردیم که مبادا
نفر بابی پشت سر یك پیشنماز مسلمان نماز بخواند وحتی میگوید ا
خوانده باشد باید نمازش اعاده کند دلیلش‌اینست که این بابی بسبب آ
باب‌را قبول کرده نمازش برای خداست وآن غیربابی برای آنکه قبو
نکرده نمازش برای غیرخداست - آیا نمیشود که همان بابی درآنروز
پشت سرآن‌آخوند ملا قممع نمازمیخخواند برای غیر خدا ومحض ر
حوائج دنیویه باشد ؟ آیانمیشود که‌همان آخوند ملا قممع اصلا اسم آ
باب رانشنیده باشد تا برسد باینکه بفهمد حق‌است یاباطل وبالاخره‌ا
نیاوردنش بر اثر بیخبری باشد وانگهی اینکه درحال اسلام نمازی خو
وحالا که بابی شده بایداعاده کندآیا کدام نماز راخواند ؟ اگر نمازاس
است که آقای باب آنرا منسوخ کرده ونماز نوزده رکعتی بجایش ق
کرده واگر نماز باب است که جزاسم چیزی نبوده وآنرا هم آقای
بنه‌رکعت اقتصار داده بدون اینکه نماز نه رکعتی راهم نشان داده باش
بالاخره بیك رکعت که شاید از مبتکرات فرزندش‌میرزا عباس‌خان‌ا
باشد منتهی کرده وآن یکرکعت هم شوقی افندی خودش ترك کرده
اصلا نمی خواند که‌ترك کند واگر ترس نداشت از مریدان ابله آنر
تحریم میکرد پس نماز اسلام که منسوخ است نماز باب بهاء نیز مح

۱ - در بیان در اغلب عبارات(آن) را(اون) نوشته نمیدانیم چر

دراینصورت اینهمه شرح برای چیست ؟ واین فلسفه بافیها کدام ؟ مگرآنکه بگوئیم چون نماز جماعت اسلام موجب تجمع ملت ووحدت واتحاد ایشان نشده ومقصود باب اصالة یانیابة عن المبعث تشتت شمل مسلمین بوده لهذا نماز جماعت را منسوخ کرده وبرای اینکه بچه بیدار نشود این فلسفه‌های موج رابهم بافته وهمه راحل بردیانت کرده واین درصورتی است که باب را ازمرض جنون مبرا بدانیم والله اعلم بحقایق الامور

عقبهٔ ثانیه ـ آثارالازلیه

ازل که صبح صادق حجم احباب بودو مرآت حاکی از جمال باب در کتاب خود مینویسد هوالله الحق الممتنع السلطان ـ سپاس بی قیاس وحمد معری از شائبهٔ ریب ورفتارمر ذات باریتعالی را سزا است که لم یزل محسوس بحس و حرکت وفنا وزوال وعدم وجود وظهور و بطون وعرفان و وجدان نبوده و لایزال مجسم شناخته نخواهد شد نظر نموده در شئونات انبیاء علیهم الصلوة والسلام که هیچیك دعوی شناختن ذات خداوندی را ننموده کذلك حضرت محمدی گفتار ماعرفناك حق معرفتك جاری فرموده دعوی ادراك ذات الهی نفرموده چنانچه نص آیات کریمه و احادیث شریفه بوده نظر بسوره توحید نموده که چگونه جاری شده ونص بوده برشناختن ذات الهی چه اگر کسی شریك با خداوند بوده (قل هوالله احد) گفته نمیشد و اگر شئونات بشری نبود (الله الصمد) ذکر نمیگردد و اگر تولید میشد و از ذات مقدس او چیزی حادث میگشت (لم یلد ولم یولد) اطلاق نمیشد و اگر باخداوند کسی مقترن و معادل میگشت (ولم یکن له کفواً احد) در کلام خداوندی نازل نمیگشت تامیرسد بکلمات روح وریحان و خطایر قدس (خطیرة القدس) که مریدان میرزاحسینعلی گمان میکنند این کلمات از سماء مثلیت بهاء و خلفایش بدعاً نازل شده و اکنون میفهمیم که آنها را ازل از کتب اسلامی اقتباس و استعمال کرده بعداً بهاء وعبدالبهاء و شوقی از کلمات او استراق نموده بکاسه لیسی ازلی که اینقدر دشنامش میدهند مفتخر شده اند ـ قوله هوالحق المستعان هنگام روح وریحان وعزو امتنان در مواقع جلیان تجلی الهی است افئده خویش رامستشرق بشوارق قدس الهی نموده ارواح وانفس واجسادروح خود را بدین میاه احدیت زنده نمایند و ازحظایر قدس ربانی ریان شده بمیاه سبحانی شاداب شوند زیرا که جلیان حقیقت از افق لن ترانی طالع وساطع گردید و تجلیات عظمت از مطالع لن یعرف ولن یوصف

لائح ولامع گشت! هرذره روحی بدید آورد و هرشیئی ریحانی از مواقع تجلیات آشکار گردانید - تا میرسد بعربیهای ذیمی قول لماالنور تجلی و الامر قد دنی ورجع الی اله کل واحدواسترجع الیه ماخلق ومامن اله الااله واله الملك وبیده الامر یفعل مایشاء هوالحکیم الخبیر — تا آنجا که بشیطنت برادر خود بهاء اشاره کرده میگوید ای دوستان دایرهٔ فضل و محبان مطالع عدل در این ایام که شاهین در پرواز وعنقای نفس در سوزوگداز است سمندروار بر گرد آتش عدل گردیده خودرا در سبیل محبت ومودت ازغیر محبوب محترق سازندچه اگر بدین نارحقیقی مضطرم نشده هرآینه از لقای حقیقت محبوب محجوب خواهند شد اقوال مضریه سبب احتجاب نباشد و اشارات کاذبه مؤتفکه باعث برابتماد نگردد چه شیطان رجیم از تلبیس خوداز حق محجوب گشت وبخودبینی وغرورجاهلیت از آدم روحانی محتجب گردید وهر آنکه خودبینی درعوالم خود نموده محتجب از مواقع تجلیات الهی گردید - الی آخر ماقال و نیز در توقیعی لاشهٔ انانیتش گرم شده مواعظ سابقه خودرا فراموش کرده مثل برادرش بهاء یکدفعه از حضیض نیستی باوج هستی متمایل شده چنین میگوید هوالمرهوب المستعان. آفتاب حقیقت معنوی در افق اوج ازلیت در استطاع و اشراق است وکواکب عزوعظمت حقیقی الهی در فوق سماء رفعت و احدیت درشعاع والتیاق (در هرصورت دعوای الوهیت مکنون است چه او بدواً بلقب ازل ووحید ملقب بوده است) دنبالهٔ این توقیع میکشد بطعن بربهاء و اتباعش وتشویق تبعهٔ خود در آنجا که میگوید ازوساوس شیطانی گذشته و ازدسائس ظلمانی رهیده وچون ظلمتیان درودادی ظلمت وحیرت نیست نگردیدذلکم مابوصیکم به یومئذان انتم فی ایامه تتفکرون الحمد که حضرت باری تقدس وتعالی چون شما مستبصران را در ارض وجودموجود فرموده زشت وزیبا رادرك نموده نوروظلمت رامشاهده مینمایندایقظوامن مثلکم عن رقده لعلکم بآیات ایوم العدل لترزقون هرنفس بمتاع دانی خودمغرور گشت و ازلقای حق محتجب گردید ودور ازلحظات قرب ماند چون درذات اوخود بینی وغرور بوداز این سبب جلیان الهی درنفس فنای او (یعنی فانی!) هویدا نگشت وفوأدذات او رخشان نگردید وظلمت بااومعروف گردید ودرحجاب افکیهٔ خودمستحجب گشت ودرظلام موتفکات خوددر ابتماد ماندوتجلیات ربانی درنفس وفؤاد اوظاهر نگشت ونفخات سبحانی درذوات وروح اوباهر نگردید (همهٔ اینها

مرادش بهاست) لذالك خداوند عادل دوستان خودرا بیدار فرمود و محبان خویش را ازضلالت رهائی بخشود (مرادش مریدان خودش است با پیروان ازل که گویا آنها در هدایت بوده و تبعهٔ بهاء درضلالت وحال آنکه بقول آقای نیکو شیرزرد برادر پلنك است ـ ومن فرقی که هست بین آن دو برادر صلح و بین این دو برادر جنك است) اکنون اگر بخواهیم اغلاط فارسی وعربی این میرزا را توضیح دهیم همچون اغلاط و لغزشهای کلمات آن میرزا رشته را از دست گرفته يك وادی خواهد افکندمان که تا جهان باقی است از آن وادی بر نیائیم ومثنوی هفتادمن گذشته هفتصدهزار من کاغذ خواهد شد لذا از لفظ گذشته همین قدر میگوئیم درمعنی بقدر خردلی بین بیان این دوبرادر فرق و امتیاز نیست زیرا هریك دیگری را شیطان وظلمانی وخود بین ومغرور و کذاب وجعال و خائن و مضر خوانده و تا این حد بنده کلام هردورا تصدیق دارم و مؤمن بهردو هستم ولی دراینکه هریك میخواهد ثابت کند که او شیطان است ومن رحمن وگویا من ازدامن خدا افتاده ام وهمه حقائق بامن است این یکی قابل قبول هیچ آدم با شعوری نبوده وهر دوی آنها درصقع واحدند مگر اینکه انصاف اقتضاء دارد که برخلاف تصور اغنام بهاء بگوئیم ازل نسبتهٔ بافهمتر وخوش عقیده تر بوده و بقدر بهاء و اولادش خودپسند و متجری بردینی نبوده وازاین رو برضد وطنخواهی وایرانیت قلم سخنی نگفته وضروری نزده است

عقبهٔ سوم الواح وآثار بهاءالله

چون برقدر ومقدار کلمات باب وازل آگاهی یافتیم اکنون ببینیم بهاء که بیت العقیدهٔ این غزل وضد العقیدهٔ آن ازل است چه نغمه سروده و چه هنری آشکار نموده ؟ پس باید دانست که بهاء مادام که پسرانش عباس افندی ومحمدعلی افندی وضیاءالله و بداالله بزرك نشده ومطالعات جدیدی در جرائد و مجلات و کتب نکرده بودند کلماتش عیناً مانند کلمات باب و ازل بلکه بمراتب ادنی و انزل بود وتنها افتخارش در فهم کلمات ایشان و بندگی آستان آنان بود وچنانکه درمواقع کثیره خودرا قطرهٔ ازبحر ذخار ازلیت شمرده وآن آثار را امروزه بهائیان مخفی میدارند سطری ازنظم ونثر عجیب اورا در جزء اول و دوم اشاره کردیم و بر مقدار فصاحتش آگاه شدید مثل آنکه ـ يك غزل برسه بحر مختلف با تضمن هیچ معنی عرفانی ولطیفهٔ ادبی وصنایع بدیعه میسروده وهذا جگر بریانی را چربی پنداشته

درضمن وجدیه‌اش ذکرمیکرد یا مماز حتی بدین بی‌نمکی را ملح کلام می
بنداشت وهمه‌دانند که جگر بریانی بی‌نمك چه‌قدر مهوِن است وگاهی که
شریعت میساخت استعمال کارد وچنگال را جزواحکام کتاب ونهی ازورود
حمام‌عجم را جزوحدود و جزای نقدی‌را درزناقرارمیداد و گاهی که‌قصیده
عربی میسرودازاین فارض استقبال کرده‌مطلع‌آنرابدین گونه‌طالع‌میساخ
وخود رانزداهل‌علم‌ورسوا میکرد ــ قوله

اجذبتنی بوارق انوار طلعته بظهورها کل‌الشموس تخفت ! وگاهی
عرفان‌بافی کرده درلوح رجمتش مینوشت ــ هرروز که سرازبستر برداشت
بلای جدیدی استقبال نمود یکشب سرم در تنور خانهٔ خولی بود و شب
دیگر در دیر راهب‌نصرانی وروزی درمجلس یزید ! ــ وبدینگونه ترهات
ترانهٔ مظلومیت میزد وروضهٔ خوانی وتعزیه‌گردانی جدیدی هوس‌مینمو
گاهی خدامیشد وگاهی خدائی خودرا بمزاح تعبیر کرده ازآن برمیگشت
چنانکه درآخرین لوحی که در کتاب مبین‌طبع شده بخط احمدعلی‌تبریزی
موجود ومشهوراست وآن اینست هوالباقی کلام‌الله ولو انحصر بکلمة لا
تعادلها کتب‌العالمین انك‌لا تحزن بمااختصرنااللوح لان‌یری فیه کتاب‌عظیم
هذا لوح امتزج بملح‌الله اذا ذقت قم وقل لك‌الحمد یا اله‌العالمین لو تمك
فی‌السجن لا تعجب لان‌الاحزان ما اخذتنا فی سبیل ربك ونحن فی سرور
بدیع الخ یعنی کلام خدا اگر منحصر بیك کلمه باشد همهٔ کتابهای عالم با
آن مقابلی نمیکنند یعنی کتب وزبر وعلوم اولین وآخرین در مقابل کلمه
بهاء قابل ذکر نیست سبحان‌الله چقدر انسان‌میتواند یاوه بگوید ؟ در کتاب
اقدسش هم میگوید دع‌العلوم لانها منعتك عن سلطان‌المعلوم ــ یعنی علوم
را رها کن که آنها ترا از سلطان معلوم (بها) منع میکنند . با این بیان
حضرات میگویند مامخالف علم نیستیم ! بعدازآن درلوح مذکورمیگو
وتومحزون نباش که مالوح مختصر فرستادیم زیرا کتاب عظیمی درآن
دیده میشود چنانکه مشهود است تااینجا متضمن داعیه اصالت است که‌کلام
خودرا کلام خدا خوانده امابلافاصله این‌ادعارا مشوب بمزاح‌نموده‌میگو
این لوح با نمك خدائی مخلوط است اگر آنرا چشیدی حمد کن خدارا
اگر مادر زندان باتو مزاح میکنیم تعجب مکن‌زیرا حزن مارا فرانگرفته
است (درحالتیکه‌نه‌در زندان بوده نه راست گفته چه‌ایامی که بنام‌محبو
در یك عمارت دولتی ساکن بوده بقدری ازحزن خودشکایت نموده که

م است خودرا باخته بوده است) باری این بود طرز سخن سرائی
ا خدا پیش از آنکه خدازادگانش بزرك و معاون خدائی اوشده باشند
مین که پسرانش بزرك شدند و با نمایندگان دول خارجه ملاقات کردند
ی دنیا اندکی بدستشان آمد اورا واداشتند بر چیزهای دیگری که
رین آنها الغاء وطنخواهی است باپاره از سفسطه‌های جدیدی که قبلا
ته شد و بعداً نیز دانسته خواهد شد اینك لوح دنیا وآن لوحی است که
با یکسال پیش از مرك بهاء صادر شده و منشاء تبلیغات آتیهٔ فرزندش
ی افندی گشته وآنرا لوح دنیا یالوح عالم نامیده‌اند وآن لوح بدینگونه
ع میشود بسمی الناطق فی ملکوت البیان (یعنی بنام من ـ عوض خدا ـ که
ملکوت دین بیان ناطق است) حمد وثنا سلطان مبین رالایق وسزاست

سخن متین را بحضور حضرت علی قبل اکبر وحضرت امین مزین فرمود
صود حاجی آخوند ایادی شهمیرزادی وحاجی ابوالحسن امین اردکانی
ن که ازشرکای این کمپانی بودند وبانوار ایقان واستقامت واطمینان
ن داشت علیهما بهاءالله وبهاء من فی السموات والارضین النوروالبهاء
کبیر والثناء علی ایادی امره الذین بهم اشرق نور الاصطبار) اینها پیازی
ن که بریش آخوند ایادی' وامین اعادی خورد کرده که در کمك بدین
زی او فتور نکنند وعین این پیازهارا پسرش بریش خودم خورد کرده
گر اینکه ازخباثت یاطهارت ذات نتوانستم حقوق ملت ومملکتی راز یر
گذاشته تابع نفع معلوم یا موهوم شوم ولی دیگران کردند آنچه کردند
یعلم الذی ظلموا ای منقلب ینقلبون ـ وناگفته نماند که باهمه اصلاحاتی
ه در عبارت منظور شده باز از ردیف کلمات باب وازل بیرون نیست
انکه مزین در یك جمله تکرار شده در حالتیکه معنی هم غلط است زیرا
وار ایقان منور تواند شدنه مزین نغمه صلح اکبر وصلح عمومی ووحدت
ان وامثالها سخن سرائی نمایدتا اصل مقصود. مفقود نگشته باشد عجب
نکه بقدری سخنان خودرا مهم شمرده که میگوید (باری بآنچه درصحیفهٔ
راء از قلم اعلی نازل اگر تمسك نمایند از قوانین عالم خودرا فارغ
اهده کنند!) اگرچنین است نمیدانم چرا برای فضل دعوی شوقی افندی ومیرزا
مد علی بمند و بسامی انگلیس که شخص یهودی است تشبث
کردند و چرا برای استرداد خانه بغداد وکیل ساخته وبعدلیه رجوع
رده آخر هم مغلوب شدند وچرا دستور سری بمریدان خود دادند

یکدفعه بجهة مخابره تلگرافی با مأمورانگلیس در فلسطین بر سرکلی
روضه ویکدفعه بجهت مخابره با مأمور بغداد برای خانه ؟ وچرا عرب
باینطرف وآن طرف میکنند ؟ وچرا درقانون انتخاباتشان تصریح میکن
که مانندانگلستان انتخاب نمائید ؟ خدائی که قوانین خودرا مهمترین قوانین
شمرده ومیگوید اگر بآن تمسك کنید از قوانین عالم فارغ میشوید چ
خودش وفرزندانش در عبادات بمفتی اهل سنه تقلید کرده ودر اجتماع
وسیاسیات بدولت انگلیس تأسی کرده وحتی اخیراً ولی امرش شوقی
برای تملك مدرستین تربیت بقونسول ایران تشبث کرده تاایرانیت وشا
اسلامیت اورا هم تصدیق کند برای اینکه مدرسه در ثبت اسناد بمعر
امین امین بملکیت او درآید و خدائیکه میگوید یکی از لغات موجود
یا لغت جدیده را تعلیم دهید چرا فرزندش را بتحصیل انگلیسی واداشت
چرا دخترانش را درپاریس بمدارس فرانسه فرستاده وچرا تحصیل روس
را قبلا بمریدان عشق آبادش واجب کرده وچراخودش بزبان عربی افتخ
نموده والواح نازل کرده وچرامرکز میثاقش بزبان ترکی لوح برای مریدان
ترکی زبانش فرستاده وچرا عزیزالله خان بهادر شیرازی وحبیب الله خا
خدابخش کرمانشاهی را تشویق بر تحصیل آلمانی نمود ؟

وچراوچراوچراوهلم جراً اکنون این ترهات آن لوح را بخوانید
بخندید میگوید (معرضین ومنکرین بچهار کلمه متمسك کلمه اول فضرب الرقاب
ثانی حرق کتب ثالث اجتناب از ملل اخری رابع فنای احزاب حال از فضل واقتد
کلمهٔ آلهی (یعنی حرفهای خودش) این چهارسد عظیم از میان برداشت
شدواین چهارامرمبین ازلوح محو گشت وصفات سبعی رابصفات روحانی تبدیل
نمود جلت ارادته وجلت قدرته وعظم سلطانه) آیا کسی هست بفهمد این مکل
طوریامیرزاخدای باشعور از این کلمات چه منظور دارد ؟ معرضین کیانند
ضرب الرقاب یعنی چه؟ حرق کتب که خاصه مذهب خودشان ودر کتاب ول
حکام بیان است چرا بدیگران میچسباند ؟ فنای احزاب در کدام مذه
است و کی اوآنرا محو کرده .

چرخ تواین پنبه ها را رشته است　　　وهم تو این تخم ها را کشته است

(بلی در اواخراین لوح در خوبی باز کرده که میگوید یا حزب
الیوم باید انظار کل بافق کلمه مبارکه یفعل مایشاء متوجه باشد)
یعنی هر غلطی دیدید چون وچرا نکنید تاگوسفند بی اراده باش

بان شما(بها)مظهر یفعل ما یشاء گردد .

دیگر ازمحکمات امر بهاء مخالفت باعلم است واین بقصه وحکایت
برروایت نیست بلکه بنص کتاب اقدس است که خودش میگوید(دع العلوم
بما منعتك عن سلطان المعلوم) یعنی رها کن همهٔ علمهارا زیرا آنهاترا
سلطان معلوم (بهاءالله)منع مینمایند ملاحظه شود بچه صراحتی اقرار
ند که شخص عالم ازاین سلطان معلوم یا موهوم ممنوع شده باو اعتنا
واهد کرد لذا باید علوم را ترك نماید ! باید دانست که هر تعبیری بر
عبارت به بندند از قبیل همان تأویلاتست که قبلا اشاره شد و گر نه
عبارت تأویل پذیر نیست وتنها مراد بهاء از این جمله آن بوده که
دانش تحصیل علم نکنند وبحالت جهل بمانند و گمان کنند که هر علمی
بهاء است ودر الواح او همهٔ علوم مکنون است وازاینست که کار کنان
درسهٔ تربیت صورتاً مطیع پروگرام معارف‌اند وباطناً مطیع پروگرام
ه که بهرقسم است واودرخانه‌ها قرائت لوحرا بنام درس اخلاق مجری
دارند چنانکه صریحاً گفته ومیگویند که علوم اولین وآخرین در الواح
ن همان الواحیکه در خاتمه بقلم آقای(اکرمی)خواهیددید چه اشتباهات
رخی را متضمن است وهمان الواحی که خودمان دانسته‌ایم چه غلطهای
شی را دربر دارد واین بسی واضح است که هیچ مستبد ستمگر نمیخواهد
دم عالم و آگاه شوند چنانکه سردار انگلیسی گفته است اگر بدانم
اسبی که برآن سوارم میفهمد که من چه تحملی براو کرده‌ام وچه بار
گین وتعدی ننگین براو گذاشته ام البته سرش را بطقماق خواهم کوبید
مجالی پیدا نکند برای پی بردن بجفای من زیرا اگر بخوبی بفهمد
ه مرا بر زمین زده دیگر بار مرا نخواهد کشید . اینست که بهاء نیز
ش اینکه گوسفندانش آگاه نشوند که او چگونه از شیر و پشم بعضی
برده وبرخی را برخی خود کرده وبسلاخ خانه سپرده یعنی نفهمند چه
بهائی بایشان رسانیده وچه خاندانهای عزیز را ذلیل کرده وچه جانهای
زا بهلاك سپرده وتن بخاك برده و چه عواطف لطیفه را ضایع کرده
طبایع وقرایح نفیسه را مختل ومهمل گذاشته و چه نکبتها که بصورت
لت بمردم نموده لذا همواره از علوم بسلطان معلوم(موهوم)دلالتشان
باید وجانشینهای او عباس وشوقی همیشه نگران بوده وهستند که مبادا
دانش راه اروپا یاد گیرند وپیوسته سعی دارند که اتباعشان بارو پانروند

واگر رفتند فقط باچند خانواده که با اسم بهائی آشناشده‌اند معاشرت کنند
زیرا دیده‌اند هرکس باروپا رفت ودروغهای ایشانرا یافت ومعنی علم
وشرافت وزندگانی آزاد را درك نمود دیگر فاتحه بی الحمد هم برای
بهاء وبهائیان نمیخوانند . اینجاست که بایدسخن آن‌حکیم دانشمندی‌تصدیق
نمود که فرموده است (ایران‌از تحت‌الحنکی خر مقدس وفکلی سك باك
در خطر است)زیرا هردوی اینها دارای یك روحند هردو مانع ترقی‌اند
هردوخودپسند وخودبینند . هردو میخواهندعلم واطلاع حصر درخودشان
باشد تا بمردم بفروشند وبار خودرا بار کنند اگرچه چیزی‌ندانند . هردو
میخواهند بتحت‌الحنك وفکل خود بر مردم سوار شوند وبار بی کرایه
خلق خدا نهند . دیگر از محکمات امر بهاء حقوق صدی نوزده است
صریحاً در کتاب اقدس گفته است از هرچه مالك میشوید صدی نوزده
آن مال‌الله است ولی این مال‌الله را صورتاً برای فقراء وضعفا قرار داده
واولاد خودرا بنص صریح منع نموده چنانکه در کتاب عهد میگوید محبة
اغصان‌وافنان ومنتسبین بر کل‌لازمست ولیکن لیس‌لهم حقاً فی‌اموال‌الناس
اما پیروانش براهنمائی عباس افندی این نص صریح را هم تغییر داده
تأویل نموده وآنرا برای‌یك‌طبقه ازوراث بهاء دون‌طبقات آخری‌تخصیص
داده اند وشرح آن خواهد آمد .

عقبه چهارم

آثار عبدالبهاعباس

اماعبدالبها عباس که درةالقلائد این سلسله‌اش‌دانند وواسطة‌العقد
این عائله‌اش خوانند بر اثر مطالعات و تحصیلات بسیار که یکوقت در
بغداد نزد شیخ عبدالسلام شوافی تلمذ کرده‌ووقتی نزد فاضل قائنی حکمت
تحصیل میکرده (چنانچه خود بهاء بر خلاف اظهاراتش که‌خود را بی
قلمداد نموده نخست شاگرد یغمای جندقی بوده و اینمعنی از کتاب تاریخ
حیات یغما که خودش مینویسد معلم اولاد میرزا بزرك نوری بودم ثابت
است‌ووقت دیگرشاگرد میرزا نظرعلی‌حکیم رئیس طایفه‌علی اللهی بوده)
مجملا عبدالبهاء تحصیلات کامل کرده و سپس هر کتاب و مجله و جریده
را با پول ایرانیان بدبخت آبونه شده و اخیراً کتابخانه مهمی‌ترتیب‌داده
وبدین‌واسطه غلطهای لفظی در آثارقلمش کمتر از سایر رؤسا و افراد

دروغش بیشتر از سایرین است (اماماهرانه) و اگرچه عباس افندی‌هم
سبت بتحصیلات ومطالعاتش آدم نابغه و برجستهٔ نبوده و کلماتش خالی‌از
غلط لفظی ومعنوی نمانده بلکه درمعنویت هرلوح ورساله‌اش براز غلط
واشتباه است ولی در لفظ گاهی لغزش حاصل کرده و صورتاً آثار او و
برادرش محمدعلی افندی کم‌غلط‌تر از دیگران وشاید باز هم اغلاط کلمات
محمدعلی افندی ازعباس‌افندی کمتر باشدچنانکه‌در لغزشهای‌عباس‌افندی‌خود
نگارنده چندین فقره دیده و آگاه‌شده که‌از آن‌جمله وقتی‌درلوحی‌ضمیمه
را بظاء مؤلف نوشت و چون تذکر داده شد که ظمیمه غلط است الف
روی‌ظاء را باقلم تراش حك نموده باز هم غلط درآمده باو گفته‌شد که
ضاد مرکز لازم دارد واین کلمهٔ محکوك شماخمیمه خوانده میشودآنوقت
قلم طلبید و مرکزی ملحق کرد که‌عیبش یکی بود و دوتا شد یعنی اول
اثر تراش قلمتراش در آن بود وبعد اثر قلم خوردگی هم برآن اضافه
شد و آن لوح بهمان حال ارسال شده و موجود است درحالتیکه‌صدهااز
این قبیل‌واقع شده که مبلغین اوورقه‌را عوض کرده اند تا کسی برمقدار
علمو سواد آقا مطلع نگردد ولی شهدالله در اغراق گوئی و مبالغه‌سرائی
ودروغ پردازی و سخنان سه‌پهلو وجعالیت کم‌نظیر بود وبطوریکه ذیلا
خواهیم‌دیداو بود که‌دری ازهوو جنجال‌درنشریات باز کرده طریقهٔ‌تبلیغات
بی اساس را بر روی مبلغین و اعضای محافل خود گشوده دستور متحد
المبالهای بی‌حقیقت کذبه بایشان دادوهمه را ذیلا خواهیم شناخت . هرگاه
کسی بامعان‌نظر در کلمات باب تعمق نماید میبابد که‌هر چند اوداعیه‌اش
باطل وسخنش کذب‌بود ولی دربرداخت دروغ‌خود آنقدرها ماهرنبوده که
آن داعیه دروغ را بدروغهای دیگری تزیین نموده تولید امیدی کامل‌در
دل مریدان خود نماید و اگرگاهی اشارتی کرده و بشارتی‌داده‌رسواست
چنانکه نوید راجع بسلاطین بیان‌وشئون ایشان یك نوید مفتضحانه ایست
که بجای امید تولید یأس در اتباع مینماید یا آنکه در جائی ازبیانش
میگوید تمام ملت روح (۱)(مسیحیان)بدین بیان ایمان‌میآورند و از این
عبارت باندك‌تعمق‌میتوان دریافت که‌اگر اوباختیار خود این ادعای‌قائمیت

---

۱ ـ از اینگونه کلماتش برمیآید که‌قصهٔ کینیازروسی‌باشیخ‌عیسی
لنکرانی که میگویدمن بباب‌وعده‌دادم که‌مسیحیان‌روسیه‌رابدین تودعوت
بکنیم بی چیزی‌نبوده و الله اعلم

را کرده باشد این سخن بصرف سادگی از او سرزده که تصور نموده اس
همین قدر که ازحکم اجتناب ملل را نسخ کرد مسیحیان چنان منجذب
میگردند که همگی بابی میشوند و اگر باشاره و تشویق دیگران داعیه کر
و این اساس را تأسیس نموده طبعاً اورا فریب داده گفته اند تو ادعا کن
مسیحیان را و امیدواریم بتو ایمان بیاورند او نیز بر اثر سادگی خود باور کر
وحتی آنرا جزو بشارات در کتاب خود ثبت نموده است

اما میرزا حسینعلی که قطعا برروی بندو بستهائی خدا شده و همه
بفرقهٔ ازلیه میگوید که شما از اساس امر و مقصود اصلی آگاهی ندار
بنیان بیان و کلمات خود را بر اشارات و بشارات دیگری نهاده که بهت
میتواند گوسفند را بخود جلب نماید زیرا او بحرفهای کوچك منزل
قناعت نکرده بلکه الواحی بنام سلاطین نوشته و گاهی بمریدان خود نش
داده که ها به بینید بفلان سلطان چگونه خطاب شده ! و اگر چه فوزی آ
لوح را بزیر تشك مخفی کرده ولی آن گوسفند باور نموده که شاید خبر
است و فرداست که همه ممالك بدست اهل بهاء خواهد افتاد و این روی
پسرش عباس افندی بنوع دیگر تعقیب کرده که سربسته در هر لوح نش
مالك الرقابی خود و پدرش را گوشزد گوسفندان نموده و پیوسته هیا
درمیان امت افکنده که آقا در شرق و غرب نفوذ دارند و در نتیجه گاه
بلوح گاهی بعکس که تمامش دروغ و مصنوع است و روحیات بعضی ا
آنهارا در این اوراق نشان داده و خواهیم داد و گاهی بنشر تعالیم و مبا
که آنرا شناخته وهم خواهیم شناخت مریدان را دلباختهٔ خود کرده بقس
که پس از مرگش بااینکه اغلب فهمیدند که مضامین الواح دروغ و هیچو
جوز های بی مغزی بود که جوالش پرصدا باشد و چون شکسته شود
مغز که دهان یك طفل را آلوده سازد در آن نیز باز نمیتوانند همه شان باو
کنند که اینها همه لفظ بود و پوست بود و مغزی در آن نبود اکنون این لو
افندی را بخوانید تا برویم سر مطلب - مورخه ج ۱ ۱۳۲٤

ای یاران عزیز عبدالبهاء هر چند در سایر جهات ندا بلند است و بشار
الیهه فرح قلوب هرهوشمند (دو غلط در یك جمله است — زیرا فرح قلو
غلط است - قلوب هرهوشمند هم غلط) رایت ذکر مرتفع است و آیت ن
منتشر ضجیج تهلیل بلند است و صریخ تکبیر مسموع هر بهره مند ولی
طهران عالمی دیگر و میدان و مصافی دیگر است جناب امین میگفتند

رش بی‌خبراست !) که طهران را ندای رحمن بحرکت آورده که لسان
ان از بیان عاجز است ــ و ولوله‌درشهر نیست جزشکن‌زلف‌یار ✿فتنه
آفاق‌نیست جزخم گیسوی دوست

از هر گوشهٔ آهنك تقدیس بفلك اثیر میرسد ــ تاآخر آن که نصایحی
ی تبلیغ وخود نمائی ودسیسه نموده درپایان میگوید اینست نصایح این
اره گمنام و اینست وصایای این بندهٔ کثیرالاثام وعلیکم التحیه والثناء
و باز مناجات عربی دارد (اناجیك یامناجی من‌لا انیس‌له و مؤانس وحید
بدمن‌لاجلیس‌له) که‌اغلاط عربیه‌آنرا باید بعربها گذاشت و گذشت وبس
همین که اوخودرا آوارهٔ گمنام ! و بندهٔ کثیرالاثام خوانده ــ ولی اساساً
بدماهیاهوی این‌لوح وامثال‌آن‌است که۲۵ سال پیش‌چنان‌وانمودنموده که
با طهران یك‌قطعه ازبهائیت است وشاید تاسه‌سال دیگرغیر بهائی در
نمیماند وما پس از ۲۵ سال‌می‌بینیم هیچ خبری‌نیست وهمان اشخاص
روزی هم نصفشان برگشته اند ولی اثر اینگونه الواح این بود که‌تا
ی اغنام در اطراف تصور میکردند که در طهران جزحرف بهائیت
ی‌نیست وتا امروز با اینکه بی مغزی این الواح غالباً ثابت شده باز
بی‌خرد در این بساط باقی مانده‌اند وبااینکه جانشین او شوقی‌افندی
بلادت وسفاهت بعقبهٔ اولی برگشته‌وهرچه نوشته رسوا و مفتضح است‌و
ی را از سر بهنش دمیده گاهی که خواسته است اشارات و بشارات
بهٔ پدران خودرا اعمال نمایدطوری‌اعمال کرده که هر کوری‌رسوائی
را می‌بیند ؟ باز بهائیان بامید اینکه شاید هیا هوهای سابقهٔ عباس
س دارد در این خانهٔ ننگین بپایه بندی شکسته بسته های‌آن‌مشغولند
وبا کسی بر ترویج دروغ مجبورشان کرده‌است وما مواقع غلط‌کاری
لط گوئی ودروغهای ناپرداختهٔ رسوای‌شوقی را هم درطی بیان آثار
آفتابی خواهیم کرد ــ اما بطوری که اشاره شد عباس افندی اگر در
وحکمت وحسن‌انشاء مقام مهمی را احراز نکرده وبا همه تحصیلاتش
نسته است برتبهٔ عالی حائزشود ولی در هیاهو و اغراق گوئی‌ودروغ
ازی ماهرانه قلم بدفترزده و توانسته است برای یك مدتی که‌خودش
ت داشت امر را باشتباه بگذارنـد و گوسفندان شیرده را برای
نگاهدارد .

فلسفه عبدالبهاء

دقیق‌ترین مباحث این مبحث فلسفه عبدالبهااست که باید فی‌الحقیقه ومنصفانه درآن تعمق نمائیم زیراگذشته ازهیاهوی مذهبی وسخنان بی‌مغز بهاء که ایجاد یك‌سلسله اوهام‌تازه درمغزبهائیان کرده‌اخیراً بعضی خطابه‌ها ونطقهای عبدالبهاء در بین‌بهائی وغیر بهائی منتشر شده که مهمترین دام اغنام بیچاره شده وهرکس دیگرهم بعداً پابند حضرات شود بر اثراین فلسفه هاست که تماماً بعقیدهٔ من سفسطه ومغالطه است لهذا ذیلا قواعدی راکه عبدالبهاء در نطقهای خود بمیان آورده ومسلم پنداشته وبهائیان راپابند کرده در اطراف‌آن‌بحث‌مینمائیم تاقدروقیمت آنها معلوم گردد

نطق مبارك ! در دارالفنون کالیفورنیا استفزدیونیورستی (کذا) با حضور دویست نفر پروفسور ودوهزار نفر تلامذه (دروغ است) وجمعی کثیرکه از دور ونزدیك برای استماع بیانات مبارکه آمده بودند صبح ساعت ۱۰ ر ۸ ماه اکتبر ۱۹۱۲

هوالله

اعظم منقبت عالم انسانی علم است زیراکشف حقایق‌است وچون امروز خودرا در مرکز علم می‌بینم دراین کلیهٔ که شهرتش بآفاق رسیده لهذا نهایت سرور دارم

از اینجا تاآنجاکه تعریف علم وعلماء کرده‌چیز تازهٔ ندارد تاآنکه میرسد بفلسفهٔ وحدت وجودی بی آنکه بگوید عقیدهٔ وحدت وجودی است بیان رامیرساند باین جمله (پس واضح شدکه هر جوهر فردی (۱) از کاینات انتقال درصور نامتناهی دارد ودرهرصورتی کمالی ازاین واضح شد که کاینات یکی است عالم وجود واحداست پس چون در وجود کاینات وحدت است دیگر معلوم است که در عالم انسان چه وحدتی است این مبرهن است که وحدت اندر وحدت است مبدء ومنتها وجود وحدت است قطع نظر ازاین که هر کلمه از این کلمات مکرره مورد هزارگونه بحث وانتقاداست وحکماء را در جوهر فرد ووحدت وجود بحثها وحرفهاست

---

(۱) حکماء وجود جوهر فرد رامنکرند وحق اینست که وجودجوهر فرد همچون کیش بها موهوم‌است .

زاران سال‌است این بحث در میان‌است چون چیز تازهٔ نیست فقطمیگوئیم
آقا حل مشکلی نکرده مگر الفاظ مکررهٔ بی دلیل برخلاف سابقین یا
گر دلیلی هم ذکر میکرد مطابق آراء سابقین فلسفه بافته ودلیلی بافته
بود وملاك‌ومدرکی برعظمت او نبود پس بگذریم تا برسیم باین جمله
عناصر بایکدیگر درصلحند آفتاب وزمین صلحند آب باخاك صلح است
ناصر بایکدیگر صلحند چون ادنی مصادمه حاصل میشود زلزلهٔ مثل‌زلزله
نهر سانفرانسیسکو واقع» آیااینطور است ؟ شایدهمه کس بتواندجواب
داد که چنین نیست بلکه بعضی در صلحند وبعضی درجنك همان حین که
رضاً فرانسه باآلمان‌در جنك وایران باترکیه درصلح‌است در همان‌وقت
هم در مملکت وجود یکی مکرب طاعون با گلبلهای خون در جنك ودر
وجود دیگری اخلاط اربعه در صلح دریك گوشه گرك ومیش در جنك و
درگوشهٔ دیگر کبك و کبوتر در صلحند وتمام هم‌برحسب اقتضای طبیعت
بود جنك وصلح را مجری میدارند ازاین که بگذریم بهمان فلسفهٔ جدید
عجیب میرسیم که میگوید ـ مثلا ملاحظه کنید که‌جمیع کاینات اسیر طبیعت
ت وجمیع در تحت قانون طبیعت) وچون جواب‌آنرا قبلا نگاشتیم‌تکرار
آنرا لازم نمیدانیم(برخلاف مکررات او)

حال به‌ببینیم که بعد ازاین همه صحبتها آقا میخواهد چه‌نتیجه‌بگیرد
بالاخره میخواهد نتیجه بگیرد که چون انسان بر طبیعت محیط است چرا
جنك میکند چنانکه میگوید ـ حالا ما ازجمیع این مواهب‌چشم میپوشیم
این بنیان آلهی را خراب کنیم واین اساس آلهی را ازپایه براندازیم و
حال آنکه اسیر طبیعت نیستیم خودمان رااسیر میکنیم وباقتضای‌طبیعت
حرکت مینمائیم زیرا در طبیعت نزاع بقاست اگر انسان تربیت نشود از
مقتضیات طبیعت نزاع وجدال است !

نه‌تنها مریدانش بلکه قطعاً شماهم که این عبارات رامی‌خوانیدفوراً
ملتفت نخواهید شد که چه بود وچه شد؟ آقا از اول که شروع بنطق کرد
فلسفه‌اش برروی صلح کاینات بود که آفتاب با خاك درصلحند ووواینجا
برگشت بجنك وقائل شد که جنك از مقتضیات طبیعت است وتنها تربیت
است که انسان را ازجنك که از مقتضیات طبیعت‌است‌نجات‌بدهد !

آیا صلح آفتاب وزمین خارج از مقتضیات طبیعت است ؟ آیا صلح
کاینات که در اول گفت همه کاینات در صلحند از مقتضیات طبیعت نیست ؟

گویا او قائل است که مثلا کبك و کبوتر که باهم در صلح‌اند ازدارالفنون کالیفورنیا فارغ التحصیل شده‌اند و گرك وبره که باهم در جنگند بحال طبیعی مانده‌اند ! واز همه‌عجیبتراین دروغ‌است که آقا دراواسط نطقشان میفرمایند حضرت بهاءالله پنجاه سال پیش اعلان صلح عمومی بین دول وصلح عمومی بین ملل وصلح عمومی بین ادیان وصلح عمومی بین اقالیم فرمود ! !

آقایان بهائی شما را بخدا خجالت نمی کشید که این نطق‌هارا در مجامع میخوانید وبآن افتخارمینمائید وانحراف جویندگان ازاین‌ترهات راطعن وتمسخرمیزنید ــ پنجاه سال پیش ازاین تاریخ که آقا درامریك نطق کندبهاءالله هنوزبلقب‌بهاء مشهورنشده بود مردم اورامیرزاحسینعلی عریان باز وبعضی میرزای نوری پیشخدمت فرهاد میرزا یاد میکردند وبابیانی که حسن ظنی داشتند اورا بلقب ایشان یاد میکردند ونمیدانستند چه می‌خواهد بگوید ــ میگوئیم بیست سال منظورآقا بوده واززبانشان پرت‌شده پنجاه سال گفته‌اند تازه بیش ازبیست سال‌هم اعلان صلح‌عمومی بهاءالله همان بود که درلوح دنیا گفتیم‌آیا این اعلان صلح عمومی ملل و دول واقالیم است که در زیر هزار پرده آهسته بحسین پینه دوز گفته نوشته باشد ویا آنکه به دو نفر ایادی واعادی امرش که دو آخوند بابی منفور ورانده از همه جا بودند گفته باشد عاشروا مع‌الادیان کلها بالروح والریحان یا گفته‌باشد لیس‌الفخر لمن یحب الوطن بل لمن یحب‌العالم و بفارسی سروده باشد ــ کل بار یکدارید وبرك یك شاخسار آیا این دوسه کلمه باآن درجه ازنفوذ وقدرت او که اشاره شد اعلان صلح عمومی است ؟ واقعاً حیا خوب‌چیزیست .

باری ازاین وادی هم بگذریم زیراآز این هیاهوها بقدری درکل افندی زیاداست که باصطلاح عوام این عبارت نعناع روی آش آنست پس ازشطری خودنمائی بالاخره میرسدباین‌عبارت ــ اما تعصبات وطنی کرهٔ ارض موطن هرانسان است یکی است متعدد نیست نوع انسان واحداست ولی حدود وهمیه بی‌اساس را بعضی از مستبدین قرون ماضیه اختراع کرده‌اند ودر میان بشر جنك وقتال انداخته‌اند که مقصد شان شهرت بوده وغصب ممالك لهذا این احساسات وطن پرستی را بیشتر مقاصد شخصی نمودند ــ اینك از جهان ملك روح عباس افندی را

بدانیم در کدام ملکوت است ندا کرده میگوئیم آقاجان من اگر تومزدور
ودی واگر برای اغفال ممالك کوچك این تبلیغات رانمیکردی واگر
رای پول خانمهای امریکا در آنجا داد سخن نمیدادی واگر واقعاً برای
دا ونجات بشر این حرفهارا میزدی بی شبهه حق وحقیقت ترا از لغزش
تناقض باین واضحی حفظ میکرد که دریك جمله کوچك نگوئی (نوع
سانرا وطن واحد است وفوری بگوئی (مقصدشان شهرت بوده وغصب
مالك) عجبا اگر ممالك خطوط وهمیه ایست که نباید بآن اهمیت داد و
باید وطن پرستی راپیشه کرد دیگر کلمهٔ (غصب ممالك) چه معنی دارد؟
استی فکر کنید این حرف چقدر مزخرف است که مثلا کسی بگوید همهٔ
انه‌ها یکی است وهیچ خانهٔ ملك کسی نیست بعد فوری بگوید، آنان که
یوار قرارداده‌اند مرادشان این بوده که قسمتی از خانهٔ ملکی آن یك را
اخل خانهٔ ملکی خود کنند ! ای بی انصاف احمق تو گفتی که خانه ملکی
جود ندارد وخطوط وهمی است چگونه میگوئی یکدسته برای غصب کردن
انه دیگری چنین گفته وچنان کرده‌اند اگر ملکیت وهم است غصبیت چه
عنی دارد ؟ باری از این ترهات بگذریم وروح مطلب خودرا توضیح دهیم
رای اینکه راه خلط مبحث ومغالطه بر روی گوسفندان بهاء باز نماند
رض میکنم گمان نرود که مراد نگارندهٔ انتقاد از اساس صلح جوئی است
یرا هر عاقلی بلکه هر کودکی میتواند بفهمد که صلح بهتر از جنك است
جنك منشاء خرابی ودمار ومایه نکبت وفلاکت بشر است والبته باید هر
کسی بکوشد که پیوسته صلح برقرار باشد ولی کلام ما در اینست که صلح
خواهی عباس افندی واتباعش بقدر جوی ارزش ندارد واو اساساً صلح خواه
بوده واین سخنان از او نیست بلکه او همان فتوغرافی است که خود بدان
اشتهار کرده وهرچه دراو دمیده‌اند باز گفته وچون بی مطالعه وتعمق
بوده اینست که تناقضات بسیارهم در کلماتش دیده میشود من نمیگویم حتماً
ین دین را از اول دست اجانب اختراع کرده یا نکرده ولی بدون شبهه
س از آنکه یکدسته احمق بی علم پیدا شده‌اند اجانب از وجودشان استفاده
موده‌اند وآنهارا آلت کرده‌اند برای اینکه هرچه از ممالك واراضی که
ردست ایشان بغصب وارد شده بدون جنك وجدالی باقی بماند وهرچه
م نگرفته‌اند بگیرند ودر عوض این حرفهای خوش آب ورنك بی سروته
حویل دهند که وطن چه معنی دارد ماهمه یك جنسیم همه دنیا یکوطن است

منتها ما میخواهیم آقا وعزیز باشیم وازمال شما تعیش وزندگی کنیم و درعوض بار سنگین خودمان رابر دوش شماگذاریم وبرای انجام آن مقصد این چنین دین وتعالیم وهین غیرمتین لازم است •

عقبه پنجم

آثار میرزا محمد علی غصن اکبر خصوصاً اختراع خط جدید

پوشیده نماند چون در اواخر ایام بطوریکه اشاره شد بهاء با مأمورین خارجه آشنا شده وبعضی سخنان تازه شنیده آنهارا داخل مبادی خود کرده بود وبامأمور شده بود که داخل سازند کم کم فرزندانش هم هوای توسعهٔ این دائره وهمیه برسرشان افتاده از آن جمله میرزا محمدعلی غصن اکبر که برخلاف اظهارات عباسیان پیشقدم ودرخط وسواد بر همهٔ اولاد بهاء مقدم بود وچنانکه خطش در کتاب خط وخطاطان درج شده اوخوشنویسی کم نظیر بوده وهست ودرانشاء عربی وفارسی مطابق معارف بهائیه رتبه فوق تمام مراتب منتسبین بهاء در یافته بود هوای اختراع خط جدید بر سرش افتاد خصوصاً پس از آنکه بهاء شنیده بود که دکتر زمینهوف خط وزبان اسپرانتو اختراع کرده وافکار بعضی از غربیان بر این محور دور میزند که خط ولغت عمومی ترویج نمایند وبهاء نیز از او تقلید کرده چند کلمه راجع بخط وزبان عمومی سخن گفته ودرمیان اتباعش وانمودنموده که گویا این سخن بدع وتازه واز کلمات الهامیهٔ خاصهٔ امر بهاءاست در آن حال پسرش غصن اکبر نیز هوس اختراع برسر گرفته که محض افناء و اضمحلال آثار پرافتخار شرق خط تازهٔ بسازد که اگر پیشرفت کرد باینوسیله نزد دشمنان قرآن واسلام بادی بیروت اندازد و پس از مدتها فکر وشاید تبادل افکار باسایر برادران واعمام خود ومبلغین ومقربین درگاه بهاء بالاخره الفبای ذیل را اختراع وبدرگاه بهاء تقدیم ساخت وچندان میرزا خدا منجذب اوشده که اجازه داد در کتاب مبین واقدسش که در بمبئی بخط احمد علی تبریزی چاپ شده دو سه کلمه درج کنند تابه بینندچه اثری می بخشد وآن عبارتست ازهمان امضای احمدعلی که بدان خط ممضی گشته و کتاب مطبوع باهمان امضاء موجود است واین راماننده خیلی ازالواح وآثار نمیتوانند پس از بروز افتضاح محو نمایند اینك ماصورت آن خط رابالتمام باهمان امضای مطبوع در کتاب مبین که نمونهٔ این خط عجیب است درج میکنیم

ر مقدار مشعر بهاء وفرزندانش آگاه گردید اینك عکس اورا به‌بینید
احمدعلی تبریزی امضای کاتب کتاب‌مبین‌است که‌بخط تازه بااجازه‌بهاء
رسنه ۱۳۰۸ هجری در بمبئی بطبع‌رسیده !

خط بدیع !!

ا ب پ ت ث ج چ ح خ د ذ ر ز ژ

س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک گ ل

م ن و ه ی

احمد علی تبریزی

چون سخن بدین پایه کشید بدنیست اساساً در خصوص تغییر خط
لمهٔ چند برای انتباه مردمان دل آگاه بنگاریم . از دیرگاهان فکر و
ظر اجانب متوجه این‌نقطه شده است که در میان هر قوم وملتی مادام
ه خط وزبان ایشان بجای خود باشد و تصرفاتی‌در آن بکارنرود ممکن
یست آنها را بتمام معنی منحل در مقاصد و تابع آراء خود ساخت لذا
روع بتبلیغات در این‌موضوع کرده درهر مملکت‌ازممالك شرقیه‌بنوعی
ین تبلیغات را مجری داشته از افراد همان ملت مردمان ساده بی خبرو
ازیرك بی‌علاقه بوطن وملیت برتبلیغات برانگیخته این‌مقصود رابعنوان
ه خط شما فلان عیب را دارد وزبان‌شما فلان‌نقص‌را حائز است گوشزد
ابلاغ نموده حتی‌المقدور بتبدیل آن کوشیده‌ومیکوشند تا مندرجاًمردم
ن بوم‌وبر اصول مذهبی‌خودرا اولاد مفاخر ادبی خویش را ثانیاًومبانی
اریخی خود راثالثاً از دست داده مانند طفل نوزاد که‌دستش ازهمه چیز
ی است خودرا بدامن ایشان همهٔ مردم شرق را اطفال سبق خوان خود
اخته درحقشان پدری کنند و مادری نمایند یا دایهٔ‌مهربانش ازمادروقیم

قویم از پدر گشته ایشان‌را باستعباد خویش دلالت نموده ولی مطلق اهل شرق گردند!

بدیهی است از این که گفته اند (گروهی این گروهی آن پسندند) این نغمه در گوش اهالی دوصدای متضاد ودر آهنگ متباین ظاهر ساخته گروهی چندان خشك شده که حتی کمتر نقصی را هم در خط شرقی معترف نشده گفته اند خطی است در کمال اختصار وزیبائی بقسمیکه که اگر بخواهیم فرضاً یك کتاب شاهنامه را از خط شرقی مبدل بخط غربی سازیم اقلا هریك جلد آن در پنج جلد جواهد گنجید و اگر ایراد دارند بر اینکه کلمات متشابهه در خط شرقی است که فرضاً گردد و گردو گرد راکه بتغییر فتحه وضمه وکسره معانی ثلاثه پیدا میکند آنرا بیك صورت نوشتن موجب اشکال فهم خواننده است جواب اینست که درهر خط ولغتی نظایر گرد وگرد موجود است و قراین درهمه زبان و خطی حکم فرماست و بسالغات که باید بقرینه فهمید و با فرض اینکه در سایر خطوط و السنه کمتر ودر خطوط و السنه شرقی بیشتر باشد این نقیصه‌را که با آن کمال قصر و کوتاهی و جمع بودن خط و زیبائی آن بسنجیم جبران شده ربحی نیز حاصل میگردد و در فهم اطفال هم فرقی ندارد هزاران سال است اطفال این خط را یاد گرفته‌اندو بازهم یاد خواهند گرفت ودیروزود یاد گرفتن اطفال تابع براعت وبلادت ایشان است و این براعت وبلادت در اطفال غرب نیز موجود و بالاخره درخط غربی هم بجزئی کم وزیادی همین نقص و کمال دیده میشود و این موضوع آنقدر مهم نیست ودردرجه سودزیانش تا آن حد نیست که لازم باشد مأثر ملل غرب جایگیر آن شده خسارات لاتعد ولا تحصی از راههای غیر مستقیم که مبلغین درنظر گرفته اند عاید شرق گردد خلاصه علاقمندان بخط قدیم زیاد است باستثنای آنکس که خط را بصورت کوفی برگردانیده وهیچ طرفداری ندارد باقی مردم از خط خود که حافظ آثار ادبی و مذهبی ایشان است کمال رضایت داشته ودارند بعضی دیگر بتبلیغات خویش وبیگانه چندان طراوت یافته اند که ازتری درست نقطه مقابل واقع شده اند

دسته اول چنان بخط شرق بدبین گشته اند که گویا اصلا بعنوان خطی که واقع حوائج باشد نشناخته ازهرحسنی که در آن بوده چشم پوشیده وهر عیبی هم که در آن نبوده گوشزد نموده هرروز یکی بتحریك اجانب

گوشهٔ سر بر کشیده و الفبای جدید اختراع نموده و در بعضی نقاط نسبة متین تر و بفلسفه نزدیکتر و بقلم اشخاص مهمتر و در بعضی جهات خالی از متانت و فلسفه بروز کرده و بقلم ادانی خلق سر زده و (این رشته سر دراز دارد) حال در اینجا چیزی که محل حاجت ماست راجع باصل مطلب نیست زیرا در اینکه بعضی عیوب در خط ماهست محل شبهه نیست و در اینکه رفع این عیوب کار شخصی بی فکر یا بافکر و بالاخره کار شخصی نیست و کار اکادمی قانونی است آنهم شبه نیست در اینهم که اگر روزی بعضی تغییرات بخواهد در خط پیدا شود جمیع جهات و اطراف کار را باید ملاحظه کرد شك نیست یعنی طوری باید باشد که حتی یك کلمه از آثار تاریخی و ادبی محو نشود و تغییر نکند و معنی دیگر نبخشید و بالاخره آثر و مفاخر ملی زایل نگردد

اما چیزی که راجع ببحث کنونی ملت و اینمقدمات همه برای استنتاج آن نتیجه است این است که همه و همهٔ معتقدین بتغییر خط عقیده شان فرع این اصل است که در خط شرقی اعراب موجود نیست و اعراب مستثنی از خط است و باینواسطه خواندن آن مشکل است و بالنتیجه تغییر خط را فقط برای پیدایش اعراب و باصطلاح فرنگیها تنظیم وبل و کنسن یا حروف با صدا و بی صدا لازم دانسته اند تا حاجت باعراب که در خط شرقی علائم فوق خط است نیفتد و در اینصورت ترك املاء هم یکی از ملاك های خط تازه میشود که بالاخره صاد و سین و تائی کسی نشناسد و ضاد و ذال و زاء و ظائی در میان نباشد - باز نمیخواهیم بگوئیم این نوع تغییر مستلزم تغییر لغت میشود و سبب میشود که نصف لغات متداوله فارسی و عربی محجور و متروك و یا از معنی خود منحرف و غیر مفهوم بماند و در نتیجه نصف کتب و آثار و فارسی ازمذهبی - ادبی فاسد و نصف دیگر هم بالتبع متدرجاً بی نتیجه بماند - این سخن برجای خود ولی اصلا حرف ما در رتبه ادراك بهاء و بهاء زادگان است که از نوع اختراع ایشان ثابت میشود که حتی فلسفه و مقصود از تغییر خط را ندانسته و یا دانسته و حتی بدترین صور تهائی که هیچ کودك سبق خوان نپسندد در آورده اند که انسان متحیر میماند چه تصور نماید زیرا اگر حمل بر عدم ادراکشان کند خود موجب تحیر است که با این مشاعر و مدارك دانیه چگونه توانسته اند جمعی را ولو هزار نفر باشد افسار کنند و اگر حمل بر ادراك ایشان و تعمدشان بر افساد

و تضییع آثار مهمه ملی نماید باز موجب حیرت است که آخر غرض رانی و
بازی کردن با مقدرات یك ملت بلکه عموم ملی مشرق تا این درجه چرا
آری اگر خطی اختراع کرده بود که محظورات اعرابی از آن مرتفع
شده و برای قرائت آسانتر ویا مختصر تر ویا مشکلات املائی آن برداشته
شده بود ولو آنکه نواقصی ازجهات دیگر داشت میگفتیم باری بهر جهت
ولی با این صورتیکه ملاحظه میفرمائید جز اینکه یك حروف کوچك ظریف
را مبدل بحروف بدشکل دراز کرده از اعراب فقط جزم و تشدید و همزه
را بصورتهای عجیبه درآورده و(ةه)را حروف علیحده تصور نموده و یك
(احمدعلی تبریزی)را بقسمیکه ملاحظه میفرمائید در یك سطر طولانی
داده بی آنکه ویل و کنسنی داشته باشد ومعلوم شود که همزهٔ احمد-مفتوح
است یا مضموم یا مکسور و بی آنکه حل مشکلی در همزه وعین کرده
باشد و چارهٔ برای املاء اندیشیده باشد دیگر چه هنری کرده
گویا گمان نموده که پیدا کردن اشکال مختلفه وانتقال دادن ازشکلی بشکل
دیگر کار مهمی است وفقط بصرف اینکه ازچپ براست نوشته میشود
دیگر تمام معایب خط رفع شد وازاین رو مذهب بهاء عالمگیر خواهد
شد — که اویك همچو خط بی فلسفه زشت رسوائی اختراع کرده است!!

اکنون گوشزد مینمائیم که بی‌شبهه این اعتراض چون بگوش بهائیان
رسید خواهند گفت که این اختراع منسوب ببرادر عبدالبها است که ناقض
است وازامر بهاء مردود ومطروداست وبالاخره از فرط بی‌خبری بهر
عذر تشبث خواهند جست وحتی ممکن است بگویند چون معرض وناقض
بوده چنین امری که خارج از تأیید است ازاو سرزده ! پس ملتفت باشید
که اگر گوسفندی مبادرت باین‌سخن نمود بایدبیدارش کرد که اولا ارتداد
اواز دین بهاء ثابت نیست بلکه ارتداد عباس افندی واتباعش ثابت تر است
که هزاران تغییر در امر بهاء داده وازنص کتاب‌عهد گذشته‌اند ثانیاً امضا
کننده یك امری مانند نویسنده و گوینده واختراع کننده آنست . اگر
وزیری چیزی نوشت وبامضای شاه رساند و بعد آن مطلب بر خلاف
دانش ومصالح بیرون آمدنمیتوان گفت خبط فقط از وزیر است بلکه شاه
هم درآن اقلا شرکت داردخود بهائیان میگویند درزمان بهاء هیچ کتاب
بی‌اجازه او طبع نمیشد وحتی یك حرف وکلمه بی‌نظر اودرآن کم یا زیاد
نمی گشت واگر غیر از این باشد باید گفت اصلا بهاء کتاب ندارد وامر

بهاء هرچه بگویند وعمل کنند خودسرانه است دراینصورت بقول خودشان
او دروغ بگویند وحشوو زوائد زیاد در امر بهاء باشد بدیهی است که
ضای احمدعلی بخط بدیعی که مخترع آن غصن اکبر است .
مانند این است که از زیر قلم خود بها در آمده باشد بلکه میتوان
ین کرد که بهاء دلخوش از این اختراع بوده چندان که درلوحی میگوید
گر مصادر امور بخواهند خط تازهٔ اختراع شده موجود است ومرادش
ین خط عجیب است که آنرا امرداده است در کتاب خودش مسطور نموده
سطوره بدست داده اند وحتی اگر غصن اکبر سراطاعت نزد برادرش عباس
ندی فرود آورده بود وبی شبهه اوهم چندان خطش راترویج میکرد که
باله مانند اسامی شهرالبهاء وشهرالعظمة وشهرالقول که اسامی ماههای
بهائی است وهمه ساله تقویم براین اسامی مینگارند وشاید تمام جدول آنرا
راین کتاب به بینید خط بدیع هم معمول به بین اهل بهاء بود وبآن افتخار
یکردند نهایت اینکه افندی بر اثر بغض وکینهٔ با برادر خود خطش را
رویج نکرد ولی براثر اینکه پدرش آنرا ترویج نموده بود جرئت هم نکرد
لمتی ازآن بکند وفقط مسکوت گذاشت وحتی باآشنائی عباس وعباسیان
ین دارم که اگر این خط اندکی مقبول نظر ارباب نظر میشد آنرا بخود
سبت میداد وبازهم ترویج میکرد چه ازاین قبیل(فکر واکفروا)هالاتعد
لاتحصی انجام داده است ولی چون دید مقبول نظرهیچ طفلی نشد مسکوت
هاد واگر کسی میپرسید سراین چه بود که بهاءالله این خط راامضاء کردند
رجواب طفره میزد ـ این بود شرح اختراع خط که بهاء همه جا میگوید
وست خط بدیعی اختراع ولغت جدیدی ابتکار شود ودر مدارس عالم
رویج نمایند ودرهرجائی باختراع آن افتخار می نماید ! اکنون این عقبه
هم ترك نموده عقبهٔ ششم راکه متضمن آثار فصاحت بارشوتی است در
ین قدم۱۹ خواهیم شناخت .

قدم نوزدهم

یا آخرین قدم مهم ـ در کشفیات متنوعه

بهائی شدن وزیر همایون ـ اقامت دو سالهٔ من در طهران ـ فوت
بدالبهاء ـ مسافرت من باروپا ـ تکمیل مواد کشف الحیل ـ قدمهای بی
ربی دراین راه ـ بعضی مسائل مستلفه .

پوشیده نماند که چون در تمام ادوار بهائیت یکنفر قائم مقام
همایون میرزا مهدیخان غفاری بود که براثر جنون خمری و اخت
حواس بهائی شد وبهائی شدن اوهم باآن جنون ازروی عقیدهٔ مذهبی
بلکه براثر اشتباهات سیاسی بود لهذا لازم دانستم که شرح حال
مختصری اشاره کنم تابهائیان بدانگونه که عادت دارند بهائی شد
وزیر راولو آنکه کهنه وزیر از کار افتاده باشد برخ کسی نکشند
بهائی شدن قائم مقام مذکوره نزد نگارنده است حتی الواحش کلا
است ومن خود واسطهٔ آنها بوده‌ام واحدی بقدر بنده ازحالات او آگ
ندارد حتی عبدالبهاء یکی از فتوحات مهمهٔ مرا تبلیغ این وزیر قل
نموده بود که درمدت هشتاد سال هیچ مبلغی نتوانست یکنفر وزیر
بهائیت بیندازد وازبس دربهائی شدن او کیف کرده بود درلوحی که
برایم فرستاده میگوید الهی الهی ان عبدالحسین قدنادی اهل المشرقین و
بذکرك ملاالخافقین الخ . (که بهائی شدن یکوزیر معزول مخذول
تذکر ملاخافقین واهل مشرقین برابر دانسته)

پس باید دانست که اینشخص چون بامشروطیت مخالفت کرد
وبتمام معنی استبدادنشان داده بود عاقبت درکارخود در ماند واخیرا
جنجال همان (خ) مقدسها و(س) بابیها رابخرج برداشته ومشروطیت و
هممنان شناخته بود ؛ لهذا درحکومت عراقش بهائیان آنجادامی گس
همین قدر بتوسط حاجی مونس درویش توانستند ذهنش را مشوب
باین اشتباه کاری خود ترتیب اثر داده اورا متقین بربهائی بودن
مشروطه کنند وچون این تخم رادر ارض وجودش کاشته بودند پس از
ازعراق وورود بکاشان دوازده شبانه روز لیلا ونهاراً درمزرعهٔ
ملك خودش بود بانگارنده بسر برده ازبس اورا ازاوضاع طهران
وبوساطت باقراف وورقا وکلیه بهائیان طهران امیدوار دیدم وکاملا
جنون ازحرکات وسکناتش مشاهده کردم خلافت رافت وانسانیت دانس
اورا باردیگر نومید وافسرده کرده بگویم همهٔ این حرفها دروغ و
است بعلاوه صلاح خودراهم نمیدانستم که بی مقدمه خویش را طرف
وحمله وشاخ زدن اغنام قراردهم لذا باو مباشرت کرده تا براثر
بانگارنده امیدش تابید شد واز من درخواست توصیه برسر
سردار اسعد میکرد ومن دردل براومیخندیدم که گمان میکنند مکاتبه

ن و آن آقایان مستمر است ولی صورتاً امیدوارش میکردم و بکجدار
ز گذرانیده بالاخره روانهٔ طهرانش کردم و بقدری بی طمعی نمودم که
بهانهٔ شطرنج خواست هدیه که داده و نگرفته بودم بمن باخته باشد و
ابوالحسنخان زنجانی که آنروز منشی او بود این قضایا را در نظر دارد
بیق نماید (اگر درحیات باشد) اما پس از ورود بطهران بهائیان
ردند از عکا تا طهران از عبدالبهاء تا حاج غلامعلی مبلغ کاشانی بهر اسم
م توانستند گوش او را بریدند و هی وعدهٔ فتح و نصرت و شفا و صحت
د تا بالاخره از هستی ساقطش کردند و پس از دو سال جسدش را بخاک
ه وارثش راهم بگور کردند و رهایش نمودند.

اقامت دوسالهٔ من در طهران

از موقع بهائی شدن وزیر همایون تا اقامت در طهران دو سه سالی
کشید در آن دو سه سال نگارنده در کاشان و عراق و اصفهان و همدان
رمانشاه در گردش بود و بزرگترین مانعم در بازگشت و انتقاد از بهائیت
بری از اروپا و گسیخته گی رشتهٔ امور ایران بود و منتهز فرصت بودم
ز سال ۱۳۳۸ هجری که عبدالبهاء بمن نوشت در طهران استعداد غریبی
شده همهٔ بزرگان و رجال طالب شده اند که از امر مبارک !! خبر گیرند
بلغین طهران از عهده بر نمیآیند زیرا آنان که دارای اهمیت بودند مردند
آنان که در حیاتند واجد حیثیتی نیستند و شما باید مرکز اقامت خود را طهران
رده‌ید با اینکه میدانستم این اغراقها که در لوح است اکثرش بی مایه و بی پایه
ن یعنی حاجی امین و باقراف برای خودنمائی چیزهائی باو نوشته اند و او هم
ی را از در جهل باور کرده و بعضی را از روی تجاهل قبول نموده و امیدواری
بید که شاید آندروغها راست در آید چه این آقا همانست که ۲۵ سال پیش
ابتمقدمه مینوشت که طهران بشهادت امین عالمی دیگر دارد چنانکه اصل آن
را خوانده‌ید. با همهٔ اینها در جواب افندی نوشتم که دعوتی از طرف
ای طهران نشده لذا فوری بباقراف نوشت که از حضرت آوازه دعوت نمائید
قراف بوسیله یك مراسلهٔ شخصی و یك مراسلهٔ محفلی مرا بطهران دعوت
ود در ابتدای ورودم بطهران همه مجالس مهمشان در تحت کنترل من
آمد و نالهٔ جگرخراش فاضل شیرازی (بوعلی سینا بابیه) و احمد یزدانی و
ی دو نفر دیگر بلند شد که ای وا دینا محافل مهم مانند محفل ارسطو و محفل
ع و باقراف از ما گرفتند و بحضرت آوازه دادند. پس از اندك زمانی دو

مجلس درس پسرانه یکی در منزل باقراف و دیگری در منزل شیدش هاب پیشکارش برقرار مجلس دخترانه و زنانه نیز در منزل اسحق حقیقی کرمانشاهی برقرار گشت که عکس آنها را در جلد اول درج کردیم. اما از رجال و بزرگانی که آقا در لوحش وعده میداد هرچه در طهران انتظار کشیدیم اثری نیافتیم . فقط از چند نفر وزرای معزول و بی کار یا پشت هم اندازیهای باقراف ملاقات کردیم که اتفاقاً آنها هم یا مخالفت میکردند در ضمن صحبت چنانکه شرح سخنهای مخالفت آمیز مرحوم سپهسالار را قبلا نگاشته ایم و یا موافقتی ننموده باتبسمهای مسخره آمیز که شأن مردمان سیاسی است برگذار مینمودند ولی انصافاً این را باید بگوییم که از تذبذب آنگونه منتظر الوزاره های دورهٔ قاجاریه خیلی ضرر بمصالح ایران و اسلام وارد شده و اگر آنگونه آقایان اینگونه سخنان را مطلقاً بمحضر خود نمی پذیرفتند بهائیت تا این درجه نیز نمو ننموده تولید امید دردلهای ناپاك این اغنام نمینمود چنانکه در این دوره که آنگونه سوء سیاستها اعمال نمیشود امور نیز رو ببهبودیست وامید است اگر در گوشه و کنار باز یکی دونفر از آن اشخاص در حکومتهای کوچك وبزرك وجود دارند وبرحسب عادات آن ادوار نفاقهائی مرتکب میشوند کم کم بی بمقصود برده تغییر حالت دهند و گرنه قطعاً معرفی خواهند شد و دستشان از کارهای دولتی کوتاه خواهد گشت

افکار باقراف

در مدت ششماه که شب و روز بامرحوم باقراف معاشر بودم جمیع نوایا و افکار و عقائد اورا دریافته حتی بر اسرار او بقدری مطلع و محیط شدم که یقین دارم اولاد و بستگان او هم باین درجه اطلاع نداشته و ندارند خلاصه تصور و عقیدهٔ او این بود که امر بهائی براثر مساعدت خارجیها عالمگیر میشود و اولین نقطه که حائز اهمیت خواهد شد طهران است و نخستین کسیکه مقرب شده بریاستهای سرشار خواهد رسید او و خانوادهٔ او خواهد بود و اگر نسبت و وصلتی هم با عبدالبها داشته باشد این ریاست الی الابد در خاندان او باقی میماند بنا بر این اگر تمام دارائی خود را برای انجام این تقرب وصول آن ریاست صرف کند ارزش دارد حتی روزی اعتراض بریاست وزرائی سپهدار رشتی کردم دیدم جداً با حالت رقابت صحبت میکند گفتم اگر شما خود بجای او بودید میدید چقدر کار اجتماعی و ریاست مملکتی مشکل و پرزحمت است باتك وجههٔ جدی گفت اگر مملکت را بدست من

ند بفاصله یکهفته درست میکنم گفتم مثلا چه میکنید ؟ گفت مردم را
بور میکنم که بهائی شوند گفتم آنوقت کاردرست میشود ؛ گفت بلی.
فتم چرا جمعیت بااین کمی که‌درهمهٔ طهران پانصدنفر مرد ومنتهی‌هزار
وبست نفرزن ومردوبچه بهائی هست نمیتوانند کار های خود را اداره
کنند ؟ چرا هرروز درمیانشان‌نزاع است ؟ چرابابد محفل اصلاح(وبقول
ودتان) عدلیه روحانی ! کار هاشان را اصلاح نماید ! و چرا باید محفل
وحانی (وبقول ابلهان احباب)پارلمان امری‌نتواند یك مدرسهٔ‌هفت کلاسه
اداره کند ؟ و بازامرزز بروح‌او باید گفت . چراخود شما که‌باحریت
وان مخالفید نمیتوانید نوه برادر خودتان را از آن‌چیزهائی که مطلع
ستید‌بازدارید و اقلابگذارید‌پدرش اورا بیرون کرده آنهمه‌افتضاح‌درست
ود و خرابیها اوبازاری وعلنی شود ؛ خلاصه اینها را که شنید رنگش
افروخت و بالاخره گفت چون قدرت ندارم و تأیید هم بامن‌نیست‌اگر
رکار آقا بایران بیایند همه‌کارها درست میشود ! گفتم حتی‌وزارت‌شما؟
فت بلکه رئیس‌الوزرائی ایران برای من حتمی است . گفتم پس خوب
ت یکمنزل‌صحیح برای ورود سرکار آقا تهیه کنید گفت گراند هتل
بهمان قصد ساخته‌ام مجملا این‌اوهام بقدری درمغزو دماغ اوریشه‌برده
ود که باهزار تیشه‌ممکن نبود یکشاخهٔ آنرا قطع کرد . بر اثرآن‌اوهام
یلهٔ‌بنظرش‌رسید که‌هشتادهزار‌تومان‌ملك مازندران را پیشکش‌عبدالبهاء
ند و کرد ولی‌بهائیان گمان دارند که اومحض خدا وعقیده اش این‌کار
ا کرددرحالتیکه صریحاً میدانم بطمع وصلت بود که منور خانم دختر
وچکی آقا را برای آقا جلال‌بگیرد ومرا واسطه کرد وعبدالبهاء هم
الت ووساطت مرا پذیرفته قبول‌نمود وبرحسب‌عادل دائمی خود که هر
رعادی‌را هم‌بلحن غیب گوئی‌وعده‌میداد وعدهٔ‌صریح داد که‌این‌کارخواهد
ولی تیرش بخطا رفته ازقضا میرزا جلال ازلندن‌نوشت که‌دختر سر
ر آقا بکار ما نمیخورد زیرا آنها میخواهند بزرگی بفروشند و شوهر
ودرا تا اجازه نگیرد باطاق راه‌نمیدهند خواه کسی دیگرنزدشان باشد
نباشد ! واین برمن گوارانیست‌مجملا باقراف خیلی‌مکدر شدولی‌چاره
سکوت نداشت از آنطرف عبدالبهاء هرچه انتظار کشید خبری‌نشد
او در همهٔ عمر خمیازه‌میکشد که‌با مردمان متمول وصلت کند‌چنانکه
ولی همین خمیازه‌را میکشد وچون اثری ظاهر نشد‌حیلهٔ دیگر‌بنظرش

رسید که نصف آنچه را باقراف باو داده بمیرزا جلال ببخشد شاید دلگرم شده وصلت را تعقیب نماید ولی همانطور که عبدالبهاء تقدیمی باقراف را ساده تلقی نموده بود باقراف هم بخشش نصف آنرا ساده تلقی کرد نصف دیگر را هم نداد تا بالاخره بده هزار تومان اصلاح کرده دست وروی هم را بوسیدند واز هم گذشتند وبطوریکه شنیدم پس از مرگ باقراف باز امین ادعای طلب کرده ومبلغ دیگر از ورثهٔ او گرفته !

اما نگارنده با اینکه سالها بود میدانست افندی جز بدنیا و حطام آن توجه بهیچ امری ندارد باز کار را باین درجه رسوا ومفتضح نیافته بود ولی در طهران پس از آنکه محفل روحانی مرا بعضویت دعوت نمود و عضو محترم دائمی محفل شدم و با امین و باقراف نیز محرم شدم دیدم قصهٔ غریبی است که جز دزدی و خیانت وپشت هم اندازی وپول در آوردن از این و از آن حتی زمینه سازی برای اغیار (غیر بهائی) که بهچه حیله گوش آنهارا ببرند دیگر حرفی در این بساط نیست وبالاخره کشف کردم که افندی محفل روحانی را برای روپوشی از خیانتها وجنایتها و اشتباه کاری های خودش تأسیس نموده است و اسرار کار همه در محفل طهرانست و اگر روزی ارشیو آن بدست آید حتی الواحی که ببعضی سفارتخانه‌ها میفرستاده ویکی را من دیدم بدست خواهد آمد لهذا درهمان ایام تصمیم گرفتم که یك نهضتی کرده یا امور را بمجرای صحیحی درآرم که از خیانت امین و بلاهت باقراف وحقه بازی افندی قدری جلو گیری شده باشد و اقلا احتیاطی دامنگیرشان شود ورابطه را باا جانب قطع نمایند ویا اصلا این بساط برچیده شود و بیش از این جان ومال مردم بی خبری که در اطراف نشسته و پول بطهران میفرستند ونمیدانند در کدام راه صرف میشود هدر نگردد واین بود که ابتدا گریبان امین را گرفتم که تو یکطرف بیست هزار تومان از مال خدا ! را بدست غلامعلی دواچی ... داده که تاکنون چندین دفعه خود را ورشکست نشان داده و بعد معلوم شده است که مبالغ هنگفتی در بانکها ذخیره دارد و یکطرف از هشتاد هزار تومان مال‌الله ! بایستی باقراف بدهد چهل هزارش بخشیده و سند چهل هزار تومان گرفته از طرفی بباقراف گفتم کی سرکار آقا راضی هستند که امین تنزیل از پول حقوق بگیرد ؟ از طرفی بعضی جوانان را برعیبهای کار آگاه کردم و زمزمهٔ در بین بهائیان افتاد و عموم بهائیان طهران حق را بمن داده عقده‌های دلشان گشوده شده گفتند که سالهاست

[illegible]

خط عبدالبهاء یکسال پیش از مرگش

میدانیم‌هم امین بمال‌الله خیانت میکندهم دواچی هم‌باقراف اما حاجی‌امین فوری را پرت قضیه را بافندی داد و اوهم همان حربه نقض که‌بزرگترین چماق تکفیر بود بکار من‌برده لوح ذیل‌را که‌مدرك وشاهدتمام قضایاست

برایم فرستاده وضمناً قسم که نشان‌دروغ است یاد میکند که کسی بمن‌خبر ندادهو این فراست خودم است مجملامن‌ازننك اینکه مبادالکه نقض‌بدامنم بچسبد و بگویند از چاه در آمده بچاله افتاده یعنی دست از دامن عباس برداشته بمحمد علی توجه کرده برای یك مدت دیگر سکوت خود را ادامه دادم

تبصره

چنانکه ملاحظه میشود یکی از تهدیدات که دراین لوح ازطرف عبدالبها متوجه آواره میشودصحبت‌ازچندزن است که گویا آنهادرطهران سراً مخالفت بابهائیت دارند برای اینکه عبدالبهاء باآنها موافقت نکرده وگویا آنها فیمابین آواره وامین وباقر اف تفتین نموده‌اند ! پس‌باید دانست که این‌هم یکی‌ازحیلی است که کشف آن بسی لازم است(مؤسس راهم‌در این لوح بخط خود (مأسس) نوشته تاشاهد غلط نویسی اووغلط گیری ماباشد !)

منیره‌ایادی وحریت‌نسوان

پیش ازاقامت نگارنده در طهران منیره ایادی که یکی از زنان مبلغه ومبلغ زاده ومحرم اسرار عبدالبها بلکه شریك کمپانی بهائیت‌بوده وهست هوای حریت نسوان بر سرش افتاده از عبدالبهاء استیذان نموده اجازه بر اجرای آن یافته بود بدین مضمون که من‌باحریت‌نسوان‌چندان موافقم که خودم‌پیشقدم شده دختر خودروحا خانمرا بی‌حجاب‌باروپافرستادم مجملا بااین اجازه افندی محفل حریت درمنزل ابن‌ابهر شوهر همان‌منیره که درآنوقت از برکت تبلیغ امر بهاء ازهر دو چشم کور وخانه نشین شده بود تأسیس گشت . منیره خانم که زنی جوان بود وشوهری کور و پیر داشت این محفل رابرای استفاده خود میخواست ولی بزودی زمام استفادات ازدست او بیرون رفته چندانکه حتی بعضی زنان غیربهائی‌جوان درآن محفل وارد شده درترویج امر بهاء ازاو جلو افتادند وهم چنین‌چند مرد جوان« که در رأس‌آنها مرد رشیدی واقع شده بود وباطبع‌همه‌موافق بود» درآنمحل عضویت یافتند ویکی از عادات آنمرد رشید این بودکه درخواب فشاردانداں(دندان گرچه) داشت .یکی اززنان اغیار(غیربهائی)

که بهوای رقابت بامنیره بدان محفل عضویت یافته بوددخترهمان بود که شرح رفتار سیاسی و گفتار دیپلماسی با عکس پدرش در فلسفه سوم بقلم آقای نیکو درج شده این خانم ازارث پدر طبع شعری داشت وبرای فشار دندان آنمردزن پسنددوبیت زنانهٔ ذیل راسروده آنمردراباخود موافق نمود

(دو بیت)

دل خونین من است اینکه همی میخاید   رشته عمر منست این که همی میساید
قدری آهسته بسوزانکه بودمخزن حب   تو که ازفرط غروروهیچندانی ربورب!

ونیز برای دلاله آن بزم رباعی ذیل راسرود وآن دلاله دختر دائی منیره خانم بود که محترم نام داشت ولی اورا محترم (آتش بیار) لقب داده بودند .

(رباعی)

گفتم که بیا محترم اندر بر من   بنشین وبگوی حرفی از دلبر من
گفتا که گمان کنی که من آبادم   مانند تو بر باد بود بنیادم

بطوریکه ملاحظه میشود ابیات مذکوره ابیات زنانه ایست که بکلی از محسنات ادبی وحتی صحت بحر وقافیه تهی است معهذا زنان بهائی و رئیسه ایشان منیره بقدری بی هنر بوده وهستند که آنزن(غیر بهائی) در میانشان جلوه کرده دراندك زمانی طرف حسادت منیره ورفیقانش واقع گشته حرکاتی که بین پست ترین زنان فاجره معمول است بین ایشان شروع شد ویکدیگر رارسوا کرده پرده ازاعمال نهانهٔهم برداشتند وکارآنزمان بجائی کشید که دامن ازآنها برچید وبهر طویلی در هجو بهاء وبهائیان خاصه منیره ابادی سرود وازایشان کناره گزید ولی افسوس که این کناره گیری پس ازآنی بود که آن بیچاره از خانه وشوهر وزندگی بازمانده و حتی دختر شانزده ساله زیبای خودرا فدای آن آمال نموده بود وآندختر چندی هم بدرس تبلیغ من میآمد وازپدرومادرش پنهان میداشت وبالاخره آن دختر بتریاك خودرا کشت وکسی سبب آنرا ندانست ولی همین قدر معلوم شد که بعضی اززنان بهائی موجبات بدنامی اورا فراهم کرده بودند واوازبیم رسوائی انتحار نمود . خلاصه پس ازآنکه رسوائی از حد گذشت کسانی مانندباقراف وحاج امین راپورت بهر کزدادند که حالا دیگر بقای این محفل حریت صلاح نیست لذاافندی اجازهٔ که داده وتشویقاتی که کرده بود پس گرفت وبلحنی محفل را برچید که مفهوم آن این بود(من بدغلطی

کردم) وحضرت باقراف وامین بهتر ازمن میفهمند .

وقتیکه نگارنده مقیم طهران شد چندی بود این بساط فضاحت سماط برچیده شده بود اما همین که من تصمیم گرفتم که بهر وسیله است ازاینهمه مفسده که برای ملك وملت ویا اقلا برای اخلاق یکدسته مضر است جلو گیری کنم وچون از اول نمیشد برخود رئیس حمله کرد وحملهٔ بر افراد نیز بی ثمر واثر وحتی ازاخلاق نگارنده دور بود این بود که بطوریکه اشاره شد ریش امین را گرفتم ومتدرجاً بباقراف سرایت کرد وچون رابرتش بافندی رسید وخواست از عملیات نگارنده جلو گیرد دری از تهدیدات خفیفه باز کرد که از آنجمله تهدید به ازلیت ونقض بودیکی هم تهدید اززنان طهران یعنی چند زن باعث این کدورت واختلاف بین آواره وامین شده اند ومرادش یکی منیره مذکوره است ودیگری قدسیه اشرف که اوهم ازآمریکا آمده سر پرشوری داشت وقصه های بسیار هم از اودارم که کنونم مجال گفتن نیست ، براستی پس از وصول این لوح مرا حیرتی عجیب دست داد که اگر امر برافندی مشتبه شده کسیکه تااین درجه غافل باشد که نتواند بفهمد شجرهٔ اختلاف از کجا روئیده وبتوهمات دور ودراز بیفتد زنانی را که کمال موافقت بااو دارند مخالف تصور کند ومردانیکه نهایت مخالفت با وی دارند موافق تصور نموده اسرار محرمانهٔ محرمانه را بقسمیکه در لوح او است بآن مخالفین بسپارد چگونه چنین کسی باصلاح ذات البین میتواند موفق شد تا چه رسد باصلاح امور وملا الخافقین؟ اگر امر براو مشتبه نیست وعمداً این راههای کج ومعوج را گرفته میخواهد سهوهائی که دراجازه دادن بزنان بد کردار برای تاسیس محفل حریت مرتکب شده بدین حرفها لابلا کند وبنمایاند که اوبا اعمال وآمال منیره وقدسیه وامثالهای موافقت نکرده وآنها دشمن اوشده بین دوستانش تفتین میکنند باز چنین مفسدی چگونه لایق اصلاح کوچکترین امری از امور تواند بود ؟

مجملا این اولین قدمی بود که نگارنده درمخالفت برداشته واز این پس هرچه پیشتر رود بیشتر بر مفاسد کارآگاه خواهد شد .

فوت عبدالبهاء

نگارنده در طهران بود که عبدالبهاء عباس درسنه ۱۳٤۰ هجری فجاتاً درگذشت در حالتیکه خودش وبستگان واتباعش ابداً انتظار مردن

اورا نداشتند واین مرك بقدری برهمه واز همه بیشتر بر خودش ناگوار بود که از وصف خارج است زیرا او وعده‌هائی‌داده بود که یکی ازآنها وفا نشد و بر مریدانش ناگوار بود که به بینند او مرد وخدا بیکی از مواعیدش اعتناء نکرد دیگر نمیدانست که مواعید سابقه‌اش هم مثل این مواعید بود او هرچه در دنیا گفت بر خلاف آن شد منتها چشم نبود که ببیند و گوش نبود که بشنود او وعده داد که امریکا داخل جنك نمیشود شد ـ او وعده داده بود که مشروطه ایران بر قرار نمیگردد بسبب اینکه دست علماء درکار است برقرار شد . او وعده داده بود که محمدعلی‌میرزا پادشاه عادل ومنصوص کتاب اقدس است وبهائیان لازمست از او اطاعت کنند او ظالم ومخلوع وبی‌پایه ازکار در آمد ! او وعده داده بود که از خاندان قاجار سلاطین‌بااقتدار برخیزند ومخالفت ناصرالدین شاه راجبران نموده مروج بهائیت شوند نشدند وحتی منقرض گشتند او وعده داده بود که سلطان روس ملك‌الملوك گردد نشد او وعده داده بود که روس برای ایران فکری دارد وانگلیس هم فکری دارد ـ خدا هم فکری دارد ومریدانش تعبیر میکردند که خدا یعنی عبدالبهاء وگمان میکردند او با امریکا یا آلمان یا دولت دیگر بند وبستی‌دارد وفرداست که سلطنت‌ایران رابخود یا برگزیدگان خود تخصیص میدهد ولی مرد و فکرش بجائی نرسید بلکه اصلا معلوم نشد که این خدا چه فکری داشته ؟ او وعده داده بود که بغاز داردانل بدست اجانب‌افتد برای‌اینکه پدرش‌آن یانقطة‌الواقعة بین شاطی‌البحرین راتهدید کرده وآن یاارض‌الروم نسمع فیك صوت‌البوم گفته ولی نشد(در حالتیکه عبارت هم از محمدبن‌طلحه استراق وتحریف شده زیرا اصل‌این‌عبارت از ابوسالم محمدبن‌طلحهٔ شافعی است که‌میگوید درآثار قیامت ـ وتهدم حصون‌الروم ویصبح فی‌نواحیهاالبوم)وبهاء آنرا درکتاب خود بدان صورت که ذکر شدآورده وعبدالبهاء محقق دانسته و حتی در جنك بین‌المللی بین شوقی وتلامذه بیروت شرط وشرط‌بندی شده وحضرات خوشحالی‌ها کرده‌اند که داردانل فتح شد و عثمانیان از میان رفتند و پس‌از چند روز دروغ بودن‌آن وبورشدن شوقی محرز گشته‌باری جامعه این وعده‌ها که در هرلوح ونوشته وبرای هرشخص وجمع ودر هر خطبهٔ خصوصی وعمومی داده شده و عکس‌العمل آن بروز کرده بود باز گوسفندان منتظر بودند که چون عبدالبهاء وعده داده است که عشق‌آباد

سفر کند ودر مشرق‌الاذکار آنجا پیشنمازی نماید و وعده داده است
بیت‌العدل بسازد و گفته است تا بیت‌العدل بر پا نشود از دنیا نمیرو
وعده داده بود که بهندوستان سفر نماید وبسیاری ازاین وعده‌ها داده
لذا باید حتماً زنده بماند تا این مواعید مصداق یابد خصوصاً بعضی‌از آ
که بکلمهٔ (هذا وعد غیر مکذوب) مصرح شده بود این بود که چون
عارضش شد وطبیب آمد وخدارا انجیکسیون کرد ویکشب کسالتش تخف
یافت وشب دیگر بی خبر وخدا حافظی نکرده در را آهسته پیش کر
ازعالم‌خاك بقول‌طهرانیان زدبچاك یارانش گریبان‌چاك کردند وبستگا
خاك بر سر ریختند که(بودی تو خدای حی ومردی‌آخر ای تازه خدا
جدائی کردی ؟) وعجب اینکه با انجیکسیون هم مخالف بود و بالا
تن بآن در داد و چاره هم نشد و از این است که در خطاب ببعضی
مخالفین انجیکسیون که بطور اجبار با آن موافقت کرده اند رباعی
گفته شده وما مزاحاً برای تفریح خوانندگان درج میکنیم .

(رباعی)

یادت باشد که جامه‌ات در کردند   یك عضو ز اعضای ترا تر کر
کردند بر او فرو یکی میل دراز   هی گفتی سوخت هی فروتر کر

حالا چه دروغها باو بستند بماند خلاصه اینکه با این‌مرك ناگه
دروغی نبود که انتشار ندهند وهمه را منیره خانم عیالش که دختر یك
نیرچه ملای اصفهانی است وتمام حیله های آخوندی را بلد بوده و در
این‌آخوندمتجدداستادتر شده انتشار میداداز‌آنجمله چیزی که بخودم گ
این‌بود که‌سرکارآقا ده روز پیش ازصعود ! فرمودندبشوقی‌افندی‌تلگر
کنید از لندن حرکت نماید وگر نه بجنازه من هم نخواهد رسید !
هم از روی سادگی و صداقت این دروغ اورا از قول خودش در ک
تاریخشان درج کردم ولی جزوه‌اش که بحیفا رفت گویا همهٔ اهل حر
منیره هجوم کرده بودند که این چه دروغی است که گفته اید لهذا او
نوشت که این جزوه را عوض کنید وپنج لیره هم برای خرج‌آن بتو
برادرش سید یحیی(۱) بمصر نزد من فرستاد وبر یقین من افزود که د

---

(۱) آن‌سید یحیی هم‌بقول سید محسن اساسی که ازحیفا آمده ونقل ک
بود این‌ایام از کیش بها برگشته و شوقی امر باحباب داده که بااوملا
نکنند و سید محسن هم از طرف محفل مأمور شده که دیگر قضی
بازگو نکنند !! .

یه دروغی میسازند اگر مدعی پیدا نشد انتشار میدهند ودر اغنام دور
مرکز مؤثر میشود واگر مدعی پیدا شد آنرا منسوخ میسازند واگر
ی رسوا شد شانه خالی کرده مبلغ ومروج وواسطه را تکذیب میکنند
انکه درقضیه محفل حریت نسوان کردند وهزاران نظیر آن هست که ذکرش
جب تطویل است .

اما غرض اصلی منیره خانم این بود که مخالفتی که باالوح بیت العدل
کرده ازدوش خود افکنده بر گردن خود عبدالبهاء اندازد زیرا بهاء
گوید (قوله) درهرمدینه از مدائن ارض باسم عدل بیتی بناء کنند و در
ن بیت علی عددالاسم الاعظیم از نفوس زکیه مطمئنه جمع شوند .. تاآنجا
میگوید وهمچنین در نفوس وحفظ ناموس و تعمیر بلاد و السیاسةالتی
علها الله اساًللبلاد وحرزاً للعباد ملاحظه کنندالخ وشایداین حرف بیت العدل
صدها موضع وموقع ازقلم بهاء وعبدالبهاء تکرار شده ونیز تصریح بر
رف در سیاست شده برخلاف آنچه میگویندمادرسیاست دخالت نداریم
باس در بعضی الواح برای انصراف افکار وابصارواغفال اغنام وانام نوشته
ت که درسیاست دخالت نکنید !

طرداً للباب یا طرداً للبهاء

شاید اغاب ندانند که (عدد البهاء) که در این لوح نوشته مقصود
ست پس باید دانست که عبدالبهاء با الف همزهٔ آخرش اگر گرفته
ود مطابق حساب ابجد که یادگار عهددقیانوس است نمیشود ولی میرزا
دا نه(۹) را طوری استعمال کرده که بیقافیه نمانده است زیرا: راابتداء
میخواست خود را بهاءمعرفی نمایدو جرأت نداشت که تصریح کند
یدانست که همزهٔ بهاء هم معدوداست دووپنج ویك را باین صورت امضاء
کرد (۱۵۲) دو کنایه از باء وپنج کنایه از هاء ویك کنایه از الف یعنی
بها) بدون همزه و گذشته از اینکه این امضاء رقومی بدین صورت دو و
ج و یك خوانده نمیشود بلکه یکصد و پنجاه و دو خوانده میشودو از
ضوع ومنظور بهاء نیز خارج میگردد بعلاوه غلطهم هست که همزهٔ بهاء
حذف کنیم چنانکه خودشان هم نتوانستند حذف کنندو بالاخره قائل شدند
ه باید حساب شودولی عجب در این است که یکدفعه دووپنج ویك راجمع
ردند شدنه درحالتیکه همه آدمها چون ۲ و ۵ و ۱ را جمع کنند میشود هشت
ا حضرات آن سه عدد را از زیرالواح برداشته حاصل جمعش که بعقیده

ایشان نشد بردند بربالای منشاءآت و منشاء افتخار خود کردند و حتی سردرخانه و مغازه را بعددنه تزیین نموده متبرك میدانند ؟ و خودش آنرا منشاء اعداد قرار داده مدار دین خودرا بر آن نهاده امنای بیت‌العدل را هم نه نفر قرار داده تا از تعادل با اسم خودش خارج نباشد و اخیراً منشاء افتخار یکی دومغازه شده که بدون تناسب عدد (نه) را بر آن نصب کرده اند درحالتیکه درعددخصوصیتی نیست واگرباشد باید (بز)و(جو) نیزمبارك باشد که درعدد (نه)است

عجیبتر از نه «۹» نوزده «۱۹»

عدد نوزده از مخترعات باب است وبهائیان حتی صداق زنانرا بر روی آن عدد قرار داده در شهرها نوزده مثقال طلا و در دهات نوزده مثقال نقره معین کرده تجاوز آنرا از پنج مرتبه که نود و پنج عدد است جایز نمیدانندوهمچنین عدد شهوررا که باب برنوزده ماه وماه را برنوزده روز قرار داده بطوری نزد اهل بهاء مقبول افتاده که بدان افتخارمینمایند ولی ما یقین داریم که فلسفهٔ آنرا نمیدانند و شاید تنها بهاء و عبدالبهاء این فلسفه را دانسته اند که باوجود استقلالی که هوس داشته و بسیاری از نصوص کتاب بیانرا کأن لم یکن انگاشته اند از این یکی دل برداشته و اخیراً تقویم بهائی بر شهور نوزده گانه همه ساله طبع و نشر میشود اما فلسفهٔ نوزده ماه ونوزده واحد بیان که واحد برنوزده بایست ونوزده مثقال سیم وزر در مهرزن و سایر اعداد نوزده همه وهمه برای اینست که خود را طرفدار مسیحیت شمرده دین خودرا از مأثر قرن نوزدهم مسیحی قلمداد کرده باشد . اما اگر فلسفهٔ نوزده پرستی این باشد باز لازم نمینمود که یك چنین تقسیمات رکیك بیمعنی برای روز و ماه قرارداده خودرا درنظر دانشمندان بلکه کودکان سبقخوان مفتضح سازند چه این تقسیم بقدری غلط است وبیمعنی است که بهرجای آن نظر کنیم رکاکتی را دربردارد زیرا اگر مقصود شهور قمری باشد که بدیهی البطلان است بسبب اینکه قمررا مدار معینی است که هرماه بسی یا بیست ونه روز هلال ومحاق آن در آسمان وزمین محقق گشته حسابش برای عارف وعامی یکسان وبعین عیان مشهود خاص وعام است . پس بدیهی است که این تقسیم را شمسی قرارداده آنهم اتفاقاً غلط است زیرا سیر شمس هم در بروج دوازده گانه (حمل وثور الخ) مسلم و محقق و تغییر ناپذیر است و آنهم برسی وبیست ونه روز

قسم است پس این تقسیم نوزده گانه ازراه شمسی هم خطاست حتی در
این تقسیم نوزده گانه طوری هم نیست که درسال خمسهٔ مسترقهٔ قدیم ازمیان
نه باشد و۱۹ ماه متضمن تمام ایام که تقریباً سیصد و شصت وشش روز
ت باشد بلکه نوزده ماه نوزده روزی سیصد وشصت ویکروز میشود و
ج روز زائد آمده در نتیجهٔ خود باب هم ناچارشده که اسمی برای آن
جروز پیدا کند و آنرا ایام هاء و ایام زائد نام نهاده با اینکه بایدآن
روز مغضوب میرزا خدا واقع شده باشد که ازعداد شهور معزول و
راج شده بالعکس مورد مرحمت شده میرزا آن را ایام عطا و فیض
ار داده ! پس تا اینجا معلوم کردیم که هنری از این شهور و ایام و
سیمات باب و بهاء بروز نکرده حتی بقدر تقویم نویسهای ایران که توانستند
سهٔ مسترقه را در ماههای فروردین و اردیبهشت الخ مستهلك کرده شش ماه
سی و یکروز و ه ماه راسی روز و یکماه را۲۹ روز قرار داده حساب روز
ی سال را بی کم و زیاد بدست مردم دهند این میرزا خدا و مبشر یا مکذبش
ی آنقدر هم نتوانسته اند از اوحیه و الهامات آسمانی (یا زیر زمینی)
ه بمردم برسانند اما از این ببعد دقت شود که نه تنها فیضی از این ایام
هور و تقسیمات نوزده گانه عاید نشده بلکه یك ضررهای خیلی بدور کا کتهای
ی شدید متوجه این تقسیمات است که ذیلا اظهار میشود

آیا باید رعایت فصول اربعه (بهار . تابستان. پائیز . زمستان در این
ور نوزده گانه که گفتیم شمسی است شده باشد یا نه ؟ اگر باید چهارفصل
وادار است رعایت شده باشد بقدری حساب ماههای نوزده گانه غلط
رساست که مافوق آن متصور نیست ! زیرا دوفصل آن عبارتست از نه
ونیم که نیم ماه آنهم نه روز نیم است و اگر این دو فصل را هم تقسیم
م بردو فصل دیگر هرفصل آن عبارت میشود ازچهار ماه وسه ربع ماه
ی ! وچون ماه هم نوزده روز است سه ربع ماه قابل تقسیم نیست چه
ماه بیست روز بود سه ربعش پانزده روز میشد ولی چون نوزده روز
تقسیم سه ربع آن میرود روی ساعت و دقیقه وثانیه و آن و بازهم
م صحیح از آن بیرون نمیاید با این فلسفه و تقسیمات عجیبه آقای میرزا
سخن مبشر یا مکذب خود (حضرت باب) را ترویج نموده و سال را بر
ه ماه و ماه را بر نوزده روز تقسیم کرده

آری فقط میتوانیم گفت که چون دعای سحر که ازادعیه اسلامیه است

مشتمل براسماء مقدسه الهیه است که اولش بهاء(ولی نه‌ربها) وآخرش
علی واعلی (ولی نه‌رب‌اعلی) است آقایان آن اسامی راگرفته وبر روی
آنها تقسیمات سال وماه وایام را ساخته ماههارابدینگونه‌موسوم کرده‌اند
که اینهم یك معایب دیگر را دربرادارد که یکی ازآنهااستراق ادبی‌است
(دزدی) ودیگر ایرانی را مجبور ساختن براستعمال کلمات عربی ودیگر
اطالهٔ سخن آنهم بیهوده بطوریکه درجدول ذیل شناخته شد .

وعجیبتر از همه اینکه عین آن اسماء که برای ماهها قرار داده‌اند
برای روزها همان را معین کرده‌اند وآنقدر قریحه وذوق نبوده که‌اسامی
دیگری پیدا شده باشد ! ونتیجه این‌شده که ملاحظه میشود

جدول ماههای نوزده‌گانه بهائی !

۱ ـ شهرالبها ۲ ـ شهرالجمال ۳ ـ شهر الجلال ٤ ـ شهرالعظمة
٥ ـ شهرالنور ٦ ـ شهرالرحمة ـ ۷ شهر الکلمات ۸ ـ شهرالکمال ۹
شهرالاسماء۱۰ ـ شهرالعزة۱۱ـ شهرالمشیة۱۲ ـشهرالقدرة۱۳ ـشهرالعلم
۱٤ شهرالقول۱٥ ـ شهرالمسائل۱٦ ـشهرالشرف۱۷ ـ شهرالسلطان۱۸
شهرالملك ۱۹ ـ شهرالعلاء

همچنین روز اول هرماه‌یوم‌البهاست ودوم‌یوم‌الجمال‌الی‌آخروخنده
دارتراینکه عدد سال راهم باید بحساب ابجد حروفی راپیدا وترکیب کرد
وآنسال را بدان حروف مرکبه نامید ! مثلا امسال که ما بتالیف‌این کتاب
مشغولیم سال نودم از طلوع باب است ! (یعنی نودسال‌است که بابرابعضی
از خدایان روی زمین مبعوث‌کرده وسراً وجهراً اورا وگاهی جانشین
او ازل را در قبریس وگاهی موعود مصنوعی کتاب او (بها) یامن
یظهرالله ساختگی را درعکا مدد داده‌اند تا امروز که ازپانزده هزار
مومنین دورهٔ باب بهشت نه‌هزار نفر مومنین بهاء متنازل شده اکنون
سال‌نودم است باید عدد نودرا ازترکیب حروف هجائیه بحساب جمل
کرد فرضاً(سل) آری‌امسال سال‌سال اهل بهاست پس‌باید امروز که
۲٥ آبانماه است‌ازسال ۱۳۱۰ شمسی وروز ششم‌است‌ازشهر رجب ۱۳٥۰
قمری میشود روز ۲٤۱ از سال حاضر ومطابق میشود باروز سیزدهم
ماه دوازدهم بهائی باید بنویسیم

تحزیرا فی‌یوم‌العلم من‌شهرالقدرة من‌سنة‌السل من‌سنین البیان (۱)
چون بهائی نیستم مینویسیم (۲٥ر۸ر۱۰) یا اگر مسلمانان متعصب باشیم

نویسیم(٦شهررجب ۱۳۵۰) اکنون خوب فکر کنید به‌بینید آقایان‌بهائی بهاء درهمین تاریخ وتقویم ماچه کرده‌اند ؟! وبازهم باسهولتی که من مابرا بدست شما داده‌ام نیست من دوسه ساعت چندین تقویم را آورده ز روی آنها روز وماه بهائی را بازحمت تطابق بآنها پیدا کرده‌عربی بلد بوده‌ام وبدان شکل دراز چون رودهٔ . . . بیرون‌آورده درمعرض ابش گذارده‌ام ولی خدا نکند کسی یك تقویمی از تقاویم آدمهای دنیا نداشته باشد یا با الفاظ عربی آشنانباشد درآنصورت اگر شماسه‌روز کنید برای پیدا کردن اسم یکروز ازروزها ویا ماهها وسالهای بهائی اقبت موفق نخواهید شد . اگر باور نـدارید بسم‌الله بالبدیهه بگوئید م‌الکمال من‌شهرالعظمه من‌سنةالبول — روز چندم ازماه چندم‌وازسال ندم ازظهور بهاء بوده است ؟ وچگونه میتوان آنرا باماه وسال‌مسیحی اسلامی تطبیق داد ؟

اینجاست که‌باید باور کنیم که میرزا خدا جزعداوت باادبیات‌وتاریخ خلاقیات وهمهٔ مقدرات بشر عموماً وایران خصوصاً هیچ کاری نداشته عنة الله علی کل من بدء بالسرقة والبدعة وختم بالحیلة‌والخدعة

عقبه ششم

خصائص شوقی افندی

شوقی افندی درماه رمضان۱۳۱٤ هجری ازضیائیه خانم‌دختر بزرك دالبهاء متولد شده وباداشتن ماه وسال وتقویم مخصوصی که اشاره‌شد کنون نتوانسته‌اند روز ولادت اورا درمیان شهوروسنین بهائی‌پیدا کنند بهمان شهر رمضان اسلامی وسال هجری قناعت کرده‌اند شوقی‌افندی قد وقامت وچشم وصورت وجهاً من‌الوجوه شباهت بپدرش میرزاهادی رازی ندارد واز هرحیث خصوصاً ازچشم شباهت کامل‌بهاء وعبدالبهاء ردسرمایه بهاء وعبدالبهاء فقط همان چشم فتان‌بود که ادباءآنراتوصیف رده‌اند ومخصوصاً چشم‌بهاءوعبدالبهاء مطابق این شعر عرب‌بود(بیت)

عیون عن‌السحر المبین‌تبین تا آنجاکه میگوید‌مراض
صحاح ناعسات بواقط الخ

سات چشم نیم خواب راگویند واگر درچشم بهاء ازروی عکسی که‌در فه نیکو طبع شده وسیاه قلم عریانی که در این کتاب است نظر کنید

معنی ناعسات رامییابید اما آیا این چشم کافی است برای خدائی او «ابد
زیرا هزاران دختر عرب وپسرعجم باچنین چشمی دیده شده ودارای هیچ
خصوصیت دیگر نبوده‌اند مانند بهاء وعبدالبهاء فقط تفاوت دراین است
که کسان دیگرچشم ناعس خودرا باعث بدبختی مردم نساختند واینان
ساختند واز این رو چشمهای اینان را باید گفت اگر از آب تهی است
بآتش فتنه پراست .

وبی آب خطاب نمود .

مجملا شوقی وارث چشم‌وصورت وقد وقامت عبدالبهاء است نه میرز
هادی واین سخنی‌است که ما در ایام معاشرت بابیان میگفتیم ولذت‌میبردند
ولی امروز قطعاً از این حرف عصبی شده تصورات دیگر خواهند کر
وحال آنکه مقصد آنروز وامروز ما یکی‌بوده وهست .

مجملا منبع اطلاعات مرحوم ابن‌اصدق ایادی که بر اثر همین حرفه
قدری منفور حضرات بود میگفت والده‌شوقی افندی اطمینان داشت که
پدرش عباس این فرزند دلبندرامحروم نمیگذارد وچند دفعه خواهش کر
که‌در حق او وصیت‌نامهٔ بنویسد ولی افندی بآن مدارکی که قبلا بدست
مریدان‌ومبلغین‌خود داده بود وبا نصوص صریحهٔ پدرش نمیتوانست‌خواهش
این دختر را مجرا دارد وبدفع‌الوقت گذرانید از طرفی هم میترسید که
میدانی برای برادرش غصن اکبر باز شود وباآن وصیت و کتاب عهد
صریح بهاءالله که غصن‌اکبر را بعداز اعظم منصوص کرده جولانی کند و
لهذا هرروز گوشزد مریدان می کرد که میرزا محمد علی غصن‌اکبر از
امر بهاء مرتد ومنحرف است ودربارهٔ اوامیدی نداشته‌باشید .

باآن کینهٔ شدیدی که میرزاعباس بابرادر وبرادرزادگانش داشت
این زمینه را خوب درست کرده وامر را بتمامه بر مریدان مشتبه ساخته
بود که گویا میرزا عباس خودش معتقد وبرادرش بی اعتقاد ببهاءاست در
حالتیکه هردو بیك قسم باومعتقد بوده وپدر خودرا یکسان شناخته بودند
وهر دومیدانستند این خدا برای کدام خداکارمیکنند .

اما مادر شوقی چون طفرهٔ پدررا دید مطابق ابن‌اصدق وچندتن
دیگر از اقارب خودشان نشست بمشق الواح وشبیه نویسی بخط پدر
این یکی از فنون این عائله بوده وهست که بر اثر نان مفت وبی کاری
دایماً مشق‌الواح نویسی وانشاء وشبیه نویسی میکنند چنانچه دوازده‌سال

اء بمشق آیات مشغول بوده تا ازحیث خط وانشاء مانند سید باب چیز بنویسد
چه بسا الواح وتوقیعات باب را که بر ضرر خودشان بود محو کردند
چه بسیار الواح وآثار جعلیه که بخط وقریحهٔ خود انشاء وتحریر ومنتشر
کردند وبر بابیان بنام باب تحمیل نمودند نیز بعد از بهاء عبدالبهآ
ین کار را نسبت بالواح پدرش انجام داد وحتی بعضی ازالواح پدرش را
بهانهٔ اینکه درمرکز لازم است طلبید ومحو کرد وبعضی دیگر ساخت و
خرج اغنام داد وشوقی افندی هم از روز فوت عباس افندی تا کنون
مشغول همین کار است وهر روز مینویسد بایران که الواح اصل را (آنها
که بخط عبدالبهاءست) بفرستید باید درمرکز باشدواز آن جمله یك موقعی
که چهل لوح اصل درآن بوده وحتی ازجنبهٔ مادی صدها تومان قیمت دارد
سبب تزییناتی که شده از مال شخص من دزدیده شده که مدارك تاریخی
دارد وعجالتاً او تصریح اسم سارق وواسطهٔ آن که یکی اززردشتیان است
خودداری میکنم واگر بدست نیاید شاید بعدلیه مراجعه کنم .

ویکی از اشخاص که چندی دراین کار شبیه نویسی بوده میرزا حبیب الله
عین الملك است که در ابتدا منشی عباس افندی بود وهمین که افندی دید
خط او بقدری بخط خودش شبیه شده که نمیتوان تشخیص داد بر او
غضب کرد واورا از خود دور ساخت وپدرش آقا محمد رضا قناد شیرازی
واسطه شد تا گفتند توبه‌اش را قبول کرده‌ایم ونیز منشی دیگرش میرزا
فیض الله صبحی است که سه‌سال منشی بود وتعمد برشبیه نویسی میکرد واین
ایام از آنها رو گردان شده حکایتها از تقلبات عباس افندی وعائله‌اش نقل
میکنند وشاید بیش از هزار نفر در طهرانند که در مجالس عدیده آن
حکایات را از صبحی شنیده‌اند خلاصه او نیز خطش براثر شبیه نویسی
بخط میرزا عباس شبیه است ونیز منشیان حضور که ازآنجمله پسر های
زین المقربین یعنی شیخ زین العابدین نجف آبادی باشند هم شبیه مینویسند
هم شبیه انشاء میکنند چندان که تا مدتی پس از مرك الواح صادره
انشاء ایشان بود وامضای خواهر افندی ورقهٔ علیاء وهنوز هم نصف منشاءآت
از ایشان است بامضای شوقی افندی و نیز شبیه نویسی بهائیان بخط
مخالفین خود را از امور حتمیه‌است برای احتیاط خلاصه مادر شوقی افندی
نشست بشبیه نویسی و در اواخر ایام چنان شده بود که احدی خط او و پدرش
عباس را امتیاز نمیداد مگر اینکه خودداری داشت از اینکه خطش بدست

همه کس بیفتد یعنی مینوشت ومیشست چنانکه جدش بهاء را گفتند چرا
این آیات که بر شما در بغداد نازل میشود بشط میریزید گفت اینهم از فیوضات
سماویه است که سهم و نصیب ماهیان دجله است

شوقی افندی ولی امر شد

وان امرالله کان مفعولا چهل روز از فوت افندی گذشت و ایام عزا منتهی
گشت و هنگام شادی و دامادی شوقی رسید شوقی و ما ادریك ماشوقی ؟ همان شوقی
که اگر تمام نسبتهای قبل از بلوغش باوجود شواهد و امارات کذب باشد
امور بعد از بلوغش صدق و ثابت است زیرا صدها تلامذه بیروت که ناظر
بوده اند حاضرند که بگویند او در بیروت تحصیل نمیکرد و تنها آرزویش
این بود که در حوزهٔ تیاتر بلیط فروش خانمها باشد و تنها توجهش این بود
که قلب خانمی را متمایل کرده با او برقصد و بالاخره بر اثر اینگونه تحصیلات
از امتحانات تحصیلیه مدرسه بازمانده ساقط و رفوزه شد و در دستش کال
(جرب سودا) پدید گشت و تا مدتی معالجه میکرد و با دستکش جبر میگشت و اگر
چه این را یکی بروحی افندی پسر خاله‌اش نسبت داد ولی منافاتی ندارد
زیرا همه از خاندان عصمتند !! شوقی و ما ادریك ماشوقی ؟ همان شوقی که در
اکسفورد هم مانند بیروت موفق بدیپلم نشد و همان شوقی که رفیق کلاسش
گفت چرا توجه در تحصیلات خود نداری گفت تحصیل برای چیست ؟ مقصود
از تحصیل مدرسی حصول نان است و نان من پخته و آماده است ! و همان
شوقی که فقط یکبار در مجلس شانزده نفری لندن خواست صحبت کند مس
روزنبرك وسط نطقش برخاست و گفت عزیزم شوقی بنشین مردم میل ندارند
حرفهای شما را بشنوند و خوابشان برده است و آن پیر زن هفتاد ساله
رشته را از دست او گرفته خودش صحبت کرد — و همان شوقی که
گر نویسم شرح آن بیحد شود مثنوی هفتاد من کاغذ شود
همان شوقی از طرف لندن با یك خانم انگلیسی که میگفتند مامور
خدمت آقا زاده است ! وارد حیفا شد و بر کرسی خلافت بی چون و چرا
فرو نشست آری چون دنیا دنیای فورمالیته (ظاهر سازی) است فورمالیته
را اینطور ترتیب دادند که چون هنوز دنیا اقتضای بیت‌العدل ندارد آقا
این آقازاده را جانشین کرده اند و او را ولی امر (همان ولی که ذکرش
هم ممنوع بود) کرده اند و او را رئیس لایعزل بیت‌العدل قرار داده اند

مان بیت‌العدل که‌دنیا اقتضای آنرا ندارد این آقا رئیس آن‌شده !) و
ر کرده اند که حقوق‌الله یعنی صدی‌نوزده مالیات بابی گری‌فقط بشوقی
ده شودو تمام‌خانهاومدارسی که‌باپول افراد خریده‌شده بملکیت اودر آید
انکه مدارس‌تربیت درآمد !

خلاصه بمجرد ورودبحیفا تلگرافاً این آواره را با فاضل‌مازندرانی
رزا اسدالله بحیفا طلبید ومن چند روزی‌تأمل کرده شبی‌درمنزل میرزا
الحسین نعیمی منشی اول سفارت انگلیس‌محفلی‌داشتیم ایشان‌پرسیدند
ا بامرولی‌امرحرکت‌نمیکنید گفتم‌حاجی‌امین‌تعهد درتادیه پول‌خرجی‌دارد
م از مال‌خود اندوخته ندارم ایشان گفتند بولی‌امرالله را پورت دهید
ا با هم تلگرافی تنظیم کرده روز دیگرش محرمانه بشوقی افندی
ابره کردیم پس ازچند روز تلگرافی بحاجی‌امین‌رسید که‌وسائل‌حرکت
اره را فراهم کنید این تلگراف همهمهٔ در بهائیان انداخت و معجزهٔ
رگی شد که شوقی غیب میدانسته «که تامل آواره برااثر تعدی امین
ت» وفراموش نمیکنم که با نعیمی بهم نگاه میکردیم میخندیدیم وآن
سفندان خدااصرار برحرف‌خود داشتند که عجب معجزهٔ شده خلاصه‌بر
این معجزه که مسطوره تمام معجزات است از باب‌وبهاء و عبدالبهاء
زل‌وناقض وهر که آمده‌یا ازبعد بیاید در این مذهب بالاخره‌جان‌ازتن
ن‌یاسیصد تومان‌پول از کیسه‌اوبیرون‌آمدو باپسرابن‌ابهر که‌حالیه بدکتر
الرحیم‌ابادی‌موسوم‌است مسافرت کردیم

بادکوبه و تفلیس‌و باطوم

در بادکوبه فقط چندروزی برای ملاقات‌احباب ماندیم‌وهنوزالواح
ایای عبدالبهاء را ندیده بودیم در بادکوبه بودیم که آنهارسیدودیدیم
که است افساری برای اغنام درست کرده اندفوق‌العاده خنده‌داریکجا
صفحهٔ‌سوم شروع میشود وسط مطلب یعنی معلوم‌نیست اول‌ودومش‌چه
ه و کجا رفته درلوح دیگر وسط صفحه ده دوازده سطر حك شده و
ی خط اصل هنوز در آن باقیست و برروی لکهٔ سیاه کلمات دیگری
ضیائیه مادر شوقی‌نوشته‌شده خلاصه ازهماندم فهمیدم چه خبر است
علوم‌شد الواح وصایا هم متناسب باسایر الواح و احکام است و اساساً
وم شد خلافت عباس افندی والوهیت میرزا حسینعلی بلکه اصالت باب
چنین بوده یعنی بر اثر پیداشدن یکعده مردم چشم‌و گوش‌بسته ایست

که مولاشان آنها را اغنام خوانده و اغنام نباید بیش از این بفهمد مج
بدون چون و چرا سرتا سر بهائیان سیادت شوقی افندی را مطیع شدند و
از بادکوبه بزودی حرکت بتفلیس کردیم سفر اول که من بتفلیس رفته بو
تقریباً هشت سال قبل از این سفر خاندان احمداف میلانی در آنجا بودند و
ده بیست نفری از کارکنان آنها از حمال و بقال و دلال تظاهر ببهائیت م
کردند ولی در این سفر دیدم بطوری فاتحه بهائیت را خوانده اند که
همه تفلیس بهائی عبارت بود از دو نفر ارمنی باز نهاشان و یکنفر مشهدی محم
علی گنجوی چنانکه عکس ذیل مشاهد میشود



١ - آواره ٢ - دگنرابادی ٣ - عباسقلی اصغرزاده که مرحوم شد
٤ - انیس ارمنی که حالیه در طهرانست و بهائی نیست ٥ - زنش که پهلو
آواره نشسته و آنروز هم بهائی نبود ٦ و ٧ - آسادر ارمنی و زنش از سیف
که نمیدانم بهائی و زنده مانده اند یانه ٨ - مشهدی محمدعلی پیرمرد گنجو
که این یکی گوسفند تمام عیار است .

باری در تفلیس بسبب کسالت رفیق طریق یکماهی توقف شد

س بباطوم رفته در آنجا دزدی بمازد ونگارنده شنیده بود که شوقی افندی
گشته باروپا ودر فلسطین نیست لذا فسخ عزیمت نموده ببادکوبه برگشت
و بادکوبه بهائیان بهر وسیله بود مرا نگاهداشتند

تیاتر مایل اف !

پوشیده نیست که هنوز عبدالبهاء زنده بود که بالشویکی روسیه قوت
فت ودرچند لوح میگوید فتنهٔ بالشفیك (بالشویك) چنین وچنان است
اخیراً دید که اینها برخلاف انتظار او پیشرفتی کرده‌اند ودوستانش
روسیه هر روز باو راپرت میدادند که چنین وچنان شده لذا دستور
که مبلغ بفرستند بمسکو وبه‌صادر امر تفهیم نمایند که ماهم بالشویك
یم منتهی ما میخواهیم از راه مذهب اشتراکی را مجری داریم وشماز
سیاست مجملا سیدمهدی گلپایگانی همشیره زادهٔ میرزا ابوالفضل را
رد کردید دراینجادونکته نباید متذکر شد اولا چراسیدمهدی راانتخاب
دند ؟ اهل بهاء مردمان عجیبی هستند که هر کس یك هنر ونطق وقلمی
ن داده گمان میکنند بز ومیش ومرغ وخروس منسوب باوهم بایددارای
ن خصائص باشند وپیوسته نظرشان بدان خاندانست فرضاً از بهاء و
البها هنری دیده باشند یا آنها بخیال خود هنرمندشان شناخته باشند
ور میکنندخواهر ودختر ودخترزاده ونوه ونبیرهٔ او بلکه نوکر وچاکر
ادمهٔ اوهم دارای همان خصائصند بلکه اگر یك عرب بدوی هم از بیابان
آمده باشد اسم عکا را که شنیدند میدوند واگر بفهمند که اواساساً
بها رانشنیده ونمیشناسد استعجاب میکنندزیرا باوهام خودتصور کرده‌اند
ور بهاء تمام اقطار عکا را گرفته بوده ونمیدانند که بهاء از ترس مردم
یراً ازبیم رسوائی که مردم به بینندش ونقائص بشریه رااکمل از سایر
اد در اومشاهده کنند خودش همیشه درخلوتسرا بودواولاد خودرا بمسجد
وامع مسلمین میفرستاد که نسبتی جز اسلامیت باو داده نشود ولی آن
سفند خدا که درگوشه دنیا افتاده بود چنان افسون باو دمیده بودند
گمان میکردعرب عکائی هم دارای نورانیت میرزای نوری است (همان
انیت که خود میرزاهم فاقد آن بود) مجملا سید مهدی بصرف همین که
هر زاده میرزا ابوالفضل است مشار بالبنان شده بود اگرمبلغ بنقطه
ی می خواستند گسیل دارند سید مهدی اگر جواب معارضی بنویسند

سید مهدی حتی برجواب کشف‌الحیل‌هم دعوتش کردند ولی نتوانست‌حـ
قلم بدست گیرد ویك کلمه بنویسدفقط گفته‌بودآقایان رؤسای عکائی میگو
آواره طمع داشته وپول خواسته اولا آن سند را بمن بدهند تاشروع ک
چون سندی نداشتند اوهم ساکت ماند یکوقت هم شنیده بودکه فا
شیرازی(بوعلی سینای بابی) گفته است آواره سوادندارد وحتی‌شرح‌ام
نخوانده‌است سیدمهدی گفته بود در اینصورت بنبوت او باید قائل شد
مصداق سخن جمال‌مبارك را (ما قرئت ماعندالناس من العلوم ومادخ
المدارس) درحق او باید قائل شد که‌شرح امثله‌نخوانده‌است واینهمه‌آ
از قلم اوسرزده که در محیط بهائی درسنین اخیره فقط مؤلفات ومنشا
آواره مورد افتخار بهائیان بود باجزوه‌های درس تبلیغش حالیه‌هم در
این امر کتابی در دوسه جلد نوشته که هشتاد سال‌است که کسی نظیر آ
ننوشته و هنوز احباب از رئیس تامرؤس نتوانسته‌اند یك صفحه ازآن
جواب بنویسند . باری اورفت وماهم‌میرویم ودر هرحال‌روحش‌شادباد
مطلب این بودکه سید مهدی فقط بسبب نسبت به‌میرزا ابوالفض
مبلغ ومأمورمسکو شد اما نکته دیگر اینکه سیاست وپلتیك عباس‌افند
در همه‌جا بر یك رویه بود هروقت میدید یك‌حرفهای تازهٔ در دنیاس
بشاهی باقانونی پیدا شده تاچندی باآن مخالفت میکرد که اگر استقرار
نیافت بگوید ماآنروز چنین وچنان گفتیم واگر قرار میگرفت فوری‌بر
را عوض میکرد مانند مشروطه ایران که شرحش گذشت بناء براین؛ا
از موقع انقلاب روسیه تا استقرار بالشویکی درظرف‌دوسال اخیر هرو
لوح بایران‌فرستادبروسها بد گفته بود وبالشویك را بدخوانده بود وا
چه بقول حاجی اصفهانی بروجردی که خودش حامل لوحی بوده‌است گ
این بدگوئی ازبالشویك‌هم درلوحی بود که بایران‌میفرستاد وگرنه‌لو
که بعشق‌آباد وبادکوبه میفرستاد آنقدر تعریف از بالشویك بود که
را با خدائی‌خود شریك کرده بود . ولی اخیراً علاجی جز این ندیده
که یکجهتی مرید شود لذا نوشت بعشق‌آباد احبای عشق‌آباد تهیه
سید مهدی به‌بینند خود عبدالبهاء مسافرسفرآخرت شد وآنروزی که‌ب
ببادکوبه رسیدم تازه سیدمهدی هم بمسکو رسیده بود
اکنون‌بیائیم برسرصحنه تیاتر مایل‌اف درآن ایام مبلغین‌بالشویک
از مسکو آمدند ودرصحنه‌های تیاتر کنفرانس میدادند واز آنجمله‌

تیاتر مایل‌اف که مهمترین صحنه‌های بادکوبه است جمعیت زیادی بقدر
ار پنج هزار نفر جمع شده بود وناطقین حضرات در رد ادیان صحبت
کردند کشیشی را هم بر انگیخته بودند بر جواب دادن ایشان تا
ا قاضی نرفته باشند دراین صحنه بقدر بیست نفر هم بهائی بود آقایان
ی گریبان مرا گرفتند که چون حضرات گفته اند هر کس جواب حرفهای
را بخواهد بدهد باو وقت ومجال میدهیم اکنون تو برو جواب بگو !
تم اولا من مقدمات تهیه نکرده‌ام ثانیاً مترجم ندارم رفتند یکی راپیدا
ردندآوردند گفتند این‌آقا عربی میداند توهم عربی‌میدانی بعربی‌بگو
وبروسی ترجمه کند خوب فکر کنید ودرجه حماقت وبا عصبیت بی‌مورد
انی راتماشا کنید ! مختصراً هرچه خواستم شانه خالی کنم نشدوبالاخره
بین چندهزار نفر جمعیت مرا بلند کردند رفتم‌پشت‌تریبون شروع کردم
فلسفه داروین که مبلغ بالشویکی آنرا مدرك کرده‌بود ولی چندجمله
گفتم فهمیدم مترجم عربیش کامل نیست وشاید مثلا اوبااصطلاح‌مصری
ناست ومن باعربی عراقی یاحجازی یااصلا عربی مانحوی فصحی‌است
زبان بازاری میداندیابالعکس . این راازآنجا حس کردم که یکی‌دو
جمله را دودفعه‌وسه دفعه‌پرسید که(شتگول) یعنی‌ای‌شئی‌تقول که‌فارسیش
ست چه میگوئی ؟ بالاخره صحبت راناقص گذاشته عذرخواستم‌ازا کمال
لب و با کمال خجلت وانفعال فرود آمدم واگر چه جمعیت فهمید که
قصوری نداشتم وهر چه قصور بود اولا از محرکین وتقاضا کنندکان
د که بدون تمهید مقدمه هوای تبلیغ برسرشان افتاده ثانیاً ازمترجم‌بود
آنچه را ازعهده برنمیآمد عهده دار شد ثالثاً نوع این‌کار بی‌اساس
د که فارسی زبانی مسائل علمی را بخواهدبعربی بگوید وروسی‌زبانی
وزف نام) آنرا بعربی دریابد وبروسی ترجمه کند. این کاریست که‌هیچ
لی باتهیه مقدمات هم زیر بارش نمیرود تاچه رسد بدون تمهیدمقدمات.
صه آنها مهم نیست بلکه اهمیت درتاثیر این نطق دوسه دقیقه‌است
را من خجلم ازاین پیش‌آمد محرکین شرمنده‌اند ازمن . معهذاباهمچو
ضاحی وقتیکه پس ازشش ماه بحیفا رسیدم دیدم‌متحد المآلها‌باطراف
ه که آواره امر مبارك راذر صحنه تیاتر مایل‌اف بین بیست‌هزار نفر
شوبك ثابت کرد وهمه گفتند آمنا وصدقنا مانمیدانستیم درمیان مذاهب
همچو مذهب مهمی هم‌هست !!

شمارا بخدا کسیکه آنطور باافتضاح حرفهای خودرا ناقص گذا
آنهم حرفی که حتی یك کلمه واشاره وحرف ونکته و گوشه‌اش بیهائی
نمیخورده‌زیرا‌مردروسی فلسفه داروین میگوید ماهم اگر مجال یافته‌بود
فقط چند جمله داشتیم که بررد فلسفه داروین وحلقات خلقت وحلقهٔمفقو
بین انسان ومیمون ایراد کنیم اعم ازاینکه صحیح‌باشد یاسقیم ولی‌نه‌مج
صحبت‌شده نه‌یك کلمه ازبهائیت حرفی بوده معهذاآقایان درمتحدالمبال
خود آن طور جلوه دادند که ذکرشد . لذا از همانجا اروپای ندیده
فهمیدم که شایعات درنفوذ امر بهاء وتبلیغات عبدالبهاء درغرب همه درو
وبی اساس است وهمه اوراقی که در آنباب نوشته ونشرشده مانند اورا
است که درحق من نشر شده ولی بازبهتر میدیدم که باروپاهم‌بروم‌وبچ
خود حقایقرا دریابم بنابراین پس ازورود باسلامبول بضیاءالله اصغرزا
میلانی‌که درلندن بود نوشتم که میل ملاقات شما واحباب لندن را دا
اوهم شش هفت پیره زن بهائی نمارا واداشت بحیفا نوشته که آواره
برای ما بفرستید وشوقی افندی که فرمان یك پیره‌زن‌انگلیسی‌را ازهر
فرمان خدا ولوح میرزا خدا بیشتر واجب‌الاطاعه میداند پس ازآنکه
بحیفا رسیده وخصائص وجودش راپیش از پیش شناختم بلحن غیب‌گو
گفت‌احبای اروپا مشتاق ملاقات شماشده‌اند وبالاخره مرا بالوح انگلیس
که ترجمه‌اش در مجلدات قبل درج شده باروپافرستاد وهردم‌میگفت‌بهائ
دراروپاخیلی کم است ولی‌هریکی بقدر هزاربل‌ده‌هزار نفر اهمیت‌دارند
باز من آوارهٔ بیچاره تصور می کردم کم‌است یعنی یکی دوسه ملیون
درمیان چهارصد ملیون بیشتر بهائی نشده‌اند دیگر نمیدانستم که در ه
اروپا پنجاه نفرند واگر اغراق بگویم صدنفر که پنجاه‌نفرش درانگلستا
وپنجاه نفرش درسایر ممالك اروپا درهر مملکت ده نفر یاپنج نفرند
همه یا براثر اشتباه‌کاری ایران بهائی شده‌اند یا اصلابهائی نیستند وبرا
امرار وقت سالی یك مرتبه بمجلس حضرات میروند بلکه میتوان گ
حتی یك نفر بهائی بدان معنی‌که حضرات وانمود می کنندد‌رجهان‌غر
وجود ندارد !

خلاصه اولین عکس مهمی که از بهائیان در لندن گرفته‌ایم عکس
ذیل‌است .



عکس آواره ومترجمش لطف‌الله حکیم بامسس هیبیتل و دخترش مری

این عکس باگذارش قصر هانری درهانتین کرت وحرف‌های موهوم
خانم در نمکدان درج شده وباز در اینجا بخاطرم آمد از اینکه در
ن ملاقات میگفت دیدم کبوتری بدور سر شما پرواز میکند ونوری از
ساطع است ! چون قبلا دراول مجلس گفته بود که دخترم مری یکمرتبه
جلسی باولیعهد رقص کرده (راست یادروغ) من هم در جوابش گفتم
ی این کبوتر که شما دیدید کبوتر الهام است ! گفت چه الهام آورده بود
م بشارت داد که شما بار دیگر باولیعهد خواهد رقصید ! بقدری ازاین
ی امیدوارشد که جداً مرا طرفدار گشت . غرض ازعرض این چند کلمه
ی از افکار آنگونه زنان است که اگر هزارها هم بامر بهائی توجه
ردند قیمتی نداشت تا چه رسد باینکه در همهٔ انگلستان سی چهل نفر
ن رقم زنهای موهوم پرست توجه کرده‌اند وهمان زنها هم ازکیش
ح دست برنداشته‌اند وحتی آلت بازیهای سیاسی هم ممکن است باشند.
اما اغنام میرزاحسین‌علی همین که از احبای لندن یا باریس یا
ونکارت شنیدند گمان میکنند که اولاعدهٔ بسیاری هستندوثانیاً تمامشان
لاسفه وپروفسورها و دانشمندان اروبا هستند چنانکه قبلا خودمان

گمان میکردیم و بس از ملاقات دیدیم آنچه را که ذکر شدو مهمتر از آن
عنوان ذیل است

(عبدالبهاء یا عرب فستق فروش!)

در ایران پیشکاران عبدالبهاء (مانند حاجی امین و بعضی از مبلغین
میگفتند سرکار آقا درلندن بقدری طرف توجه شده که حتی اطفال گریبا
مادرهای خودرا میگرفته اند که مارا نزد عباس افندی ببروحتی شرح
راجع بیك مادر وبچه اش در مراسله ولی الله خان ورقه بود که از ارو
یا امریکا با یك آب وتابی نوشته بود که هر کس میخواند گمان میکر
این جذبه وشور اطفال ومادرهاشان بر اثر روحانیت بوده وسرکار آقارا فرض
مظهر مسیح شناخته اند ! تا آنکه درلندن یك مسئله عجیبه کشف کرد
که هروقت بخاطرم آمد حتی حالیه که آنرا مینویسم از طرفی میخندم وا
طرفی دیدهٔ دام بر بی خبری اغنام و بدبختی خودمان گریه میکند و آ
اینست که جذبهٔ اطفال بر اثر عشق بفستق بوده نه چیزدیگر . زیرا بعضی
از عرب های مصر و افریقا با همان مولوی وفینه که جامهٔ افتخار عباس افندی
بود (مانند کلمهٔ افندی که لقب افتخار او بود) میروند در اروپا برای فروش
فستق میشناسد وقتی عبدالبهاء در بعضی مجامع ده بیست نفری (نه چندین هزا
نفری) صحبت میکرده پارهٔ زنان کم کار و فقیر که برای گذراندن وق
با اطفال خود بدان مجمع میرفته اند که پس چرا از این عرب فستق برای م
نخریدی کم کم این قضیه بی پرده شده برخی اطفال درمجلس از مادر خود
فستق خواسته اند وعبدالبهاء از مترجم پرسیده که چه میگویند ؟ مترجم
نتوانسته است روح مطلب را بافندی حالی کند گفته است فستق میخواهند
آقا پول داده بخسرو رفته است فستق ویکی دو باکت شیرینی خریده درمیان
اطفال توزیع کرده واین سبب شده که یکوقت هم چند طفل راه بمنزل او
برده درب هتل جمع شده فستق خواسته اندو گرفته اندولی مترجم ومبلغ باشاره
آقا این را بصورت دیگر جلوه داده همه را از نفوذو تأثیر امر مبارك
قلمداد نموده باطراف نوشته که جذبهٔ آقا طوری است که حتی اطفال را
مجذوب کرده سبحان الله که حله تا چه درجه است ؟ مهمترین مجالس لندن
آقا مجلس کلیسای ستی تمپل است که در مجلدات سابق هم اشاره کردیم
در آنجا منتهی دویست نفر پیره زن و پیره مرد و آدمهای بیکار و اطفال
فستق طلب حاضر شده اند که او لافینه ومولوی وریش سفیدو گیسوان بلند

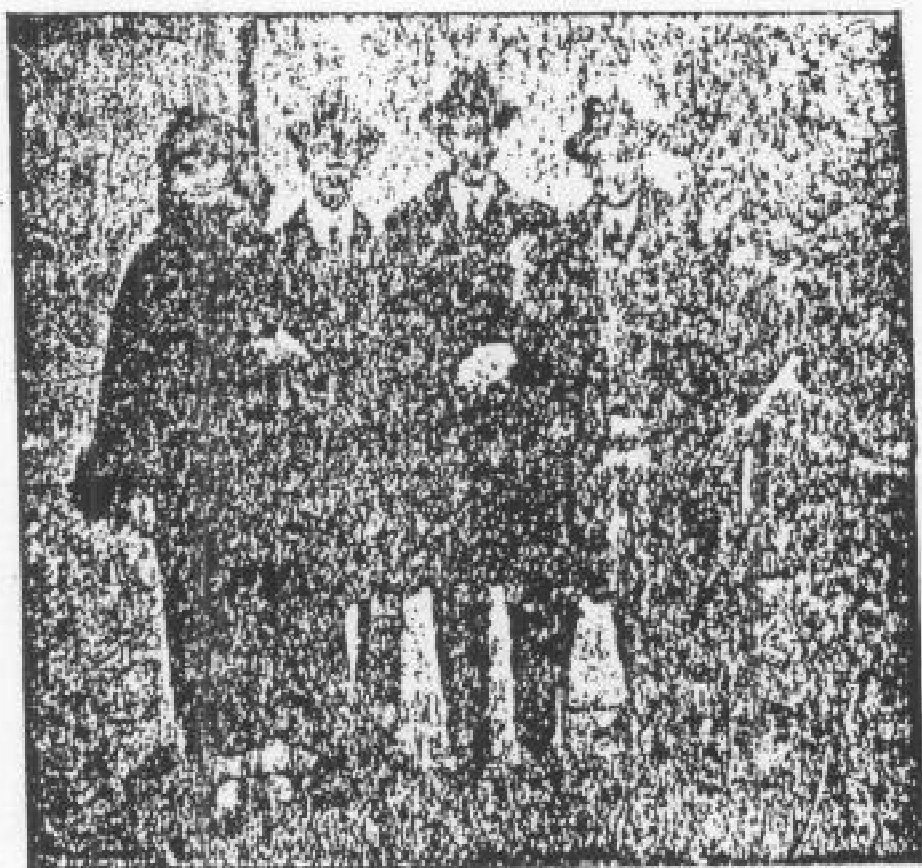
با ولباده‌وشال کمر‌را‌تماشا کنند ثانیاً حرف های متملقانه آقارا که‌راجع روپا وعالم مسیحیت و آزادی وغیره میزند بشنوند ثالثاً گاهی اطفالشان نق ونقل گرفته ساعتی ساکت و خشنود باشند آنوقت خودش چنین کراف میکند

(عین تلگراف عبدالبها)

۱۸ رمضان ۱۳۲۹ احمداف ساعتا فوج‌فوج ملاقات میشود درستی بل سه‌هزار حاضر نطق‌مفصل‌تأثیر‌شدید (عباس) گرچه نفس‌واقعه که‌یك لمزمذهبی از مملکتی بملکتی چنین تلگرافی بکند درنظر اهل بصیرت فی است بر اینکه‌دانسته شود که قضیه مخلوط بسیاست و پلتیك است را شخص روحانی‌ازچنین تظاهرات برکنار است‌و پس از آنکه قضیه بوط بسیاست شد معلوم‌است که هردروغ وپلتیك را متضمن است‌ولی زهم باور کردنی نبود که خود رئیس یك همچو دروغ‌واضح‌را‌تلگراف ند و دویست نفررا سه هزار نفروچند کلمه حرفهای متملقانه را نطق صل و استماع سرسری مستمعین را که پس از خروج از آن کلیسا لق‌وناطق‌رافراموش کرده‌اند‌بعنوان‌تأثیر‌شدید‌معرفی‌وتظاهر‌بآن کند .

اکنون از این‌وادی بگذریدو دومین عکس‌مهم‌ماواحبای‌انگلستان در براتیون‌بنگرید

در این عکس احبای انگلستان عبارتست از همان پیره‌زنی که قبهٔ ب خروسی بر سردارد و این‌همانست که درجلد دوم اشاره‌شد‌براینکه براتیون لندن کاغذی نوشته ما را بمنزلش دعوت کرد وبامترجم‌رفتیم بکشب زحمتی کشید و مجلسی بین بیست تا سی نفر فراهم کرد ولی امش تاکید میکرد که از جنبه مذهبی نگوئید و از جنبهٔ فلسفی‌صحبت ید لذا یکمشت فلسفه و تاریخ وقصه وحکایت‌گفتیم‌و برگشتیم‌وهمواره حیر بودم که این چه‌دعوتی‌بود و او چگونه بهائی است تا آنکه اتفاقاً لندن بیك‌نفر برخوردم که بهائیان اورا از خود میدانندو او ازایشان ست حکایت آن پیره‌زن را گفتم که او درمسیحیت متعصب است‌ومعهذا را دعوت کرد این چه معنی دارد ؟ خندید و حکایتی گفت که‌تحت‌عنوان ل شناخته میشود (ملکوت یالانه عنکبوت؟) گفت ایامی که‌عبدالبهاءدر ن بود من بایکی از رفقا بدیدنش رفتیم اتفاقاً همین خانم‌آمدبمجلس اولین سئوالش این بود (آیا بهاءالله رجعت مسیح بوده ؟ عبدالبهاء در



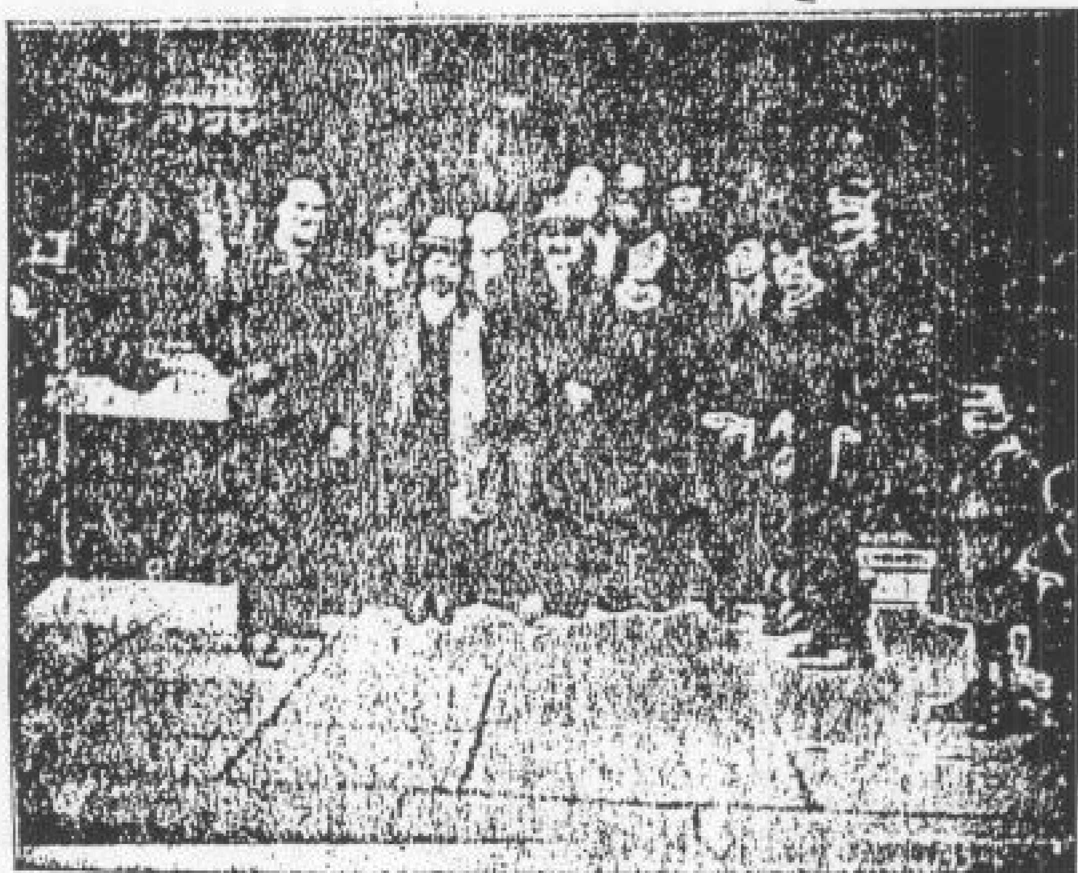
فکر فرورفت که جواب بدهد اینقدر فکر کرد که یکوقت از خود بی‌خبرشد بنا کرد انگشت در دماغ خود فرو بردن (این‌عمل‌نزد متمدئین قبیح‌است)وبقدری این کاررا تکرار کرد که رفیقم سر بگوشم گذاشته گفت آقا جواب را میخواهد از ملکوت‌تحصیل کند یالانهٔ عنکبوت ؟ مرا آنقدر خنده گرفت که نتوانستم خودداری کنم ازصدای خنده‌ام آقادیده گشوده و من فوری از صدای خنده خود جلوگرفتم در آنوقت دانست‌سکوت او بیش‌از این‌مورد نداردرو بمترجم کرده گفت‌بگوحضرت‌بهاءالله‌رجعت‌مسیح نیست‌ومسیح‌بایداز آسمان‌بیاید

بلکه بهاءالله یکنفر معلمی است که برای‌تعلیم‌دادن امور اجتماعی از قبیل‌صلح وسلام‌ووحدت لسان آمده‌مانند فلاسفهٔ شما . و هیچ ادعائی نداشته وحتی مذهب مسیح را ترویج کرده آن خانم که‌خیلی‌ساده‌لوح است از این جواب‌چهره‌اش باز و باآقا مصافحه کرده رفت وقطعاً بدانید اگر او بداند که بهاء ادعای رجعت مسیح یا الوهیت کرده حاضرنمیشود که با یکنفر بهائی سخن بگوید‌و چون گاهی باو گفته‌اند که مبلغین غلو میکنند و خودسرانه‌بعضی‌نسبتهابیهاءالله‌میدهند این بود که از شمادرخواست

میکرد که همان تعالیم را شرح دهید لاغیر گمان میکنم متن این حکایت کافی باشد برای پی بردن بدورنگی و نیرنگی که در امر بهائی موجود است و محتاج بهیچ توضیح نباشد

اما سومین عکس آواره با احبای انگلستان درصفحه بعد است که در منچستر گرفته‌شده‌و اگرچه هوا گرفته بود وعکس سیاه بیرون آمده ولی همین قدر کافی است که دانسته شود تمام بهائیان منچستر که بدیدن آواره آمده وعکس گرفته‌اند در این‌عکس دیده میشود و بازهم خدا میداند چندین نفر از این جمعیت مجلس اولشان بود که آمده بودند به بینند چیست وچه میگوید چنانکه‌عکس‌خود شوقی هم باهمین جمعیت و بهمین سیاهی موجوداست

یعنی عدهٔ از اینها ابداً نمیدانستند بهائی مذهب است یامسلك از عرب پیداشده یا ازعجم



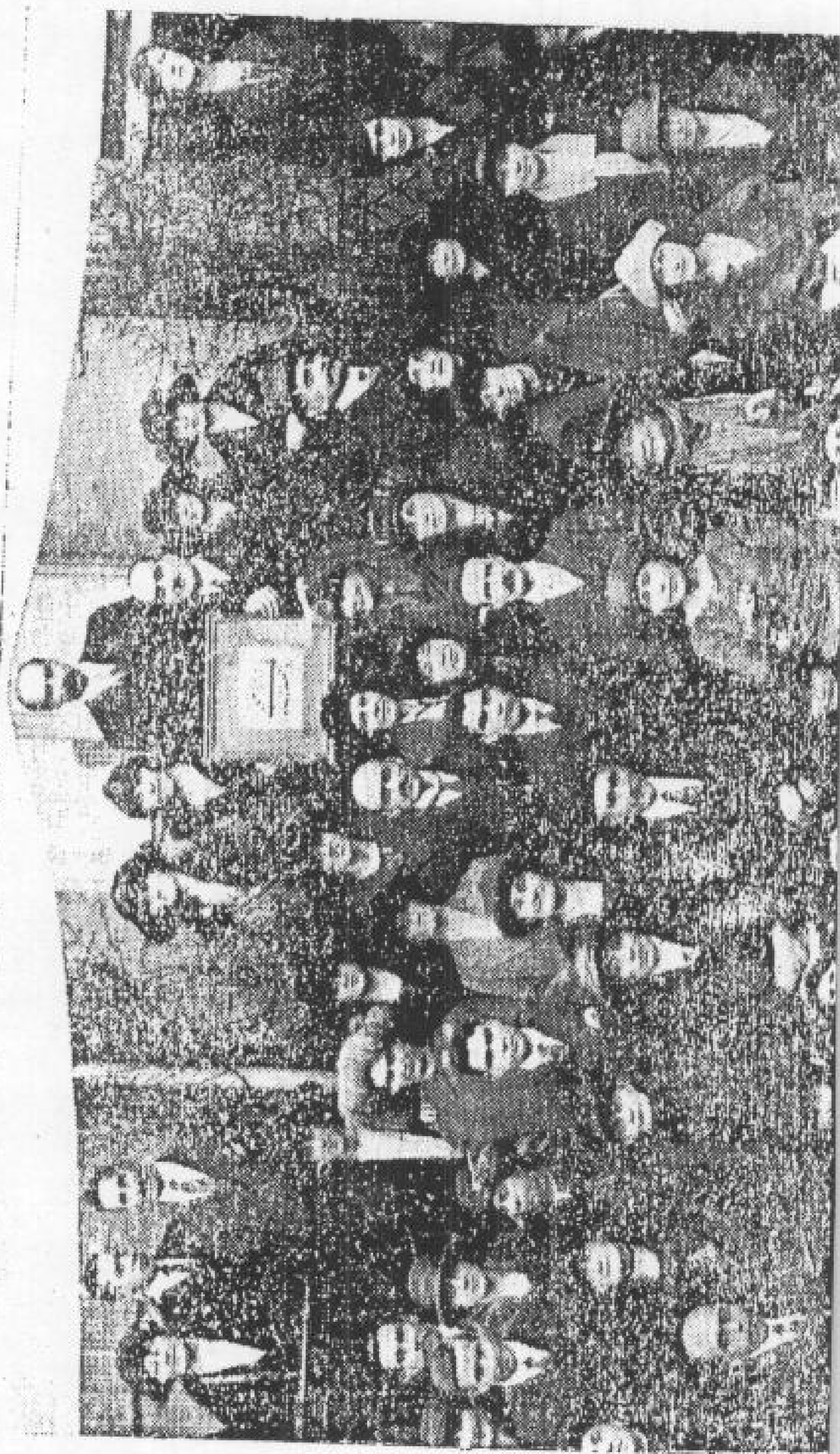
آواره در منچستر

اگر بخواهید روح این مجلس را هم بشناسید از این جمله بشناسید چون چند کلمه صحبت شد مردی برخاسته گفت‌ای‌وا ویلا مگر هندوایران خواهند زمین را بآسمان بچسباند که اینقدر پیغمبر بیرون میدهند؟خدا

میداند ازشنیدن این کلمه چنان شرمنده شدم که بمرک خود راضی گشتم و از آن ببعد حتی المقدور در مجالس ولو بنج نفر حاضر بود بشعر وقصه و آثار ادبا بر گذار میکردم خواهید گفت مگر مجبور بودی؟ وچرا رها نمیکردی عرض میکنم آری مجبور بودم و اگر همان لطف الله حکیم یهودی که از طرفی مترجم و از طرفی نگهبان من بود کاملا بر اسرار قلبم آگاه میشد مرا بکشتن میداد . یعنی خودش این عرضه رانداشت ولی راپرت میداد و در کشتی یا حیفا یا مصر این کارصورت میگرفت چنانکه شرح آدم کشی ایشان در فصول گذشته گذشت و جنایات دیگرشان محض رعایت اختصار مذکور نگشت

آخرین مجلس مهم

بس از چهار ماه اقامت درانگلستان موقع حرکت مجلسی بمرکب از سی چهل نفریار و اغیار تشکیل شدونتیجهٔ آن مجلس که عکس آنراهم ذیلا نشان خواهیم داد این شد که چون وارد حیفا شدم تمام بهائیان آنجا (که از اول سی نفر مهاجرایرانی بوده وشاید بس از تناسل عده شان بشصت وهفتاد رسیده و امروز براثر مفاسد اخلاق شوقی بعضی از آنها بر گشته اند مانند رحمت الله نجف آبادی وسید یحیی اصفهانی وجلیل افندی برادر عین الملك وجمعی دیگروشاید بعد از اینمدت بازعده شان بهمان سی نفررسیده باشد) بمن گفتند که ما از خدمات شمادرلندن آگاه شدیم و باطراف بشارت دادیم گفتم چه طور ؟ گفتند شب حضرت غصن ممتاز ولی امر الله در مجلس فرمودند که حضرت آواره چنان علم امر الله را درلندن بلند کرده اند که موجبش بتمام اروپا رسیده . زیرا کار بجائی کشیده که هرچه احباب مجامع برجمعیت تشکیل داده اند جانبوده است برای نشستن مردم و استماع نطق آواره در تعالیم امر بهائی (یابقول مس روزنبرك بهائی مومنث) لهذا یکدستگاه رادیوم و تلفن بی سیم را بحضرت آواره تخصیص داده اندوحالا دیگر باتلفن بیسیم بمجامع ده هزار نفری و بیست هزار نفری صحبت میشود وعنقریب همهٔ اروپا یکقطعه بهائی خواهد شد . گفتیم آری اینست عنقریب عنقریب که پنجاه سال است از زبان عبدالبهاء صادر میشدوحالا دیگر از دهان شوقی خارج میشودو شماهم فریب آن راخورده وخواهید خورد



بلی شاعر عرب گفته است :

شنشنة اعرفها من اخزم　　　هل تلدالحية الاالحية

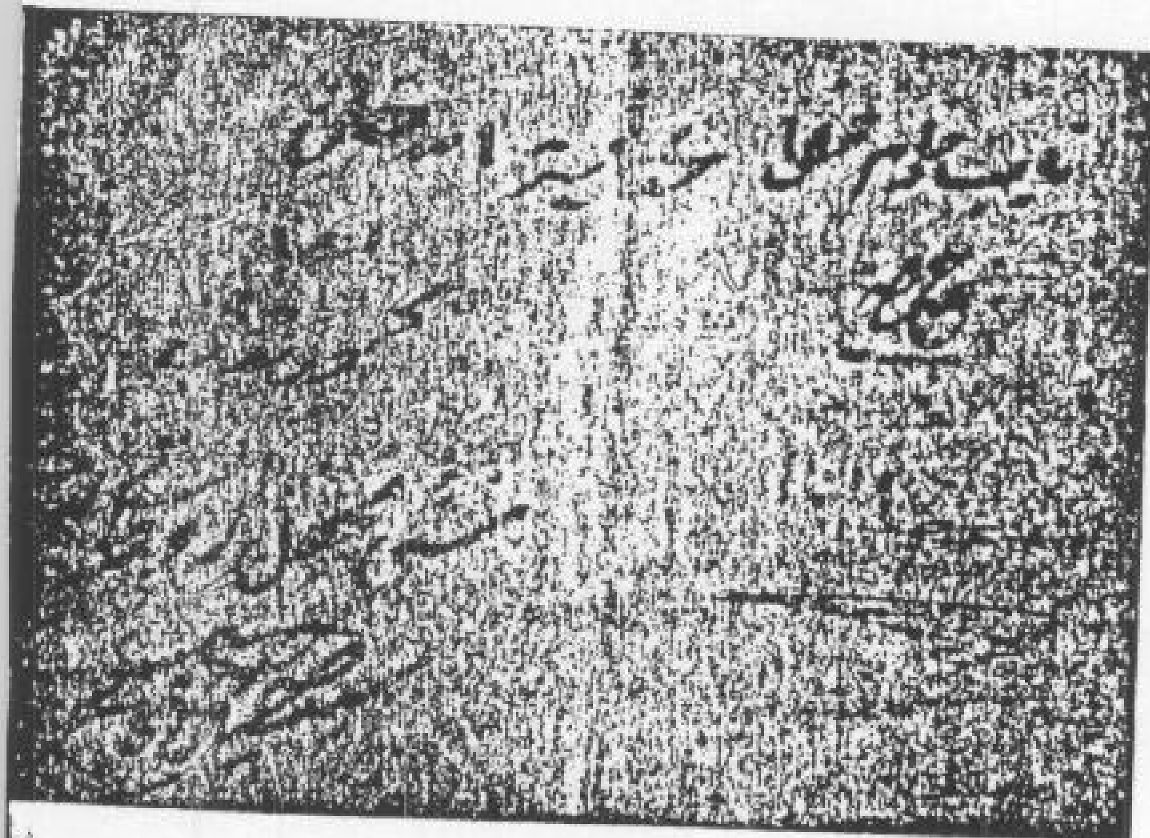
شوقی افندی فرزند همان عباس افندی است که یك نفر (فوژیتا) نام که مردی بود بسیار قصیر القامه با نیم ذرع قد و یکچهارك ریش بزی و چشم گرد ودماغ پهن در قیافه مردم چین و ژاپون نمیدانم از کجا پیدا کرده اورا درشکه‌چی خود کرده بود و بین مریدان خود بدوست ژاپونی خود معرفی نموده اول شفاهاً و بعد کتباً برخ اغنام خود میکشید که امرمبارك درژاپون نفوذ پیدا کرده وفوژیتا را وامیداشت که گاهی یك خط پنجه کلاغی کشیده بمریدان او نشان دهد که این کاغذ از احبای ژاپون آمده ویك نفر پیدانشد بگوید این دروغها این تقلبها این حیله‌ها چیست که بکار میزنی ؟ حتی بعداز مردن فوژیتا که نفوذ امر مبارك بهاء ! با جسد فوژیتا بخاك رفت یکنفر پیدا نشد بگوید بیست سال این حقه‌ها را خوردیم ومعلوم شد که احدی در ژاپون اسم بهائی رانشنیده تا چه رسد باینکه بدان گرویده باشد در اینصورت چرا فرزندش شوقی نگوید که حضرت آواره با رادیو تبلیغ میکند ؟

چرا ننویسد که ملکه رومانیا بهائی شده چرا مارتاروت جاسوسه را با یکدسته تعلیمات خدعه آمیز بایران نفرستد و مریدان خود را سرگرم نسازد ؟ چرا در کلمات خود باز عنقریب را تکرار نکند ؟ چون می بیند آدم آنهم آدم بیداری در این بساط نیست .

الا چون آگه از هر راز گشتم　　　ز راهی کامدم من باز گشتم

سیر ما بقدمهای ۱۹ گانه بانتها رسیده ازاروپا بمصر آمده درمصر هم یافتم آنچه یافتم - خصوصاً در ضمن کتاب تاریخ (کواکب الدریه) که دری دیگر ازاطلاعات بازشد وخواستم بطبع آن خاتمه دهم لکن مراسلات تشویق آمیز وتهدید انگیز ازحیفارسید وازآنجا که گفته‌اند (الخائن خائف) شوقی وپدر ومادر وعمه وخاله‌اش بقرائن فهمیدند که آواره دیگر گل مهتاب نمیباله وازخوش آمد گوئی احباب برخود نمیباله لذا پیش ازاقدامات من بسی ترسیدند که اگرآواره دانسته‌های خودرا بگوید(نه‌سهراب ماند نه‌اسفندیار) بنابراین برای جلوگیری از خرابی نغمه های غربت و کربت بلند کردند وباطراف نوشتند که بی وفایانی در کمین اند با دانایان وبینایانی گوشه‌نشین زنهار ازآنان گوشه گیرند و کناره گزینند که همس ونفس ایشان

م قاتل است وبنان وبیانشان زهر هلاهل ! چه این رویه دائمی ایشان
وده که چون یکی رادل بیدار شناختند نغمهٔ مظلومیت وبعبارت واضحتر
رانه(نه‌نه من غریبم)را بگوش اغنام ضعیف‌القلب رسانند وایشان رابرقت
رند تا مگر کسی گوش شنوا نیابد وچشم بینا نجوید وهمچنان کور و کر
طیع اراده ایشان بماند
بساطمریدی و مرادی بپاید . اما من که گوشم بدین نغمات آشنا بوداعتنا
کردم تا بحدی که جاسوسانی چون‌میرزامحمود زرقانی وشخص‌ارجمندی
و کتری که عجالتاً نامش نمیبرم برجاسوسی گماشتندولی من‌بدانهااهمیت
داده گاهی‌دانسته را گفتم و گاهی در پرده نهفتم‌تا کارم تمام‌شد و بحیفا
فته باکمال جدیت الواح وصایارا طلبیدم وبیدر شوقی فهمانیدم‌که‌تقلبات
مارا شناخته ودل ازشماپرداخته‌ام‌سپس‌دربیروت‌باعضای‌محفل‌روحانیشان
خن بمیان آورده حقایقرا گفتم که‌اگر یکمشت دروغ و دغلی که‌درزیر
ردهٔ خداع وحیل‌مانده کشف‌شود پل شما بدانطرف‌آب است و خانه همه
راب مگر آنکه‌شوقی ترك‌عیش گوید‌وراه پرده‌پوشی گیرد یعنی‌هرروز
سویس‌نرود و با مادموازلها نرقصد وگرنه آن رقص‌را نقصی‌در‌پی‌است
این نقص‌را رقصی در عقب اول همه اهل محفل تصدیق کردند و آخر
دسته شده یکدسته طماع که‌کارکن مرکز بودند عمداً درصحت این
وال شبهه کردند و دسته دیگر که بی‌طمع ووارسته بودند بر قول خود
ستادند و امضاء دادند در صفحه بعد صورت امضای ایشان که اکثریت
ن‌محفل‌را‌ویست‌درج است
. اینها محکم ایستادند‌که شوقی بی فروغ است وشایعات در محامد
دروغ بلکه اوفقط جوانی شهوت ران است وخوش‌گذران پول ایران
صرف ملاهی کند وقدم درامناهی زند سپس خطی‌بمحفل طهران‌نوشتند
این مضمون که شما مردم‌رااغفال‌نکنید وازحال شوقی ومرکز حیفاغافل
اشید که آنچه بشما مینویسند بی حقیقت است زیراگاهی محفل مینوشت
ولی امر برای مصلحتی‌بطرفی غیب فرموده‌اند . گاهی ازقول‌عمه‌اش
وشتند که‌هیکل مبارك تاب تحمل مصیبت ومشاهده جای خالی آقا را
اشته سفراختیار کرده‌انداما محفل طهران که‌آنروز‌تحت ریاست‌شعاع‌الله
لائی ونیابت احمد یزدانی اداره میشد محض خودنمائی آن خط را که‌از
حفل بیروت باپنج امضای مذکور صادرشده بود بحیفا فرستاده صدق و



کذب مطلب رااز پدر ومادر وعمهٔ شوقی استفسار کردند ! ! وجواب آ
که اینها حرف مفسدین است ومفسدین درابتداء بتلویح وبعد که چاره
منحصر دیدند بتصریح معرفی کردند که آواره است وحتی امضای اعضا
محفل بیروت راکان‌لم‌یکن انگاشتند در حالتیکه‌عبدالبهاء ولو بعوام‌فر
است میگوید اگر محفل روحانی برقتل من امضاکند من تسلیم میش
مجملا روحیات محفل بهم‌شناخته شدکه هرمحفلی خوش آمد از روُس
مرکزی گفته ماست را سیاه ذغال را سفید برا طبق آمال وامیدآن قلم
کند مقبول وهر محفلی حقیقت را برخلاف منفعت ایشان بیان نمایدمرد
است اگرچه دربدیهیات‌سخن رانده باشد وبهمین‌سبب‌است که احمدیزدا
با عقایدی که ذیلا بیان میشود خود را بطرفداری ایشان چسبانیده و
گفتارها و کردارهای خو را انکار نمود .

تقلبات احمد یزدانی

خطی بمصر بمن نوشت تقریبأبدین مضمون که آیادر نظر دار
طهران بشما گفتم شوقی قابل هیچ نیست وجوان شهوت‌پرست بی حقی

ست وشما مکدر شدید؛ اکنون بنگرید که دو ساله سه‌مرتبه باروپا در قاطی که ذکری از دین نیست سفر کرده و . . . . پس از شرح مبسوطی از این قبیل من باو جوابی نوشتم که حاصلش تردید در صحت گفتار او بود ولی گفته‌های اورا بکلی انکار نکرده بودم بلکه اظهار حیرت نموده بودم یزدانی پیش خود خیال کرده بود که شاید آواره همان مبلغ برهان راش وکاسه گرمتر ازآش است که بود وفردا بایران آمده مارا تکفیر میکند لهذا خط مرا بمحفل برده وگریبان چاك کرده بود که آواره پرده ولی امر راپاره کرده! مختصر رشته بهآنجا کشید که پس‌ازآنکه یکسال بود من برضد اساس بهائیت فریاد میزدم وحضرات سرپوش برآن نهاده مانند مخالفت نیکو وصبحی وصدها امثال ایشان که هنوز از اغنام دور دست مخفی میکنند عاقبت باصرار یزدانی در محفل‌طهران وتلگرافی که از خواهر عباس افندی بمحفل رسیده بود وآنهم نتیجهٔ اصرار یزدانی بود محفل روحانی متحدالمآلی صادر کرد که ازآواره اجتناب باید تابی‌خبری احباب بپاید!

فنعم ماقلت

تکفیر زملای معمم عجبی نیست　　　تکفیر زکفار مسلم مزه دارد!

چون وارد طهران شدم هنوز تکفیرنامه رانشرنکرده منتظر بودند که‌اگر من روبایشان بروم آن زبادی نامه را ببلعند ولی چون دیدند که حتی نگاه زیر چشمی بیك نفر از اغنام نکردم وهر چه دعوت نمودند نپذیرفتم لذا پس‌از یك هفته تکفیر نامه‌شانرا منتشر کردند!

با وجود این یکرفیق بهائی که دوستار بود در میدان توپ خانه مرا گفت که من بمیرم سه‌چهار سال قلم وزبانت راازکشف اسرار نگهدار. بااینکه فهمیدم غرضش اینست که‌تا سه چهارسال اینقدر پریشانی بکشی و آنقدر دراطرافت هو کنیم که خودت باور کنی که معجزه شده یا ازشدت پیری وضعف و عسرت بمیری واسرار ناگفته بماند معهذا تادوسال‌قسم‌او را ترتیب اثر داده چیزی نگفتم ونوشتم وچون شرط وفای باورا انجام دادم ودولت پرتذبذب قاجارهم سپری شد (همان قاجار که احمدمیرزایش در سویس بوساطت اکبر شاه‌هندی شوقی افندی را بحضور پذیرفته‌شوقی زانوی احمد میرزا رابوسید واوهم عکس خودش را بشوقی داده آورد در مسافرخانه حیفا نصب کرد وبمریدانش می فهماند که اوپای مرابوسیده

وایمان آورده ونبیل‌الدوله شانرا به پیشکاری محمد حسن میرزا گماشتند
مجملا پس‌ازآن قضایا دست بکار شدم وتاکنون شانزده‌سال گذشت
وهنوز انتظار آن دوستار رفیقم‌عملی نشده‌زیرانه دست یافته‌اند که‌معجز
ازاعدام من بسازند نه‌خدا باایشان‌موافقت کرده‌است که طبعاً معجزه‌درس
شود نه حالادیگر درسن شصت سالگی ازمرك من معجزه ساخته خواه
شد وچون چنین شده شوقی که درابتدا مینوشت(سوف تاخذه زبانیة‌القهر
اینك‌عوض زبانیه قهر خودش زبان رابقهر وخشم ودشنام وستم گشوده‌لو
قهریه ! را بتصور اینکه‌من از محفل وبساطشان بی‌خبرم برای مریدانش
فرستاده ولی شاکرم خداراکه مرا درجوار سلطان‌عبدالحمید عثمانی
ناصرالدین شاه وحاج محمد کریم خان وآقا نجفی حتی‌عم خودش میرز
یحیی‌صبح ازل نشانیده واین روبهٔ دونان است که برمرد گانی چون‌سلاطین
با اقتدار که‌در گذشته‌اند یامردمان گمنامی‌چون آواره حمله‌کنند" چنانک
روباهی با پوست شیربازی می کرد دانشمندی گفت اگر زنده بود
چنین میکردی صحیح بود !

عنوان پاکت حامل لوح شوقی

سپاهیان ملکوت جمهور بهائیان دراقطار وممالك شرقیه‌وسروران
جنودمجنده روحانیان اعضای محافل مقدسهٔ روحانیه وعصبهٔ نورانیه نخبهٔ
سرداران لشکرعرمرم الهی(دوباره)امنای مجللهٔ محافل روحانی مرکزی
درآن‌صفحات علیهم آلاف‌التحیة والثناء طراً ملاحظه نمایند .

هرکس شبهه دارد در اینکه این عبارات بدون نقطهٔ کم و زیاد
عنوان پاکت یك‌لوح است بیاید تا چاپی آنکه بخط علی اکبر روحانی
(در همین طهران بر خلاف مقررات مملکتی) طبع شده باو نشان دهم
حالا چرا اینهمه روده‌درازی میکند ؟ اولا بسبب بی‌ذوقی شوقی است که
حتی بقدر یك شاگرد عادی چیزی نیاموخته ثانیاً از بس دستش تهی است
وباید چهل صفحه را بدین ترهات سیاه نماید و مطلبی ندارد لذا ناچار
است باین الفاظ ملقلقه که آنهم از سرمایه پدران خود گرفته صفحات را
پر کند تا از صندوق امر بهره اش کم نشود ثالثاً برای تملق و چاپلوسی
که رؤسا را عادت است ومرئوسین رالذت این القاب دراز بهم بافته‌شده

آنگاه اصل لوح (۱) را چنین شرووع میشود

ایها الحزب الالهی روحی وما یتعلق بی لثباتکم الفداء ! سالیان دراز ست که آفتاب جهانتاب آئین جمال ابهی از بدو طلوعش از افق آن اقلیم بلا در صفحات شرق بکسوف بلایا ورزایا لانعد ولا تحصی مبتلا (پس ز آنکه ٤ صفحه آسمان وریسمان هائی از این قبیل بهم بافته در صفحه ٥ یگوید .

صوت سامری (یحیی ازل) در مقاومت امر بها در ارض سربلند شد چون حیهٔ رقطا (مار خوش خط وخال) آن ناعق اکبر بکمال تدلیس یکل الطف نورا را سم جفا بچشانید (چهار دشنام در یك عبارتست بایك روغ که سم دادن ازل ببرادرش بهاء باشد !) در صفحه ششم میگوید - ریاح لواقح نقش شجرهٔ ثابته را ازشش جهت احاطه نمود (پوشیده نیست ه ریاح لواقح بادهای آبستن کننده) در مقام استحسان استعمال میشود ه بادهای بهاری را ریاح لواقح گویند چنانکه خود شوقی هم در لوح یگری که ذیلا ذکر خواهد شد من حیث لایشعر برای فصل نوروز ذکر موده ودر آنجا هم از جهت دیگر از معنی غافل شده که در صفحه دوم ز آن لوح میگوید .

در این روز فیروز وعیدنوروز .. ریاح لواقح که درمدت هشتاد ال منبت شجرهٔ مبارکه رامن جمیع الجهات احاطه نموده بود بتقدیررب دیر تسکین یافت وثورت (کذا) طغیان وطوفان انقلابش فرونشست

(سه غلط دریك جمله است - اول اینکه ریاح لواقح رانشناخته و خصوصاً یکمعنی رکیکی ازاین عبارت بیرون میآید که خیلی مضحك است یرا مراد ازشجرهٔ مبارکهٔ میرزا خدایا امراوست اگر میرزاشجرهٔ است نبت آن والدهٔ ماجده اش میشود وبدیهی است ریاح لواقح باید بعد از

---

۱ - لوح یعنی سنك قبر در ابتدا که بهاء گرسنه مانده بود (بقول ودش) یا خودرا باداشتن تسبیح مروارید وقالیچه شاه عباسی از کثرت حرص گرسنگی میزد (بقول نیکو) پسرانش را واداشت بلوح نویسی وهر سنك بری که مینوشتند نیم لیره بکم وبیشی میگرفتند ومشهور شدند بکاتب وح مریدان ایرانش که بیسواد بودند گمان کردند کاتب لوح ووحی یکیست لوح را بجای یك سوره از کتاب آسمانی تلقی کردند !

هشتادسال تسکین یابد ! واگر شجرهٔ مبارکه امر میرزااست منبت‌آن
خود میرزا میشود وارباح لواقح نمیدانم باا‌و درمدت حیاتش که کمتر از
هشتادسال است چه تلقیحی کرده وچگونه تسکین یافته ؟ دوم آنکه‌ثورت
در اینجا غلط است زیرا ثورت خودش بمعنی انقلاب است وثورت انقلابش
فرو نشست بی‌معنی است مگر بگوئیم سواد آقازاده آنقدر کم بوده ک
ثورت بثاء را عوض سورت بسین استعمال کرده ومرادش سورت بوده ک
بمعنی شدت است همچون سورت سرما وسورت گرما وهذاهوالحق سو
آنکه مدت وزش ارباح لواقح را هشتاد سال قرار دادن ازهمه غلطتر و
خنده دارتراست ! (بعد میگوید)

وفرمان آزادی صدور یافت طوق محبوسیت‌ازعنق عبدالبهاءمرتفع
شد وبکردن‌عبدالحمید باید بیفتاد درصفحه۱٦ میگوید ومرجع‌سواداعظم
حضرت خاتم‌الانبیاء در این سنوات اخیره منقلب گردید وعلمش‌منکوس
گشت واهت وجلالش‌برفت(ازصفحه ۱۹ شروع میکنند بیک سلسله‌بیاناتی
که از طرفی تملق بزمامداران ترکیه است وازطرفی میتواند محرک‌فتنه
باشد واز طرفی کاملا بغض شوقی بااسلام واسلامیان ثابت میشود)قوله

دراین عصر که فخر اعصار وقرون است از خود ملت اسلام شخص
باسلی مبعوث فرمود (نوع‌بیان چنین است که گویا میرزاخدامبعوث کرده!
واز نژادعثمانیان نفس مقتدری برانگیخت‌وبقوه بازویش‌سلسلهٔ آل‌عثمان
را ... برانداخت وحدت اصلیه سواداعظم ملت اسلام راالی ابدالدهرعقیم
ومختل بگذاشت شرح مبین حضرت سیدالمرسلین رادرآن‌سرزمین‌منسوخ
کرد والغا وابطال محاکم شرعیه را بربیگانه وآشنا اعلان نمودتغییر و
تبدیل منصوصات‌کتاب حضرات خاتم‌الانبیاء را جایز ومشروع شمرد و
احکام جدیده مدنیهٔ مقتبسهٔاز عواصم ممالک‌فرنك بجایش تشریح وترویج
کرد قوای سیاست را ازنمایندگان امت‌اسلام منفصل نمود وعلمای رسو
رادست ازوساده عزت ومنصب کوتاه کرد موقوفاتش راحجز وتصرف‌نمود
وابواب تکایا وصوامعش‌را ببست (تاآنجا که درصفحه ۲۱ میگوید) نظر
بسیاست حالیهٔ حکومت جمهوریه ترکیه در منع ازتبلیغات مذهبیه وقلع و
قمع انجمنهای سرمایه که بعنوان ترویج مذهب بدسائس‌سیاسیه وتحریکات
خارجه تولید فتنه وآشوب داخله‌مشغول ومألوفندهیئت تفتیشیه‌ای ازطرف
امنای دولت تعیین گردید وبتمام قوی بر تفحص ازحال وموقف بهائیان
آنسامان‌برخواست (کذا) وامر بتوقف نمایندگان بهائی ! درمدینهٔ کبیره

ونقاط دیگر از مراکز امریه صادر کرد «درهمهٔ ترکیه‌سی نفر بهائی نیست» وآنانرا بدوائر نظمیه جلب نمود بیوت ومساکن آن متهمین معصوم ! را تفتیش کرد وآثارو نشریات امریه راتسلیم ولاةامور بنمود مجلس استنطاق برپا کرد ودر جلساتی چند ازمقاصد ومؤسسات ومخابرات داخله وخارجهٔ بهائیان در کمال دقت مستفسر شد سپس بمحکمهٔ جنایات قضیهٔ بهائیان مراجعه شد(تا در صفحه ۲۳ که سخن را بدانجا میرساند که گویا ترکیه‌از ملکه رومانیا اندیشه نموده ! ! ! پس از این ترهات گوسفند فریب میگوید و وسیله تبادل افکار کشف وبسط حقایق امریه . . . در اقلیم انگلستان گردید !

مقصودچیست

مقصودش ازتمام این خزعبلات اینست که هر چه در عالم امکان از بدء خلقت عالم تاکنون درهرجای دنیا واقع شده وبشودهمه متعلق بمیرزا خدا بوده وهست بعضی ازقدرت ظاهر اوست وبرخی ازصفای باطن !؟ بناء براین هر عاقلی میداند که اینگونه ترهات قابل هیچگونه اعتناء وجواب نبوده ونیست که گفته‌اندسنك بزرك نشانهٔ نزدن است چه عادت فئهٔ خبیثه است که در مدح وقدح آنقدر مبالغه کنند که‌احدی آنرا قابل جواب‌ندانند. مثلا وقتیکه دشنام‌نامه از همدان و کرمانشاه وبایست‌شهری‌طهران‌بی‌امضا برای نگارنده میفرستند یا بنام‌آقای نیکو بکتابخانهٔ‌تمدن میفرستندبقدری کلمات رکیکه راحائز است که انسان می‌بیند وجهاً من‌الوجوه قابل‌ابراز نیست تاچه رسد بانتشار !

همین طور درباوه گوئی هائیکه‌متکی بمقامات میرزا خداست‌آنقدر مفردات بدترکیب واغراقات عجیب وغریب راحائز است که هیچ کودکی آنرا قابل جواب نمیداند . مانند اینکه اگر یکنفر کهنه دوزی بگوید که من‌صدهزار آفتاب تابانرا آفریده یکی را برای شما اهل زمین قرارداده بقیه‌را بکرات دیگر فرستاده‌ام همهٔ مردم آنرا حمل بر شوخی یا جنون میکنند ولی بعین این قضیه یانظیر آن اغنام‌میرزا وجههٔ جدی داده‌دربین خودشان بصورت‌باور کردگی مذاکره مینماید مگر اینکه از ارائه دادن آن بدیگران خودداری نمود، حتی‌المقدور الواح را از بیگانگان مخفی میدارند لذا ازاین وادی باید گذشت وتنها یك لوح دیگر شوقی راکه‌در

واقع دشنام نامه‌ایست اول بسلاطین سلف همچون سلطان‌عبدالحمید و آل قاجار(همان دو سلطانی که تادیروز آنهاراعادل ومقتدر میخواندند) و سپس در حق علمائی چون حاج‌محمد کریم‌خان و آقانجفی و امام‌جمعهٔ اصفهان ودرآخر به‌آواره واقتداکنندگان باوشطری از آن را باید ذکر کرد تا مردم بدانند اگر کلماتی خشن درمجلدات کشف‌الحیل‌یافت‌میشود درمقابل دشنامهائی که شوقی داده معقول ترین سخنی است که بقول مشهور نعناع روی آش یانقطهٔ از کلمات آن اوباش نمی‌شود .

لوح‌شوقی

(عنوان‌باکت) ممثلین‌حضرت رب‌البریه دربلدان (١) وممالك‌شرقیه اعضای‌مجلله محافل‌مقدسهٔ روحانیه علیهم آلاف‌التحیة والثناء طرأملاحظه نمایند(عربی‌دیمی)یا امناءالرحمن بین‌خلیقته وصفوته فی‌بریته تبارك‌الله‌ربنا المقتدرالمتجبر المتباهی البهی الابهی (٢)

(معجزات میرزا بعقیدهٔ شوقی !)

١ - در این روز فیروز وعید نوروز که جهان ترابی‌حلهٔ موهبت در بر نموده . . . تأثیرات حیرت بخش جلوهٔ ربیع آلهی نیز در کل آفاق باشد اشراق ظاهر وباهر (صفحه٢) دەدوازده شهر کوچك وقریهٔ حقیر که درهریك ده پانزده نفر بهائی وجوددارد کل‌آفاق شده !

٢ - دور دورظهور وبروز تجلیات سلطنت حی‌لایزال‌است (صفحه ٤) افسوس که این لایزال چهل ویکسال است مرده وزایل شده وهمه‌ساله درشب هفتادم نوروز مجلس عزایش رامنعقد میکنند کسیکه درتولدخود میگوید(قدولد من‌لم‌یلد ولم‌یولد)درمرگش هم باید گفت حی‌لایزال‌مرده است !)

٣ - ولولهٔ بیت اعظمش در خطهٔ عراق زلزله بارکان دولت وملت انداخته (صفحه٥) آیا میدانید مقصود چیست ؟ خانهٔ بغداد‌که میرزاکرایه نشین وچندی در آنجا باجارالله دست و گریبان بوده وشش سال است

---

(١) اسحق انور یهودی وملا بهرام زردشتی بی سواد وشعبان جکری کاشی واللهٔقلی‌اردستانی وملا ابراهیم‌شیرازی ممثلین‌رب‌البریه‌اند؟

(٢) اینهم الوهیت میرزا خدا(بهاء) ! که هنوز مردم شبهه‌دارند که واقعاً ادعای خدائی کرده!

مسلمین گرفته وبتصرف وقف داده‌اند واهل بها میخواهند باز گرفته آنرا خانهٔ کعبهٔ خود قرار دهند ولی افسوس که تصرفات غاصبانه آن در عدلیهٔ عراق ثابت‌شده ودیگر بایشان باز نمیگردد مگر چه مقتضیات در سیاست خارجی باشد که باعث چنین قانون شکنی واضح گشته آنخانه‌رااز مسلمین بگیرد وباهل بهاء بدهد آن هم‌خیلی غریب بنظر میرسد ونمیدانم‌حضرات چرا خانهٔ‌محلهٔ عربهای طهران را کعبهٔ خود نمیسازند ؟ ! شاید برای اینست که جایز نمیدانند پول ایرانی در خودایران صرف‌شود !

باری این بود معجزهٔ بهاکه ولوله در ارکان دول وملل انداخته ! الحق عجب معجزهٔ کرده ! گوباولولهٔ‌جان خود وپدروجد وخواهروبرادر خودرا ولولهٔ دول وملل شناخته !

٤ ـ سدمتین شبهات‌مرتفع گردید (صفحه٦) دلیلش هم نشر سه‌جلد فلسفهٔ نیکو ودوجلد ایقاظ وچندین کتاب دیگر است !

٥ ـ علمای رسوم خصم‌الدائین حضرت قیوم درپنجهٔ تقلیب گرفتارو محافل مجلله روحانیه واصفان ! شرع بدیع‌برسریر عزت وقدرت مکین و استوار (صفحه ۷)مقصد ازاین مبالغه‌ومغالطه‌تشفی سدراست بعلت‌رخاوتی که درامور علماء حاصل شده ولی مضحك است که اهل محافل‌روحانی را جانشین همان آخوندها معرفی کرده‌است !

٦ـ امت ممسوحهٔ یحیی در اسفل درکات‌قنوط‌ساقط . . سردار نقض.. در حفرهٔ ظلمانی خزیده(این یك‌معجزه‌اش سست‌است) زیرا امت‌ازل‌مانند امت بهاء موجودند وناقضین همچون ثابتین‌سالك‌سبیل وجود منتهی بهائی درآباده ونجف آباد وسنگسر است وازلی درطرق وطارو کشته بهائی‌در همدان وطهران ویزد زمزمهٔ دارد وازلی‌دراصفهان و کرمان وطهران ـ ناقض در هند وامریکا وثابت درایران‌وقفقازواینکه‌آقای‌نیکوعدهٔ بهائی‌را پنجهزار نوشته‌من هشت ونه الی ده هزار برای همین است که ایشان ثابتین از بهائی راکه‌پیرو بهاءوعبدالبهایند قلمداد کرده‌ومن ازلی‌وناقض راهم که پیروان ازل ومیرزا محمدعلی‌اند برشمرده‌ام پس‌اگر نیستند همه نیستند واگر هستند وهمه‌هستند (والکفرملة واحدة)

۷ ـ وای برنفسی که ازالواح نصحیهٔ قلم‌اعلی ونعماء وآلاء این‌دو

رامنع ابهی رو بتافت ومیثاق غلیظ حی‌لایموت (١) راواحی‌وموهون‌بشمرد (صفحه٨)نعماء وآلاء امر بهاء پول‌دان است ودشنام شنیدن‌و گاهی‌هم کتک خوردن و کشته شدن آنها راهم که اهل بهاء در خلوات مجری میدارند نعماء نیست بلکه نکبتهائیست که نظیرش درهمه جا هست منتهی در اهل بها بیشتر .

٨ - شمس حقیقت که درذروهٔ علیین برگروه ثابتین لاینقطع‌مشرق پرتوش بی‌نهایت شدیداست وتأثیراتش در حقایق ممکنات بغایظ عظیم ! در لوحی ازالواح لسان عظمت باین بیان ناطق قوله جل بیانه «اندکنز هذاالغلام (٢) من لحن لویظهر اقل‌من‌سم‌الابره لتندك‌الجبال‌وتصفرالاوراق وتسقط الاثمار من‌الاشجار وتخر الاذقان وتوجه الوجوه لهذاالملك الذی تجده علی‌هیکل‌النارفی‌هیئة‌النور ومرة تشهد علی‌هیئة الامواج فی‌هذاالبحر المواج ومرة تشهد کالشجرة التی اصلها ثابت فی‌ارض الکبریاء وارتفعت اغصانهاثم افنانها الی مقام‌الذی صعد عن وزرآء عرش عظیم (صفحه ٩) اگر نگارنده میگفت که اینهاکلمات بهاء است؟ کسی باور نمیکرد وخود بهائیان‌هم حاشا کرده لوح اورا مخفی مینمودندونسبت افتراء بمن‌میدادند ولی خوشبختانه شوقی افندی‌چندفقره از کلمات‌بهاء رانقل کرده که‌بخوبی مقام فهم وفصاحت وسایر شئون جد خود را معرفی مینماید ولی در نظر انام نه‌اغنام ! اکنون بدنیست که این‌رنات ملکوتیه رامعنی کنیم !

میگوید یك لحن ولحجهٔ دراین غلام (بهاء)مانند گنجی پنهان است که اگر کمتر ازسرسوزن آن بروز کند کوهها ازهم میپاشد وبرگهازرد میشود ومیوه‌هامیریزد وزنخدانها سرازیر میشودوهمهٔصورتهاتوجه‌میکند باین پادشاه (اینهم دعوی سلطنت) که او را برهیکل آتش می بینی در هیئت نور (یاکجور !) ویکمرتبه هم‌او راخواهی دید برشکل موجهادر این دریای مواج ومرتبهٔ دیگر هم اوراخواهی مشاهده کرد مانندرختی

---

١ - این میثاق غلیظ متناسب با آن حی‌لایموت است ! زیرا غلیظ قابل بقا نیست همچون ابرغلیظی که از ریح عقیم متلاشی گرددپس؟آنحی لایموت که مرده است عجب نیست که این میثاق غلیظ محو شدنی باقی گذاشته باشد !

٢ - میرزا خدا درصد موقع برای قومش بیشتر خودراغلام‌خوانده خصوصاً درالواح زیر جلی که بنام سلاطین نوشته .

که ریشه‌اش در زمین خدائی پایدار شده وشاخهای کوچك و بزرگش بلند شده است آن مقامی که از پشت عرش بالارفته است در حالتیکه جای دیگر هیکل خودرا عرش خوانده !

۹ - سهام مفترین وطعن مشرکین ودسائس مغلین آن هیکل لطف اعزاعلا (کذا) راآنی فارغ وآسوده نگذاشت واز اجرای نوایا ومقاصد مقدسه‌اش «ظاهراً» مانع وحائل شدایام پرتلاطم حیاتش بپایان رسید ودرانظار متجبین آمال دیرینه‌اش در عرصه شهود جلوه ننمود(صفحه۱۱) خیلی جای افسوس‌است که آن حی‌لایموت ! ایام حیاتش بپایان رسید وآن سلطان مقتدری که بسر سوزنی از لحن ولحجه‌اش آنهمه انقلابات در عالم کون ظاهر میشد بآمال دیرینهٔ خود نرسید ! ! !

۱۰ - درتوقیعی از توقیعات آن طلعت نوار(سید باب) که بافتخار سلطان ایرانیان (محمد شاه) اصل توقیع دروغ است وسید باب توقیعی بشاه ایرانیان ! ننوشته)در آنزندان نازل این کلمات درباب مدون ومسطور «الاانني انارکن من کلمةالاولی(دعوی ارکن رابعی است که بدان خود داشته) التی من عرفها عرف کل حق ویدخل فی کل خیر . . . قد جعل الله کل مفاتیح الرضوان فی یمینی و کل مفاتیح النیران فی شمالی . انا النقطة التی ذوت بها من ذوت وانني انا وجه‌الله الذی لایموت ونوره الذی لایفوت ... قسم بسید اکبر اگر بدانی درچه محل ساکن هستم اول کسیکه برمن رحم خواهد کرد حضرتت می‌بود در وسط کوه قلعه‌ایست درآن قلعه از مرحمت آن حضرت ساکن هستم واهل آن منحصراست بدو نفر مستحفظ وچهارسك حال تصور فرماچه میگذرد (صفحه ۱٤) باز افسوس است که سید باب بااینکه خودرا وجه‌الله الذی لایموت میخواند هم مردهم نتوانست خود را ازمعاشرت سگهانجات دهد .

۱۱ - سلطان مغرور ایران که در آن ایام براریکه ظلم جالس . چنان تصور نمود بسیف شاهرش شجرهٔ لاشرقیة ولاغربیة (دومی دروغ است) را از ریشه برانداخت . . غافل از آنکه آن رجفهٔ کبری و زندان بلا نتیجه‌اش ظهور تباشیر(۱) اولیه عصراعظم ابهی شد (تباشیر برای صحیح

۱ - تباشیر طلوع صبحگاهان راگویند وباکلمه عصر تناسبی ندارد زیرا عصر که در اینجا بجای قرن اولیه استعمال شده هیچ مناسبتی باکلمهٔ تباشیر ندارد مگر بگوئیم فقط دفع حرارت شوقی میکند !

مناسبتر ازعصر است!)

۱۲ ـ جمال الهی موعود نقطهٔ اولی «تاازایها چه بگویند» قاب ازرخ
بیفکند وجبرئیل امین !! باشارت کبری بین جدران آن سخن مظلم
«سیاه چال طهران» نزول یافت (صفحه۱۷) تا دیروز جبرئیل را منکر
بودند وقلم اعلی را بجای او منصوب کرده میگفتند جبرئیل موهوم است
ولی امروز شوقی جبرئیل راآورده است بین جدران «چهار دیوار»
سیاه چال در بربهاء نشانده ! و گویا فراموش کرده. که نزول جبرئیل
مستلزم بنوت بهاء میشود واو برای اینکه آیهٔ کریمهٔ «خاتم النبین» مکذبش
نشود قدم فراتر نهاده دعوی الوهیت کرده آیات لقاء را شاهد خود
قرار داده تا از نبوت و جبرئیل آزاد گردد واینك شوقی اورا جبر کی با
جبرئیل همدم کرده !

۱۳ ـ (از جبرئیل عجیبتر سرافیل است که میگوید) چون اسرافیل
حیات روح جدیدی در کالبد حزب مظلوم ! بدمیدو امت مقهور مأیوس متشتت
را عزیز دوجهان کرد کریم اثیم (حاج محمد کریمخان) از نهیب این قیام
انگشت حیرت بدندان بگرفت وشاه غدار (ناصرالدین شاه)
از آثار این نهضت جدیده مبهوت و حیران شد چه مطابق است این
وقوعات عجیبه و حوادث غریبه با حدیث نبوی که شرح آن در فتوحات
مکیه شیخ ابن العربی (کذا) مذکور و مسطور است «ویقتلون کلهم الاواحد
منهم ینزل فی مرج عکافی العادیه الالیهه التی جعلها الله مائدة السباع والطیور و
الهوام (صفحه۲۱) پوشیده نماند که اخباری در فصل عکاو اشارات مهمه هست
که ابداً مربوط باین قضیه نیست و این یکی از مغالطات عجیبهٔ حضرات
است که این حیله را خود بهابکارزده هرجای نشین او نیزواحداً بعدواحد
این مغالطه را تکرار مینماید . اصل قضیه راجع بجنگهای صلیبی است ک
مرکزمهم آن فلسطین وقلعهٔ عکا بوده و آنچه اخبار راجع بقدس خلیل و
کرمل وعکاهست و کلاحاکی ازآنست که در اسلام حوادث خونین درارض
فلسطین حادث شده آن ارض بقدوم مجاهدین اسلامی ودماء مطهره ایشان
مبارك میگردد وحتی عبارت یقتلون کلهم درحق بهائیان مصداق ندارد و
مائده سباع وطیور وهوام بنفع ایشان نیست زیرا احدی ازآنهارا در عک
نکشته اندودر خارج عکاهم کشته نشده اند پس حادثه راجع بیکدسته از
شهدای اسلام است که بعضی در خارج وبرخی در داخل عکا کشته شده اند

گوشت ایشان مائده برای سباع وطیور وهوام آنجا فراهم شد هذا حق لاریب فیه ومابعد الحق الا الضلال! ومعلوم شد که دلالت این حدیث هم چون مبهوت شدن شاه و اثیم پایه اش بر آنست

۱۴ ـ قل قدجاء الاب و کمل ماوعدتم به فی ملکوت السر قداخذ الاهتزاز ارض الحجاز وحرکت نسمه الوصال تقول یاربی المتعال الحمد بما احییتنی نفحتت وصلك بعد الذی امانتی هجرك طوبی لمن اقبل الیك و ویل للمعرضین انار جبل الطور من اشراق الظهور و قال تدو جدت عرفك یا اله من السموات والارضین (صفحه ۲٤) خوب است این کلمات بها را نیز که حفید بلیدش شاهد آورده برای مسلمین و کلیمیان ومسیحیان معنی کنیم تا بر فضیلت خدا صاحب آگاه شوند ـ قطع نظر از اغلاط لفظی یك همچو غلط بزرگی را مرتکب شده میگوید ـ بگو پدر آسمانی مسیح(خدا) آمد و آنچه بشما وعده داده شده بود در ملکوت خدا کاملا شد خوشی زمین حجاز را فرا گرفت ونسیم وصل آنرا بحرکت آورده میگوید ای خدای بلند مرتبه حمد را که زنده کرد مرا بوی وصال تو بعد از آنکه هجر تو مرا میرانده بود خوشا بآنکه رو بتو آمد و وادی بر آنها که رو از تو گردانیدند ! کوه طور از نور ظهور (یا کجور ظهور) روشن شد او گفت بوی ترا یافتم ای خدای آسمان زمین ! دراینجا هم باید بگوئیم که بوی خدای نور و کجور را (نه خدای آسمان و زمین) جز میرزا حسین جارالله کسی نیافته بود پس معجزه ناقص است !

معجزهٔ ۱۵ ـ یا سرمهٔ جن ـ علائم اولیه اش پدید گرید قوله عزبیانه سوف یخرج الله من اکمام القدرة ایادی القوة والغلبة وینصرن الغلام ویطهرن الارض من دنس کل مشرك مردود ویقومن علی الامر ویفتحن البلاد باسمی المقتدر القیوم و یدخلن خلال الدیار و یا خذ عبهم کل العباد هذا من بطش الله ان بطشه شدید ! !!

حالا به بینیم این معجزه یاسرمهٔ جن در کجای دنیا پدید شده؟ میگوید بها گفته است که عنقریب از آستینهای قدرت دستهای قوت و غلبه بیرون آید و این غلام (بها) را یاری کنند وزمین را از لوث وجود هر مشرك یعنی آنان که میرزا بخدائی نشناخته اند) پاك کنند و قیام کنند برامر بهائی) وبلاد را بنام مقتدر من (بهاء) فتح نمایند و در هر شهری وارد شده ترس ایشان همهٔ مردم را فرا گیرد این از غضب خداست وغضب او شدید

است ! (صفحه ٢٩) اینجا دیگر باید اغنام را مخاطب کرد و گفت اگر شما گوسفند نبودید اقلا این جملات را فهمیده‌و برئیس احمق ابله بدتر از گوساله خود تذکر میدادید که ای ابله نادان اقلا مانند پدرانت بسین و سوف بر گذار کن نه‌اینکه بگوئی (علائم اولیه اش پدیدار گردید) ای ابله احمق کی‌این علائم‌ظاهر شده که‌مریدان تودر بلاد وارد شوند و بنام پدر توفتوحات کنندورعب ایشان در دلها بیفتد ؟ گویا حرفهای حقی که‌در (فلسفه نیکو و کشف‌الحیل)درج‌شده واوآنها را دشنام میداندآنها را افواج منصورهٔبهاء و ایادی قدرت وقوت خود تصور نموده‌و جسارتی که ملل درمقاومت بایشان بقوهٔ برهان یافته اند آنها را سپاه فاتح تصور کرده یا گمان نموده که چون این مقدمات را چیدقلب آواره و رفقایش مانند گوسفندان اوضعیف‌ورقیق‌شده بوهم‌خواهند افتادغافل‌ازاین« که‌عنقا را بلنداست‌آشیانه! »

آری همین گمان را نموده وگرنه هیچ سفیه‌لایعلم این ترهات را بقالب نمیزندونتیجه‌را ازهرزگیهای‌ذیل نمیگیرد

١٦ ای احبای الهی آوارهٔ مردود چون‌ناقض حسود(١) و کریم عنود حاج محمد کریم خان وعن وراتهم کلاب‌الارض کلها (نیکووصبحی وشهاب‌ورهبر وصالح‌وملازاده ونصرالله سیرجانی وشرقیان وشهیه زاده‌و علی‌زاده وغنی‌وسرآبزدانی وپرتوی‌وحاجی اصفهانی‌ومازندرانی ومشکین. وچهرا رحمت‌الله وسیدیحیی وفلاح‌وجلیل«درارض‌مقصود»و عباس‌ومرتضی وروح‌الله بتذبذب و بینش فارس وحکیم لاهیجان وچندین‌ازفاضل‌باقراف (با خوف) وعطا وشرق‌و عبدالله وشالوم از یهود ترسو وصد فریدنی و علیم الاسلام وعلوی از آخوند خصلتان شکم‌پرست که یکروز موافقند ویکروز مخالف واردشیروخدابخش وفریدون یزدی اززردشتیان‌برگشته وکثیرمن‌امثالهم)چنان تصورنمودند که ایجاد انقلاب‌واحداث فتن‌واضطراب وترویج‌شقاق ونفاق‌سدرهٔ آلیه‌را از اشراق ! بازدارد(متاسفانه نه‌اشراق برای‌سدره صحیح است نه‌این نفوس‌ایجاد انقلاب و ترویج نفاق کرده اند بلکه درحق‌سدره اشراقی قائل‌نبوده و از انقلاب ونفاقی که‌موحدآن خود

(١ کلمه حسود که در حق میرزا محمد علی استعمال مینمایند خیلی معنی داردیعنی فرضاًما جمعی‌را خر کرده‌ایم وچرا حسد میورزد هرکس دیگر هم‌مخالف‌شد گمان میکنند حسدورزیده‌وحال‌آنکه‌چنین‌نیست

شوقی و اجدادش بوده وهستند جلوگیری نموده فقط مردم را بدلیل بیدار کرده اند) وماءملح اجاج زفیرولهیبش رابیفسرد غافل ازاینکه انقلاب بنفسه معدآئین نازنین است (مادام که گوسفندان معنی انقلاب را نفهمند وآئین نازنین را ازمرام وهین تمیز ندهند وبیت گلین رااز حصن حصین نشناسدوطنین ذباب را از نغمهٔ عندلیب بازندانندچنین است)

١٧ ـ ای برادران و خواهران روحانی (تملق است) قدری تفکر نمائید و درحوادث این سنین اخیر تفرس فرمائید که بعد ازافول کوکب میثاق آن کاذب لعین و فاجر مهین (گویا مقصودش ولی امر مجهول است) چه طوفان عظیمی برپا نمود وچه هجوم عنیفی بر مؤسسات ومقدسات شرع بهاء کرد (صفحه ١٣) (گرچه مقدساتی در سوسیتهٔ بهاء نیست ولی الحق شوقی افندی که حتی در الواح وصایا قلم برده وحقه زده اعمالش هجوم عنیفی بود بر امر بهاء) برده حیاء آن سفیه مجنون بالمره بدرید و برای شجره بهتانی نماند که وارد نیاورد (راستی رد کرد زیرا این سفیه مجنون (شوقی) گمان کرد کسی بر تقلبات اوآگاه نمیشود و سیئات اعمال اورا نمی بیند وازدکفروا فکروا» های او مطلع نمیگردد و این کار سفهاء و مجانین است که همهٔ مردم را کور و کرانگارند) بهتانی نماند که وارد نیاورند بتمام قوی بر قلع وقمع و تحقیر و تزییف آئین مقدس بر خواست «کذا» وبنشاط و امیدی زائدالوصف کوس انقراض آئینه امرحی لایموت را بر ملا بکوبید گفتم حتی لا یموت لقدمات! بدشمنان داخل و خارج پیوست وچون رقشاء (مار ـ کنایه از امام جمعه اصفهان) زهر جفا بحامیان امر بهاء بچشانید (عجبا تا کنون گمان میکردم ولی امر مصنوعی را میگوید زیرا اعمال و اقوال او بود که آئین غیر مقدس بهارا تضییع کرد وهر کس بر انقراض آن مطمئن شد ولی درعبارت اخیرش چنین بر میآید که دیگری را میگوید و شاید خصائص وجود خود بما نسبت میدهد معاذالله زیرا من سمی عبدالبهایم و اگر چنین جسارتی کند مانند اینست که عبدالبهاء را لعین وبلید وفاجر وبلید و ابلیس و مزبله شیطان گفته باشدو گمان ندارم چنین جسارتی کند و اگر منظورش این باشد خودش اول کافر بامر بهاء وجسور بی حیاء درحق پدر خود «عبدالبهاء» خواهد بود چه آن زن بزرگوار! باکمال صداقت و بی خیالی آواره را سمی سامی و همشان گرامی خود خوانده چنانکه لوحش راخوانده اید میفرماید (ای سمی عبدالبهاء تو عبدالحسینی

ومن عبدالبهاء این‌هردو یکعنوان است و این عنوان (آیت) تقدیس در ملکوت رحمان – بلکه همشأنی با آیتی راهم اعتراف کرده) حالا ببینیم شوقی دیگر چه میگوید ؟ میگوید – تیغ بجگر گاه فدائیان اسم اعظم زد و سیول دموع از عیون سگان ملاء علی جاری کرد – راستی دراین عبارت شبهه کردیم که مقصودش چیست و کیست ؟ یعنی ندانم کیست که تیغ بجگر فدائیان اسم‌اعظم زده ؛ زیرا من اسم اعظمی ندیده ام تا تیغ زننده‌اش را بشناسم ! من ابداً سگان ملاعلی را نمیشناسم تا به بینم کسی دموع عیون از آنها جاری کرده یا نه ؟ عجبا سگان ملا علی کیانند و چگونه دموع از عیون آنها جاری میشود گمان دارم شوقی در ادای این کلمات بحال‌خود نبوده و البته مست ومجنون حرجی نیست – بعدمیگوید حزب‌بهاءمقاومت ننمودند (این را باید از حافظ‌الصحهٔ همدانی ویك‌یهودی کرمانشاهی وچند مراسلهٔ بی امضاء و یك مجلهٔ مصری پرسید تا معلوم شود که مقاومت کرده و بهره نبرده‌اند یا اصلا مقاومت نکرده‌اند؟) و اعتنائی بترهات واراجیف واکاذیب وهزات ولمزات آن ابلیس پر تلبیس نکردند (آری این را قبه‌ادارم زیرا اگر اعتنا کرده بودند اقلاً میپرسیدند که آقای شوقی شما از کجا مالك‌مدارس شده اید که آنرا بنام خودثبت میرسانید ؟ اگر اعتنا کرده بودند اقلا میپرسیدند چه شد که پسر بلافصل بهاء وارث نیست و شما که سه پشت یا دوپشت گشته اید وارث‌شده‌اید؟

۱۸ – آنچه را آن سباحان بحربلا درموطن اعلی متجاوزازهشتاد سال است در طلب ، انتظارش کریان ونالانند* از پس پردهٔ قضانمودار شد .. نجیب و اوبلا از منابر ، مقاعد علمای‌سوء مرتفع گشت (صفحه۳۲) الحق‌حمق بمنتهی درجه‌است که‌شوقی گمان نموده است محدودشدن‌ارباب عمائم اسلام را محو و بهائیت را صحو خواهدکرد عجب سهوی‌است که کسی صحو و محو رانشناسد نداند که این محدودیت حاکی از کمال قدرت دولت و انتظام‌امورملت‌است تاهر بیسوادی‌خودسری‌نکندوحق برمقر خودجای گیردو کارهاباهلش واگذار شود

بعد از این‌کلمات جمله‌هائی است که‌کاملامحرك‌فسادو موجداتهام است و ما بتکرار آن جسارت نکرده همین‌قدر میگوئیم ای شوقی‌بلید اینقدر بدان که امروزه ایران‌چون‌ایران دورهٔ قاجار نیست که‌شمابتوانید هر رنك ونیرنك بکار زنید کسی هم حاجت بتمجید شما ندارد شما اگر

تمجید میکردند خوب بود تا احمد رفیقتان زنده بود تمجید کنید وقلم و زبان را زیادکاری نگه‌دارید حالا دیگر کاراز این حرفها گذشته و همه کس تذبذب شمارا شناخته . درخاتمه برای اینکه عدد معجزات لوح هم بنوزده بالغ شده باشد میگوئیم که میگوید

۱۹ - اگر چنانچه درمستقل ایام ناعقی دیگر بندا آمد و هیاهو و عربدهٔ جدید بینداخت هراسان مگردید !(این جمله‌را درلوح بابیهای مراغه هم راجع بجناب میرزا صالح که برگشته بود گفته و از آنجا که میداند حماقت وشهوت رانی خودشوقی هرروزیکی را خواهد برانگیخت برمخالفت لهذا ازاینَدم غیب گوئی آغاز کرده تا چون ندائی بلند شد گوسفندان بی شعور که بدین رویه عادت دارند آنرا بیاد هم بیارند وبگویند آقا غیب گفته‌است !

خاتمه لوح

اکنون باید برثبوت واستقامت و تعاون و تعاضد بیفزائیم «پول بدهید» وبقدر مقدور بکوشیم تا در این چند روز حیات باقیه بخدمتی «پول» که لایق آن آستان است موفق گردیم «پول» خدمتی لایق تراز پول در آستان نیست ! «صفحه ۳۵ حالیا ای خوانندگان کشف‌الحیل بس است زیرا شما خسته‌شدید ماهم از مزخرف گفتن ونقل مزخرف کردن خسته شدیم اگر بهره میبرید از این کتاب تااین حد کافیست اگرهم بی بهره ماندید دیری است که کافی بوده و ماآنچه‌در این کتاب و سایر کتبی که از مطلعین سرزده باز کسی بخواهد بهائی شود یا شبهه کند که‌شاید یك خبری است برویم به بینیم چه میگویند ! مختاراست وهر کس درعقائد خودآزادست ماآنچه‌رادانسته بودیم برایگان تقدیم کردیم واینك کشف‌الحیل بپایان میرسد

آیتی «آواره سابق»

چاپخانه نقش جهان
تلفن ۲۲۰۲

تألیفات آیتی

اگرچه کتبی که باثر قلم عبدالحسین آیتی بطبع رسیده نسخه‌هایش برای فروش تماماً حاضر نیست ولی ذکرش بی فایده نیست.

۱ـ سیاحتنامه دکتر ژاك دو جلد است و دو بار چاپ شده (سه گم‌شده) سه فراری، سه عروسی

۲ـ کشف‌الحیل جلد اول آن چاپ ششم است و ۲ و ۳ چاپ سوم

۳ـ گلبن اول از سه گلبن فرهنگ فارسی طالبین از مؤلف و کتابخانه‌ای تهران بطلبند موجود است

۴ـ روش نگارش.

۵ـ انشاء ٤ فصل

۶ـ تاریخ مختصر فلاسفه.

۷ـ منظومهٔ خردنامه دراسلامبول چاپ شده و بایران نفرستاده‌اند

۸ـ تاریخ یزد ـ آتشکدهٔ یزدان مصور است.

۹ـ کتاب لبی ترجمه و تفسیر کلام الله قرآن مجید در سه مجلد در همهٔ تهران و یزد در دسترس است.

۱۰ـ چندین منظومه ۱ـ اشعهٔ حیات ۲ـ خرد نامه ۳ـ دیوان آیتی، بخواست خدا بزودی چاپ میشود.